



کتابخانه مجلس شورای اسلامی



کتاب مجامع عامه

مؤلف سید محمد برهان الدین خان لاری

شماره ثبت کتاب

موضوع شماره قفسه

۹۷۳۲۲

۲۵
۷۱۹

بِفَضْلِ خُدَايِ لَكِرْمَرِ الْعَطِيَّةِ

شبه عيسى بن مريم من البصائر والبركات في الدنيا والآخرة
سبحان الله الذي لا يشبهه شيء في العالمين في صفاته وأفعاله وقدرته وقوته

رسول الله محمد بن عبد الله في الدنيا والآخرة



سبح منزه عن كل عيب وفضل كل شيء عارف بالله الواحد شافعنا محمد قاده
خلقت الخلق من غير جناب مولانا الحاج السيد شاه محمد عبد القادر قاده في قدس شعورنا

بشيرة كواية الدنيا في طبع اراكتك
مطمئن دن قمر در بر طبع اراكتك

پس خطیب صاحب حسب ارشاد محل مکانی از آن مبلغ خرید نمودند که حضرت قدس سره
 مع اهل و عیال خود در آن مکان سکونت اختیار فرمودند و الحال فرار مبارک حضرت
 قدس سره بهر آن مکان مبارک جلوه افروز است و حضرت قدس سره قبل ازین
 بکافی واقع قریب بارادری میر عالم که از نام حویلی پیو میان مشتهر بود اقامت
 فرموده بودند و چون سکونت مبارک حضرت قدس سره در آن مکان اینکه حویلی
 مذکور نهایت جاسه خوفناک و محل آسیب بود که کسی را مجال سکونت در آنجا نبود
 و عادت مبارک حضرت قدس سره چنین جاری بود که اگر شخصی شکایت آسیبگان
 و غیره پیش حضرت قدس سره عرض مینمود بعضی اوقات ارشاد میشد که آسیب را
 بگویند که بما اطلاع شده است پس مجدداً ارشاد مبارک محل آسیب دفع میشد و در
 بعضی وقت ارشاد میشد که ما در آن مکان آسیب زده سکونت میکنم بعد اقامت
 آسیب از آن جا کان لم یکن میشد لهذا در حویلی مذکور حسب معروفه صاحب مکان
 اقامت مبارک در آنجا شد چون تشریف مبارک حضرت قدس سره در آنجا بود
 افزودند ملا حظ فرمودند که باعث عدم سکونت آدمیان توده با سه خسرو خاشاک
 و آنرا بی جهت است بخبره کیلین صاحب خود ارشاد کردید که درین مکان خسرو خاشاک بسیار جمع است از جابو
 صاف کنند و آنوقت وقت قبلاً حضرت قدس سره بود قبلاً فرمودند پس بدین جهت
 چنان منظور گردید که این حویلی مکان توده با سه خاشاک بسیار جمع است از من تنها چگونه جابو و بکشی
 همچو مکان و صاف کردن همچنین توده با سه خسرو خاشاک خواهد شد بعد از ظهور
 زنی حسین و خوب صورت ظاهر شده بعد مدت تشریف حضرت مدعو عرض نمود که اگر
 حکم شود من این حویلی را بجای و بکشی صاف مینمایم همچون وقت حسب حکم و اجازت

باین شرح از آن
 بجزایر حضرت قدس سره

در این وقت

حضرت موصوفه به یک طرفه العین همه حویلی را از حسن و خاشاک پاک و صاف نمود حضرت
 مدعو از او پرسیدند که مکان و سکونت شما کجاست آن زن اشاره بجانب دیوار نمود
 بجواب عرض نمود که سکونت من درین شق است که بدیوار واقع بوده است و درین
 شق بیستم حضرت مدعو بهستماع این جواب متعجبانه فرمودند که درین شق سکونت تو چگونه
 میشود عرض نمود که به بنیید که درین شق داخل میشوم فی الحال در آن شق آن زن دهن
 گردید حضرت مدعو بلا حظ این حال از در پشت قلمی بحالت غشی و بهوشی بیابانه بر زمین
 افتاد فرمودند پس حضرت قدس سره از استراحت قبلاً بیدار شده بمعاذیه حال بر
 کیلین صاحب خودم فرمودند که از غشی و بهوشی افاده حاصل گردید استفسار حال از حضرت
 مدعو گردید سبب ضعف و انحلال که بر حال مبارک حضرت عارض بود او اذی جواب
 بجهت نتوانستند درین حال خود را ارشاد فرمودند که بر شما چنان و چنین ماجر گرفته
 است آخر شما کیلین ما هستند که بمعاذیه این حال مستعمل مانند اگر زنی دیگر بود سه
 بجو و معاذیه اینحال روحش پرواز گردید سه اراده ما بود که جاسه دیگر براسه آسیب
 ساکنین مکان تجویز نموده او شان را بجهت ایشان این مکان برابریم مگر اکنون شمار
 رسانیدند که خلاف عادت انسانی حرکات خود پیش شما ظاهر کردند لهذا بدست
 آن همین وقت مینایم پس حضرت قدس سره همین وقت محل از دست مبارک
 سر رشته شقوق که در دیوار واقع بود همه را از آن گل بند فرموده ارشاد فرمودند
 که صاحب مکان بگویند که این وقت باز هیچ آثار و علامات آسیب درین مکان
 ظاهر نخواهند شد پس بموجب ارشاد مبارک حضرت قدس سره از آن وقت از آنجا
 از آسیب باقی نماند و الحمد لله علی ذلک از ارشاد مبارک حضرت قبلاً و کعبه سید

در این وقت

و در شادی چنان مستغاف شد که در کائنات عهد حضرت قدس سره کاغذی یافتند
 که در آن لقب شریف نوشته بود که الحاح طلب فی عند رسول الله بر حاد ثانی باعث
 عطاء لقب شریف حضرت قدس سره حاد ثانی امیر حضرت شاه حاد قاضی العلم
 کن فیکون فردا الله قدس سره جداوری حضرت قدس سره صاحب کرامات
 مستکثره و احوال بابر از خلفا حضرت شاه عالم گرامی قدس سره بودند و حال آنکه
 حضرت شاه حاد قدس سره الغریز چنان بود که در وقت مشغولی حضرت قدس سره
 سره الغریز که در حجره بند میفرمودند و یوار ناسه حجره شریف از حرارت حال مبارک
 چنان گرم میشد که اکثر کسان محض مثل تنور بر دیوار ناسه حجره شریف نماندند
 حضرت شاه حاد قدس سره روزی که نزدیک استاد خود شریف مبارک در شریف
 بحالت جذب ارشاد میفرمود از افعال حق تعالی بر زبان مبارک جاری شد که ما چنین میگیم
 و این و او را اصطلاح صوفیه که اتم توحید بر زبان تکلم میگویند که چون بنده بمقام قرب
 الی می رسد و بحالت فیرت اعتباری که میان عبد و رب واقع بوده است با کمال حق
 میشود و درین وقت کلام عبد و عین کلام رب میباشد چنانچه مولانا روم میفرماید
 سه گره قرآن از لب پیغمبر است و هر که گوید حق گفت او کا و راست بود پس
 متابعت رسول کریم صلی الله علیه و سلم اولیا و امت نیز علی قدر مراتب مقام
 قرب الی حاصل است مگر نظر ظاهر بین ما بغیرت اینحال کجاست است حضرت
 قدس سره عرض نمودند که چنین کلام نباید گفت که همچو کلام در شریعت ممنوع است
 ارشاد شد که ما شمار امیرانیدیم پس همانوقت انتقال استاد حضرت قدس سره
 سره ازین عالم گردید انا الله وانا الیه راجعون پس حضرت شاه حاد قدس سره

فراغ از خدمت شاه
 حضرت قدس سره

در خدمت زبان تکلم

حکایت از حضرت شاه حاد
 حضرت قدس سره
 بیانات بافتن از خود

به نماز جنازه او ستاد خود شریف خبر داده ارشاد فرمودند که او شان از ما بخید و بستند
 بعد روز سوم بعضی از متقدمان بامر از تمام به حضرت شاه حاد قدس سره براس
 زیارت قبر او شان عرض نمودند پس حضرت قدس سره بعد قیل و قال گل همراه داشتند
 براس زیارت قبر استاد خود شریف بودند چون حضرت قدس سره بر قبر استاد
 خود گل نهادند قبر او شان کج شده همه گلهای از قبر زیر افتادند و در آنوقت حضرت
 قدس سره بطرف قبر استاد خود متوجه شده ارشاد فرمودند که بقیه راست گلهای
 نهاده شاه حاد قبول کنند و در زنجیران که حبس گفته شاه حاد دروینا شده در آن
 هم خواهد شد پس چرا در طلال و تکلیف آفت می افتد پس حضرت قدس سره
 دوباره گلهای قبر او شان نهادند که قائم ماندند و بر احوال شریف حضرت شاه حاد
 قدس سره جذب غالب میبود و بعد دفن حضرت شاه حاد قدس سره چنان
 مبارک گشاده تبسم میفرمودند پس حضرت قاضی محمود صاحب قدس سره
 والد شریف حضرت شاه حاد صاحب قدس سره که نزدیک قبر شریف صاحب
 خود شریف فرما بودند بجا این حال به صاحبزاده خود ارشاد فرمودند که بنویس
 اثبات حقولیت ایشان با قیامت آدم بر سر مطلب ذات مبارک حضرت شاه حاد
 الملقب بحد ثانی قدس سره مصداق امر کن فیکون بود که هر چه بر زبان مبارک
 حضرت قدس سره جاری میشد بطور آن کفاح الصبح میگرفت و هر چه از حق تعالی
 میخورد میخورد چنانچه در ایام مبارک حضرت قدس سره نزد استاد و یاری
 اخذ در سر قرآن شریف شریف میر و ندان استاد و نظیر سلطنت فقر و فقر
 حاصل بود بطرف درس حضرت مفتی و متوجه نشدند حضرت قدس سره چنان

کرامت حضرت شاه حاد
 در خدمت زبان تکلم

بدولت سراسه خود شریف برودند از حق تعالی خواستند که اسے باری تعالی
 مرا اوستاده سرسرا فرما که بجز حاجت ضروری مرا اجازت کار سے نہ دے بعد
 از آن از غیب مردے ظاهر شد مرد بعد سلام علیک بخدمت حضرت عرض نمود
 که حق تعالی وعاسے حضرت قدس سره را قبول فرموده برای تعلیم بخدمت حضرت
 فرستاده است پس حضرت قدس سره پیش آن مرد غیب به تعلیم قرائت قرآن شریف
 مشغولی اختیار فرمودند و حسب دعاسے حضرت قدس سره آن مرد غیب حضرت را بجز
 حاجت ضروری فرصت نییاد اگر حضرت قدس سره گاهی در حالت درس متعنت
 بکار و گیر می شد آن مرد غیب فی الفور بجز میرسانید که لکه حضرت دعاسے که
 از حق تعالی خواسته بودند فراموش فرموده اند که بجز تعلیم بکار و گیر معذرت نشوم
 آخر الامر هرگاه که قرآن مجید تمام گردید آن مرد غیب نیز بعد عرض سلام از خدمت
 حضرت قدس سره غایب شد چون حضرت قدس سره بوقت شعور رسیدند از اول
 ماجد خود اظهار شوق خدا طلبی عرض نمودند ارشاد یافتند که عهد شما نزد من است
 در بیدار شریف خدمت بنیر که حضرت سلطان المعشوقین محمد شمس الدین ابو الفتح
 عرف ملکانی پادشاه قادری قدس سره العزیز بودند که از آنجا تربیت و مولد الی الله
 بشما سرسرا فرما بدین حال مبارک حضرت شاه ملک محمد وحشی قدس سره والد
 ماجد حضرت قدس سره چنین بود که حضرت حال شریف خود را همیشه از نظر اعیان
 مخفی میداشتند چون حکم الله عشق و مشک پوشیده میماند بطور بعضی کرامات
 حضرت ظهور حال مبارک حضرت گردید و بیانش انیکه والد ماجد حضرت قدس سره
 بکائنات پس بجاے مزار غریب حضرت که فریب درگاه شریف حضرت شاه

عزیزان در سراسر
 را بخدمت حضرت قدس سره
 حضرت از جانب باری

حضرت از جانب باری
 حضرت از جانب باری

حضرت از جانب باری
 حضرت از جانب باری

یوسف صاحب شریف صاحب قدس سره واقع است سکونت فرما بودند و از حال مبارک
 حضرت قدس سره شخصی مطلع نبود و وقتی چون ایام عرس شریف حضرت سید محمد گیسو دراز
 بنده نواز قدس سره قریب رسید چند اطفال که بحیثیت درس در خدمت حضرت
 حاضر میشدند خواستند که کسین آباد بگذر که شریف ایام عرس مبارک حاضر شوند ارشاد شد که
 انشاء الله تعالی چون ایام عرس شریف خواهد آمد آنوقت شما را همراه خود بوس شریف برده
 خواهد شد پس هر چند که طفلان برای اسے حضور می عرس شریف و قرب ایام هر روز بخدمت
 شریف امرار میگردیدند مگر همین جواب می یافتند حتی که روز صندل شریف رسید آنوقت
 بمروقه طفلان ارشاد گردید که شما حضوری خود بمروزه چراغان میجوایند بر و زچراغان
 برده خواهد شد چون بچراغان رسید آنوقت نهایت امرار طفلان بخدمت شریف گردید
 آنوقت ارشاد شد که شب وقت چراغان بوده است بروز رفتن چه ضرور است
 چون وقت مغرب و وقت روشنی چراغان رسید انگاه ارشاد گردید که شما را اکنون
 بروفتن چراغان نهایت محبت است بیا مید که شما همراه خود میرم پس حبس الحکم همه
 طفلان بگرفتند معارف عرس از والدین خود رخصت شده بخدمت حاضر شدند
 ارشاد شد که نزدیک تر بیایید پس آن طفلان موافق ارشاد مبارک نزدیک تر حاضر
 شدند پس حضرت قندمیر را در چادر مبارک خود فرما گرفتند پس همون وقت آن
 طفلان خود را بگذر که شریف دیدند بعضی اهل محله که هم در عرس شریف حضرت بنده
 بطی را محل حاضر شده بودند از آن طفلان استفسار کردند که شما از خانه خود که آمد قوت
 روانه شده بودند طفلان مذکورین جواب دادند که امروز بوقت مغرب چون با اهل محله
 متعجب این معنی لاحق شد که راه مهفت روزه چگونه بیک آن طی نموده شد لهذا اهل محله

حضرت از جانب باری
 حضرت از جانب باری

نواز

استغفار کرد و ندکه همراه کدام در نجاه آمده اند پس آن طفلان اشاره بجانب حضرت قبله
 همراه طفلان تشریف فرما بودند و ندکه گفتند که همراه حضرت قبله که اوستاد مایان است
 بعوس مبارک حاضر شده ایم مگر ذات مبارک حضرت قبله بچ طفلان بدیدگان مشاهده
 نمیشد ازین معنی زیاده تر تکیلا حق حال او شان گردید من بعد برگاه که طفلان از معاینه
 حیرانان و عرس شریف حضرت بنده نواز قدس سره فارغ شدند از حضرت قبله
 مراجعت بکمان خود خواستند حضرت همچو بار اول طفلان را زیر چادر شریف خود
 فرمودند و در گذشت که طفلان بکمان خود را بودند بوقت ملاقات والدین همه حالات
 عرس مبارک حضرت خواج بنده نواز قدس سره العزیز بیان کردند و گفتند
 که طفلان و طفلان اهل محله نیز بعوس شریف حاضر بودند از او شان نیز ملاقات حاصل گردید
 من بعد چون آن اهل محله نیز از عرس شریف مراجعت کردند والدین آن طفلان
 رسیدن پسران خود در کعبه شریف از آن اهل محله استدارا کردند او شان نیز
 گفتند که فی الواقع پسران شما با پسران حضرت خواج بنده نواز قدس سره حاضر شده
 بودند در آن وقت با اهل محله رتبه ایقان حاصل شد که فی الواقع از کرامات حضرت
 بود که آن پسران با یک طرفه العین در کعبه که مفاصله محبت منازل است رسیدند
 آن وقت همه اهل محله و غیره عذر خواه بخدمت مبارک حضرت حاضر شده عرض نمودند
 که مایان تا حال از حال شریف حضرت ناواقف بوده آنچه شرط اداب خدمت بود بجا
 نیامد و در خطا و معاف فرموده شود از شراد مبارک گردید که اکنون را زما فاش کرد
 باید که ازین عالم پرده نموده شود از شراد شد که فرزندان از بیدر شریف از ضاحیه آزاد
 بنیره جناب حضرت سلطان العشقین سید محمد شمس الدین ابو الفتح عرف ملکانی

پادشاه قدس سره متاهل شده و هم از خاندان عالی حضرت تربیت یافته تشریف آری بای
 او شان تیاری هیوین و شکر و شیرینی نموده شود چنانچه در ما و ند خورد سیوین و غیره عینا
 گردید و همون روز وصال مبارک حضرت گردید اما الله و اما الله را جعول و بروز سیدیم
 والد شریف خود حضرت قدس سره در بلده رونق افروز شدند و بعد وصال شریف نیز
 حال مبارک والد شریف حضرت قدس سره چنین است که بهر نوع اظهار داشت تها خود
 پسند نیست چنانچه عوس مبارک والد ماجد حضرت قدس سره منتهایت اختفای شود
 که اعلان عوس شریف نیز گوارا است طبع مبارک نیست و حسب سنت سینه جناب رسول
 کریم صلی الله علیه و سلم که با خلق کردید حضرت وارداست یخدمت نفی بینی آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم کار و خدمت ذات مبارک خود بذات شریف او امیر نمودند حضرت علیه الرحمه
 و قدس سره نیز خریدی گوشت براسه تیاری طعام از ذات مبارک خود میفرمودند
 هرگاه بدوگان قصاب که قریب تر از فرودگاه حضرت قدس سره بودند شریف می بردند
 از زبان مبارک حضرت قدس سره لفظ و الناس می برآمد چون آن قصاب از زبان
 مبارک حضرت قدس سره چند بار لفظ و الناس شنید عرض نمود که اکثر از زبان مبارک
 حضرت لفظ و الناس سماعت میرسد و همیشه ظاهر می شود بعد و صلات چند بار
 باز شراد مبارک حضرت قدس سره بآن قصاب گردید که همراه مایا پس حضرت قدس سره آن قصاب
 را بکمان مبارک خود بردند چون حضرت بهر ای آن قصاب بکمان مبارک خود رسیدند باز
 اراده تشریف فرمائی جانب دوکان آن قصاب فرموده قرأت سوره فاتحه شروع فرمودند
 حتی که تا رسیدند دوکان قصاب قرأت قرآن شریف تا و الناس تمام فرمودند پس قصاب
 اینحال تهنیت و محبت نمود حضرت قدس سره گردید و نهایت احوال شریف والد ماجد

حضرت قدس سره در این محله
 حضرت قدس سره در این محله

حضرت قدس سره اکثر باده احوال شریف حضرت قدس سره جذب الهی غالب می بود و
درین عالم کاسه بهفته و گاهی بیشتر تناول طعام می نمود و چیزه العات که باین عالم
گرویده از آن انواع استقادات بعالمان و به نور انجاء مرام خلق شد از آن وقت
شد که صاحبزاده شاه عشیق الله عروت حضرت شاه لکن صاحب شطاری قدس سره
بصاحبزاده حضرت قدس سره منسوب گردیدند و فیما بین حضرت قدس سره و
حضرت شاه لکن قدس سره ارتباط کلی پیدا شد و حضرت شاه لکن صاحب قدس سره
اکثر بخدمت حضرت قدس سره حاضر میشدند پس حضرت شاه لکن قدس سره که حالت
سلوک کلی داشتند حال شریف حضرت قدس سره نیز چیزی به حالت سلوک متوجه شد
و در حضرت قدس سره جذب مطلق بود و هرگاه حال شریف حضرت قدس سره سایل سلوک گردید
از آن فیوض حضرت قدس سره مثل احیاء اموات و زایل کردن آفات و حفاظت از بیایات و احوال
میرای الهی الله و انکشاف شبهات بر مخلوق خدا سر فرار کرد و بدینا پی از ذکر شریف کرامات
مبارک حضرت قدس سره واضح خواهد شد و قتی بابای خانه مبارک حضرت قدس سره
چند روز گذشته که ذوق طعام بر زبان نرسید در آنوقت الهی از مبارک حضرت
قدس سره برنج و غیره از همایه قرض گرفته تباری طعام در ویکی جزو کرد و چون
طیار گردید براسه دفع حاجت به بیت الخلاء شریف بردند و از روز شخصی دوشا
بخدمت حضرت قدس سره گزرا نیده بود که آن دوشا که بر جسم مبارک حضرت قدس
سره بود آنوقت سایل بر عقیقه عالی حضرت قدس سره حاضر شده سوا که عرض نمود
بمجرد سوال سایل حضرت آن ویکی طعام را که گرم بود از دوشا که جسم مبارک خود گرفته
و یکی طعام دوشا که باین سایل سر فرار فرمودند باطلای اهل محل و غیره بر چند بآن

سایل براسه و پس اودن آن هشیا براسه گزرا نیدن محل مبارک حضرت قدس سره
بدادن تقدیر و خدا آن هشیا گفتند مگر آن سایل سخن آنها نشنید و جواب داد که این ترک
بزرگان است و آن هشیا را گرفته بر دوش حال مبارک حضرت قدس سره متابعت حال
حضرت بر تقوی کرم الله وجهه موافق آید که میوه و طعمین الطعام علی حب میکنا و یتیمایا
گردید اکثر اوقات شخصی از سر تا پا خود را بجا در ستور تقی بخصوری خدمت بابرکت
حضرت قدس سره خدمتگذاری کیس با یعنی جیبی ادا می نمود بکین صاحب حضرت قدس
حکم حجاب از انگس نبود و اکثر ارشادات از حضرت بآن کس سر فرار میشد و انگس جوابات
بخدمت حضرت قدس سره عرض می نمود مگر ارشادات حضرت قدس سره بهامت حاضرین
خدمت مبارک میرسیده مفهوم میگردد و دیگر جوابات انگس همچو تنین گس معلوم گشت
روزه حضرت کیلین صاحب حضرت قدس سره از حالش استفسار فرمودند که از آن کس
حضرت حکم حجاب و برده میفرمایند آن کیمت ارشاد گشت که انگس از قسم جینان است
و خادم و مرید ما است که از خدمت ما تربیت می یابد و نیز بخدمت فیض رحمت آنحضرت
عرض نموده که اکثر گسان دعوت جینان میکنند و او شانرا حاضر میازند من نیز تمنا می بین
جینان میداریم ارشاد گردید که بهتر است ما جینان را طلب می کنیم ساعتی گذشته که بعضی
از اقوام جینان بخدمت مبارک حضرت قدس سره حاضر شده عرض نمودند که قصه ما
شود که در ولایت از اهل اسلام با قوم کفار محاربه واقع بود لهذا بخصوری جنگی قوم
و هم بخصوری خدمت شریف بجهت تعذری لاحق گردید حاضران خدمت همان وقت
و تاریخ نوشتند معلوم شد که فی الواقع فیما بین اهل اسلام و کفار جهاد واقع بود که در
واقع اهل اسلام فتح نصیب گشت و جینان مبارک حضرت قدس سره امر فانی بجهاد

را نقل می بودند که با جانب حاضرین حضرت قدس سره خیال آشوب چشم مبارک می شد
و حال شریف حضرت قدس سره عرض شد به نمودن سالگی رسیده بود و تیار هیچ سیر و هم
ماه و یقیناً مقتدری و حال شریف گریه کردید

حضرت سید محمد تقی در سه	فردا کمال واقف است
ذات او والای عالی حب	یا منت عزت از درخشش فلکین و جاده
استاننش سیده لاله سیف و جود	بارگاهش شد ولایت را پناه
او که در حسد الهی بر سپه	شد لقب حماد ثنائی از ان
اورست حماد است محمود اوست	کفر کرد و هر که دارد اسب جاده
بود و جذب عشق اخلاصش	ماند مستغرق بحق شام و بگاه
شد گرامت باز و بجهت و حد	مردگان را زنده نموده و وارثان
برج و توصیف بود که در شاک	من که اسای بی نوا او بادشاه
ظاهر اچون کرد از دنیا محاسب	شد زور و عجب او عالم تباه
فی الحقیقت عین بود علی محمد	عارف کامل برین قوم گواه
قدسیان گفتند تاریخ و حال	محمود بود و خدا شد واد واد

و این تاریخ از صاحب العطا والصدق حافظ محمد سلیم الله صاحب المتخلص بنطق قرین
گروه شده و بخاندان عالی حضرت قدس سره جاری می شد و وقت رحلت
جایا شد وقت و حال شریف حضرت قدس سره حضرت کلین صاحب حاضر شدند و
بنو وند و چندان مبارک حضرت قدس سره چنان گشاده بودند چون حضرت کلین
حاجب حضرت قدس سره و حال شریف بخدمت مبارک حاضر شدند حال

نور

مبارک حضرت قدس سره معاینه فرموده بدل خود خطور کرد و ندک وقت و حال شریف حالت
و کار خدایتان است که چشم را بنده بکنند و گریه و حال شریف و فرمودیم و چنانچه
حاجق حال مبارک حضرت کلین صاحب گریه و در آن وقت که پیرواری فرمودند و
حضرت قدس سره چنان مبارک خود که گشاده بودند و فرمودند و اما الیه راجعون
اللهم ارحمنا و ارحم من خزننا و ارحمنا الیک و اجعلنا مع الذین انعمت علیهم سائرین
و اجمعین و ارحمنا الیک و اجعلنا مع الذین انعمت علیهم سائرین و اجمعین

باب اول در ذکر احوال حضرت قدس سره شریف و تفصیل که احوال حضرت قدس
درین عمر را دیده اند بن بطور رسید که بعد از احوال آید و همچنین بعد از رحلت شریف آنچه
از زبان فیض ترجمان حضرت مرشدی رسیدی و رسیدی افلا اندکست نعمایم
و زبان بعضی صاحبان که استفا و شد بعضی پر و اخت می شود **فصل اول** در بیان احوال
که در حالت حیات بطور آید که احوال و فنی حضرت قدس سره قیاری طعام و عیش و شرب
و الدما و خود و نموده بعد از احوال خود حضرت سید شاه ملک محمود قادری قدس
که وقت بارش شب تاریک بود و ارشاد فرمودند که این وقت قریب درگاه حضرت
یوسف صاحب و شریف صاحب قدس سره که از شریف جدا شده است رفت
بر قریب خود و محل گذر نهند فرزند و بنده حضرت قدس سره و صاحب ارشاد بجانب
مزار شریف بعد از احوال شریف فرما شد و چنانچه در روز و در آن اوقات شده
بدل مبارک خود چنان خطور فرمودند که اگر حکم حضرت قدس سره بگذرانیدن گما
بر روزی و سه مناسب بود که در این وقت که شب تاریک و هم خودی و در وقت
در روز و موسی حافل زیرا که در آن زمان آبادی و در آن زمان درگاه شریف

در وقت شریف
در وقت شریف
در وقت شریف

در وقت شریف
در وقت شریف
در وقت شریف

در وقت شریف
در وقت شریف
در وقت شریف

حضرت شاه یوسف صاحب شریف صاحب قدس انکسار را می نمود و نیز صفای راه
 و بنا و بن بود پس مجروح این ظهور در دسه از غیب پیدا شدند و فرمودند که ما نیز
 رفتن بدرگاه شریف حضرت شاه یوسف صاحب و شریف صاحب قبله قدس را
 فرود است پس این همراه ششما می آیم پس صاحب مزاده حضرت قدس سره با اتفاق
 آن مرد و غیب نزدیکی از شریف حضرت شاه ملک محو شتی قدس سره والد
 شریف حضرت قدس سره رسیدند آن وقت مرد غیب به صاحب مزاده حضرت
 قدس سره ارشاد فرمودند که درین شب تا بیک و کثرت توبه که در اینجا واقع است
 مزار جد شما بشما تمیز خواهد شد به چینه که مزار جد شما در اینجا است چون صاحب مزاده
 صاحب موصوف از گدازیدند نگهبانان را مبارک جد شریف فرایغ حاصل فرمود
 متوجه جبهه شدند آن مرد غیب نیز به همراه اراده مبارک خود جانب جبهه همراه صاحب
 مزاده صاحب موصوف شدند چون فریب و بی معاذنه رسیدند آن مرد غیب
 فرمودند که با والد شما سلام گویند و بعد سلام علیکم غایب شدند و صاحب مزاده قبله
 هرگاه که بخدمت شریف حضرت قدس سره والد شریف خود حاضر شدند از دور
 ملاحظه فرموده و متبانه زبان ارشاد فرمودند که چون به ایشان رخصت خود برقرار
 جد خویش منور بود و در وقت رفتن عذر نکردند که چنین و چنان ظهور در
 گدازیدند و همچنین دیگر ارشادات و کلمات متبانه هدیه یافتند چون صاحب
 غضب حضرت قدس سره چیزی شکین یافت صاحب مزاده صاحب موصوف حاضر شدند
 که صاحب الکرم برادر شریف جد مجد کل گدازیدند ارشاد کرد و دید که این چنین گدازید
 کل بچه کار آید که جدا جدا خود را تحلیف دادند و آن مرد غیب که همراه شما بودند جدا جدا

باینکه در این کتاب
 از حضرت شاه یوسف صاحب

شاه بود که باعث چنین ظهور شریف فرمودند سبحان الله سه این پس از چنین
 باید و آن پدر را چنین سپیداید اینجا و الله شریف ظهور و تجلی اسم الهی از عالم برزخ
 درین عالم همراه بنیرا بزرگوار خود شریف فرمودند و اینجا بر ذات مبارک حضرت
 قدس سره به تجلی اسم علم انکسار حال گردید و اینجا است که جمیع عوالم و مخلوق اگر چه
 مظاهر اسم حق بوده اند مگر اولیا و انکسار کرام اسم مظهر اسم حق اند و هم شریف
 و بیانش بدین مثال است که نیکان وجود و هم مخلوق از اسماء صفات الهیه بوده است
 که ذات برتبه شریف صفات گردید و صفات برتبه منزل اسماء و اسماء برتبه منزل
 موجود و بصورت کلمات شد چون اسماء و صفات الهیه تنزلات و تقدیمات صورت
 افراد ممکنه گرفتند ظاهر و بین ذات و صفات واجب تکلیف و ذوات و صفات
 افراد ممکنه فرق استباری پیدا کردید که ذات واجب تعالی مطلق که از زمان
 و مکان و غیره منزله است تعالی عن ذالک ملوک کبریا و همچنان صفات او منزله از
 آلات و اسباب است یعنی سماعت او را احتیاج از گوش نیست و بشارت او را
 احتیاج چشم نیست بکلمات افراد ممکنه که وجود ذات آنها مقید است بزبان و مکان
 و غیره صفات آنها نیز مقید بآلات و اسباب مثلاً سماعت آنها به گوش نمی تواند
 و بشارت آنها نیز چشم نمی شود و کذا بانی صفات و آلات سماعت بشارت که گوش
 چشم است آن نیز مقید است با آنکه گوش را با سموعات قرب مناسب باید در صورت
 بعد بعید سماعت گوش متعدی باشد و همچنان چشم را با بشارت قرب مناسب
 باید و هم چیزی که حاجب بنا می بود در صورت همچنان بود و یا عامل شدن که ای
 و بدین آن مشی نیز متعذر خواهد بود اگر فردی از افراد انسانی ما و را به حاجب نمایند

باینکه در این کتاب
 از حضرت شاه یوسف صاحب

کنند بعبادت عقیده او بجانب اطلاق کوهفت حق تعالی است و جمع کند
 این شش تا بر حسب الی اصل و صفت مطلق حق تعالی شود برین فرد بشر پس منظر اسما
 آیه شریفه همین معنی باشد و ظهور خوارق عادات و کرامات از اولیا الله
 که لم یبین حالت است همچنین صفت علم که با انسان حاصل است عقیده و محتاج باشد
 و اسباب است زیرا که براساس حصول علم محسوسات با انسان احتیاج بود آن
 فاعلی است که علم بضرورت محتاج به عبارات است و علم محسوسات محتاج به
 و علم مشهودات محتاج به ششم است و علم مذوقات محتاج بذوق است پس اگر
 از افراد بشر دیدنی را بے دیدن و شنیدن را شنیدن دانند و دیدن و شنیدن
 از سمع و بصر ای بعد از حدیث بی سیح و بی بصیر باشد و ذات پاک آن بشیر
 منظر اسم اعظم میگردد و زیرا که علم حق تعالی که بغیر او است متجلی برین فرد بشیر گردد
 و بواسطه آن که مرتفع گردد و پس حضرت قدس سره را حال مبارک صاحب داده
 خود و معیت والد شریف با صاحبزاده اوصاف متکشف گردید و آنکه حاصل شدن چنین
 در و دیوار و بیدارگی بعبادت فاعلی بشری بود و این حالت حالت تجلی علم حق
 بود و این بزرگوار حیات که صفت انسانی است عقیده و محتاج است به بودن روح انسان
 و در جسم خفیه ای بر آگاه که روح انسانی از بدنش مفارقت نمود پس وسیع انسانی نیست که
 انسان یکدفعه خفیه خود درین عالم مشاهده شود و پس اگر انسان بعد از اشدان روشن
 از قالب بشری مشاهده شود از تجلی حیات مطلق حق باشد از حیات بشری پس شریف
 فرمائی والد شریف حضرت قدس سره درین علم بعد و حال شریف از تجلی حیات حقیقه
 حق بود و تجلی اسما الله صفات او بر ذوات مبارکه او لیا و لکرام هم مستعد نیست که

اولیا و کرام فانی بذات حق بوده اند و ذات حق بصورت اولیا و کرام او تجلی است
 پس تجلی صفات حق بصورت صفات اولیا و انشد به ربی اولی العلم اجلنا من اعتبار
 اولیا که و اجلنا منهم امین هم امین - که آمدن شخصی از اقربای محل مبارک حضرت
 قدس سره در حجره مکان مبارک حضرت قدس سره که احوال مراد مبارک و در آن وقت
 افزون است سکونت میداشتند چون بهر نود سالگی رسیدند به پیش و به حال کیدی
 انتقال شان گردید محل مبارک حضرت قدس سره از انتقال او شان خلق طایع حال
 شریف گردید پس بلاخط حال محل مبارک خود ارشاد گردید که چه حالت است
 عرض نمودند که انتقال او شان گردیده است و عود گذشته است ارشاد گردید
 که بنماید که او شان کجا هستند پس نزدیک جنازه او شان تشریف فرما شده
 ارشاد گردید که ایشان بخواب هستند مرده نیستند و عنقریب از خواب بیدار شده
 آب و طعام خواهند طلبید پس باید که از خانه از جمله سوچه آب خالی کرده شود و آب
 میوه سوچه یا از آب خالی کردند و در آن وقت چاه در مکان مبارک نبود بلکه یک
 چاه که احوال واقع است درخت کوفتی بود و در سه گشت که آن مرد زنده شده
 آب و طعام طلبید حضرت قدس سره که در اینجا تشریف فرما بودند ارشاد فرمودند
 که چندی خود بیدار و عرض کردند که نان جو را و نان خورش کدکم شد تا بهر دو نفر
 هیار کرد و پیش او شان نهاده شد و او شان بعد از تناول نمودند پس بعد خوردن
 باو شان تشنگی غالب شد و او شان اضطرار به العطش می گفتند که حکم نمود که
 باو شان آب داده شود چون تشنگی نهایت مضطرب الحال شدند در آنوقت آب
 آب باو شان داده شد از سر فزونی حضرت قدس سره زندگی تازه باو شان سرور داد

است حضرت قدس سره در بیان
 احادیث و روایات که مبارک است
 بعبادت نیران نام مبارک شده

گردید ارشاد شد که نام ارشان قدرت یزدان نهاده شود که نسبت مسماة
 خیر انوار است که در متن غناء و رسم بخش آوازی منار بود و هم از جانب ارسطو جاه
 باعزت راه و رسم و موافقت منافع کثیر بشار الیه می رسید و مرتبه خلایق باطن
 مرام و نیوی میسر و پس باعزت منار الیه با مسماة متعجب بخش که کلان و غفار
 آن طایفه بود و شفقت تام و فوائد کلام حاصل بود اکثر از آن طایفه بخدمت مبارک
 حضرت قدس سره سماع و غناء عرض میکردند روز سه سماء خیرن مسماة ازین
 عالم فانی رحلت نمود پس متعجب بخش را از فوت فوائد نیوی حق و اضطراب از حق
 گردیده و با او و اسه خود بجز ذات مبارک حضرت قدس سره نه تصور میدادند
 چنین قصد نمود که حال وفات مسماة مذکوره بحضرت قدس سره عرض نماید
 که بلکه از اسراع و غنا بخدمت شریف عرض نمود و همچنان سماع و غنا بخدمت
 حضرت قدس سره عرض کردن شروع کرد در عین سماع ارشاد شد که خیرن گنج
 مسماة متعجب بخش گریان عرض نمود که خیرن بر اقدام مبارک حضرت تصدیق گردید
 ارشاد مبارک شد که اگر او موجود نیست پس چه لطف است مرا چنانکه او نهانید
 پس نزدیک جنازه منار الیه انشایت برده ارشاد گردید که این زنده هست
 و خواب میکند پس حضرت قدس سره فضل بزرگ قبول کرد و روان مبارک را
 در دهن آن حیات مرزبان فرمودند فی الحال آن حیات زنده گردید ارشاد شد
 که نامش میبایست نهاده شود و آیتی درین هر دو که ذات مبارک حضرت قدس سره
 سره مظهر و شمس با اسم الهی گردید باید دانست که حیات عبارت است از افعال
 و در آمدن روح جسم فاضلی و ممان عبارت است از افعال روح از جسم فاضلی

کرمت حضرت قدس سره
 صلب است که از
 عروج درین خیرن

بخدمت حضرت قدس سره

و روح از عالم ارواح است و جسد از عالم اجساد و حقیقت روح و جسد واحد است
 و اذات حق تعالی است و حقیقت ذات حق تعالی در عالم ارواح و اجساد
 متجلی است مگر عالم ارواح تجلی عروجی ذات حق تعالی است و عالم اجساد تجلی نزولی
 حق تعالی است چون ذات پاک حق تعالی در تجلی نزولی خود که عبارت از عالم
 اجساد است تجلی عروجی خود که عبارت از عالم ارواح است ظاهر و متجلی می شود
 حیات آن اجساد از گن بطون جلوه ظهور میرسد پس حقیقت روح و جسم ذات
 حق تعالی است و حق تعالی با اعتبار مراتب ظهور بفرق اعتبار سه با اسم روح و
 جسم ظاهر شده است که تجلی ذات حق است خود بوده است بهمین معنی مولوی میرزا
 سه حق بازی میکند در خوشیتن و شد بهانه در میان مرد و زن و دعات
 عبارت است از ارتعاج تجلی عروجی حق تعالی از تجلی نزولی خود و تجلی یا رفیع
 آن تجلی از افعال حق تعالی است و منوط بر شیت اوست سه اوست خالق
 هر چه خواهد میسکند و معنی آیه که بر می می و میت بهمین باشد و الله اعلم اولیا و الکلام
 که فانی در ذات حق تعالی بوده اند همچنانکه غیریت اعتباریه که فیما بین ذات جسد
 و ذات حق واقع است با کل مرتفع میگردد و ذات حق تعالی بصورت و ذات
 پاک ایشان ظاهر و تجلی میشود پس افعال ایشان افعال حق بوده اند و صفات
 ایشان صفات حق میباشد لهذا همچنانکه تعریفات حق تعالی در مخلوق خود
 افضل الله ایشاد و حکم مایه همچنان تعریفات اولیا الکرام و مخلوق اوست که
 تعریفات اولیا اند من تعریفات حق بوده اند اندرین باب بعد مولی میزاید
 که کسی خواهد نشیند با خدا یا نکوشیند در حضور الیا که آنکه برین میسر است

عالم ارواح

اندک آن یکتا و فعال در همه مقام سیکشاید که ذوات اولیا و اشهاد کرام را از حد
حق دور می بیند از حد القوم از حد الحق مقادیر باطل باطل و ثبوت علی حیک و حاکم الیک
کاملاً بکرمت حیک و محبوبک صلی الله علیه و آله و سلم تعین غم آیین ثم آیین -
کرامت با حقیقت عقیدت مسماة بتأب بخش لواث مذکوره الفرق بخدمت شریف
حضرت قدس سره ایست که روز سه سماء مذکوره با دیگران است جبرائیل خود پدید
بهمی رسیده کاری میرفت اتفاقاً راه حضرت قدس سره العزیز پرده اقدام مبارک
خود و ساز فرموده تشرف فرمودند چون بهمی قریب خدمت حضرت قدس سره
رسید بهمان غرض نمود که حضرت اقدام شریف خود از اثنا راه کشیده فرماید
مگر چون که حضرت قدس سره بجا آمد استغراق و شادمانی حق بودند و قدس سره
حضرت قدس سره چنانکه بودند بظهور مانند آخر الامر بهمان بجا ابرار و
گستاخی بهمی خود را بر پروا اقدام شریف حضرت روان گردانید از روی
بهمی اقدام شریف حضرت قدس سره متحرک نشدند و هیچ برمی بر اقدام مبارک
نرسید بعد از آن بهمان با جمیع ارباب اتفاق خدمت حضرت قدس سره معقود
خوایستند و استغفار و جرایم خود را نمودند پس از آن روز جمیع ارباب نشاء
که سواران بهمی بود و توفیق حضور خدمت حضرت قدس سره رفیق گردید و
معتقد خدمت عارفان حضرت قدس سره گشتند انتهی باید فهمید که هنوز تجلی
حق تماس و شادمانی ذات حق که در جمیع عوالم با الله حاصل است بدو شکست
یکه با بقا و صور عوالم یعنی ذات حق تماس بصورت با عوالم با ویا و او شادمانه
می شود اندکین حالت تمیز و فرق اعتباری باین انا و انت با و شاق حاصل

کرامت حضرت قدس سره
که شریف است و باریک
حضرت قدس سره

می باشد که فیض و فیوض توجه بخلاق درین حالت مقصور است و این حالت را اصطلاح
باین اصطلاح است که درینجا تجلی رسم هوای ظاهر است و در هر دو صورت
عوالم یعنی شادمانه اولیا و کرام محض ذات حق مینماید و صورت با سه عالم شادمانه آن
اوشان محروم می شوند و نور به شادمانه اوشان تجلی مینماید و اندکین حالت چون
صورت با سه سخن و انت از شادمانه اوشان مرتفع گشت پس فرق اعتباری باین انا
و انت کجایا می ماند و توجه بجانب خلق که او بارت انا و انت است که مقصور است
باین اصطلاح این حالت غیب و خفا می نماید و در این حالت با عوالم شادمانه
باقی مانده شعور دیگر نقد اصل است که ذات حق تعالی با دیگران از کم و کیف و منزله از
صور و اشکال است به منزل ذاتی خود بصورت جمیع تعینات و اشکال ظاهر و پدید
است مگر ظهور بجمیع تعینات خود از خود و اهل است و تجلی بجمیع تعینات خود بخود
عارف اگر کسی از حق تعالی ذایل است بقیقت ذمیل او با دست و اگر شخصی
سبحانه عارف است فی احوال عرفان او با دست زیرا که غیر حق سبحان تعالی را در
حیث چنانچه بر سرگی فرماید سه همای و نه شین و همه همه اوست و در
که او اوست همه اوست و در انجمن فرق و هفتا جمع با باشد همه اوست
با الله همه اوست و حق سبحان تعالی که عرفان خود به تعینات نهایت میسر
کجایی با بقا و صور منزل ذات یعنی درین تعینات و اشکال عوالم ذات پاک
و منزله خود می نماید و این مرتبه عرفان را مرتبه جمیع و سفر در وطن و خلوت در محراب
میگویند و کجایی ذات خود را که منزله از صور و اشکال همچنان با ویا و او شادمانه
که با در حالت چنانکه صور و اشکال دیگران از شادمانه عارف محروم می شوند

باین اصطلاح است

باین اصطلاح است

همچنان صورت خود که درین حالت بجز بویوت محض بر مشایده او حق باقی ماندند و در
غیر خیاخی بر سرگه میفرمایند سه بر دین از بدو و نقشه ما کو با چو انجا میروید
ما کو به حقیقت معنی کل من علیها فان ویتی و جبریک و الالال و الالکرام همین جا
صادق و تحقق است معنی آیه اذیت که انچه موجود و مخلوق بعالم قدری و ناموس
بستند از صور و اشکال مبهیا و محوشده ذات حق تعالی که حقیقت آنها است
و منزله از صور و اشکال است شعلی و ظاهر و باقی است این حضرت قدس سره که همین
حالت شریف بودند و این مرتبه چه عوالم و چه ذات شریف خود را بجز بویوت محض ذات
حق مشاهده نمیفرمودند پس اندرین حال التفات بکتاب پهلوان و عرض او و تقریر
از گذشتن ببل بر اقدام مبارک در رسیدن بر اقدام شریف حضرت قدس سره که
باشد و نیز اندرین حالت علما و اظهر بر رفع الحاکم شریف قابل هستند و تمام
سبع غنیات و غیره که از حضرت قدس سره به ظاهر و رسیده همین حالت شریف
بوده است و الله اعلم بالصواب اولیاکم و تعالیم و انما یمین امین ثم آمین
که است زنی بخدمت حضرت قدس سره بر سر عجب حصول و له ظاهر و دیگر
آن زن بخدمت شریف قبول گردید و توفیدی بآن زن بواسطه حصول مقصودش
سر فرار شد و تکه گذشت که آن زن از حصول مقصود خود بادر گردید و حکم شد که
آن توفید در گلو س آن طفل نداشت شود پس موافق حکم مبارک حضرت قدس سره
آن توفید را در گلو س آن طفل نهادند چون طفل مذکور بس و آورده ساکی رسید
و ال طفل با هم نشینان خود را که فرود که اگر چه این فرزند از عنایت مفود شد
قدس سره توفید سر فرار گردید و دیگر قدرت حق تعالی است که حق تعالی بر که خواهر فرزند

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

سر فراد میگرد پس بپخته از بنشینان این کلام را بخودت حضرت قدس سره رسانند بیاحت این کلام ارشاد شد که آن زن را بگویند که آن توید که در گلوئی طفل است بها و پس کند چون آن توید بخدمت مبارک حضرت قدس سره و پس آورده شد فی الحال انتقال آن سپید گردید من بعد والدش هر چند بخت شریف حاضر شده بکمال گریه و زاری عذرخواهی نمودند مگر بفرقه و عذرخواهی او شان اطفال فقعات توجه مبارک نگزیدند و اما الیه را چون اعوذ بالله عرض و غضب او یاب و درینجا مقام عذر فرمودنی است که توید عنایت فرموده حضرت قدس سره چه توید بود که از آن توید اول صورت طفل در دم منقش شده بقلی اسم المصور شد ثانیاً چون آن توید در گلوئی طفل نهاده شد بقلی الهی گردید ثالثاً چون آن توید از گلوئی طفل جدا شد هنوز اسم الهیت شدنی نی توید بحسب ظاهر میل براسم سمانه سمی بانی بفرمان است و کار بعضی توجه مبارک حضرت قدس سره برآمد که ذات مبارک حضرت قدس سره بحقیقت بقلی ذات حق است که هنوز آن باین اسماء الهی گردید و بقلی حق بدو قسم است یک بقلی ذات مطلق بصفت اطلاق و یک بقلی بروز قیامت و رویت حق بلام و کیفیت جمیع خلایق حاصل خواهد شد و هم بقلی ذات مطلق در تعینات چنانکه از ظاهر اولیا اکر ام اوست که ذات حق بصورت ایشان جلوه گر است و تعین ایشان که بنظری آید در حقیقت تعین نیست بلکه ذات مطلق است که تعین الهی جلوه گر است پس توجه ایشان بجانب حق عین بقلی حق با اسماء و صفات است پس ازینجا ظاهر گردید که حضرت قدس سره در حقیقت هنوز ذات حق است که جلوه گری ذات مطلق از تعین ذات حضرت قدس سره پیدا است پس حق تعالی

این کتاب در تمام
کتابخانه های
ایران موجود است

خاطر است که با وجود اینکه در آب در مکان مبارک حضرت قدس سره آب اطراف بگوئی
مبارک باشد غایت و آن فرزند غایت فرموده حضرت قدس سره است و حضرت
قدس سره از دست مبارک خود آن طفل را آب انداخته اند و اینچنین خونت غایت روز
و دم چون از مکان مبارک حضرت قدس سره آب رود و بوسی فرود رفت و الدین فعل
براسه و بدین حال فرزند خود بخدمت حضرت قدس سره حاضر شدند دیدند که فرزند خود
در گل دست و پا زد و طلب میکند پس او شان بخود حضرت قدس سره معذرتها نمود
و عفو جرایم خود خواستند ارشاد شد که این مولوی و ذیل العرفه باید و پس خود را رشت
مبارک حضرت قدس سره گردید که آن فرزند با آنکه ناخوانده بودند بیکت و نگذاشتی اند
ما بران آن فرزند غالب می بودند که بیع اهل علم و کمال معاینه این حال عجیبی و تیرس آفتاب
عال میشد چنانچه قاضی یوسف خان مرحوم قاضی این مبدعه نمیدانست که الله بودند و در فن علم
در مبدعه نظیر خود داشتند و قاضی او شان بذا که علمی از قاضی صاحب سبقت برت
قاضی صاحب موصوفت از او شان پرسیدند که چچ استعداد و قوت علمی از کجا حاصل
کردند و استاد شما کیستند او شان بیان کردند که من مروفا خوانده ام محض از
قیوفا حضرت قدس سره است که کتاب هر علمی هر چه زبانه که پیش من خوانده
مسائل تن بر دلم القا میشد و درین کرامت مبارک حضرت قدس سره چند نفر از
ظاهر شدند یکی آنکه اولاً به تجلی اسم المصور نقش بندی صورت طفل در رسم مادر گردید
و دوم به تجلی اسم المصلی عطا علم بفر کسب غایری و علم بربان طفل سر فراز شد سوم
تجلی اسم الحافظان طفل مشتاق با آنکه در آب تا مقدار گلو انداخته شد هیچ و سالم
ماند و نیز با وجود و آمدن آب رود و بوسی در مکان مبارک تا مقدار گلو اطراف بگوئی

حضرت قدس سره آب نیاید در اینجا قول شیخ سعدی علیه الرحمه که در حال با و دشمنان
است صادق آمد که گاهی بسطای برنجند و گاهی بدشنامی خلوت و بند زبیر که و این
طفل با آنکه زبان گستاخی بوقت انداختن آن طفل را و آب کشوند و گزاف او شان
بغایت و غفلت حضرت قدس سره هیچ و سالم ماند و در قول حضرت سعدی علیه الرحمه
نیستال فرموده است که در حال با و دشمنان فرموده اند که گاهی بسطای برنجند و گاهی
بدشنامی خلوت و بند یعنی با و دشمنان را همچنان استغنا از خدمت مرومان حاصل است
که نه از آب کسی ترس او شان بخیر آید و نه از گستاخی کسی مرتبه او شان فرود
رود و بلکه هر که آداب با و شاهی او کند از براسه او است و ترک آداب شایسته
نیز ظلم بر نفس او است چنانچه سعدی علیه الرحمه بدیگر مقام میفرمایند منت
من که خدمت سلطان می کنم و منت شمار از و که بخدمت به اشتی است
نقیده اگر با و دشمنان خوانند که با وجود گستاخی سر فرازی خلوت میفرمایند و
گاهی با آداب و خدمت گنای کسی نقشه منی فرمایند و بنجیده میفروشند و گزاف
کلام مبارک حضرت سعدی علیه الرحمه لفظ گاهی که واقع شده است از و
مستند است که عادت اکثره با دشمنان چنین نیست که به سلام کسی بخیر
شوند و بدشنام خلوت و بند بلکه در بعضی احوال از با دشمنان همچو امور
واقع میشوند پس حال مبارک او لیا و الله که با دشمنان حقیقی اند و چنان است
که اکثر عادت شریفه او لیا و اگر ام چنین است که هر کس که بدگاه او شان بآید
و بجز نیاز در پیش آید سر فرازی او لیا و الله بر حالش مبذول میباشد
باید که بر شخص سبقت یا بمقدار امکان و وسیع مفاقت خود از آداب خدمت

باید که بر شخص سبقت یا بمقدار امکان و وسیع مفاقت خود از آداب خدمت
باید که بر شخص سبقت یا بمقدار امکان و وسیع مفاقت خود از آداب خدمت
باید که بر شخص سبقت یا بمقدار امکان و وسیع مفاقت خود از آداب خدمت

اولیاء الله فرو نگذارند و همیشه خود را متذلل و خاشع خدمت او نشان دهند
 که درین حال استحقاق تفضلات و عنایات و کرم او شان که صین فضل و کرم حق است
 خواهد بود اللهم اجعلنا منهم مگر بر آداب و خدمت گذاری اولیاء الله در پیش خود
 ناز نکنند که چنین امر باعث نامنظوری آداب و خدمت گذاری است اما داناشد
 من و شاید که قول سعدی علیه الرحمه که گاهی به سلامی برنجید بهین منی وارو
 باشد یعنی سلامی که از خلوص قلب نباشد همچو سلام در بارگاه سلطانی که قبول
 و منظور باشد که بارگاه بادشاهی از سلام بچو کسان مستغنی است و همچنین به بلوی
 و گستاخی در بارگاه اولیاء الله باعث حرمانی و محرومی از عنایات و تفضلات است
 الله است نوز با الله پس نباید که کسی نظریه بعضی احوال مبارک اولیاء الله
 که موافق آیه رحمتی و سنت کل شینی بگستاخی همچو بای بعضی احوال و تفضلات
 خود در محنت شایسته میفرمایند ترک ادب پیش خود کنند و الله الله اللهم احینا
 تحت ظل اولیاءک و امتناعی حب احبابک آمین ثم آمین که امت غلیب
 غلام سرور صاحب بعد تولد شدن غلیب غلام صاحب فرزند خود و سرور
 حضرت قدس سره بر دندار شاد مبارک حضرت قدس سره شد که این حافظ
 پس غلیب غلام صاحب به برکات ارشاد حضرت قدس سره از حفظ
 قرآن شریف سرفراز گردید و فارغ شدند و اکثر عنایت و سرفرازی
 حضرت قدس سره بر حال او شان مبذول میبود که او شان از سعادت
 تربیت و فیض یابی خدمت حضرت قدس سره بهره ور شدند اخوان غلیب
 صاحب موصوف بنظر سرفرازی حضرت قدس سره که بر حال غلیب صاحب موصوف

درست است که در سر به
 تقدیر غلیب غلام صاحب
 بتولد و برکات حضرت
 بنظر سرفرازی حضرت

سرفراز بود و حسب عادت ابتدا از ان رشک و مدعی بودند و بدین سبب مراعات
 آداب خدمت حضرت قدس سره از قول و فعل منی داشتند لهذا وقتی ارشاد
 مبارک حضرت قدس سره گردید که شما فقط حافظ قرآن شریف خواهید شد پس اخیان
 غلیب صاحب موصوف هر چند که محنت و مشقت در حفظ قرآن شریف نمودند
 مگر از سعادت حفظ قرآن شریف محروم و محجوب ماندند و تا این زمان که پیشین
 غلیب غلامی صاحب است از برکت ارشاد مبارک حضرت قدس سره اولاد
 غلیب صاحب موصوف از حفظ قرآن شریف سرفراز است پس ارشاد مبارک
 حضرت قدس سره موافق حدیث شریف اللهم فقهنی الدین که در حق این عبا
 رضی الله عنه وارد گردید صادر شد مناسب این مقام عرض نموده میشود که کرامات
 اولیاء الله اکرام بحقیقت معجزات آنست و صلی الله علیه وسلم اندو علماء ظاهر
 بدان قابل و مقرب بوده اند چنانکه همیشه علماء ظاهر همچنان بیان میفرمایند که هر چه کرامات
 و خوارق عادات که از اولیاء کرام بطور سیرسد محض از اتباع رسول کریم صلی الله
 علیه وسلم باولیا را الله حاصل میشود پس آن خوارق عادات و کرامات متعجب
 با حضرت صلی الله علیه وسلم بوده اند لهذا کرامات اولیاء الله و نسبتین و
 دو جهتین شد یک نسبت حقیقی که بر رسول کریم صلی الله علیه وسلم پیدا رند و
 دوم نسبت ظاهری که باولیا را الله اکرام است پس انکرامات باعتبار نسبت
 حقیقی مجزیه هستند و باعتبار نسبت ظاهری کرامات بوده اند ازین معنی ظاهر شد
 که معجزات بنوی صلی الله علیه وسلم تا قیام قیامت قائم و باقی خواهند ماند و اینجا
 باید فهمید که کرامات اولیاء الله اکرام که با اتباع نبی کریم صلی الله علیه وسلم ظاهر

بیان است که در این
 معجزات و کرامات
 سرانجام همه از دست
 خداوند است

معنی اعتبار نزد اولیاء الله الکرام اینست که اگر چه بحقیقت نور نبوی صلی الله علیه و سلم بهر موجودات محیط است که همه افراد کائنات از نور مصطفوی پیدا و مخلوق بوده اند که با کثر افراد و مخلوق ذیجول و غفلت از حقیقت خود که نور مصطفوی صلی الله علیه و سلم است راه یافته است چنانکه بعضی از آن منکر محض حقیقت خود بوده اند و آن قوم گفته اند که انکار از آنحضرت صلی الله علیه و سلم میدارند و او شان را ذیجول و غفلت نام از حقیقت خود حاصل بوده است و بعضی از آن مصدق نفس حقیقت خود اند که آن حقیقت را حقیقت خود میدانند و آن گروه است بعضی اعیان حضرت صلی الله علیه و سلم اند که اگر چه مصدق رسالت جناب رسالت اب صلی الله علیه و سلم اند که از نور مبارک نبوی صلی الله علیه و سلم خود را دور می بینند و آن نور ذات مبارک مصطفوی حقیقت و معین ذات خود نمی دانند و او شان را نیز بر سر ذیجول و غفلت و حصول بحقیقت خود حاصل است رحم الله علیهم و بعضی از او شان عارف حقیقت خود اند یعنی نفهم و چرا که او شان یقین گشته است که نور ذات مبارک مصطفوی صلی الله علیه و سلم معین و حقیقت ذات او شان است و از نفهم و ادراک او شان خیریت اعتباری رتبع گشته است و آن گروه از اعیان حضرت صلی الله علیه و سلم بوده اند که عرفان الهی با او شان سرشته گشته است و از او هم الله عرفان و احسان نفهم و بعضی از او شان چنان اند که غیریت اعتباری چه از نفهم و چه از مشاهده او شان با کل رتبع گشته است که در نفهم و ادراک و مشاهده او شان جز نور نبوی صلی الله علیه و سلم مفهوم و مدرک و مشاهده نمیشود که هر چه دانند معین نور نبوی میدانند و هر چه بینند معین نور مصطفوی می بینند

و در هر موجودات چه در نفس خود و چه بدیگر موجودات جز نور نبوی صلی الله علیه و سلم نمی گشتند و نمی بینند و باو شان هیچ پرده و حجاب از حقیقت خود باقی نمانده است و این گروه اولیا حق هستند و این اتباع است نزد اولیاء الله الکرام اللهم اجعلنا من راب اقدامهم و نفعنا بهم پس در اینجا باید دید که درین صورت اگر خوارق عادات و کرامات اولیا و کرام مجرات نبوی صلی الله علیه و سلم شوند چه شوند که در اینجا بعضی فرق اسمی است و بحقیقت نور ذات محمدی صلی الله علیه و سلم با سماء و ذرات اولیا و کرام او خفا هر گشته است پس اگر است حضرت قدس سره با الله و حقیقت معجزه مصطفوی صلی الله علیه و سلم بوده است باعتبار ظاهر نیز با معجزه نبوی صلی الله علیه و سلم که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در باب علم این جناب رضی الله عنه و عارف موده اند و این جناب رضی الله عنه بعد از آنحضرت صلی الله علیه و سلم در علوم و فیه ممتاز بودند مطابق شد اللهم علما علم اولیا ملک و از رتبه ایمان احباب ملک آمین ثم آمین که امت چون از سطوح جاه که سابق با اسم اصلی خود مقام سید عالم مشهور بودند حسب ارشاد رئیس وقت نظام علی خان بقید مهر و نشان خود شدند به تیغ جنگ حکم گردید که خدمت دیوانی قبول کنند چون تیغ جنگ از آن خدمت ابا کردند اقبال الدوله از خدمت دیوانی سرفروزی یافتند پس او شان چند س خدمت دیوانی این بلده نمودند مگر از او شان کار بر دست نمی یافتند لهذا از سطوح جاه از قید مهر و نشان طلب شده درین بلده رسیدند مگر با خدمت دیوانی از طرف اقبال الدوله مدد دل از سطوح جاه کاوشی پیدا شد پس رعایت از سطوح جاه نظام میخان رئیس وقت را چاره نشد

اینکه حضرت صلی الله علیه و سلم در این مقام
در این مقام حضور دارند
و این مقام را در این مقام
در این مقام حضور دارند

جز آنکه امتیاز الدوله را در کلیانی بطور نظر بند می روانه کنند پس امتیاز الدوله
بعد رو انگی خود در کلیانی بجا نیاورد عزت خود نهایت پریشان مال شده
علیه این است متعدد سه بهر خود بخدمت حضرت قدس سره که درین بلده
تشریف فرما بودند روانه کردند و از ارشاد مبارک حضرت رسید و مرشدی
استفاد است که هنوز آن عارضه است امتیاز الدوله در کلیانها من موجود بود
باشند پس بعد از سال عرایض کثیره که جمیع ملوک و اعیان و اشراف و اعیان
و مقصود ایشان تشریف آوری حضرت قدس سره به بلده کلیانی بود حضرت
قدس سره بکمال تسخیری و بنده پوری مهوری گذرانیده امتیاز الدوله
مرحوم رونق افروز بلده کلیانی شده از قدوم سینت لزوم خود و سرفراز
و ممتاز فرمودند و زسے ایشان یعنی امتیاز الدوله ارشاد کردید که مرا
عروس سازند حسب الحکم حضرت قدس سره امتیاز الدوله لباس عروسان بزرگ
سرخ تیار نموده بخدمت تشریف گذرانیدند حضرت قدس سره آن لباس را
نزیب بهم مبارک خود فرموده ارشاد فرمودند که عروس را انگشتری که به بندی
آن آجها پ میگویند نیز بدست می باشد پس امتیاز الدوله بچهار ارشاد مبارک
انگشتری بدست مبارک گذرانیدند من بعد ارشاد کردید که دستبند که
پیش عروس سماج هم می باشد پس بهین وقت قوالان حاضر شده بخدمت
تشریف سماج شروع گشت در کفایت جذب بروات مبارک حضرت قدس سره
طاری گشت پس امتیاز الدوله موقع وقت ویده در انحال متجی مقصود خود از
حضرت قدس سره گردیدند پس ارشاد مبارک حضرت قدس سره کردید که

ایرانه طلبی شما را سله امروز در بلده نویسانیده بطرف کلیان روانه کنانیده
ایم قریب است که آن مرا سله نزد شما بزرگوار شتر سوار خواهد رسید و بر وقت
صبح آن شتر سوار به دروازه قلع کلیانی آمده منتظر گشتادن دروازه قلع خواهد
ماند پس حضرت قدس سره بعد از آن لباس عروسی از بدن مبارک طلعه فرمود
بغیر سواری قصد جانب این بلده فرمودند و هر چند که امتیاز الدوله عجز و الحاح
بشریف داری حضرت قدس سره در شهر کلیانی نمودند مگر معروفه او ایشان
پذیرا نشد همچنان بغیر سواری رونق افروز بلده شدند و بروزی که ارشاد مبارک
حضرت قدس سره به رو انگی مرا سله طلبی امتیاز الدوله در بلده حدرا با گردیده
فی الحقیقت همان روز مرا سله طلبی امتیاز الدوله از جانب رئیس الوقت در وقت
روزی از بلده بجانب کلیانی روانه شده بر وقت صبح بر پشت شتر سوار به کلیانی رسید
منتظر گشتادن در قلع و بعد رسیدن مرا سله طلبی ایشان امتیاز الدوله شادان
و فرحان داخل بلده شدند بعد از چند سکنه رجا به رئیس وقت دختر خود
بجز ندای امتیاز الدوله شادی کرده دادند شاید که بعروسی حضرت قدس قدس سره
که از توجهات حضرت قدس سره عروسی شدند امتیاز الدوله از اقربا رئیس
وقت گردید اللهم شرفنا بحیث اولیایک و اعطنا ما وعدتنا علی لسان و مبالغ
آمین ثم آمین و ریجاذات مبارک حضرت قدس سره تبیل الکاشف کشف کرت
امتیاز الدوله فرمودند که حق تعالی میفرماید من یحب المصطر او اذاعه و یکشف السوء
و یکبکم ففدا الارض من الله ان الله یحب کسب که مشو میشو و بجانب حال پریشان
خلق و خلقی که سجد اند و دستها را حال خود میکنند برگاه او و دور میکنند بدوی

در پرتیانی حال خلق و میکند شمار را با و نشان و حکامان زمین آید خدا میست همراه
 خدا سے تعالیٰ نے بلکہ ہمیں یک خدا است که حاجات مخلوق می بر آرد پس باید
 فیه که انجاء مرام مخلوق از حق تعالی بدو میسر میسر با سبب غایبی یعنی غایب
 سببی پیدا می شود که از آن صورت انجاء مرام بدو آید که این وجه کثیر الوقوع
 و عادت حق تعالی باشد بر اسے انجاء مرام مخلوق بدین وجه غایبی است چنانچه
 طبیی رئیس وقت یعنی باعث و سبب خلایا اختیار الدوله گردید و در صورت
 باید که سبب یعنی حق تعالی که موجب سبب است در سبب فراموش نباید کرد
 یعنی در سبب جلوه سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
 غیر حق تعالی است که از آن صورت انجاء مرام گردید چنانکه غیر حق را وجود نیست
 که این معنی باعث حیران الهی و کفران نعمت حق تعالی است و شکر نعمت حق تعالی
 نزد اولیاء الله همین است که اسباب نعمت حق - امین شان حق و اندیشین
 چنین کند که حق تعالی جلوه گری صورت اسباب نعمتها بخود عنایت فرموده است
 که این معنی باعث زیادتى و وفان و استحقاق نعمتهاست حق تعالی است چنانچه
 بذات خود در قرآن شریف و حدیث و عهد و در شکر نعمت و کفران نعمت خود
 بیان فرموده است که لئن شکرتکم لانیکم و لئن کفرتم ان عذابی لشدید
 معنی آید اگر شکر نکنم شما هرگز در نعمتها غفلت نمیکنم و عا که در شما زیاده خواهیم
 نمود و اگر ناشکری خواهند نمود و هرگز عذاب من سخت تر است همچنین حال
 اولیاء است که همین طهورات حق اند پس از توجه ایشان کار سبب غایب
 اسباب غایبی بر آید پس در اسباب غایبی جلوه گری ذات ایشان

در غایت غایب
 در غایت غایب

در غایت غایب
 در غایت غایب

مفایده باید که در و نه باید غیب که با توجه مبارک ایشان فقط از اسباب غایب
 بر آید که این معنی نهایت صحیح است بلکه اکثر با بابل حوائج نظر کفران نعمت ایشان
 صورت نوع شکست شده است معاذ الله چنانچه کلام تا بدین مقام رسید پس
 مناسب این مقام عرض خدمت تاخرین از ضروریات معلوم شد لهذا عرض محبت
 تاخرین پرده افتد می شود که اگر چه انجاء مرام عامه مخلوق بطریق اسباب غایب غیر انجاء
 ایشان از جانب حق تعالی می شود و به علامه مخلوق تصور نیست سبب با سبب که حق تعالی
 است که حاصل است و هم با و نشان تا مدت مدیدی غفلت دنیاوی حاصل می شد
 و صورت که ادعای مزبور با وجود چنین غفلت او نشان از سبب غفلت بدین معنی آید
 سر این معنی بدینست باید فیه که انجاء مرام مخلوق را رجوع خلق بجانب حق به باگاه
 الهی از ضروریات نیست زیرا که ذات حق تعالی کریم و رحیم است که از قات
 پاک خود کار برار جمیع مخلوق است که حق تعالی در قرآن مجید فرموده است
 کتب علی الناس الذکر یعنی حق تعالی بر تپاک خود رحمت نمودن بر عباد و به تفصیلات
 خود مقرر فرموده است او تعالی از عبادات خلق و شکر او نشان مستغنی است
 که بدو بگوید یا صغیر یا یل الله الغنی حمید که حق تعالی غنی است از عبادات مخلوق
 حمد کرده شده است پس مخلوق با آنکه از وفرا موش اند و شکر او را به جای نمی آورند
 گویند که رحمت و نعمت رسائی او به کفر و شکر و شاکل است چنانچه شکر و شکر
 علی الامر میفرمایند اسے که می گویند که از غایت غیب کبر و ترس و طیف خود را
 دوست دارند که کثرت محروم تو که با دشمنان نظرواری با دشمنان
 مجازی که اخلال آن با دشمنان حقیقی سبب در امور و رفاهیت خلق مثل

در غایت غایب
 در غایت غایب

تجربانی رعایا از مفیدان و ولفیه رسائی با و شان و غیر آن حاجت التجار
خلق بجانب خود نمی دارند بلکه با وجود و مدد و برآوردن از و شان رحمت شایان
خود را در پیغ نمیکند پس حال با و شاه حقیقی که مجرم را هم قطره از دریای رحمت
اوست چه باشد پس احوال مبارک اولیاد الله که ناچنین حق اند پس این است
که براسه توجه او شان بجانب خلق مخلوق ضرورت التجار مخلوق به بارگاه
او شان نیست چنانچه اقطاب و ابدال و اوتاد که در هر دیار و دشت و انوار
اند و بادشاهان خایر و خیر حکم او شان اند هر چه خواهند با مرقد تعالی از بادشاهان
ظاهر کار گیرند پس ذوات او شان در بلاد براسه التجار مرام مخلوق است
که محض از برکات توجهات او شان نزول برکات در زمین مثل نزول آب
باران و غیر آن و دفع بلیات میشود مگر اکثری او شان از نظر مخلوق محبوب
عبادت چون او شان بنظر منی ایند التجار مخلوق بجانب او شان کجا مقصود
باشد لیکن در اینجا امری نمیدانم است که اگر ذوات اولیاد الله عین رحمت
حق اند که بارگاه او شان از التجار و شکر گداری مخلوق مستغنی است و با وجود
کم توجهی به بارگاه او شان از رحمت شایان خود در می گذرند مگر اینحال حق جان
کسان اکثر نیست که از احوال اولیاد الله و تعارفات او شان نادانند و محض از
دوراء و رسم او شان بخدمت اولیاد الله پیدان شده است لیکن کسانی که
سرفرازگی و عنایت بارگاه اولیاد الله شامل حال او شان گردیده است
باید که او شان نهایت احتیاط و خوف و خطر بقدر امکان و حتی الوسع خود را
بارگاه اولیاد الله نگاه دارند و تا بحال در دل خود دخل غیر مذکور یعنی سببیک

باعث انجیل مرام او شان از توجهات اولیاد الله پدید آمده اند آنرا غیر توجه او شان
و سبب قتل نیندار که در خیال خوف عدم الثبات اولیاد الله و عتاب اولیاد الله
باشد معاذ الله مگر درین باب استقامت و تقییت هم جز توجه و سرفرازی اولیاد
الله مقصود نیست اللهم ثبنا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة بحیث
اولیاد الله و اعباد الله آمین ثم آمین و دم التجار مرام مخلوق از درگاه حق سبحانه
بلا ظهور سبب ظاهر حق چنانچه در حدیث صحیح بخاری آمده است که هر سه کسان در روز
کوی بودند که ناگاه سنگی عظیم بر در آن دره گوه واقع شد که آن سنگ به در آن
سه کسان از اندرون دره رسد و شد پس آن هر سه کسان توسل اعمال صالحه
خود را از حق تعالی نجات ازین بلا خواستند پس حق سبحانه تعالی بلا ظهور کرد آن
یکایک آن سنگ را از دره گوه باز گردانید که از آن خلاصی آن هر سه کسان گردید
همچنان التجار و غلامین بدرگاه حق تعالی بدو قسم است یکی آنکه به بارگاه مطلق
حق جلشاند چنانکه در حدیث حال آن هر سه کسان بیان شد دوم آنکه بالتجار
مخلوق به بارگاه اولیاد الله که ظهور قدرت ذات حق اند پس این التجار
عین التجار بارگاه الهی و عمده ترین ذریعه حصول مقصود است چنانچه در حدیث
حضرت قدس سره مذکور شد و سر بودن التجار به بارگاه اولیاد الله عین التجار
ببارگاه الهی انیت که عارفین را شهو و تجلی ذات حق جز توسل ذوات اولیاد
الله که عبارت از شیوخ و شائست غیر مقصودند زیرا که بعد از هر چند وصال ب
سے توسل مظاهر حق ممکن و مقصود نیست که بعد تقید است بانواع قیود و ذوات
بار تعالی از همه قیودات منزله است پس اگر تقید شایده مطلق خواهد بود

اینست که التجار و غلامین
در روز کوی بودند که ناگاه
سنگی عظیم بر در آن دره گوه
واقع شد که آن سنگ به در آن
سه کسان از اندرون دره رسد و شد
پس آن هر سه کسان توسل اعمال صالحه
خود را از حق تعالی نجات ازین بلا
خواستند پس حق سبحانه تعالی بلا
ظهور کرد آن یکایک آن سنگ را از
دره گوه باز گردانید که از آن خلاصی
آن هر سه کسان گردید همچنان
التجار و غلامین بدرگاه حق تعالی
بدو قسم است یکی آنکه به بارگاه
مطلق حق جلشاند چنانکه در حدیث
حال آن هر سه کسان بیان شد
دوم آنکه بالتجار مخلوق به بارگاه
اولیاد الله که ظهور قدرت ذات حق
اند پس این التجار عین التجار
بارگاه الهی و عمده ترین ذریعه
حصول مقصود است چنانچه در حدیث
حضرت قدس سره مذکور شد و سر
بودن التجار به بارگاه اولیاد الله
عین التجار ببارگاه الهی انیت که
عارفین را شهو و تجلی ذات حق
جز توسل ذوات اولیاد الله که
عبارت از شیوخ و شائست غیر
مقصودند زیرا که بعد از هر چند
وصال ب سے توسل مظاهر حق
ممکن و مقصود نیست که بعد
تقید است بانواع قیود و ذوات
بار تعالی از همه قیودات منزله
است پس اگر تقید شایده مطلق
خواهد بود

که مشاهد آن بقید نماید که مقید باشد به مطلق بے وجو و مقید بے نخواهد شد
 چنانچه برگاه موسی علیه السلام طالب ویدار الهی شدند ارشاد الهی گردید
 که انظر الی الجبل یعنی بجانب کوه نظر کنید که قطعه بزرگ ذات الهی است و در آن مشاهد
 ذات حق میسر خواهد شد و نیز دیگر بار موسی علیه السلام شهود تجلی ذات حق
 بروخت کرد و دید و از درخت ندا افتاد انا الله آمد و اینجا معلوم گردید است
 که اگر چه موجودات مظاہر حق اند که ذات حق تعالی در جملہ موجودات تجلی ظاهر است
 مگر بطلیب حق مشاهده ذات که خاص در ذات اولیا و کرام حاصل میشود و حق
 نیست که ظهور ذات حق در مظاہر اولیا و ائمه اعلیٰ بنسبت و بجز مظاہر است
 غلبہ اولیا و کرام را ذات جذب خلق بجانب حق حاصل است که در هر مرتبہ
 که خواہند متوجع ذات حق گشتند غلبہ الهی باعث جذب ایشان مخلوق را
 بجانب حق تعالی شود و تجلی حق مخلوق بذات اولیا و کرام میشود و از اینجا گفته اند
 جذب حق بدو گونه است یکی جذب ذات مطلق که بے وساطت و دیگر مظاہر باشد و تجلی
 حال انبیا و علیهم السلام که جذب حق بایشان و وصول اوشان بجانب حق مطلق
 مظاہر حق است و در جذب مقید که بوساطت و دیگر مظاہر حق باشد چنانچه وصول
 الی الله بوساطت انبیا و اولیا و کرام حاصل میشود و باید دانست که وصول
 الی الله بلا وساطت و دیگر مظاہر مخصوص بانبیا و کرام است فقط که خود ذات انبیا
 کرام به قابلیت ازلی واسطه وصول الی الله و ذات خود را میباشند چنانچه
 در کتب علماء سحر میکند که انبیا علیهم السلام اولای بر ذات خود ایمان دادند
 و مقید بقدر رسالت خود گشتند که در آیه قرآن قول موسی علیه السلام وانا اولادکم

بجانب حق تعالی

بجانب حق تعالی

لین

مشیر این معنی است پس بدین معنی وصول انبیا علیهم السلام بجانب حق تعالی نیز رسالت
 مظاہر حق گردید و مستجاب نیست که یک ذات یک حدیث موصول بیک حیثیت
 موصول گردد و چنانچه طیب که موصوفین مفسرین خود میکنند بین یک ذات معانی و معانی
 گردد و این تقریر بر سه قسم است که سائیکه غیرت پیش نظر دارند تحریر گردید و الاصل موجودات
 و عالم شئیات یک ذات است و باید دانست که جذب حق بجنان خاص است و مشاهده
 حق بخلق عام زیرا که شهود حق آن کو موصول الی الله گردید و شهود حق و جذب است
 و بعد وصول الی الله سالک را در هر چیز از موجودات شهود حق میسر میگردد
 آنرا نیز اگر چه جذب حق میتوان گفت مگر بعد وصول الی الله بعد از چیزی است از گریز
 شهود حق و جذب حق واقع گردید و شهود حق که جاذب و موصول الی الله است
 بے ذات شیون حاصل نمی شود و اللهم اجعلنا تراب الرحمت اذ اہم آمین ثم آمین
 که است مہابت جنگ که از اقربا و نظام عیان کبریا وقت بود و معنی نسبت
 برادر را و گوی و دامادی به نظام عیان ان میداشتند و در سے نظام عیان
 باعث شکایت مهاجر اوی خود حکم نمودند که مہابت جنگ را و رقلو از مہوتی
 قطع نمید کنند بجز صاحت این حکم بر حال مہابت جنگ نهایت پریشانی
 لاحق گردید و مہابت جنگ بتوسل خطیب غلام صاحب که از خدام حضرت قدس سره
 بودند افتاد و خطیب بوشیدہ حاضر خدمت شریف حضرت قدس سره گردید و ندو
 بخد مت حضرت قدس سره استمداد و دفع این بلا عرض داشتند ارشاد شدند
 که بصورت حصول تقصیر شما چہا خدمات داد و نخواہند نمود و مہابت جنگ
 عرض کردند که ما دام الحیات غلام بارگاه حضرت تو اہم اند و چنان چنین نمیدان

بجانب حق تعالی

خدم حضرت او احوال منو و ارشاد کردید که شمار اقلو دار سوئی که بر سر
 قید شما مقرر شده بود ساختیم و پانصد سوار که بر اسب است شما مقرر شده
 بودند آنهم را زیر حکم شما که دریم انگاه بنظر ظاهر پرستی مهابت جنگ خیال
 کرد که اگر بر اسب حصول مقصود خود و توفیق از حضرت سرفراز شود
 مناسب خواهد بود پس خطیب غلام سرور صاحب از قرآن مقصود و مهابت
 دریافت با و نشان گفتند که ارشاد حضرت قدس سره کافی است و از بزرگ
 حضرت قدس سره قلو داری قلو او سوئی بشما سرسره از که دیده است
 حاجت دیگر عرض نیست من بعد ارشاد حضرت قدس سره مهابت جنگ
 کردید که دو پله علو اعیان ساخت بخدمت ما گذرانند خطیب غلام سرور و صاحب
 بسماعت ارشاد مبارک حضرت قدس سره مهابت جنگ استند که بنده و
 عیاری علو اصحاب ارشاد مبارک کرده بخدمت حضرت قدس سره گذرانند
 چون مهابت جنگ از خدمت حضرت قدس سره برخواست کردند به خطیب
 غلام سرور صاحب ارشاد مبارک کردید که چون علو اسب گذرانند مهابت
 جنگ بخدمت ما آید باید که یک لقمه از ان اندرون محل مبارک داخل شدن
 نمایند بلکه تمامی بقدر ان تقسیم کنند که در آن بلیات و قرب است که مهابت
 بعد داخل شدن قلو او سوئی سرفرازی خدمت قلو داری عرضی بخدمت ما
 خواهند نوشت که من زیر بار مناره شده ام لهذا با اقلو مبلغ دو صد روپیه
 بر اسب معارف خانه حضرت گذرانید ام پس آن مبلغ نیز شما بر مبارک
 خواهند بردند اندرون محل مبارک کجی از ان داخل نشو و چنین شد که مهابت

را میر نظام علیخان رئیس وقت یاد نموده با و نشان گفتند که بدر یافت معلوم
 که شما بصدقه بستاند بلکه قصور دختر ما است و شمارا بجای سکندر جاه فرزند
 خود میدانم پس بجای و صفت کتاب شمار اقلو دار او سوئی ساختیم و پانصد سوار
 که بر اسب است شما مقرر شده بودند زیر حکم شما نمودیم پس مهابت جنگ بعد
 سرفرازی عید قلو داری قلو او سوئی داخل شدن قلو مذکور علیه خدمت
 خود محبت و دو صد روپیه بخدمت حضرت قدس سره گذرانید و مبلغ مذکور
 حسب ارشاد حضرت قدس سره بالا بالا تقسیم شدند اللهم ادفع عنا البلیات
 بحرمت او مبارک و احبابک آمین ثم آمین در پنجابرات مبارک حضرت قدس
 تعالی الدافع شده ظهور دفع بلا از مهابت جنگ کردید بلکه از عنایات و تفضلات
 حضرت قدس سره نعمت بخدمت مبدل گردید و اینجا بیان آیت مناسب عالی
 لهذا بدین مآثرین نموده میشود حق تعالی در قرآن مجید میفرماید من تاب و المن
 و عمل صالحا فانك یبدل الله ما تم حسنات منی آیه کریمه انکس که رجوع
 شود بجانب حق و ایمان آورد و عمل نیک کند پس با نگرده مبدل میکند حق تعالی
 بدینا به ایشان به حسنات یعنی نیکیها در اینجا فرمودنی است که کار نیک
 است باقی بماند که اگر چه از شخص بدرگاه حق تعالی هر گونه جرم ظهور آمده باشند
 مگر او چون بدرگاه حق تعالی به توبه و عجز و نیاز پیش آید بارگاه او مستغنی است
 از عبادت و هم گناه بندگان و فضل او شامل هر فرد مخلوق است که گناه او را
 معاف میفرماید بلکه بجای هر گناه ثوابی سرفراز میفرماید گناه بنده بعد از
 به بارگاه الهی ثواب مینماید و عیوب او جمله نهری گردند و عیب که

عید بزرگوار حضرت قدس سره
 در جنگ بول و لایق است

سلطان بپسند و سپهر است پس حق تعالی درین آیه کریمه وعده تبدیل سیئات
 بنیکان چنانست فرموده است تقید بادا سے مگر خیر است اول توبه و دوم
 ایمان سوم عمل نیک و هر یک ازین سه اعمال بر دو نوع است عرفی و حقیقی
 باید دانست که معنی توبه رجوع است معنی توبه عرفی که بر اسم عام مومنین است
 آن بوده اند که بنده دل خود بیک گناه حق تعالی پیشانی از گناهان خود رجوع کند
 و فی الحال از گناهان خود باز آید و اراده فعلی با نیند ندارد و ایمان عام
 که ایمان عرفی است آن بوده است که تصدیق در ممانعت و رسالت جناب
 رسول کریم صلی الله علیه و سلم شود و عمل صالح عرفی آن است که بنده از غفلت
 قلبی عبادت الهی که شمره عابد و واجب باشد با غفلت او کند و این هر سه اعمال
 جامع مومنین در یک امر که آن حضور فی خدمت اولیا الله است حاصل گشته
 زیرا که علامت مقربان بارگاه الهی همین است که هر کس وقت حضور فی خدمت
 ایشان یا الهی در قلب آید و خیال با خدا از دل او فراموش شود پس هرگاه
 یا الهی که علامت لب لباب توبه و ایمان و عمل صالح است بحضور خدمت اولیا
 الله حاصل شد پس حصول ثمره آن که تبدیل سیئات بکسالت است بجا فرماید
 خدمت اولیا را الله مامول و مرجع بوده است چنانچه مشتی از آن به ممانعت
 جنگ بحضور خدمت حضرت قدس سره در دنیا ظاهر شد و سرفراز یابی
 نعمت اخروی که به طویل خدمت اولیا را الله حصول آن امید است از آن
 اعلی و اولی است که حق تعالی میفرماید که ولد دار الآخرة خیر و ابقى یعنی هرگز
 بهتر و باقی تر است چنانچه حضرت مولانا روم قدس سره الله سره العزیز و نظام

باین آیه توبه و رجوع
 صریح است

باین آیه که مومنین
 توبه دارند

میفرماید که یک نانی صحبتی با اولیا بهتر از صد سال طاعت بیهوشی
 نشینند با خدا گونشند و حضور اولیا و این بیعتان خدمت اولیا افضل
 است و بیکدیگر عام مومنین حاضرین خدمت اولیا افضل است و توجیه خاص
 مومنین آنست که اراده رجوع بجانب حق به فنا و وجود خود و وصول حقیقت حق
 که ذات حق تعالی است کند که کل ایشان را چون یمنی بر یک فرد از افراد مخلوق
 بجانب مرجع شوند است مشیر انیمینی و ایمان خاص مومنین آن است
 که خیر خدا را وجود ندانند و دلی از فهم و ادراک خویش بردارند و عمل
 صالح خواص مومنین آنست که آنچه دانسته اند همیشه در مشاهد او باشند
 یعنی چنان که دلی از فهم و دانست خود برداشته و وجود غیر حق را از فهم و ادراک
 خود دور ساخته و حق را در همه موجودات دانسته اند همیشه در مشاهد و مفهوم و
 دانسته خود باشند یعنی نه بیند و مشاهده نه کند مگر ذات حق تعالی و نه بگوید
 مگر ذات حق تعالی پس ثمره توبه و ایمان و اعمال صالحه خواص مومنین که وصولی
 الی الله است هم بجز توسل اولیا را الله حاصل نمیشود که خود حق تعالی در قرآن
 شریف فرموده است یا ایها الذین امنوا اتقوا الله وابتغوا الیه الوسیلة
 یعنی ای کسانی که ایمان آورده اید خدایا اختیار کنید و طلب کنید بجانب حق
 وسیله را که توسل آن وصول لایق نصیب شود پس توسل راه حق اولیا
 کرام بوده اند هرگاه که این برست امر یعنی توبه و ایمان و عمل صالح بخواهند
 مومنین حاضرین خدمت اولیا را الله حاصل شد پس کلام مبارک حق تعالی
 اولئك یبذل الله سیئاتهم حسنات خیر حق ایشان صادق آمد

تفسیر این آیه که مومنین
 توبه دارند

یعنی آن گروه خاص مومنین انگسان اند که مقتضای بدیهای ایشان که مراد از آن
 مجیب غیریت و دوری از مشایخه حق بوده است گنجانند که مراد از آن تعلیقات
 و شهود ذات حق است بدل میکنند یعنی بعد وصول الی الله تعالیات و برکات
 صحبت اولیاء الله بمومنین خاص مشایخه حق سرفراز میشوید که هر فرد از افراد
 موجودات که او غیر حق میدیدند آنرا معین حق گنجانند چنانچه در بعضی از کلمات
 حضرت قدس سره که آورده ذکر آن شد نیست بیان فرموده شد که بعضی از
 خدمت حضرت قدس سره مشایخه الهی در هر مومنی او خوان گردیدند پس انی الله
 ابد اللهم وصلنا الیک بحضرت اولیاءک واجاماتک امین ثم امین که هست
 قادر یار خان از بنی امام عزت یار خان می آید و در صدر الصد و راین مبلده بودند
 و مکان او شان واقع تیر گیتی فعل صاحب است که تا حال اولاد شان در آن
 مکان سکونت پذیر اند بعد نواب نظام عین خان شمشیر جنگ از امر او بلده بودند
 و خدمت مکاسی یعنی کروگری میداشتند و قتی بمشیره شریف شمشیر جنگ تگور
 به بدینتی و اراده غضب مکان بقادر یار خان مرحوم گفتند که مکان خود را مرا
 تماشا بینی عشره محرم خالی کرده بدیند و نیز حکم از سطوحا که وزیر و دیوان قیست
 بودند بر قادر یار خان بواسطه تخلیه مکان رسانیدند پس قادر یار خان را
 ازین معنی نهایت پریشانی لاحق حال گردیده بجز عرض حال خود بخدمت حضرت
 قدس سره چاره ندیدند چون الله موصوف کمال مجرب و الخاح و زاری عرض حال
 خود بخدمت حضرت قدس سره نمودند ارشاد فرمودید که شما در مکان خود بماند
 ماند و شمشیر جنگ را از مکان او شان بر آور و ایم پس جان روز حکم نظام

حضرت یار خان
 حضرت یار خان
 حضرت یار خان

از سطوحا به رسید که براسه سکونت فریدون چاه فرزند خود مکانی تجویز کرده شود
 از سطوحا یک دو مکان تجویز کرده به نواب نظام عین خان عرض نمودند نواب نظام
 حکما تجویز کرده از سطوحا بپسند گرفته به از سطوحا حکم کردند که شمشیر جنگ بر
 تخلیه مکان او شان جهت سکونت فریدون چاه حکم رسانند پس شمشیر جنگ انقلاب
 و تبدل مکان او شان که بجای عظیم بود قبلاً گشتند و از ابتلا به همچو آفت آسمانی
 و غضب ناگهانی اراده غضب مکان قادر یار خان که در دل خود میداشتند باطل
 بدین وقت چنانچه به بین و تأییدات حضرت قدس سره تا حال اولاد قادر یار خان
 مرحوم بر آن مکان قایم و معروف اند ایدنا الله بقیادت اولیاء و رنجادوت
 مبارک حضرت قدس سره بتجلی اسم الدافع دفع بلا از قادر یار خان مرحوم از قضا
 خود نمودند و بتجلی اسم المنقسم انتقام بدینی شمشیر جنگ رسید که خواستند او شان
 باو شان منتقل گشت که حق تعالی در قرآن مجید فرموده است که جزا و سزا سیر سیر شما
 و قول بزرگان است که من حفر میر الانبیاء قدس سره فرموده است که جزا و سزا سیر سیر است
 مانند او و نیز جمله قول آن کس که کشید چاه را براسه برادر خود پس در آن چاه خود
 واقع میشود حق تعالی در قرآن مجید فرموده است تعز من تشاء و تذلل من تشاء
 بیدک انخیر انک علی کل شیء قدیر یعنی آیه بزرگی میدی تو اسه باری تعالی هر که
 میخواهی و ذلیل میکنی تو هر کس که میخواهی در دست قدرت تو نیکی است و
 تو بر هر شیء قادر هستی آنچه خواهی میکنی ۵ اوست قادر بر هر چه خواهد میکند که
 نماید و در شان اوست یعنی خوب جاری کند است امری که میخواهد پس اولیاء
 او را که ام که هنوز ذات حق اند شان مبارک او شان هم شان الهی است بر چه

خواهند بکنند که خواسته او شان خواسته الهی است و حکم او شان حکم الهی است
چنانچه مولوی رومی قدس الله سره الغریر در مثنوی شریف می فرماید
اولیای است قدرت از آنه تیر بسته باز دارند از یله
اللهم احفظنا من الآفات والبلیات بحسب اولیایک واجباک آمین ثم آمین
و نیز حق تعالی میفرماید ان مستقم استم لافکم وان اساتم فلهما معنی آید اگر
یکی کرده اید براسه خود کرده اید و اگر بدی کرده اید براسه خود کرده اید
و اصل آنست که حقیقت همه موجودات یک است و اذوات حق سبحانه است
پس باعتبار حقیقت همه موجودات عین یکدیگر بوده اند مگر چون ذات حق بتفریق
صفاتی تماثرا اعتباری پیدا نمود فلهمذا سیکه از افراد موجودات دیگر را غیر خود
میدانند و این هم شافی است از شیوات ذات حق تعالی و هرگاه که ذات ملک
بر غلبه صفاتی بحقیقت خود که ذات حق تعالی است بر ذات سالک متجلی گردد
در آن صورت همه افراد موجودات در مشابده سالک عین ذات او ظاهر میشوند
زیرا که چون ذات سالک در بصورت باقی مانده ظهور ذات حق گردد و ذات
حق حقیقت همه موجودات فلهمذا در مشابده سالک همه افراد موجودات عین ذات
او ظاهر میشوند و از همین حال بعضی از اولیای الله بکمال همه بنم فرموده اند و از
تقریر بالا معلوم گردید که مال همه اوست و همه بنم سیکه است زیرا که او هم عبارت
است از حقیقت اشیا و ذات حق است و متن هم عبارت از ذات حق است
و هم درین مقام حال بعضی از اولیای اکر ام مشهور است که با آن طریق روان بود
و سوار بر نیزه بر آن طریق روان بود و یکایک آن سوار بر اسب خود تازیانه زد

تفسیر این حدیث

در احوال آن دلی وقت آوازی بر آوردند کسان حاضرین قرب و جوار بخدمت آن
دلی وقت عرض نمودند که موجب هیچ آواز بر آوردن چیست پس آن دلی وقت
بدون سوار اشاره فرمودند که آنکس مرا تازیانه زده است پس از در آن
چنین آواز کرده ام و او شان بخدمت آن دلی وقت عرض نمودند که حضرت آن
سوار بر اسب خود تازیانه زده است که میان حضرت و آن سوار فاصله بعیده
واقع است پس آن دلی وقت لباس مبارک خود از تن جدا فرموده و بکافری
خدمت خود نمائیدند و دیدند که نشان تازیانه سوار بر پشت مبارک آن دلی وقت
پدیدار است و نیز حالت بعضی بزرگان دین مشهور است که آنچه کیفیات مثل
بکایا نمک و غیره عارض حال مبارک او شان شد بمول کیفیت بر دیگر حاضرین
خدمت او شان شد و هم بعضی کسان بخدمت اولیای الله براه بی اولی جرات
رسانی نمودند پس بمول جرات بکار جان رسید پس مدد و همچنین فوارق
مادرات در او بیا و بهین صورت که او شان مشابده حقیقت خود که ذات حق
در افراد موجودات می نمودند در آن حال اثر کیفیات آن افراد موجودات
اولیای الله ظاهر شده و اثر کیفیت اولیای الله بر ذات آن افراد موجودات
پدیدار میگشت بر گاه که در همه شد که حقیقت همه افراد موجودات یک است پس
بدی یا یکی براسه دیگر افراد موجودات بحقیقت آن بدی یا یکی براسه ذات
خود است مگر حقیقت افراد موجودات بتفریق صفاتی خود غیرت که او هم
شایع از شیوات حقیقت است پیدا کرده است پس افراد موجودات
غیرت حقیقی نه با هم خود و با او است رنج و راحت دیگر میدانند و حقیقت آنها

نیست که میدهند لهذا ارشاد الهی گردید ان حسنه حسنه لافتم و ان اسامه
 فها یعنی اگر نیکی کردید بر اے دیگر پس بحقیقت آن نیکی بر اے ذات خود است
 که حقیقت آن حق تعالی است و همچنین اگر بدی کرده اید بر اے دیگر پس آن بدی
 هم بر اے ذات خود است که همین ذات حقیقت جمله کائنات است اللهم ارفع
 حجب الغیر عیننا وارفع حجابنا عن الاشیا الکما هی بحسب اولیایک و احبابک امین
 ثم آمین کرامت منیات فوق الذکر که بخدمت حضرت قدس سره سلام عرض
 میکردم و وقتی باو نشان استدر اکا ارشاد مبارک گردید که نزد شما چندند و زیور
 است چون از عادات اهل زما و خصوصاً عادات اناث است که مال و متاع خود
 را ظاهر نمی کنند چیزی را از زیور خود بخود حضرت قدس سره عرض کردم
 پس آن زیور که منیات بخدمت مبارک حضرت قدس سره عرض نکردم
 معنی درشتند از نظر او شان غایب گردید بحد این واقع آن منیات را لا ان
 کرایع خدمت مبارک حضرت قدس سره عرض ساختند که فلان فلان زیور بخدمت خود است و ارشاد مبارک
 حضرت قدس سره گردید که آن زیور نزد شما بود که بخدمت این زیور که نزد شما باشد حق تعالی در قرآن
 فرموده است و لا یمنع ربک فخذت یعنی آنچه ختم کردی حق تعالی عطا فرموده ظاهر
 و بیان کن زیر که بیان و ظاهر کردن نعمت حق تعالی او اے شکر او باشد
 باید دانست که او اے شکر نعمت حق تعالی بچند وجه و متعلق بچند جوارح است
 یکی بزبان و شکر زبان آنست که نعمت حق را بخدمت حق سبحانه بر خود
 سازد و بطور قافیه که باعث عصیان است معاذ الله و اگر از دولت علم سرفراز
 شده است تعلیم علم بظاہر باشد نیز او اے شکر حق تعالی باشد و دوم متعلق

نیت حضرت قدس سره

نیت حضرت قدس سره

به قلب است و شکر قلب آنست که آنچه نعمت حق تعالی بر او سرفراز است خود را با این
 آن نداند بلکه سرفروزی نعمت از و محض به تفضلات حق تعالی است و سوم متعلق است به کل
 جوارح که شکر جوارح آنست که هر عضو که عبادت الهی از آن متعلق است
 آنرا در عبادت حق مصروف و مشغول و در وجهانچه در حدیث صمیم وارد است
 که جناب رسول کریم صلی الله علیه و سلم در عبادت حق تعالی چنان مشغول میفرمودند
 که پاس مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم شلوغم شدند محابا عرض کردند که یا
 الله حق تعالی گنا مان تا قدم و ما تا آخر حضرت معات فرموده است که در قرآن
 شریف فرموده است لیغفرک الله تا قدم من ذبک و اما تر یعنی تا که نشد و خطا
 گنا مان تا قدم و ما تا آخر حضرت باید دانست که اگر چه جمله انبیاء علیه السلام از گنا مان
 منزه و هم پاک اند پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم که سرور انبیاست تا گنا مان
 را در ذات مبارک حضرت صلی الله علیه و سلم چه تصور است پس ذکر گنا مان
 در اینجا سزاوارتی است یعنی مقام محبوبیت و قرب جناب رسول کریم صلی الله
 علیه و سلم بدگاه الهی بدو است که گنا مان تا قدم و ما تا آخر اگر از دست مبارک
 حضرت فرض کرده شود آنهم از بارگاه الهی معاف است پس ارشاد همچنین
 از جناب الهی عرض بر اے اظهار شان محبوبیت جناب رسول کریم صلی الله علیه و سلم
 است یا مرد و از گنا مان تا قدم و ما تا آخر گنا مان است آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم کار است خود بمحور کار ذات مبارک تصور
 میفرمودند این تشریح آیه شریفه پس آنحضرت چه را میخواست بر ذات مبارک گذارد
 میفرمایند پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم بجا ایشان ارشاد فرمودند که افلا اکون

عبدالشکور اینچه نشوم من بگذاردن عبادت الهی بنده شکر گذار و درینجا انحضرت
صلی الله علیه وسلم گذاردن عبادت الهی شکر فرموده اند ازینجا معلوم شد
که گذاردن عبادت الهی شکر است خواه بدنی باشد خواه مالی چون بنده شکر
نعمت حق را ازین وجوه او انوار مستحق زیاده ای نعمت حق گردید و فیضان
زیادت نعمت الهی بر او لازم شد همچنان که حق تعالی وعده آن و مقرر آن مجید
فرموده است که و لئن شکرتم لازمه لکم لیسئله اگر شما شکر ادا نخواهید ساخت هر آینه
ما در نعمت شما زیاده خواهم نمود و حق تعالی وعده خود را خلاص نمیکند که خود
در قرآن شریف فرموده است ان الله لا یغفل العباد یعنی حق تعالی غفلت
خود خلاص نمیکند پس در صورت غفلت شکر که آن ناشکر گذاردی است
سعا ذل الله من آن بنده ناشکر گذاردستحق و عید حق است چنانکه حق تعالی
و مقرر آن مجید فرموده است و لئن کفرتم ان عذابی لشدید لیسئله اگر شما شکر
گذاری نخواهید ساخت هر آینه عذاب من سخت است و درینجا باید دانست بزرگ
فرموده اند که مقرران را بیش بود حیرانی و اداییک بنده بقریب حق نرسید است
از جانب حق تعالی چندان بر اعمال او در دنیا و اخیره بظهور نرسد و هم آن که
بشاید حق نرسیده از حق تعالی غافل است چندان خوف و خطر
نیز در قلب او جا نیگیرد و هرگاه که آن بنده بقریب حق سبحان تعالی فائز گردد
و مشاهد حق باو حاصل گشت خوف خطر سوزده اعمال باو اصلا حق پیدا میگردد
و قرب او لیا و الله عین قرب حق تعالی است چنانچه شریع موسی روم علیه السلام
ذکور شده که کسی خواهشیند با خدا و او گوشیند در حضور او میاید

بنیاد قرآن مجید
بنیاد قرآن مجید

بنیاد قرآن مجید
بنیاد قرآن مجید

و قرب او لیا و حق بدین قسم است یکی قرب ظاهری که بحضوری خدمت اولیا و الله
بهیچر احوام الناس حاصل میشود پس بکافری خدمت اولیا و الله باید که تا وقت
حضور خدمت اولیا و الله هر گونه آداب شان نگه دارند و بخدمت شان
نیابت عاشق و عاشق و متذلل حاضر باشد که حضور بی خدمت شان عین حضور
رب است و آداب خدمت اولیا عین آداب بارگاه کبریا نیست و بخدمت آداب
خدمت او شان است که اگر از جانب اولیا و الله بخدمت او حاضر خدمت او شان
است شکر شود و آنچه راست و درست باشد بخدمت اولیا و الله عرض کند
نه بچنان مصلحت کند چنانکه از دیگر بنده گان خدا انزیر که در حضورت گستاخی و
سب از او خدمت اولیا و الله حضور است در خیال ذوات مبارک اولیا و
کریم و عظیم اند اکثر اوقات بتجلی اسم الحلیم از گمانان مانده گان تجاوز و عفو
می نمایند و در مصیبتی بتجلی اسم المتعظم میسر است از اعمال بماند که بزرگ
اعازنا الله من چنانکه حق تعالی بظهور نرسیده است ما احصا بکم من صلیبه
فما کسبت ابد یکم و بعضی کثیر یعنی آنچه که رسیده است بشما از صلیبت
پس بدان سبب است که دست طایفه شما که و اند و اکثر گمانان شما حق تعالی
معاف کند که جزا و آن نمید بد چنانکه حال آن مغفبه شد که اگر آن مغفبه بر عیال
آداب خدمت و عفت قدس سره و غافل است باینجه و حق تعالی بخدمت او حق تعالی
قدس سره می بود همچنان که بخلات آن بزرگ آداب خدمت حضرت
قدس سره و کفران نعمت حق سزاوارست باینجه قدم قرب جنتی و آن قیام و جود
مقرب و ذوات مبارک اولیا و الله و ظهور ذوات اولیا و الله بخدمت حق تعالی

حال قریب حق است که بالا قبل خدا و ادان گذشت است که قریب عبید رب
 قنا و عبید و ذات رب است و قریب رب به تعبیری و شبه و رب است در ذات
 عبید پس ازین ترتیبی که بیان حاضرین خدمت او یا حاصل است رزقا الله عز و جل
 اولیاد و احباب و هم ادب خدمت اولیا را الله بچو کسان و مع خیال غیرت است
 و خیال غیرت با دشمنان ترک ادب است و غیر معنوی غایبی اولیا را الله و هم
 آن حق ایشان یکسان است که هر حال و هر نوع بقرب اولیاد الله و جوار لوشان
 بیارشد جلالت الله من الغایبین المؤمنین الذین لا خوف علیهم و لا هم
 یخزفون باید دانست که حکم حق تعالی در آیه کریمه و اما بنعمت ربک بالهدایه
 نعمت حق تعالی است نعمت حق تعالی برست متم است یک طاعت غایبی محض
 که عبادت از اسم باب غایبی است که راحت غایبی به اعلان از آن متعلق است
 مثل اکت و نشسته و غیر آن دوم نعمت باطنی که بظاهر هیچ نسبت دارد و چنانچه علوم
 شرعی که باعتبار فهم باطنی است و باعتبار تعلیم و فهمیم که با الفاظ متعلق است
 ظاهر نیست سوم نعمت باطنی محض و آن علم حقیقت است و محل آن تلبس است
 پس باطنی برمتین اولین بر زبان ممکن است زیرا که اهل باطن و پیروی که حق تعالی
 عطا فرموده است بیان آن ممکن است که بطور بشکرت الهی بیان سازد و اظهار
 نعمت دوم که آن علم شرعی است نیز بر زبان ممکن است که باطنیان علوم شرعی
 تعلیم علم شرعی کنند و از ایشان تعلیم سلسله شرعی در بیخ ندارد که حق کسانیکه
 سلسله شرعی اتفاق میدارند و عید در حدیث صحیح وارد است که آنحضرت صلی
 علیه و سلم میفرمایند که هر یک که سلسله شرعی پرسیده شود او جواب آن مسئله را

در بیان غایب
 در بیان غایب

او را بعد پس بچو کس گفتم تش در میان داده خواهد شد و اظهار نعمت سوم که علم
 حقیقت است از زبان متعلق نیست زیرا که علم حقیقت عبارت است از ظهور
 حق تعالی است در ذات عبید و کن کیفیت ذوقی است که حصول آن متعلق به
 است به عبارت و الفاظ گاهیم اگر چه از آن به بیان آورده شود و محکم آن نیست
 با کما در قد نرو عایان باشد معاذ الله لهذا اظهار این علم تا بعد الواسع
 بعد حدیث شریف منسوخ بوده است چنانچه بر روایت ابو هریره رضی الله عنه وارد است
 که میفرمایند یا ودا شتم از آنحضرت صلی الله علیه و سلم و علم لیکن یک آن علم پس
 ظاهر گردد و بر شما و لیکن دومی از آن پس اگر ظاهر کنم بر شما بر آئینه قطع حلقوم خواهد شد
 پس بر او ابو هریره رضی الله عنه از علم دوم همین علم حقیقت است که بعد از اظهار
 این علم خوف قطع حلقوم بآستاب ارتداد است نزد عایان لهذا امولا ناروم
 قدس سره میفرمایند که آنچه میگویم بقدر فهم نیست مردم اندر صورت فهم
 مگر بعد از آنکه خود حقیقت بآن الفاظ ناطق شود و در آن وقت اختیار محکم باقی
 نماید آنچه مشیت ایزدی است بر محکم جاری میشود و چنانکه بر تصور علاج علیه الرحمه
 و الرضوان و کان امر الله یفعل لا یزال علیه تعلیم و اهل باطن علم شریف محض توجه
 باطنی اولیا را الله باطنیان حق و صولی اند میر می شود پس عمل بهین آنکه
 و اما به نعمت ربک اولیا و گرام توجه باطنی خود باطنیان راه حق را و صولی
 بدرگاه حق میسر میسر فرزند میفرمایند اللهم اوصلنا الیک و اجعلنا عبد الیک -
 که آمدت بعد شریف داری حضرت قدس سره در مکان مبارک خود که
 مزار شریف حضرت قدس سره در آن جلوه افروز است نزدیک و رختی شریف

در بیان غایب
 در بیان غایب

در بیان غایب
 در بیان غایب

برده بآن درخت ارشاد مبارک گردید که اسے درخت مباحثه بده فی الحال
 پنج آن درخت شوق شده حضرت قدس سره در آن درخت تشریف برده پنهان شدند
 و درخت مذکور بحالت اولی بهم شد و از آن درخت مذکور از مبارک
 حضرت قدس سره بزرگوار طیب الباعث کسان حاضرین گرداگر درخت می آمدند
 بهمین حال گذشت چون حاضرین خدمت را زیاد تر بهشتیاق دیدار حال مبارک گردید
 گرداگر درخت مجتمع شدند حضرت قدس سره بکمال سرفرازی خود بر حال حاضرین از
 اندرون درخت مذکور بیرون تشریف فرما شد و از حال مبارک خود بجا منسبت
 سرفراز فرمودند و از خدا تعالی بکمال اولیاء امین ثم آمین بزرگان فرموده
 اند من لا اله الا الله یعنی کسی را که حق تعالی دوست او گردید هر مخلوق تابع
 او میباشند و بهمین سنی قول بفرمودی رفت مبارک او کاسب پس این
 قول صادق و حق اولیا حق است و حقیقت امر آنست که جنود ذات حق و جمیع
 مخلوقات است زیرا که معنی خلق نزدیک بزرگان پس است که ذات حق از
 مرتبه بلون که شان بهم الماهل است به منزل داسے خود بکلیه ظهور شان اعم
 الظهور و ساید پس آن مظاهر حق که بمخلوقات نامزد شده اند در شان ذات حق
 تصرف است پس در حقیقت که تصرف که ذات حق است و تصرف نیک که جمله
 موجودات اندکی بوده اند مگر بعد ظهور بکثر افراد مخلوقات و قبول از حقیقت
 خود راه یافت است یعنی آن افراد باین حقیقتی نیامین خود نامی نینداند و
 اینهم شافی است از شیوانات ذات حق تعالی که درین شان حق ظهور مطلق است
 حق تعالی است چون تمثیل الاله و بر فرد سے از افراد مخلوقات شود و غیر حق

بزرگان فرموده
 اند من لا اله الا الله

بهر صورت
 ظهور

که بطور صفات تنزلی به افراد مخلوقات پیدا شده بکلیت بر غیر ذلک در صورت تنزلی
 تشبیه نماید و درین حالت با اولیاء الله تعالی حق تعالی مبارک ارشاد میباشند که با وجود
 ظهور تنزیم در ذات مبارک ارشاد بقا و تشبیه بکلیت صورت است و با وجود بقا و
 صورت تشبیه ظهور تنزیم گشت **س** زود یا صبح گوناگون برآمد و بر چرخ برنگ
 چون برآمد و چو یار آمد ز غلوت خانه بیرون و چون نقش بیرون بیرون برآمد و درخت
 تشبیه وار و است که ما دام الحیدر تقرب الی الله داخل حتی اکنون همه و بعد فی السبع
 و بی سیر بطن حق تعالی میفرماید که همیشه است که بند و ازین قرب بچوید بطرف مابین
 تا اینکه به امت و بصارت آن بند میشود پس بمن می شنود و بمن می شنید سماعت بصورت
 بند و اگر چه ستاد از صفات حق تعالی است مگر بطور غیرت اعتبار سے است چون
 ظهور ذات حق تعالی در بند گردید پس ذات و صفات بند و فانی شده ذات و
 صفات حق تعالی باقی ماند و این مقام مقام وصال ذات باری تعالی است و مرتب
 اولیا کرام باعتبار همین مقام وصال است پس بر قدر که فنا و غیرت ذات عهد و صفات
 او و ذات و صفات رب گردید و شهود تجلی ذات و صفات حق و ذات و صفات
 عهد گرد و همین قدر مرتبه حال آن عهد میباشند و اندران حال آن عهد
 قابلیت نسبت بسو سے رب پیدا میکنند زیرا که عهد در حقیقت همان است که
 فانی از خود و باقی بحق باشد چنانچه حق تعالی در قرآن مجید فرموده است که احسن
 کما احسن الله الیک معنی آیه احسان کن چنانکه احسان کرده است حق تعالی بچنانچه
 تو باید و بد که احسان حق تعالی چه قدر بمذول حال بند گردید و است که با آنکه
 غیر حق موجود نیست و غیر او را وجود سے حق تعالی ذات خود را بصورت عهد

بهر صورت
 ظهور

بهر صورت
 ظهور

ظهور نمود و خود بصفت امکان بنده سرفراز فرمود پس بنده را باید که وجود
خود را و موجود حق تعالی و اندوخت خود را از میان بردارد و که ذات عجب حجاب
وصال الهی است چنانچه حافظ مشیر از علی بن محمد میفرماید سه تو خود حجاب خودی
حافظ از میان بر خیز پس درین صورت بنده قابلیت ادا ذات خود
بسوی حق تعالی پیدا میکند چنانچه حق تعالی به الیس میفرماید که ان عباده الیس
لک علیهم سلطان معنی آید بر بندگان من غلبه تو نیست عبارت از همین بندگان
الهی است و در خود حقیقت همه بندگان الهی بوده اند تخصیص در اینجا بجز این
مقتضی نیست هرگاه که بنده بقرب الهی رسید و تمایلی حق در ذات بنده نباشد
او پیدا نگشت پس چنانکه تعارفات حق در هر فرد کائنات است و به نسبت حق
بالفرا و موجودات حاصل است پس از جانب حق تعالی باین بنده هم تعریف و نسبت
عالم کمترین نشانه از کبر و دیگر در حقیقت تعریف این بنده نیست بلکه تعریف و نسبت
است هرگاه که باین بنده در عالم نباتات و حیوانات و دیگر عالم غایت حاصل
گردید پس این نشان است که هر چه خواهد بود عالم الهی معاد کند که در این
ذات این بنده باقی نماند و در ذات حق تعالی فانی گشت خواست این بنده همین
خواست الهیست و هر چه میکند بار آورده و مشیت الهی میکند و بجز الهیات رب
حرکات و سکناات ازین بنده ابعده و نیاید و حضرت قدس سره که باو نشان ملک
فردیت بوده اند ذات مبارک حضرت قدس سره و عنایت با جمیع عوالم با کمال
و جلال است پس بجهت تعریف حضرت قدس سره از جمله تعارفات حق بوده اند اللهم
مثنی علی عتبت اولیایک واجلنا خدمتک لاجلک آمین ثم آمین - کرامت اصلاح ساری

نعمت حق تعالی
بر بندگانش

کرامت حق تعالی
بر بندگانش

که باست خدمت اصلاح ساری حاضر خدمت شریف حضرت قدس سره میباشد بسبب
اولی کمال آیت است اولاً و میداشت روزی حضرت قدس سره اراده تشریف
فرمای بجانب گوش محل فرمودند پس این اصلاح ساری نیز خدمت مبارک حضرت
قدس سره همراه بود چون میداد گوش محل که در آن زمان ویران و محروم
لق و دق بود تشریف فرمائی حضرت قدس سره گردید عظم بطور و اثر و کشیده
حکم حضرت قدس سره با اصلاح ساز گردید که اندرون و اثر کشیده و خدمت
اصلاح ساز در آن و اثر ویران گشت که بشکل میمون سیاه بوزینه اشکال
حضرت قدس سره ظاهر شدند و آن هر یک میمون و در و لث و ما میمون
پیر و دست خود را گرفته خدمت حضرت قدس سره حاضر گردید تا انباری از
لث و بار و بری حضرت قدس سره جمیع ساخته پس یک از آن بوزینه با عظم
همراه خود آورد و به خدمت حضرت قدس سره نشانید پس چون آن فعل بود
حضرت قدس سره نشست عظم و کلام فیما بین آن اشکال و حضرت قدس سره
گردید که آن عظم و کلام فیهما بعد از آن تقسیم دو عدد لث و فیما بین
آن اشکال گردید بعد تقسیم با و فوای آن اصلاح ساز گردید و ارشاد گردید که
بپس انداخته خواهی از آن لث و باگیری چون آن لث و با که گمان بود آن اصلاح ساز
ساز و از پنج عدد و بر و شستن توانست ارشاد گردید که ترا پنج اولاد خواهد شد جد
از آن چون آن اصلاح ساز از کیفیت آن اشکال میمون بخدمت حضرت قدس سره
استند را که نمودار شد و گردید که آن اشکال جنات هستند و تقریب به خوانی
فرزند پادشاه او شان رسیده بود و خواستند که بجنوری مدرسم سید خوانی او

کنند البته و هم نیست نزد خود و او شان را انست از نور و هم پس حسب ارشاد و تفسیر
قدس سره آن اصلاح صراط را پنج اولاد و کور شدند معلی الله مراد ما بزرگوار بود
درین کرامت حضرت قدس سره رجوع جنات بخدمت حضرت قدس سره و
مشیت حضرت قدس سره بر فرق اجنه ثابت گردید و چون نشو و کما و لیا و
جناب رسول کریم صلی الله علیه و سلم تا بخت آنحضرت بدرجه کمال حاصلت
بلکه وجود مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم بصورت اولیا و امت جلوه گزشت
و حضرت صلی الله علیه و سلم سیدالانسان و انجمن ستمند یعنی نبوت آنحضرت صلی الله
عیه و سلم عمو یا بر انسان و جنات است پس متابعت آنحضرت صلی الله علیه و سلم
اولیا و امت حضرت را نیز امامت و شجاعت جمیع انس و جن حاصل است و در بیان
سابقین علیهم السلام بعضی خاص نبی بزرگ فرقی و تفرسه بوده اند و بعضی اولوالعزم
بوده اند نبوت او شان خاص با انسان است و هم تفرجیات او شان است و اما
مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم رفیع و ذات پاک آنحضرت صلی الله علیه و سلم
همچنان عظیم القدر است که نبوت آنحضرت صلی الله علیه و سلم شامل بر جمیع انام از قسم
جن و انس است و رحمت آنحضرت صلی الله علیه و سلم عالم همه عالم است پس اولیا
است آنحضرت صلی الله علیه و سلم خصوصاً که بر تبه فرویت و ملکیت فائز اند و سبب
محبوبی قاصد به ملک بوده اند مشیت بچو اولیا و کرام بر جمیع فرق انس و جن مچو
نشو و کما و لیا و مبارک جناب محبوب سبحانی رضی عنه است که بر اسه انسان شجاعت
و بر اسه جنات شجاعت و من شجاعت کل جن و انس تبسم حدین محل چپا به شک و
است که جناب محبوب سبحانی رضی الله عنه صاحبزاده و جزو جناب رسول کریم صلی الله

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
والآله الطيبين الطاهرين

علیه وسلم سیدالانسان و انجمن بوده اند و انتخاب رضی الله عنه را مرتبه ثانی الرسول
بر همه کلیت حاصل است چنانچه ارشاد مبارک جناب محبوب سبحانی رضی الله عنه است که
مستم بخداست تا که این وجود شریف من نیست بلکه وجود مبارک جد من است که آنحضرت
صلی الله علیه و سلم اند و من باعث آثار و جود شریف آنحضرت صلی الله علیه و سلم
خل و شستن کسین بر جسم شریف و نه ظاهر بودن بول و غائط و غیره از انجناب منی
الله من اشکارا و عیان بوده اند و حقیقت امر آنست که ذات مبارک آنحضرت صلی الله
علیه و سلم حقیقت و اصل جمیع کائنات و مخلوقات است زیرا که هرگاه که مشیت الهی
به گویند محکم گردید و دیدن ذات پاک خود را بظاهر کردن مظاهر مخلوقات خواست
و صافق حدیث کان الله دلم کین موشی یعنی نفیر و جود حق تعالی و دیگر را وجود
نبود ذات حق تعالی به تمیز اول و در آمد پس حین حقیقت محمدیه صلی الله علیه و سلم
است پس از آن تشریفات ذاتی ظهور و مخلوقات فرمود پس ذات مبارک آنحضرت
صلی الله علیه و سلم اصل و منشأ و جمیع مخلوقات گردید که این معنی از حدیث انان
نور الله و کل شیئی من نوری یعنی من مخلوق از نور حق تعالی بوده ام و هر شیئی
مخلوق از نور منیت و هر گاه که اصل و منشأ وجود مبارک آنحضرت صلی الله علیه
و سلم نور حق تعالی و اصل جمیع کائنات و موجودات نور ذات مبارک آنحضرت
صلی الله علیه و سلم شد پس بدون ذات مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم
اصل و منشأ جمیع موجودات عیان و اشکار است و بعین نکته ذات مبارک آنحضرت
صلی الله علیه و سلم رحمة للعالمین گردید باید دید که ذات والدین که من نسبت
اصولیت و مهدئیت با و لا و خود چنان ظهور رحمت بر اسه اولاد او شان سبند

پس ذات مبارک رسول کریم صلی الله علیه وسلم که جمیع وجوه نسبت اصلیت و وحدت
 جمیع عوالم پیدا و بچگونگی محبت براسه او نشان نشود و همین سرکه ذات مبارک حضرت
 صلی الله علیه وسلم اصل و منشأ جمیع کائنات و برشتی را جمیع کجای اصل خود است که
 کل شئی بر جمیع الی اصل نبوت آنحضرت صلی الله علیه وسلم عودتا بر جمیع الناس و اهل شمال
 گشت و محضر رحلت طاهری آنحضرت صلی الله علیه وسلم گردید بلکه تا قیام قیامت
 نبوت آن حضرت صلی الله علیه وسلم باقی است چون مرتبه ولایت مرتبه فانی الرسول
 است فایده از سر فرای ما سے جناب رسول کریم صلی الله علیه وسلم با ولایت
 صلی الله علیه وسلم با ولایتیکه متوسل بذات جناب محبوب سبحانی رضی الله عنه اند و فرای
 با سے محبوبیه شامل حال مبارک او شان است همچو حالات و مقامات از بارگاه الهی
 عنایت میشوند و آنچه در نظر طاهر بانی بفران مشاهده میشود از فی است که تعامات
 و مراتب اولیا حق حق میداند و زیاده تر از متابعت جنات و عقیدت ایشان
 بخدمت حضرت قدس سره که امتی از حضرت قدس سره طاهر گردید که حضرت قدس سره
 پیغمبر صلی الله علیه وسلم و المصویر پنج فرزند مزین با اصلاح ساز عنایت فرمودند آری
 خدمت گذاری بزرگان پیر نوع که باشد عالی از خواص و منافع نیست اللهم صل علی
 و سیر امور مذکور است اولیا یک و اجماع آیین ثم آیین که است همین اصلاح عام
 که ذکر آن در کرامت بالا گردید در حالت تنگدستی و افلاس مبتلا بود براسه قطع
 دینی خود بخدمت حضرت قدس سره عرض نمود پس حضرت قدس سره و وفلوس که
 به سر فرای آن بزرگوار اصلاح مبارک عادت شریف بود به اصلاح ساز سر فرای
 فرموده ارشاد فرمودند که این وفلوس را در کسب خود بار و بار شمار کن و بگو

بسم الله الرحمن الرحیم
 یا رسول الله صلی الله علیه وسلم
 یا ابا عبد الله صلی الله علیه وسلم
 یا سید المرسلین صلی الله علیه وسلم
 یا خیر البریه صلی الله علیه وسلم
 یا ذوالجلال و الاکرام صلی الله علیه وسلم
 یا منیر صلی الله علیه وسلم
 یا منیر صلی الله علیه وسلم

بسم الله الرحمن الرحیم
 یا رسول الله صلی الله علیه وسلم
 یا ابا عبد الله صلی الله علیه وسلم
 یا سید المرسلین صلی الله علیه وسلم
 یا خیر البریه صلی الله علیه وسلم
 یا ذوالجلال و الاکرام صلی الله علیه وسلم
 یا منیر صلی الله علیه وسلم
 یا منیر صلی الله علیه وسلم

بسم الله الرحمن الرحیم
 یا رسول الله صلی الله علیه وسلم
 یا ابا عبد الله صلی الله علیه وسلم
 یا سید المرسلین صلی الله علیه وسلم
 یا خیر البریه صلی الله علیه وسلم
 یا ذوالجلال و الاکرام صلی الله علیه وسلم
 یا منیر صلی الله علیه وسلم
 یا منیر صلی الله علیه وسلم

که دست اندرون کسب خرابی بر و مطلوب تو از اندرون کسب خرابی یافت خواه
 اشتیاقی خواه رسیده یا غیر آن مگر ترس این معنی کسی افتشاکنی پس آن اصلاح ساز محفل
 حسب ارشاد حضرت قدس سره و نمود پس برشتی که از دست مقدسی بخواست و بفر
 که خواست آن شئی بقدر طلب او از آن کسب با و حاصل میگشت پس بچند ابرام آن
 ساز از آن خزانة عنیب عنایت فرموده حضرت قدس سره ما مع مال و مناع و لکنه
 زیور و سامان دنیوی گردید باطل محله او بر فاجعت هاشم نجفی لایق گردید که در محضر
 آمده است و دست غیب است آفرایه از انانیت اهل محله که بخانه آن اصلاح ساز آمده
 میدرشتند از زوجه او استگشافت اینحال نمودند زوجه او نیز محفل خود از خیال بیان نمود
 آن حرات بزرگوار گفتند که از شوهر خود هستند که اینحال نماید و برین امر هرگاه
 ساختند پس زوجه آن اصلاح ساز بر امر اهل محله هستند که این حال باز شوهر
 خود نمود و براسه استگشافت این امر از او امر را با ساخت هر چند که آن اصلاح ساز
 حرات فحاشی عدم افشا و این امر از زوجه خود نمود و گویا را ایها بجزا یک افشا
 این رنگ کند شوهر خود را بگفت حضرت پس آن اصلاح ساز بکمالت مجبوری از امر او
 زوجه خود آنچه حقیقت حال بود بنده خود بیان نمود پس زوجه آن اصلاح ساز
 بساعت این حال تشریفه آن کسب ما گشاده حالی نموده دید که در آن ده باز ده
 گزده و فلوس بود بعد از آن چون شوهرش آمده بریت مطلوب خود دست
 کسب انداخت بجز آن فلوس که کسب نیافت در آنوقت مضطر از بخدمت حضرت
 قدس سره حاضر شده عرض حال نمود و ارشاد گردید که شاید که تو این را از دافش
 کرده باشی برو آنچه در تحت تو بود تو رسید اللهم بارک لنا فیها و علیت بکرمات اولیا

بسم الله الرحمن الرحیم
 یا رسول الله صلی الله علیه وسلم
 یا ابا عبد الله صلی الله علیه وسلم
 یا سید المرسلین صلی الله علیه وسلم
 یا خیر البریه صلی الله علیه وسلم
 یا ذوالجلال و الاکرام صلی الله علیه وسلم
 یا منیر صلی الله علیه وسلم
 یا منیر صلی الله علیه وسلم

و اجابت که چون خوش فرموده اند عاقبت مشیر از علیار محمد و ابراهیم و انصاریان
 است تو تاجدارانند پس این شعر دومی دارد یکی آنکه پادشاهان سر بلند
 و خلق و مقام و مرتبتند و دوم که یک مقام تو گشته بنیادتو پادشاهان شدند
 بهین معنی شعر بنیادیت سر سلطنت است برستان یار بهتر است و چون غل جاسه سایه
 در بار بهتر است و همچنین حال مبارک اولیاء الله است که هر یک یک جبل متین او شان
 شکر گشته علیه علیه او شان باشد خود گرفت بر چند نعمت درین معروفه غایب است
 سیدی عظمی و او گرفت بهیچ پادشاهان که سلطنت نماید میدارند بلکه از سلطنت لایزال
 نایز گشت در اینجا باید دید که هر دو معنی شعر عاقبت مشیر از علیار محمد که بالا عرض نموده
 بر حال مبارک حضرت قدس سره صادق آمد معنی اول برینو چه که نظام عظیمان بخت
 شریعت آدمی حضرت قدس سره بیکان او شان رو بر روسته حضرت قدس سره
 دست بسته بهیچ عظامان حاضر شده خود را یکی از سپاهیان خان مبارک حضرت
 قدس سره عرض یافتند معنی دیگر برینو چه که اصلاح مساز که یکی از عظامان حضرت
 گذران حضرت قدس سره بحالت افلا من و تنگ دستی قبل بود از سر فروزی مبارک
 حضرت قدس سره پادشاه وقت گردید که خزانة فیضی بدست او آمد بلکه بهتر از پادشاهان
 بود که اگر ان اصلاح ساز موافق امر شریف افتاد و از نگردی برتر خزانة او که در منصب
 بلا عرج و مرج باو سر فرار شده بود منقطع نگردد و پادشاهان وقت را اینقدر که حضرت
 است زیرا که هیچ مودن خزان پادشاهان شغفت و شغلها و پریشانی آیند و با اینهم
 اکثر اوقات بسبب اراده محبت او شان خزان او شان بکار ابرار است که فی جی شود
 و خوف اعدا و حاد و باعث جمع خزان و حفاظت خزان و پادشاهان عاید می باشد

باین شعر که در این کتاب است
 حضرت قدس سره علیه السلام

باین شعر که در این کتاب است
 حضرت قدس سره علیه السلام

حتی که از هیچ خیالات همیشه در غم و اندوه می باشند پس در خدمت گذاری اولیاء
 الله چنین فواید عظمی و نعمت غیر مترقبه بآن اصلاح ساز حاصل گردید که همچنان
 خزانة فیضی بدستش رسید و بخلات و تری حکم او یار الله چنان ضرر عظیم لاحق
 حال اصلاح ساز شد که بهیچ نعمت عظمی از منقطع شد پس بهر ماضی من نعمت
 او یار الله باید که حدالوسع در اطاعت خدمت او شان باشد و خدمت
 گذاری نیز از عبادات او شان و اند که این نعمتی است که بهر کسی میدهد نمی شود
 اگر او شان بهر که خواهند سر فرار نمایند چنانچه شیخ سعدی علیه الرحمه
 میفرماید سه سنت است که خدمت سلطان می کنم و سنت شمار از او که
 خدمت گذار شده است با و از عدول حکمی او شان حدالوسع خود را کنم
 و در دو خلافت باشد که ذات مبارک او شان هنوز ذات حق صفت و اولی
 او شان اراده حق است که بیک طرفه العین فقیر را شاه و شاه را فقیر گردان
 میتوانند اما الله اذا اراد مشیئا ان یقول لکن ینکون معنی اراده حق تمام
 همچنان است که اگر اراده او بجانب چیزیست شود بان چنین نگوید که شو
 پس مجبور و امر آن چنین بار او الهی منظور می یابد اللهم تغنا عنک عاصداک
 بحسنت او عیالک و اجالتک آمین ثم آمین این حال که گذشت حال عظامان و
 خدمت گذاران ظاهری او یار الله بود که پادشاهان سلطنت ظاهری از مبارک
 او یار الله سر فرار میشود اما عظامان و خدمت گذاران حقیقی او یار الله
 حقیقی که عبارت از حضرت فی الاکوان است عطا و سر فرار میشود و در پیش او یک
 بالا از چند اوراق عرض کرده شد که نبه حقیقی بارگاه الهی همین است که فانی از

باین شعر که در این کتاب است
 حضرت قدس سره علیه السلام

باین شعر که در این کتاب است
 حضرت قدس سره علیه السلام

از وجود خود باقی بوجود حق باشد و وجود حق نشان وجود او متجلی باشد که این مرتبه و حال رب و مقام ولایت و قرب حق بوده است و درین قرطین بنده و در جمیع مخلوقات تصرف میباشد که تصرف این بنده عین تصرف حق است زیرا که چون این بنده باقی نماند و فانی شد حق گردید و ذات حق بلا پرده اسما و صفات به صورت وجود این بنده متجلی گشت پس بعد افعال این بنده افعال حق باشد انفعال نماید پس غلام حقیقی همچو این بنده حقیقی حق که مراد از بنده حقیقی حق اولیا و الله بوده اند همین است که وجود او فانی در وجود اولیا و الله شود و وجود اولیا و الله اگر اکرام نشان وجود او متجلی باشد پس از سرفرازی اولیا و الله همین حالت تصرف فی الاموال که به اولیا و کرام حاصل بود همچو غلام او نشان نیز حاصل میشود زیرا که چون وجود این غلام فانی در وجود مبارک اولیا و الله گشت و وجود اولیا و الله به صورت وجودش متجلی گشت پس تصرف این غلام بحقیقت تصرف آن اولیا و الله است و سلطنت حقیقی عبارت از همین است که هر چه خواهد در احوال تصرفات جاری کند که تصرفات این غلام عین تصرفات حق است و اراده این غلام اراده حق است یعنی فی الخلق مایه و پس سلطنت او را از او الی است و ذات او را فانی چنانچه فقره سندی است -

سایر که در کمالا معصی نه مارا جاسی آداب خدمت اولیا و در خیال همین است که وجود خود را بخیر وجود مبارک او نشان باقی ندارد و همیشه در مشاهد وجود مبارک او نشان وجود خود و وجود دیگر افراد موجودات در مشاهد وجود او نشان باشد که ترک ادب در خیال میال غیریت است آری منتهی حال

مبارک
وجود او

از خدمت گذاری و غلامی اولیا و الله حاصل است حق تعالی بملای او نشان استقامت نصیب کند و القیم ثنای علی بن ابی طالب و از زقار ضایع و الهام بر این امین این کرامت و قدرت قدس سره مناسب کرامت حضرت شاه حماد قدس سره که در روزی اصلاح ساز بخدمت حضرت شاه حماد قدس سره عرض نمود که اندک خدمت گذاری حضرت شغلی بوده ام مگر تیرگی از نزد حضرت اکنون سرفراز شود و از شاد مبارک گردید که چه تبرک می خواهم اگر چه بشه یزد حضرت میفرماید و از شاد مبارک گردید که تو قابلیت پوشیدن جبه نمداری مگر آن اصلاح ساز اهرار اخذ جبه شریف از خدمت حضرت قدس سره گذاشت پس بظراحیح آن اصلاح ساز جبه شریف بید آن اصلاح ساز سرفراز گردید پس آن اصلاح ساز آن جبه شریف پوشید و پوشیدن آن کشف من الفرض الی الفرض بالکس و از شد پس همان روز آن اصلاح ساز آن جبه شریف پوشید و پوشیدن آن کشف بر آید و طلب حق خود بتمام رفت چون صاحب مکان که دعوی آن اصلاح ساز بود حال تقاضای آن اصلاح ساز شنیده زبانی شغله گفته فرستاده که صاحب مکان در مکان موجود نیست پس اصلاح ساز این معنی شنیده گفت که صاحب مکان فلان جا بکمان خود نشسته اند و میگویند که در مکان موجود و بدو حاضر و فی الحال انتقال آفتاب مکان گردید و اشتیاق شد که به اصلاح حال اندرون مکان فلان شکفت گردید و نه فلان کس صاحب مکان از بدو اصلاح ساز انتقال نمود و اکثر کسان از اصلاح ساز استکشاف اخیال نمودند ظاهر شد که چنین حالت ببرکت جبه شریف بآن اصلاح ساز سرفراز گشت

در شاه حماد قدس سره
نصیب شد
عبد و عبادت

علیه وسلم است بوده است گذرات حقیقت محمدیه صلی الله علیه وسلم در صورت آدم
 علیه السلام و وجود او نشان حقیقی بود و چنانکه حضور حقیقت محمدیه صلی الله علیه وسلم بصورت خاص
 آنحضرت صلی الله علیه وسلم گردید پس ذات آدم علیه السلام پرده و حجاب تعین الی گشت اگر
 چه در حقیقت ظهور آن پرده و حجاب نیز از تعین اول است چون آن وقت سید طهر
 ذات تعین اول بلا حجاب بصورت مختصه با کمالات ذاتی و اسمائی که را در آن آن
 مبارکه که محمدیه صلی الله علیه وسلم است گردید پس ظهور ذات محمدیه صلی الله علیه وسلم
 که ظهور تعین اول است چنانکه ذات حق بلا حجاب است چون دانسته شد که عالم الی
 الی تعین اول الله است و استقلال ذات محمدیه صلی الله علیه وسلم شد ازین معنی که هر
 که انسان در حقیقت ذات محمدیه صلی الله علیه وسلم است و انبیاء علیه السلام بتوکل
 ذات محمدیه صلی الله علیه وسلم که مخلوق از نور مبارک حضرت صلی الله علیه وسلم اند
 انسان حقیقی بوده اند و اولیا و کرام است مروج آنحضرت صلی الله علیه وسلم است
 آنحضرت صلی الله علیه وسلم که بغا و وجود مبارک اولیا و الله تعالی و در شرف آنحضرت
 صلی الله علیه وسلم باولیا سرفراز است نیز انسان حقیقی اند و باقی افراد انسانی صورتها و
 مجازات استوار قابلیت و استعداد انسانی انسان اند یعنی هر فرد موجودی که آنرا
 قضا و قدرت انسانی ظاهر فرموده است قابلیت این معنی پیدا کند که تجلی حق تعالی
 بصورت او نشان جلوه گر شود اگر چه بالفعل ظهور آن درین فرد انسانی نبوده باشد
 هرگاه که ازین بیان یاد آنسته شد که ظهور تجلی ذات حق تر است در تعین اول بلا حجاب
 است و تعین اولی نشا و جمیع موجودات و محیطها کائنات است و غیر انسانی
 عالم تعین اول الهی است و از تعین اول وجود و محیط کائنات است و غیر انسانی

جامع جمیع موجودات و محیطها کائنات گردید و نیز چون مفهوم گردید که انسان
 حقیقی ذات پاک آنحضرت صلی الله علیه وسلم است بنابیت آنحضرت صلی الله علیه وسلم
 اولیا است آنحضرت صلی الله علیه وسلم هستند پس اولیا است مروج آنحضرت
 صلی الله علیه وسلم چنانکه بنابیت آنحضرت صلی الله علیه وسلم کل امانت الهی که عبارت
 از تجلی نعمت الهی ظاهر شده بوده است گشتند و چون فیضان و جود حق تعالی ظاهر شد
 و سبب محابره در انسان حقیقی است و ظهور انسان حقیقی در جمیع افراد وجود
 است و در هر فردی از افراد موجودات که در آن ظهور تجلی حق سرفراز گردیده است
 فیضان آن از حقیقت انسانی حقیقی که حقیقت آن افراد موجودات است حاصل
 پس بشیاء و مجاوره اولیا و الله که آنرا از حقیقت خود استقلال است ظهور تجلی ذات
 حق در آن هر شیء چگونه نشود و نیز چنانکه فیضان برکات استیفاء مجاوره اولیا و الله
 مثل عبودیت و مطوعات او نشان و دیگر استیفاء استیفاء مثل سجده و سجاده و بقیه
 آب و نمود او نشان مخلوق نماید میشود که یکبارست عمل برکات اولیا و الله از نمود
 حق سرفرازی شوند و دیگر استیفاء از آن برکات و نبوی بهره اندوزند و فیضان
 برکات از استیفاء مجاوره اولیا که بطور رزق آن استیفاء از حقیقت خود که
 انسان حقیقی است مجاور و ملحق اند و چنانکه حقیقت خود و اصل گرد و ظهور
 حقیقت آن شیء در آن جهان نشود که حقیقت شیء آن شیء را بغیر جذب و کشش
 خود چگونه گرداند که در حقیقت است که من تقرب الی شمس تقرب الیه در آن
 آن عالمی میفرماید یعنی هر کس که تقرب خواست به جانب من یک وجب تقرب خواست
 شد به شمس میگردست چنانکه حقیقت آن هر شیء که حق تعالی است مجاورت انسان

اینست که هر کس که
 تقرب خواست به جانب
 حق تعالی یک وجب
 تقرب خواست شد
 به حق تعالی میگردست

بگویند و ذات حق است در استیلاها از انسان حقیقی یعنی اولیاء الله تعالی گشت پس
 حیضات شایع مخلوق الهی انبیا و ائمه و سید عالم و سید مرقد و سید عالم و سید عالم و سید عالم
 حالات و قیوس و تیرکات اولیاء الله کتب باطل بود اند که بعضی از نوش کردن
 اعتدال طعام یا شراب اولیاء الله اند و اصلان حق گردیدند و بعضی دیگر از صواب
 و نیوی مثل لواط و غیره و شفا و نجات یافتند چنانچه بعضی از احوال انبیا
 الله مستغنی و شد که شخصی بر حق باشد و بگوید که هر چند علایجات اعیان زمانه نمود
 مگر از آن مرض شفا حاصل نشد و آخره مرآت کس موافق حدیث شریف سوره المؤمنین
 شفا یعنی پس خورده مومنین شفا است آب پس خورده مومنین که بصوم
 و صلوة پا بند بودند تا اول بود و بعد از آن عین عمل که گشت مگر از آن اثری در تب
 نکرد و بزرگ صاحب دل در آنوقت روح افزا بود و در پیش او شان اعیان حال
 مرض نمود و در عرض ساخت که حدیث سوره المؤمنین شفا و صیغ است که آب پس خورده
 چندین مومنین طلب نمود و نوشیدیم و از آن اثری ظاهر نگردید پس آن بزرگ صاحب
 دل آب پس خورده استنجا خود را بآن شخص بعضی نهایت فرمودند و بجهت قلب فی الحال
 آنکس آب پس خورده شفا یافت آن مرض زمین می خورده و بدست آن صاحب دل
 عرض نمود که آب پس خورده چندین مومنین نوش نمودم مگر از آن مرض شفا نشد
 مگر از خود آن پس خورده آب استنجا حضرت مرانی الحال شفا حاصل گردید و در شفا
 آن صاحب دل گردید که در حدیث شریف المؤمن مرآت المؤمنین دارد است پس
 مراد از مومنین اول بنده مومنین است و از مومنین ثانی ذات حق تعالی که مومنین نیز
 از اسما و حق است معنی حدیث بنده مومنین آیند ذات حق است یعنی بنده مومنین آن

این حدیث در کتاب
 شفا و نجات
 آمده است

که در او وفاتی بحق شده ذات حق تعالی در وفایان باشد پس خورده همچو بنده
 مومنین شفا است و همین مومنین و انسان حقیقی اند و هم در احوال بعضی بزرگان
 دارد است که و اند با شفا همچو مستعمل او شان از خود متحرک میبوند و هم حال
 بعضی بزرگان است که بجز و بستن عمارت شریفه او شان بر سر فرازی و وصول
 الی الله گردید همین وجه چو حالات از آن استیلا بنور رسیدند که مجاورت
 انسان کامل که بنور ذات حق است تعالی حق که عبارت از همین انسان کامل است
 و آن استیلا بنفا و غیرت اعتباری جلوه گردید و پس شخصی که با آن تلبیس و طعن
 آن نیز از برکت تعالی الهی محروم گشت که تحقیق محو افراد مغایر تعالی حق که عبارت
 از انسان کامل است بوده اند پس حال مبارک جناب سیدنا و شریفنا حضرت شاه
 حاد قدس سره همین نظر است که مجاورت ذات مبارک حضرت قدس سره
 لباس حضرت قدس سره به ظاهر لباس تار و پود بود و در تحقیق لباس حضرت
 قدس سره رجوع بجا بجا تحقیق که انسان حقیقی است بوده و بنور حقیقت
 انسان حقیقی که تعالی ذات حق تعالی است در آن لباس تعالی بود پس بر هر کسی
 آن لباس مبارک حضرت قدس سره بر آید ذات را لایس نیز رجوع بجا
 حقیقت آن که حق تعالی است بنور تعالی ذات حق تعالی در ذات
 لایس نمود و آنچه که از زبان لایس لباس مبارک جاری شد از حق بود
 چون آن لایس یعنی اصلاح ساز قابلیت این امر داشت که امر حق بربان نش جاری
 شود و آن لباس مبارک قدس سره از و متبرک گردید اللهم ما مننت به نعمه و
 ما انعمت فلا تلبد و ما سترت فلا تنكح اللهم ابدنا فیمن حیرت و ما نفا فیمن عافیت

این حدیث در کتاب
 شفا و نجات
 آمده است

این حدیث در کتاب
 شفا و نجات
 آمده است

تبارکت ربنا و تعالیٰ است تعزیر و تنویر و عوفا و تقبلا با القول و العمل
 فی الصلوة الدنیا و فی الآخرة و ارزقنا رزقا پاک و رضا و اولیاک و ائمتنا ابدًا آمین
 فی رمانجم و ائمتنا فی رمانجم آمین ثم آمین اگر ائمت صاحب جزاوی جناب حضرت
 شاه گلن قدس سره که صاحب جزاوه حضرت قدس سره منسوب بود محل بزرگ
 حضرت شاه عتیق الله عرف شاه گلن قدس سره روزی براسه افرات
 مانگی صاحب جزاوی خود بخندست حضرت قدس سره عرض ساختند ارشاد و شد که
 از حضرت علیه السلام و امام شهابی خواجه گشت حاجتیکه باشد از حضرت علیه السلام بخوانند
 روزی حضرت شاه ملک محمود قادی قضا من سره صاحب جزاوه حضرت قدس سره
 که براسه زیارت نماز شریف بقا بخود خود شریف میر و نداشتند و راه میدان گوش
 محل مروه نورانی صورت از صاحب جزاوه موصوف ملاقی شده و بعد سلام علیکم
 دست بوسی نموده برود صاحبان راه خود را پیش گرفتند صاحب جزاوه موصوف
 چند اقدام پیش رفت بهل چنان مظهر فرمودند که این بزرگ چه نورانی صورت
 اند که شکی چند از ایشان محبت حاصل میبود و هم صاحب جزاوه صاحب در پیش نشست
 مبارک گردن خود پیچید و بآن صاحب ملا حظ کرد و بجزر و ملا حظ صاحب زاده صاحب
 با آنکه پشت او شان جانب صاحب جزاوه صاحب بود او شان نیز پیچیدن گردن بجا
 صاحب جزاوه ملا حظ فرمودند چنان بزرگ بجانب صاحبان کمان دیدند صاحب جزاوی
 صاحب بجانب آن بزرگ باز گردید و چند اقدام بجانب آن بزرگ پیش قدمی نمود
 پس آن بزرگ نیز بجانب صاحب جزاوه صاحب پیش قدمی فرمود و بعد از آن
 صاحب جزاوه صاحب و پس شده راه خود پیش گرفتند چون دور تر بدین طور ماجرا

این حدیث در کتاب
 مناقب حضرت
 صاحب جزاوه
 درج شده است

بر قوت آمد و در دل صاحب جزاوه صاحب ظهور کرد که این بزرگ صاحب کشف
 ترک کلمات انداز او شان ملاقات نموده شود و بعد ملاقات از صاحب زاده صاحب
 آن بزرگ پرسیدند که ایشان را چه خبر است گفتنی است پس حضرت صاحب جزاوی صاحب
 بجهاب او شان ارشاد فرمودند که من هیچ گفتنی نیست که از شما و ائمتنا بعد از من پس
 از آن آن بزرگ از صاحب جزاوه صاحب فرمودند که مناسه ملاقات ما چنانی و شما
 انکلا بهنیم مبارک حضرت صاحب جزاوه صاحب آمد که ایشان حضرت حضرت علیه السلام
 اند پس صاحب جزاوی صاحب از آن بزرگ پرسیدند که اسم شما حضرت است بجزر
 فرمودند که سبط اسم حضرت است صاحب جزاوی صاحب از حضرت علیه السلام فرمود
 که همین سبط اسمم که خاتم من بامیان شود و آن بزرگ فرمودند که انشا الله تعالی فاتی
 شما بامیان خواهد بود و بعد سلام علیکم آن بزرگ از نظر غایب شدند بعد از آن چون
 صاحب بخدمت والد شریف خود یعنی حضرت قدس سره حاضر شدند حضرت قدس سره
 از خود صاحب جزاوه خود را دیده فرمودند که شاباش خوب کردید که آخرت را اختیار
 کردند که دنیا فانی است آخر شما نرسیده استند و شما هر قدر که دنیا از حضرت علیه
 السلام میبرد استند حاصل میشد پس از آن ارشاد مبارک حضرت قدس سره
 بعد از آن که خود گردید که هیچ روید ما هواری ایشان خواهد شد پس صاحب زاده
 صاحب بسلطنت مملکت قناعت بهمین قدر معاش بخشش حالی آداب بجا آورد
 پس حضرت قدس سره بجال مبارک صاحب جزاوه خود سر فرزند شده ارشاد
 فرمودند که هیچ روید ما هواری شما بکرت خجسته روید خواهد گشت و همچنین شد
 که بخیلی بکم قناعت دار رئیس این بلده بود و ندخروید ما هواری بطور میوه خوری

این حدیث در کتاب
 مناقب حضرت
 صاحب جزاوه
 درج شده است

بخدمت حضرت صاحبزاده صاحب می گذرانند و در برکت ارشاد مبارک حضرت
 قدس سره در آن پنج رویه چندان برکت حاصل بود که بر روز طهارت انواع و اقسام
 بیکان مبارک حضرت قدس سره تیار می شدند و هر کسی از اهل محله یا از معتقدین
 خدمت مبارک حضرت صاحبزاده صاحب میخواست که الطمعه خاطرخواه خود خود
 بخدمت حضرت قدس سره حاضر شده از آن مشرفت یاب میشد اللهم ارحم
 رفقاً و اسعاً ملاطیفا بخدمت ذکر اعیانک و اولیایک امین ثم آمین حق تعالی
 در قرآن مجید فرموده است اما تمناک فتمنا یعنی آیت ما کثا ویم براسه
 کثا وکی ظاهر حق تعالی جل شانه براسه ذات مبارک رسول کریم صلی الله
 علیه و سلم همچنان کثا وکی بین عنایت فرمود که بهر موجودات حق تعالی حقیقت
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم تعالی است و آنچه ظهور موجودات حق تعالی است
 از حقیقت محمدیه است صلی الله علیه و سلم است و بدون توسل ذات مبارک
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم وصول حق محال و ناممکن است باید دانست که چه
 انبیا و چه اولیا و ائمت مرجمه جمیع را بوصول الی الله توسل ذات مبارک آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم است که انبیا علیهم السلام را محض توسل حقیقی است
 زیرا که انبیا علیهم السلام ظاهر آتای شریعت محمدیه بوده اند و بر او شان وجوب
 اتباع شریعت محمدیه بود که ظهور شریعت محمدیه صلی الله علیه و آله و سلم بهر
 انبیا و علیهم السلام نبود و اگر چه انبیا علیهم السلام بر ما نه حضرت صلی الله علیه و آله
 و سلم می بودند بجز اتباع و اطاعت شریعت محمدیه صلی الله علیه و آله و سلم
 و شان چاره نبود چنانچه بحدیث صحیح وارد است لو کان موسی حیاً ما وسع

توسل به غیر از آنکه
 حق تعالی است

فان توسل به غیر از آنکه
 حق تعالی است

الاجتماع یعنی اگر موسی علیه السلام زنده می بودند بجز اتباع من باو شان چاره
 نبود بدین معنی توسل ظاهری از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بانبیا
 علیهم السلام نبود و جمیع انبیا علیهم السلام مخلوق از نور مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 بوده اند و هم حق تعالی از جمیع انبیا علیهم السلام براسه ایمان آوردن به آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم عهد گرفت که حق تعالی در قرآن مجید فرماید وَاِذْ اخَذَ
 اللهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْنَاكَ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَهُمْ
 مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَأَقْرَضُكُمْ مِمَّا خَلَقْتُ
 عَلَيْكُمْ اِئْتِرِئِي قَالُوا أَأَقْرَضُكَ قَالَ فَالْشَّهْدَةُ اَوَا قَامَ مَعَكُمْ مِنَ
 الشَّاهِدِينَ سَمِعْنَا آيَاتِكَ يَا كَرِيمٌ حق تعالی از نبیین عهد این معنی گرفت که هر گاه
 که بشما کتاب و نبوت خواهم داد بعد از آن رسول نزد شما خواهند آمد پس برایتان
 بیاورند بران رسول و مدد آن رسول کنند گفت حق تعالی بعد از آن
 که آیا اقرار نمودید شما و گرفتند بر اقرار خود عهد من عرض کردند انبیا علیهم السلام
 که ما اقرار نمودیم گفت حق تعالی به فرشتگان خود که گواه باشند و من هم گواه
 شما گویم پس خیال باید فرمود که حق تعالی درین آیه گریه از انبیا علیهم السلام
 بهر قدر و توفیق داشته و عهد بر ایمان آوردن به آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 گرفت اولاً لفظ تو منین ارشاد فرمود که درین صیغه لام تاکید بانون نفی که درود
 براسه تاکید است جمع فرمود و ثانیاً آنکه بعد حکم ایمان بران حضرت صلی الله
 علیه و آله و سلم از انبیا علیهم السلام استماع ارشاد فرمود که شما اقرار کردید
 و عهد من قبول کردید و بلفظ تو منین اکتفا فرمود پس این معنی هم براسه

این از آنست که
 بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم

مزید تاکید است و ثانیاً آنکه بر کمال جمیع انبیا علیهم السلام اقرار بر ایمان آوردن بکبریا
 صلی الله علیه و آله و سلم نمودند و انبیا علیهم السلام با آنکه معصوم از صغایر و کبایر
 میباشند و کعبه را اقرار فرموده و فرشتگان را بر او اقرارشان گواه داشت و ذات
 پاک خود را نیز شریک گویان نمود و واضح باد که اگر چه آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 باعتبار زمانه آخر رسولان هستند مگر حقیقت اول جمیع رسولان بلکه اول جمیع موجودات
 اند که از حدیث امان نور الله و کل شیئی من نور سے ظاهر است یعنی آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم میفرمایند که من مخلوق از نور خدا هستم و هر شیئی مخلوق از نور منست بر کمال
 جلاله اشیا و مخلوق از نور مبارک حضرت صلی الله علیه و آله و سلم اند و ذات مبارک
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم ششاد و مبداء جمیع مخلوقات است از حیثی تقدم آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم بر جمیع موجودات ثابت و واضح گشت که حدیث کثرت نبیاء و آو
 بین الامم و الطین و مال بر همین است یعنی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم میفرمایند
 که من در آن وقت نبی بودم که آدم علیه السلام هنوز در آب و گل بودند یعنی
 وجود آدم علیه السلام بظهور نیامده بود و چنانچه بزرگس فواید پیشین از همه شایان
 غیور آمده هر چند که آخر ظهور آمده است فتم رسل قرب تو معلوم شد و در
 آمده ز راه دور آمده پس ایمان بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم واجب عید
 روز میثاق که ذکر مبارک آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در کتب او شان مذکور است
 واجب و لازم ساخت پس حق تعالی در باب عید گرفتن از انبیا علیهم السلام
 به ایمان حقان حضرت صلی الله علیه و آله و سلم اهتمام فرمود و اختلاف عامر خلیف که
 اندو شان همچنان اهتمام فرمود و حال آنکه ایمان آوردن بر آنحضرت صلی الله

این حدیث از کتب معتبره است
 و در کتب معتبره است
 و در کتب معتبره است

این حدیث از کتب معتبره است
 و در کتب معتبره است
 و در کتب معتبره است

بر جمیع مخلوقات فرض است و جبرئیل است که وصول حق و حق انبیا علیهم السلام از جهت
 است زیرا که بغیر وصول حق سرفرازی جسد نبوت تصور نیست چون در تفسیر
 الکی سرفرازی عهده نبوت با نبیا علیهم السلام جاری بوده اند ابایمان آوردن
 انبیا علیهم السلام بر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از جانب حق تعالی اتمام
 شد اختلاف دیگر خلایق که در حق دیگر عامه مخلوق همچو اهتمام ضرورت نیست که اگر
 ایمان خواهند آورد و ناجی خواهند شد و رزق ناری خواهند گردید فریق فی کفایت
 و مسرتین فی سعیر چون دانسته شد که ذات مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 باعتبار ظهور و بیدار الطین اعلی و بعد و بعد انبیا علیهم السلام است و وصول حق نبی
 علیهم السلام نیز موقوف بایمان بر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بوده است
 ازین معنی توسل حقیقی با نبیا علیهم السلام بر ذات مبارک آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 در باب وصول الی الحق ظاهر گردید چنانچه قبول تو بر آدم علیه السلام بذریع و توسل
 ذات مبارک آن حضرت گردید همچنان که در کتب مروی است بدین معنی تفسیر
 و نیز صبی علیه السلام چون باین توسل حقیقی با آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 راه قرب حق یافت مذکور بلفظ روح الله و کلمه الله از آن توسل برداشته
 فلهذا ابراهیم تکمیل مراتب قرب حق بسوی توسل ظاهری که عبارت از متابعت
 ظاهری شریعت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم است بشتافتند و داخل امت گردید
 گردید تا تکمیل مراتب توسل ظاهری و باطنی بذات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 شرف یابد شون پس ابراهیم است و خود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در توسل
 ظاهری و باطنی بذات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم حاصل است یا را و از فتح

این حدیث از کتب معتبره است
 و در کتب معتبره است
 و در کتب معتبره است

بین مظهر تجلی البیت و روات آن حضرت صلی الله علیه و سلم در مقصودت معنی آید که
 همین باشد که مظهر تجلی ذات خود بوضاحت در روات مبارک محمد صلی الله علیه و آله
 و سلم فرمودیم که چنانچه تجلی ذات حق بر یک مظهر نیست زیرا که تجلی ذات حق در ذات
 پاک آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بلا واسطه و بجهت پرده بوده است که آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم از نور خدا مخلوق بلا واسطه اند بخلاف دیگر مظاهر حق که ظهور
 تجلی ذات حق با ایشان بواسطه حقیقت محمدیه است صلی الله علیه و سلم و این تسبیح
 حسین بواسطه متابعت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم با ولایت است مرحوم صلی الله
 علیه و آله و سلم بر تبه فانی الرسول حاصل است و مرتبه وصال حق تعالی بعد از حسین
 مرتبه فانی الرسول است بدیند اشتیاق محبتی علیه السلام داخل است مرحوم
 که ویدند و حسین باعث این است مرحوم غیر الامم کرده و چون جناب محبوب سبحانی
 رضی الله عنه از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نسبت تجلی است و غیر
 مقام فانی الرسول بدرجه ملکیت است که ارشاد مبارک جناب محبوب سبحانی
 رضی الله عنه است که قسم خداست عزوجل که این وجود من نیست بلکه وجود حق
 من است صلی الله علیه و آله و سلم فلیند حکومت و ولایت جناب محبوب سبحانی
 رضی الله عنه بر جمیع اولیا و اقطاب و او تا و حاصل است چنانچه ارشاد مبارک
 جناب محبوب سبحانی رضی الله عنه است علی الاقطاب جمیعاً و محلی نام
 فی کل حالی یعنی ولایت سر فران کرده شده ام از جانب حق تعالی بر جمیع اولیا و ائمه
 حکم من نافذ و جاری در هر حال است فلیند اکثر اولیا و ائمه بظهوری محلی است
 حضرت محبوب سبحانی رضی الله عنه خدمت گذاری میکرد و خدمت گذاری محبوب

این عبارت از کتب معتبره است
 معنی آنست که مظهر تجلی ذات حق
 مظهر تجلی ذات حق است

میکرد و خدمت گذاری محبوب سبحانی رضی الله عنه را باعث ترقی مراتب خود و ایمی
 چند اشتند علی الخصوص حضرت علیه السلام که او نشان اکثر خدمت گذاری و حضور
 بارگاه محمد پیشرفت یاب میگفتند با آنکه حضرت علیه السلام را مرتبه و مقامی است که
 هیچ مومنی علیه السلام که در پیچیدان اولو العزم بوده اند براسه تعلیم نزد او نشان
 شده بود و حضرت علیه السلام موسی علیه السلام را با نیکار و جد و جهد همراه خود داشتند
 چنانچه این قصه مفصلاً در قرآن مجید مبین است چه براسه حاصل کردن حسین فتح
 مبین است و چون این فتح مبین با ولایت امت مرحومه آنحضرت صلی الله علیه و
 آله و سلم علی الخصوص با ولایت آنکه سر فراری یافتگان بارگاه محبوب بود بوضاحت
 حاصل است که از ایشان فیضات این فتح مبین بجلای حق عاید است ارتباط حضرت
 علیه السلام نیز از اولیا و ائمه همان وجه بدین قدر است که بگوید که بجز ارشاد
 حضرت قدس سره حضرت علیه السلام صاحب ملاقات فرمودند و چندان
 خوش اخلاقی را به صاحب از او صاحب کار فرمودند که هرگاه که صاحب از او
 صاحب دوسه بار بار از ملاقات پیش قدمی فرمودند حضرت علیه السلام نیز
 همچنین عمل فرمودند و بعد از آن حضرت علیه السلام از خود استفسار حال از من فرمود
 صاحب فرمودند بعد از آن حق تعالی میفرماید لیغفر لک الله و آتک الله
 حق تعالی و ما آن آخر معنی آیت تا که بخش در حق تعالی محمد صلی الله علیه و
 سلم گمانان پیشین و گمانان پیشین یعنی این فتح مبین که عبارت از ظهور ذات
 حق تعالی است و در هر حال صاحب است با آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بدو
 سر فرار شده تا که حق تعالی گمانان پیشین و پسین حضرت صلی الله علیه و آله و سلم

این عبارت از کتب معتبره است
 معنی آنست که مظهر تجلی ذات حق
 مظهر تجلی ذات حق است

این عبارت از کتب معتبره است
 معنی آنست که مظهر تجلی ذات حق
 مظهر تجلی ذات حق است

راستفرت میفرماید و مراد از گنا بان بنیال غیریت است که بزرگان فرموده اند
 که الوجود ذنب یعنی وجود خود را غیر وجود حق دانستن گناه است بلکه این اعظم
 و اکبر گنا بان است و شرک خفی همین است نزد او و لیا و الله چنانچه بزرگان میفرمایند
 که چو یک صلیک یعنی بر حقوبت است زیرا که چون غیر حق تعالی موجود نیست
 و غیر حق را وجودی نیست پس چون وجود عالم که وجود خود غیر وجود حق تعالی
 بنیال آمد غیر حق شرک در ذات و حده لا شرک له و وجود دیگر و دید معاذ الله
 غنه و غفران در لغت بمعنی پوشیدن باشد چنانچه مغفور خود را بگویند که سرپاچی پوشیده
 و غفر نام ستارگان اند که با آسمان با همی میباشند که بسبب آن آسمان پوشیده
 میشود و مغفرت گنا بان عباد از جانب حق تعالی به پوشیده گی گنا بان عباد باشد
 چون جمله انبیاء علیهم السلام از صفای ربکبایر معصوم اند پس در ذات مبارک آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم که سلطان الانبیاء اند گنا بان را چه مجال تصور است لیکن
 حقیقت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در جملة افراد موجودات ظاهر و باطنی است
 خصوصاً است مرحومه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که آنرا مرتبه ثانی فی الرسول
 علیها صل است و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم معوم و غنوم است مرحوم را
 بر نفس مبارک خود تحمل میفرمودند لهذا حق تعالی گنا بان است مرحومه را مذنب
 بجانب آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم کرده و ارشاد فرمود که چنین فتح معین جناب
 رسول کریم صلی الله علیه و آله و سلم را بدین وجه سرفراز فرمودیم تا که گنا بان است
 مرحومه یعنی جنال غیریت اعتباری بر تبه ثانی فی الرسول از امت مرحومه بکمال
 مرتفع شود و اتباع آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ظهور ذات حق تعالی

است مرحومه بوجه کمال سرفراز شود و تجلی حق تعالی با و لیا امت مرحومه
 غایت پوشیده است که ذره از غیریت اعتباری باقی نماند و همین منتهی
 است پس تجلی ذات حق جمیع او و لیا امت مرحومه علی الخصوص آن اولیاء الله
 که سرفرازی یا تعلقان با رکاه محبوبه اند بر وجه کمال از بارگاه حق صمد فرزند است
 بهین وجه انچه ارشاد او شان است عین ارشاد الهی است بدین سبب غیب
 ارشادات او شان بهر که و کاست میشود و کرامت حضرت قدس سره ملاحظه
 فرموده شود که چقدر غنور قدرت الهی از ذات مبارک حضرت قدس سره ملاحظه
 چنانچه همین معنون کلام الهی با حق است وَلَیْسَ لَکُمْ فَعْلَةٌ عَلَیْکُمْ مِنْ قَوْلِی سِوَ مَا یَکُونُ
 که تجلی ذات خود بواسطه ذات مبارک آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم است
 مرحومه بدین وجه سرفراز فرمودیم که تا حق تعالی نعمت خود را بر ذات خود
 تمام کند و در اینجا نیز مراد از ذات محمدیه صلی الله علیه و آله و سلم است مرحومه و
 صلی الله علیه و سلم است زیرا که ذات مبارک حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 از سرفرازی کمال بر کمال است و مراد از نعمت حق همین نعمت است که در امت
 حق تعالی با جمیع بتجلی در هر فرد مخلوقی که در آن نزد مخلوق و اصل از فقیه باشد
 باشد و که ام نعمت ازین فاضل تر شمرده شود که جناب بحر و ذره خود پوشیده گردد
 اگر چه حقیقت ذات محمدیه صلی الله علیه و آله و سلم تعین اولی که عبارت از ظهور توحید
 حق تعالی جلایه و در جناب است و تجلی مراتب ذات مبارک آن حضرت صلی
 علیه و آله و سلم از سرفرازی است بلکه ذات مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 باعث تجلی مراتب بلکه سبب وجود جمیع عالم است لیکن چون تجلی مراتب

این حدیث از کتب معتبره است
 و در کتب معتبره است
 و در کتب معتبره است

تا بسین و ملود و رجاء او شان بین خودشان و عظمت تدر متوجع است لهذا حق تعالی
 به اقبال آنحضرت صلی الله علیه وسلم است حضرت صلی الله علیه وسلم را ظهور تجلی
 ذات بدرجه کمال سرفراز فرمود و چون این معنی بین عظمت شان آنحضرت صلی الله
 علیه وسلم است که بظن ذات مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم بامت مرحومه
 مقامات و درجات سرفراز گشتند لهذا حق تعالی براسه اظهار شان حبیب
 خود و جو عظمت و بزرگرمی باین فرمود که در اینجا و کمر تبه امت مرحومه خطاب بآن
 آنحضرت صلی الله علیه وسلم کرده و بیتیتم منت عیدک ارشاد کرد و در دیگر جا خود
 بجانب امت مرحومه خطاب فرموده به رحمت خود از انقباب اسے تفضل فرمود
 سرور از ساخت و فرمود که آنحضرت صلی الله علیه وسلم است **لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى النَّاسِ إِذْ أَخْرَجَهُمْ مِنْ ظُلُمَاتٍ إِلَى نُورٍ**
وَيُخْرِجُهُم مِّنَ ظُلُمَاتٍ إِلَى نُورٍ یا الله صلی الله علیه وسلم آید بود و شما اسے امت محمد صلی الله
 علیه وسلم بپسین کرده که بر آورده شده اند براسه او شان امر میکنند معروف
 نمی میکنند بنگر ایمان می آرند بر خدا اسے تعالی معروف از عرفان اسم مفعول است
 پس عرفان کرده شده ذات حق تعالی است که طریق عرفان حق پسین است که
 بزرگان گفتند که من مومن نف نف نف عرف رب یعنی انگس که نفس خود شناخت
 که معیت و ما بود است و وجود ذات حق تعالی راست که حقیقت جمیع وجود
 ذات حق تعالی است پس انگس رب خود را نیز شناخت که از نفی نفس خود
 نبوت و ظهور ذات حق تعالی لازم می باشد یعنی اسے امت محمد صلی الله علیه وسلم
 شما امر با معروف میکنند که آن محو ذات خود است در ذات حق تعالی
 و شکر از انکه اسم مفعول است یعنی او انکار کرده شده و انکار کرده شده

اینجا که
 در این
 در این

غیر وجود حق که از ان انکار است و بر عزیت نفی وارد است که لا اله الا الله
 یعنی غیر حق را وجودی نیست آنچه وجود است ذات حق است و تو مومن باشد
 یعنی به غیر امر معروف هم میکنند و خود هم ایمان می آرند بر ذات پاک ایزدی
 یعنی شما اسے امت محمد صلی الله علیه وسلم فانی الذات حق بوده اند و ظهور تجلی
 ذات حق تعالی بواسطه فانی الرسول بذات شما بدرجه کمال سرفراز است که
 شما و اصل بذات خدا بوده اند فلذا دیگر کسان است مرحومه را نیز و اصل ذات
 حق تعالی میکنند چنانچه همین مضمون درین آیه کریمه حق تعالی بیان میفرماید که **وَيُخْرِجُهُم مِّنَ ظُلُمَاتٍ إِلَى نُورٍ**
 مراقا مستقیما معنی آیه تا که بدایت کند ترا اسے محمد صلی الله علیه وسلم و از کلمه حق تعالی
 راه راست را پس این خطاب الهی با آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیز باعتبار حال
 امت مرحومه است یعنی اسے محمد صلی الله علیه وسلم تجلی فتح بسین که عبارت از تجلی
 ذات حق تعالی بلا پروه است بدین وجه ترا عنایت کردیم تا که متفرد گنا پان
 امت مرحومه که مرا و از خود وجود او شان است به ظهور تجلی ذات حق تعالی
 شود و اتمام نعمت که عبارت از تجلی ذات حق تعالی در افراد است مرحومه
 بدرجه کمال سرفراز شود و هم امت مرحومه آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر راه
 راست بدایت یا بند و تفسیر این راه راست حق تعالی در دیگر آیه کریمه
 بیان فرموده است **صِرَاطَ اللَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ**
 یعنی راه خدا اسے که در آسمانها و زمین است ملک اوست پس این راه
 همین راه وصول الی الحق است که راه وصول بجانب او فنا وجود خود است
 پس معنی آیه و بید یک الخ بدین عامل گردید تا که بامت مرحومه فنا وجود او شان

اینجا که
 در این
 در این

یعنی عشق الهی آتش است که بر گاه که آن آتش در قلب واقع شود پس سوخته می شود و از آن
 آتش با اینکه سوای ذات حق تعالی نیامد باید فهمید که در سلوک به سالکان راه حق و سیر
 پیش می آید سیر الی الله و روحی سیر فی الله و اگر چه در این سیر این هر دو سیر با هم
 بر مشاوه است مگر براسه پدیده ناظرین تمیز آن کیفیت هر دو سیر با هم متفاوت و میشود
 که عالی از همه باشد و من الله القبول و استعداده و ذات حق تعالی لا شریک است
 خواست که ظهور موجودات فرماید و غیر او را وجودی نیست پس ذات پاک خود
 را که عبارات از وحدت است به تین اول که عبارت از حقیقت محمدیه است ظاهر
 فرموده که آنرا اهل حق وحدت نیز میگویند و این وحدت حقیقت محمدیه که ذات است
 که ظهور او را وجودات در آن بطریق اجمالی مندرج و مندرج بوده اند چون ظهور
 افراد ممکنه به تفصیل مستقر حق تعالی بود حق تعالی ذات پاک خود را از وحدت و این
 ظهور فرمود که درین مرتبه به نسبت مرتبه اولی جزیه تفصیل است چون آن مرتبه
 نیز به واسطه ظهور افراد تفصیلی حق کافی بود همچنان است و بعد از آن بعد از حق
 به علت تنزلات ذات حق با صفا و صفات شده ظهور افراد تفصیلی مخلوق گردید پس در
 هر مرتبه تنزلی ظهور ذات حق است مگر ذات حق تعالی در هر مرتبه نام دیگر گرفت
 چنانچه ذات حق تعالی بر مرتبه تین اول نام وحدت و حقیقت محمدیه یافت و همین است
 بر مرتبه تنزلی نام واحدیت گرفت و همین ذات بر مرتبه تنزلی صفات گردید و صفات
 بر مرتبه تنزلی است مانند الی غیر ذلک و اسما و صفات که پرده ذات حق تعالی اند
 آن ذات حق است که بر مرتبه تنزلی با صفا و صفات نام گرفته است چنانچه شریعتی است
 که ظهور آن در ذات خود را ظهور اسما و صفات می بیند پرده ذات او که اسما و صفات

بجهت تنزلات حق تعالی

بجهت تنزلات حق تعالی

عین ذات اویند که در آتش درین مرتبه با صفا و صفات نام یافت است لهذا علما
 ظاهر اگر چه حقیقت ذات نرسیده اند مگر در باب صفات غیریت هم گفتن می توانند
 و می گویند که صفات غیر ذات حق اند چون سالک سلوک راه خدا گرفت و در عشق
 الهی و تجلی حق تعالی در وی اوقار گرفت و این تجلی و آتش عشق الهی عبارت
 از توجیه شیخ کامل بوده است و این عبارت از مقام فنا فی شیخ است که به
 توجیه و توسل شیخ کامل از هیچ نعمتی غرضی فایز نخواهد شد زیرا که ارشاد حق تعالی
 است که یا ایها الذین امنوا اتقوا الله وابتغوا الیه الوسیله یعنی
 آیه ای که آن کسانی که ایمان آورده اند از حق تعالی تقوی اختیار کنند بجا
 حق در سبیل راه سالک به توسل آن تجلی حق که عبارت از توجیه شیخ کامل
 است مراتب تنزلاتی حق که ذات حق بهین تنزلات ظهور عید گردیده است
 مگر که در وحدت که اول مراتب تنزلات ذات حق است میرسد و این مقام
 فنا فی الرسول است چون سالک بتوسل توجیه شیخ کامل بوحده رسید
 پس وحدت که حقیقت رحمة للعالمین است به احدیت که مرتبه تنزلیه و
 فنا فی الله است میرساند پس این سالک از اینجا که آمده بود باز به همان جا
 رفت اگر چه ذات سالک بظاهر در اینجا باقی باشد الی الله ترجع الامور معنی
 به جانب حق مقاسه رجوع کرده میشود هر امر یا و سالک در اینجا از او اصلان
 حق گردید پس سیر الی الله در اینجا تمام گردید پس سیر الی الله واحد و انحصار
 است زیرا که سیر الی الله عبارت است از خروج عبد مرتب نزد ذات
 حق و مراتب نزد ذات حق منحصر اند چنانچه بالا گذشت فلا جرم سیران تمام

بجهت تنزلات حق تعالی

را انحصار لازم آمد و چون سالک این ترقی حق را غنوده بحقیقت اتفاقی که در حق تعالی است و اصل گردید پس بسیر ذات حق تعالی که بلا کم و کیف است متوجه شد و چنانکه ذات حق تعالی را حدی و انتهای نیست پس در ترقی سیر ذات حق تعالی نیز حدی و انتهای نیست و سالک راه حق چه در سیر الی الله و چه در سیر فی الله همیشه در ترقی و عروج میباشد و زیادتی از آن نزول ابل حق عبارت از همین عروج و ترقی مراتب سالک است زیرا که ایمان نزد او لیا و الله عبارت از همین مشاهده و سیر است پس با این بنده و اصل بحق تعالی به جز مشاهده ذات حق که ایمان حقیقی است مقصود نگذاشت اگر چه جمیع نعمات و آیین بدو و بند مگر آن بنده بجا نبش اتفاقی نکند چنانچه حافظ شیرازی علیه الرحمه از بیخال خبر داده اند سه پدرم روزه جنت بدو گندم بفروخت و ما خلت با ششم اگر من بجوی نفروشم با چنانچه در احوال او لیا و الله و ارد شده است که چون بر روز قیامت بمشاهده و دیدار حق مشغول خواهند ماند ارشاد حق تعالی خواهد شد که اکنون به جنت بروند و بمانند پس او شان که بدیدار الهی التذاف سه خواهند برداشت بجانب نعمات و مستلذات جنت با و شان اتفاقی و توجیهی نخواهد شد و همچنان در بحر و یار الهی مستغرق خواهند ماند چون از بارگاه حق تعالی ارشاد است ستاره بدخول جنت با و شان خواهد گردید و انعامات او شان همچنان بجانب جنت نخواهد شد به فرشتگان حکم الهی خواهد شد او شان را به طوق در کعبه با سه نورانی پابند ساخته بحسبیت داخل کنند که مشاهده ایشان بهر آن

جنت نصیب خواهد شد پس صاحب مزاده صاحب حضرت قدس سره بوقت ملاقات حضرت خضر علیه السلام که از نعمات و نیوی یا اعز وی آنچه می خواستند می خواست مگر بجز دعا و حصول ایمان و کمال آن که مراد از آن نزد او لیا و الله مشاهده ذات الهی است طلب نفروند و بخاطر شرف صاحب مزاده صاحب بجانب توجیه مقابله ذات حق اتفاقی نگردد زیرا که سکینه و اطمینان که عبارت از تجلی ذات حق تعالی و توجیه شیخ کامل که ذات حضرت قدس سره بدین معنی گفت که توجیه مبارک حضرت صاحب مزاده صاحب بوسه ما سوا شود و همین و جبار شای مبارک حضرت قدس سره گردید که آخر شما فرزندان ما هستند یعنی توجیه شما چون نگذرد بوسه ما سوا خواهد شد که توجیه ما شامل حال شما است و بچو توجیه مبارک حضرت قدس سره به ملازمان حضرت قدس سره سرفراز است پس حال مبارک حضرت صاحب مزاده صاحب که جز حضرت قدس سره اند اولی و اعلی از ان است که به نیمه آید پس تفسیر آیه قرآنی از اما نمنا لک فتحا مبینا تا آخر عزیزاً موافق حال مبارک حضرت قدس سره آمد یعنی فتح مبین که عبارت از ظهور ذات حق تعالی بوده است و آن عبارت از تعین اول است با حضرت صلی الله علیه و آله و سلم سرفراز گردید که تعین اول حقیقت محمدیه صلی الله علیه و سلم قرار یافت و این فتح مبین با ولایت است مرحوم علی الخصوص به سلطان الاولیا جناب محبوب سبحانی رضی الله تعالی عنه متابعت حضرت محبوب سبحانی که مثلکان حریفه محبوبیه اند مرتبه فنا فی الرسول با کمال وجه حاصل است و حمد اولیا و براسه حصول تعین فتح مبین گردن با طاعت بارگاه محبوبیه

بجانب جنت

منا و نه خلوصها حضوری حضرت علیه السلام ببارگاه محبوبه و ارتباط در او بیاورد
 منتهی که طریق محبوبه براسه حاصل کردن چنین فتح بدین است بچنانکه حال ارتباط
 حضرت علیه السلام با حضرت قدس سره درین کرامت ظاهر گردد و یکدیگر در دست
 حضرت قدس سره حضرت علیه السلام از صاحب با چندین خوش اخلاقی
 ملاقات فرمودند و تفسیر آیه سوانذی انزل الیک لکم مناسب حال مبارک
 حضرت صاحب از سه صاحب شد که مکتب و اهلینان که عبارت از تجلی ذات حق تعالی
 در قلب شریف حضرت صاحب از سه صاحب تجلی است بدین که داشت که توبه
 حضرت قدس سره با سوا کرد و بیکدیگر تفتنی آن کرد و در حضرت صاحب از سه صاحب
 براسه تکمیل ایمان که بدین زیاده فی ایمان است از حضرت علیه السلام و در فرمود
 که اجابت دعاست حضرت صاحب زاده صاحب گردید اللهم افتح لنا ابواب جنتک
 واجعلنا ابدانی فی لیل حیات اولیایک و امتنا تحت تراب اقدام اجابک بکرم
 اولیایک و اجابک آمین ثم آمین کرامت اکثر حضرت قدس سره امر او را
 خود او را می فرمودند و وقتی بروز عرس شریف پیرو مرشد خود در مکان
 ارشاد کرد و دید که امروز روز چراغان است چراغان روشن کرده شوند
 پس از مکان مبارک بخدمت شریف حضرت قدس سره عرض کرد و یک
 روغن چراغ موجود نیست ارشاد کرد و دید که اگر روغن موجود نیست چراغ
 نیست آب موجود است به چراغان انداخت روشن کرده شود پس حسب الحکم
 حضرت قدس سره آب به چراغان انداخت روشن کردند همه شب آن
 چراغ از آن آب روشن ماندند و نور اشد قلوبنا بنور لقا و اولیایک آمین ثم آمین

روایت حضرت قدس سره از صاحب زاده
 روشن ماند چراغان

حق تعالی در قرآن مجید فرموده است یا ایها النبی انما ارسلناک شایدا و مبشرا و
 منعی آیه ای که در کتب علی الله علیه و سلم تا دریم و از رسول ما ختم
 در حالیکه تو گواه بوده و خوشخبری دهنده براسه مومنین بکثرت و خوف
 و امید و بوده به کف از و و شرح و تفسیر حق تعالی ذات
 مبارک آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را گواید
 بدین وجه فرمود که بروز حضرت ببارگاه کفار اشیان بنمیران از سابق عذاب الهی را
 فرستند و معلوم خواهند بود که در این عذاب بسبب کفر و انکار حکم الهی بر
 خود میباشد است پس از عذاب الهی خائف شده و از تبلیغ رسالت انبیا خود
 انکار خواهند ساخت و بجنب باری تعالی عرض خواهند نمود که ای باری تعالی
 ما را رسولان تو احکام ترا رسانیده بود و ندانیم بعد از اطاعت بنمیران تو معذور
 و مجبور ایم پس حق از راه عدل از بنمیران استقار خواهد ساخت که ما شمارا
 براسه تبلیغ رسالت بنمیران خود را تسلیم کردیم و آن بنمیران از تبلیغ
 احکام ما برایشان انکار می کنند پس انبیا علیهم السلام به باری گام الهی عرض
 خواهند ساخت که ای باری تعالی انچه احکام تو بود و بسببکم و کاست بخلوق تو
 رسانیدیم انچه حق ما است از انبیا علیهم السلام گواه تبلیغ احکام طلب خواهد
 فرمود پس در آن وقت انبیا علیهم السلام را بطبق گواهی تبلیغ حیرانی
 و حیرانی لاف حال خواهد شد پس در آن وقت حیرانی و پریشانی انبیا
 علیهم السلام ذات آنحضرت صلی الله علیه و سلم گواه انبیا علیهم السلام بر
 تبلیغ رسالت او شان خواهند گردید و به آنحضرت صلی الله علیه و سلم انکار

ارشاد الهی خواهد شد که ذات آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم آخر پیغمبران است
پس گواهی در باب پیغمبران سابق بگوید صحیح آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
به بارگاه الهی عرض خواهند فرمود که ای باری تعالی اگر چه من باعتبار ظهور
وجود آخر پیغمبران مگر از وحی تو که به وساطت جبرئیل امین آمد آگاه شدم که
بعد از اینها علیهم السلام عهده رسالت و نبوت خود را بخوبی ادا ساختند ان شاء الله
انبیاء از حال جبرائی و پریشانی نجات خواهند یافت و حق تعالی ذات مبارک
آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم را بشیر یعنی خوشخبری دهنده جنت به مومنین و تذیر
یعنی ترساننده کافران بدوزخ فرمود پس واضح بود که جنت به دو قسم است
یک جنت ظاهری و ثانیان الله از ظاهری مثل حر و قشور است و دومی
جنت باطنی که آن عبارت از شادمانی الهی است و همچنین دوزخ به دو قسم است
یک دوزخ ظاهری که عبارت از اسباب تعذیب ظاهری مثل آتش و دیگر
آلات تعذیب است اعانه ندهند و دیگر دوزخ باطنی که عبارت از بعد
و حیران ماندن حق است بخا تا الله قه در کل لحظه در آن مومنین هم بدو قسم است
یک مومنین خاص که آن اولیاد الله اند و دیگر مومنین عام که ماسوی اولیاد
مجدور عام مومنین داخل اند پس جنت باطنی به مومنین خاص است که اولیاد
سازد بر شان مشابهه الهی حاصل است به جنت مشابهه شان حال الهی است
و به دوزخ مشابهه شان جلالت اوست جنت به مشابهه حق نزد اولیاد
دوزخ است و دوزخ مشابهه او نزد او شان جنت است پس بشیر
بچنان شد که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم مشابهه ذات حق گناخته اند که بشیر

در جنت و دوزخ

در جنت و دوزخ

حقیقت محمدیه صلی الله علیه و آله وسلم در ذات او شان شکفت و شکفت شد
همین عروبه و شقی است بشادمانه ذات حق تعالی و همین مشابهه ذات حق تعالی
را در اصطلاح اهل حق بطنی گویند پس اسم مبارک آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
و آله وسلم معروف به اسمی است الباسط گردید و تفسیر تفسیر اسم مبارک
آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بدین وجه گردید که دوری از مشابهه ذات
حق تعالی با کسی است که حقیقت محمدیه صلی الله علیه و آله وسلم را در ذات خود
مشاهده نکرد پس این حال را در اصطلاح اهل حق قبض میگویند درین صورت
تذیر اسم مبارک آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم مترادف و هم معنی الفاظ اسم الهی
گردید و بجانب تفسیر بیشتر تذیر که گذشت اشاره کلام الهی است که حق تعالی میفرماید
قل ان کلمه تعویذ الله فاعوذ بیکم الله گویند اسم محمد صلی الله علیه و آله وسلم
به اشیان خود که اگر شما خداست تعالی را دوست می دارید پس اتباع من کنید
که شمار حق تمام دوست خواهد داشت معلوم کرده شود که معنی محبت حق تعالی
با بنده ظهور و مشاهده اوست در ذات بنده و معنی محبت بنده با حق تعالی
فنا و اوست در ذات حقیقی و اتباع نام همین فنا بنده بوده است زیرا که
اتباع همان وقت متحقق میشود که تابع خود را پیش قبض متذلل و ناچیز
و معدوم شمارد و به او بسوس خود بکثرت و معدوم ساخت بر علم او عمل کند
و همین معنی فنا بوده است پس معنوی آن که میباید چنان شد که بگویند اسم
محمد صلی الله علیه و آله وسلم یا معنی موجود خود که شمار اهل ذات حق در ذات
خود و فنا و ذات حق در ذات حق تمام منظر با بنده پس باید که شمار



مجلس شورای ملی

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتابخانه مجلس شورای ملی

فانی در ذات من شوند که تا شاید حقیقت محمدیه که بمن شهود حق است با و
 نصیب گردد و در اینجا معلوم فرمود و نیست که حق تعالی به نسبت ذات پاک
 خود لفظ حب ارشاد فرمود که تجوید الله ارشاد نموده نسبت ذات مبارک
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم لفظ اتباع ارشاد کرد و معنی فاتبونی فرمود پس
 حب یا دینی ربط قلبی محقق میشود مگر اجتماع به نهایت ربط قلبی و تذلل متحقق
 میشود پس اشاره ارشاد الهی بدین جانب شد که اگر ادنی ارتباط بحق
 تمام میگردد منظور باشد باید که نهایت ارتباط قلبی و تذلل در بارگاه مصطفوی
 صلی الله علیه و سلم اختیار کنند زیرا که به نهایت ارتباط قلبی و تذلل
 به بارگاه مصطفوی ادنی ارتباط از بارگاه الهی نیز محال و مشکل است و بمن
 معنی حدیث نبوی صلی الله علیه و سلم وارد است که حضرت میفرمایند
 لا یؤمن احدکم حتی اکون احب الیه من ماله و ولده و الناس باجمعین معنی حدیث
 مومن نخواهد شد مگر از شفاعتی که دوست نشوم من به جانب او از مال و ذوات و اقرب
 تمام پس مومن آن کس است که از آن حضرت صلی الله علیه و سلم محال
 محبت دارد که آن مرتبه فضا است پس یک بذات آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 فضا می باشد پس کس مومن است که تفسیر آن مومن در حدیث دیگر وارد است
 المومن مرأاة المؤمن یعنی مراد از مومن اولی عبد مومن است و از مومن ثانی
 ذات حق تعالی است پس معنی حدیث بدین وجه شد که عبد مومن آئینه حق تعالی
 است پس فلا و مضمون حدیث چنین شد که کسی آئینه خدا نخواهد شد
 و تا حق تعالی بشان او تجلی نخواهد گشت حتی که بذات من فانی شود و توسل

بسم الله الرحمن الرحیم
 الحمد لله رب العالمین
 و الصلوة علی محمد و آله
 الطیبین الطاهرین
 و السلام

بسم الله الرحمن الرحیم
 الحمد لله رب العالمین
 و الصلوة علی محمد و آله
 الطیبین الطاهرین
 و السلام

شریفین پیدا کند زیرا که بے توسل ذات مبارک حضرت صلی الله علیه و سلم
 وصال حق تعالی محال و مشکل است و شاید که ذات حق تعالی بدان لفظ
 صلی الله علیه و سلم را خطاب فرمود معنی دیگر نیز بشود اند چون که بعضی علماء
 معنی یا تینا فرد آورده اند که فرد و عربی معنی تنهایی باشد که معنی آیت و
 خواهد آمد آن ان نزد یک مانها و فرد البعاری معنی روز آئیده را میگویند
 حق تعالی را علم ازلی و ابدی و او عالم جمیع السد است پس بدین اعتبار
 یا تینا فرد خواهد آمد آن ان نزد یک مابروز آئیده که فرد اینجا و روز قیامت
 روز قیامت را نیز گویند و این معنی نهایت و کمال فصاحت و بلاغت قرآنی
 است که قرآن مجید با وجود و عیت او بعضی معانی الفاظ او بقرائت نیز
 می شوند پس چنان لفظ شاید با استعمال اهل فرس معنی مشتوق و محبوب میباشد
 پس در تفسیر حدیث معنی آیت انما ارسلناک شایدا یعنی حق تعالی می فرماید که
 رسول کریم صلی الله علیه و سلم من تراست و محبوب خود گردانیدم و پس
 است بر خود فرستادم چون آنحضرت صلی الله علیه و سلم مشتوق و محبوب خدا
 هستند پس اولیاء کرام که فانی در ذات محمدی صلی الله علیه و سلم بوده اند آنهم
 مهدیان و مشفقان الهی اند چون روز رحلت او شان از دنیا باز وصال
 حق با کمال و جاست لهذا روز رحلت او یاء الله را روز حوس میگویند
 که حوس در عربی معنی شادی می باشد که اولیاء الله و سان حق بوده اند
 و معنی لفظ شاید دیگر هم میشود اند که شاید مشتوق از شهود است و شهود معنی
 حضور باشد چنانچه حق تعالی میفرماید که جعلوا لله کما انما شاهد و فلقهم

بسم الله الرحمن الرحیم
 الحمد لله رب العالمین
 و الصلوة علی محمد و آله
 الطیبین الطاهرین
 و السلام

بسم الله الرحمن الرحیم
 الحمد لله رب العالمین
 و الصلوة علی محمد و آله
 الطیبین الطاهرین
 و السلام

معنی آیت گردانیده اند کفار فرشتگان را نه با آیا حاضر بودند آن کفار بوقت پیدایش
 آن فرشتگان بیخ کفار فرشتگان الهی را با باطن مستوری آنها از چشم
 خلق و خیران خدای گفتند و خداوند پس حق تعالی در شان کفار الزام
 میفرماید که فرشتگان را زن میگویند آیا آن کفار بوقت پیدایش آن فرشتگان
 حاضر بودند که با ایشان گفتگو و در شان فرشتگان ظاهر گردید پس ازین معنی شاید
 یعنی حاضر و موجود آمد پس مضمون آیه کریمه انا ارسلناک شایدا همچنان شد
 که اسم نبی کریم صلی الله علیه و آله و سلم مازا فرستادیم بجانب اعیان و رسول
 گردانیدیم در حالیکه تو حاضر و موجود هستی یعنی انجیکه از ازل تا ابد موجود و حاضر
 بوده اند ذات مبارک تو عین و حقیقت آنها بوده است که انجیکه مخلوق از
 نور مبارک تو بوده اند و این هم معلوم باد که شاید مشتق است از شهادت
 که معنی معاینه است می تواند پس معنی آیه کریمه درین صورت بدین مظهر گردید
 که اسم نبی کریم صلی الله علیه و آله و سلم مازا رسول گردانیدیم در حالیکه تو
 گشوده بوده ذات بار خدو بدرجه کمال که همچنان مشاهده ذات حق یکس حال
 نیست زیرا که بهر فرد بشر مشاهده ذات حق در ذات او که لغیب میشود و از
 طغیانی آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم تا آنچه حق تعالی مشاهده خود را در مقام
 جمیع یا میفرماید که و فی انفسکم افلا تعقلون یعنی در ذات شما که ذات متجلی
 است و از چشم بصیرت نبی بنیده و مشاهده او نمیکند که تجلی ذات حق تعالی
 در جمیع افراد انسانیه تجلی حقیقت محمد صلی الله علیه و آله و سلم است زیرا که
 تجلی مشاهده ذات الهی در جمیع افراد مخلوقات نزد او بیا و الله بدین وجه که از

ذات حق تعالی بلا واسطه ظهور تعیین اول که حقیقت محمد صلی الله علیه و آله و
 سلم است گردید و از تعیین اول ظهور جمله کائنات شد پس تجلی حق تعالی به تجلی
 تعیین اول و در جمیع کائنات در مشاهده او بیا و الله می باشد پس بدین وجه
 مشاهده حقیقت محمد صلی الله علیه و آله و سلم صحت مشاهده ذات حق تعالی می باشد
 و به واسطه مشاهده حقیقت محمد صلی الله علیه و آله و سلم مشاهده ذات حق هم ازین معنی و انجیکه
 که در حدیث شریفه وارد است که من رافی نقدر رافی الحق معنی حدیث و حدیث
 میفرماید کسی که مرا بداند حق را بداند نزدیک او بیا و الله همین معنی ثابت اند اگر
 علماء و ظاهر و باطن و احوال و غایب و آفته اند و همین معنی آیه کریمه است که ان کان قاب
 قرین ادا اولی معنی آیه پس گردیده آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم شب سراج
 بقدر و مکان بقدرت الهی بلکه زیاده از قربت و مکان یعنی اگر نصف فضا
 جدا جدا دیده شود پس این هر دو نصف دایره یا دو مکان ملحقه علیحدّه به نظر
 می آیند و هر گاه یک هر دو مکان یک جا وصل شوند پس آن همین صورت دایره
 بظهور رسد همچنان در میان ذات احدیت و وحدت که حقیقت محمد صلی الله علیه و آله و سلم است
 اعتباری است مگر در حقیقت وحدت بین احدیت است و احدیت عین وحدت
 و همین احدیت است که بصورت وحدت ظاهر گشته است همچنان که همین که خطی
 است که بصورت دو مکان ظاهر گشته است و همین خطی است که بعد و متصل
 دایره عیان گردیده باید دانست که جمیع افراد موجودات مظاهر اسماء الیهیم اند زیرا که
 ذات حق تعالی بر توحید تعیین اول که حقیقت محمد صلی الله علیه و آله و سلم است به تنزل صفات و صفات تنزل
 اسماء گردید به تنزل جمله کائنات شدند مثلاً چیزی که از ان نفع رسد ظهور اسم النافع است

اینجا که در حدیث شریفه وارد است که من رافی نقدر رافی الحق معنی حدیث و حدیث میفرماید کسی که مرا بداند حق را بداند نزدیک او بیا و الله همین معنی ثابت اند اگر علماء و ظاهر و باطن و احوال و غایب و آفته اند و همین معنی آیه کریمه است که ان کان قاب قرین ادا اولی معنی آیه پس گردیده آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم شب سراج بقدر و مکان بقدرت الهی بلکه زیاده از قربت و مکان یعنی اگر نصف فضا جدا جدا دیده شود پس این هر دو نصف دایره یا دو مکان ملحقه علیحدّه به نظر می آیند و هر گاه یک هر دو مکان یک جا وصل شوند پس آن همین صورت دایره بظهور رسد همچنان در میان ذات احدیت و وحدت که حقیقت محمد صلی الله علیه و آله و سلم است اعتباری است مگر در حقیقت وحدت بین احدیت است و احدیت عین وحدت و همین احدیت است که بصورت وحدت ظاهر گشته است همچنان که همین که خطی است که بصورت دو مکان ظاهر گشته است و همین خطی است که بعد و متصل دایره عیان گردیده باید دانست که جمیع افراد موجودات مظاهر اسماء الیهیم اند زیرا که ذات حق تعالی بر توحید تعیین اول که حقیقت محمد صلی الله علیه و آله و سلم است به تنزل صفات و صفات تنزل اسماء گردید به تنزل جمله کائنات شدند مثلاً چیزی که از ان نفع رسد ظهور اسم النافع است

و شکی که از ان مرز عاید شود ظهور اسم انصاری است و همچنان در او دیده و ظاهر
 که از ان از او مرص شود ظهور اسم الشافی است و از دوائی که قبض شود ظهور اسم
 القاضی است بالجمله و ذات حق تعالی در جمیع کسبیهات است و ذات ختمیه
 تصرف در ان است که ظهور هر اسمی که بر مسمی که خواهد می کند چنانکه آتش که بوقت
 ملاست و معارفت او با جوامع انسانی مظهر اسم انصاریست چون خواست همین نقش
 بر او مظهر اسم النافع بحق ابراهیم علیه السلام ساخت و همچنان اگر می خواهد بمظهر اسم
 اسم النافع مظهر اسم انصاری مظهر مایه چنانچه مولانا روم علیه الرحمه از ان خبر میدهند
 شنوی چون قضا آید طبیب آید شود آن و در دفع خود مکره شود
 از قضا سرانجامین صرافزود روغن بادام شکی مینود و اولیاء الله که
 خانی بقیقت محمدی صلی الله علیه و آله وسلم و ذات حق تعالی بوده اند تصرف
 او شان نیز عین تصرف حق بوده است ظهور هر اسمی که بر مظهری که خواهند
 میکنند چنانچه در بعض احوال اولیاء الله وارد است که از تصرف او شان یک
 شمی منقلب بشود و دیگر گشت همچنانکه در احوال شریف جناب شیخ فرید شکر گنج
 قدس سره وارد است که حضرت شیخ فرید شکر گنج قدس سره در حق بقدر بودند
 که در اثنای راه تجارگان باگونی باسے شکر از حضرت شیخ قدس سره
 ملازمت حاصل کردند حضرت شیخ از او شان پرسیدند که درین گونی باجست
 آن تجارگان و تجاران بخوف سارقان عرض داشتند که درین ملک است
 حضرت شیخ ارشاد فرمودند که همین بوده باشد پس مجبور ارشاد حضرت شیخ
 علیه الرحمه آن شکر ملک گردید مجبور این و اقول آن تجاران مضطر از بخدمت

چون کسی که در آن وقت
 در آن وقت که در آن وقت
 در آن وقت که در آن وقت

شیخ حاضر شده عذر خواستند و طلب عفو قصور از خدمت حضرت شیخ نمودند انگاه
 ارشاد مبارک حضرت شیخ قدس سره گردید که درین حال همچنان باگونی باسے شکر از
 پیش بگیر و چون آن باجست چنان نمود باز ارشاد حضرت شیخ قدس سره باو شان
 گردید که درین گونی باجست عرض نمود که درین شکر است حضرت شیخ علیه الرحمه
 ارشاد فرمودند که همین بوده باشد پس مجبور ارشاد آن ملک همچنان شکر گشت
 و آنچه باو که جلد اسماء را الله کلی بسته که تحت هر اسمی تعلقات آن اسم که مظهر
 آنست بمنزله افراد آن اسم است و هر گاه که تعلق آن مظهر را و بخصوصیتش گردید
 مظهر مظهر آدمی شود معنی تعلق اسم الهی بخصوصیات مظهر همین اسم است
 بخصوصیت که به تخصیص مظهر اسم نمیتواند و بعد عرض تخصیص همین اسم بصورت
 مظهر ظاهر میشود و همچنانکه حیوان مثلاً کلی است پس مجرد حیوان را در خارج وجودی
 نیست مادی که مقید بقیدی و تحقیقی نباشد مثلاً ناطق یا سافل و غیر آن هر گاه که
 حیوان خصوصیت ناطق عارض گردید پس همین حیوان بصورت حیوان ناطق
 می آید و ناطق که تخصیص به حیوان عارض شده است همین حیوان است نه غیر آن پس
 در مظهر اسماء الهیه نیز همین قدر باید قیدید که ظهور اسماء الهیه مجرّد حیوان بی عرض
 قیدی و تخصیصی همچو ناطق یا سافل نمیتواند و بعد عرض قید و تخصیص که آن قید
 و تخصیص عین آن اسماء است چنانکه ناطق قید و تخصیص حیوان بین حیوان است
 مظهر مظهر اسماء الهیه میشود مثلاً الخالق که اسم الهی است کلی است که تحت آن
 زید و عمر و کبر و مندرج بوده است چون شیت ایزدی بجانب خلق نید گشت
 تعلق خالق بدان خصوصیات شد که از ان خلق زید شود مجرّد آن خلق زید گردیده

این مظهر است
 در آن وقت که در آن وقت

در آن وقت که در آن وقت

الغایه اذ اراد شسبیا ان یقول لیکن ینکون و یجنان الرزاق اسم الاهی است
 تحت آن جمله موقوفات مثل انواع الطعم و اشرب و مندرج است و هرگاه تعلق
 اسم الرزاق بحسب خصوصیات برزوقی و مطعمی شود مظهر و ایجاد آن معلوم
 و مرزوق گردد و یجنان که در کرامت حضرت شیخ قدس سره شکر و تمکک گردید و تمکک
 شکر شد معلوم باد که شکر و تمکک هر دو مظاهر اسم الرزاق اسم الاهی است که
 یک باب تعلق اسم الرزاق بخصوصیات ایجاد شکریت مظهر شکر گردید و دیگر باب
 به تعلق همین اسم الرزاق بخصوصیات ایجاد ملحیت ایجاد ملح یعنی تمکک گردید و قیاس
 ذات واحد که حقیقت الحقایق است در پرده این ظاهر است و متصرف در جمیع
 مظاهر است پس اولیا اگر اتم حق تعالی که فانی بذات حق تعالی اند و ذات حق تعالی
 ایشان او یارانش تجلی است تهرات ایشان جمیع مظاهر حق است که تهرات
 ایشان همین تهرات حق است پس هر چه عمل اگر خواهند تعلق اسم الرزاق
 بخصوصیات ایجاد شکریت از شکر و در کنند و در آن مظهر اسم الرزاق تعلق
 خصوصیات ایجاد ملحیت فرمایند که آن شکر و تمکک گردد و اگر از تمکک تعلق اسم
 الرزاق بخصوصیات ملحیت دور فرموده و در آن تعلق همین اسم بخصوصیات
 ایجاد شکریت فرمایند آن تمکک خواهد شد و اگر محض تعلق آن اسم بخصوصیات
 آن شکر بردارند که در آن مظهر بخصوصیات دیگر شئی فرمایند پس آن شئی
 معقود محض خواهد شد یعنی مثلاً از شکر محض تعلق اسم الرزاق بخصوصیات ایجاد
 شکریت برداشته و در آن تعلق آن اسم الرزاق بخصوصیات ملحیت یا غیر آن میکنند
 پس آن شکر بصورت دیگر شئی بدید نخواهد شد بلکه خود از نظر غایب و معقود

این اسم الاهی است
 که در کرامت حضرت شیخ قدس سره
 شکر و تمکک گردید و تمکک
 شکر شد معلوم باد که شکر و تمکک
 هر دو مظاهر اسم الرزاق اسم الاهی است

خواهد گردید چنانچه در کرامت حضرت قدس سره بالا گذشت که باعث عرض ساختن
 متقیه زبور خود بخدمت حضرت قدس سره زبور کشش از نظر غایب گردید و این تهرات
 به حقیقت تهرات ذات بذات است که ذات حق تعالی برای تهرات تهرات بصورت
 عالم ظاهر شد و غیر حق را وجودی نیست همچون روح و آب هر دو مظاهر اسم الرزاق
 است که این هر دو بنحیه موقوفات است مظهر آب به تعلق اسم الرزاق بخصوصیات
 ایجاد ملحیت گردید و ایجاد روح و علن به تعلق همین اسم الرزاق بخصوصیات
 شکریت پس تهرات مبارک حضرت قدس سره تعلق اسم مذکور بخصوصیات ملحیت
 مظهر جلال است از آب مطلق گردید و تعلق همین اسم بخصوصیات و نسبت آب
 گردید و شان قدرت حق تعالی از شان مبارک حضرت قدس سره هر که مظهر
 قدرت ذات حق تعالی اند مظهر تجلی گردید و الحمد لله علی ذلک و اتمع باد که
 حکما و فلاسفه قایل اند که مظهر وجودات از هیولی و صورت است و هیولی
 هیولی ماده باشد و صورت به معنی شکل و آن عبارت است از طول و عرض
 و عمق که ماده عارض میشود و گمراهه بے صورت و صورت بے ماده بخارج
 یافته نمی شود زیرا که اگر ماده بوجود خود آید تشکل شدن آن بشکل
 شدن طول و عرض و عمق ضروری است و این محال است که بے شکل بخارج
 وجود ماده هیولی باشد و همچنین وجود تشکل که عبارت از طول و عرض و عمق
 است بے وجود ماده محال است زیرا که تشکل عرض است پس وجود او را
 محلی ضروریست پس حکما و فلاسفه بقرین میان هیولی و صورت قایل اند
 و می گویند که هیولی بغیر صورت و صورت بغیر هیولی یافته نخواهد شد و صورت

این اسم الاهی است
 که در کرامت حضرت شیخ قدس سره
 شکر و تمکک گردید و تمکک
 شکر شد معلوم باد که شکر و تمکک
 هر دو مظاهر اسم الرزاق اسم الاهی است

لایق من احدکم حتی گویند احب الیه من ماله و ولده و الناس اجمعین یعنی مومن
 نخواهند شد و ایمان او بر ذوات حق تعالی درست نخواهد آمد تا شوم من دوست
 نزدیک او را زمال و از اولاد او تمام او میان پس ازین حدیث واضح شد
 که کمال ایمان بر حق تعالی نخواهد شد تا که او محبت از آن حضرت صلی الله علیه و آله
 و سلم زیاده تر از هر پدید آنگذیرد زیرا که محبت آنحضرت صلی الله علیه و سلم غیر محبت
 حق تعالی است و اطاعت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم عین اطاعت
 حق است فلذا حق تعالی آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را اوصیای الهی
 فرمود یعنی طلب کننده بجانب حق تعالی زیرا که هر که بجانب آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم آمد و رجوع گردید او بحقیقت بجانب حق تعالی رجوع شد و رسید
 غیر یعنی چراغ روشن با آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم خطاب فرمود بآنکه
 شمس و قمر از چراغ روشن تر بوده اند و نور شمس و قمر از نور چراغ زیاده تر
 و درین باب علمای ظاهر چند توجیهات بیان فرموده اند یکی از آنجهت است
 از چراغ استمداد و مقام تاریکی میکنند بخلاف شمس و قمر که از آن استمداد
 روشنی در هیچ مقام تاریکی ندارند و فیضان نور شمس و قمر فیضان هیچ نور چراغ
 نیست که از یک چراغ چراغهاست لاف و لا تقصی روشن میشوند بخلاف
 شمس و قمر که از آن دیگر شمس و قمر موجودی نیستند از فیضان ذات مبارک
 آنحضرت زیرا که آنرا آدمی و امت مرحومه فیضاب میشوند بلکه وجود جمیع
 کائنات از فیضان وجود مبارک سرور کائنات صلی الله علیه و آله و سلم
 است لهذا حق تعالی ذات مبارک آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را

از چراغ روشن تشبیه داده است و واضح باد هرگاه که فاضل خواهد که فیضان نور
 چراغ بدو فایز گردد و خود چراغ شود او را فروری است که از نور چراغ روشن
 شود و روشن فایز فیضان نور چراغ خواهد شد همچنان که هر که خواهد که نور
 محمدی صلی الله علیه و آله و سلم بخود جلوه گر شود و در مشاهد نور محمدی صلی الله
 علیه و آله و سلم که در ذوات او و جمیع افراد موجودات متجلی است میباشد
 باید که خود را در عشق محمدی صلی الله علیه و آله و سلم بسوزد و ذوات خود را
 در ذوات مبارک آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم قفس سازد و نمایی خود کند و خود
 خود را نیست و نابود سازد که باعث حجاب و حصول بقیقت محمدی صلی الله
 علیه و آله و سلم عین خودی است پس در احوال و حصول بقیقت محمدی صلی الله
 علیه و آله و سلم که بذات او و جمیع افراد موجودات متجلی و ظاهر است با و نصیب
 شود و از فیضان آن سراج نیز که در ذوات او و جمیع عوالم ظاهر و متجلی است
 با و فایز شود و او بیا دامت مرحومه مقرب از نور همان سراج غیر اندویشان
 همان سراج نیز از شان او بیا دامت مرحومه متجلی است که ذوات مبارک او بیا
 گرام جمیع سراج گشته روشنی ذوات مبارک او شان تا قیام قیامت باقی و فیضان
 نور او شان بجمیع افراد کائنات فایز است خصوصاً جناب محبوب سبحانی یعنی
 الله عز و جل و اولیا و منسلک طریقه محبوبیه که چراغ هدایت راه حق اند فیضان نور
 هدایت محبوب در افزایش و ترقی است و اقتباس انوار ذات مبارک محبوب
 همین اقتباس انوار ذات محمدیه صلی الله علیه و سلم است و طریق وصول حق بدین
 طریق محبوبیه اسهل و واضح است و اولیا و منسلک محبوبیه که چراغ هدایت راه

باین بیان که نور چراغ
 باقیست از نور محمدی صلی الله علیه و آله و سلم
 و نور خدا و نور انوار افاضه
 باین بیان که نور ذرات عالم
 باقیست از نور محمدی صلی الله علیه و آله و سلم
 و نور خدا و نور انوار افاضه

محمود اند نور او شان اتم و کامل تراست چنانچه ارشاد مبارک جناب محبوب
 سبحانی رضی الله عنهما است الیفتنا بالغ و الفرح لایقوم معنی میفند از مقابل
 برابر میفند است و بچشم که از بیفند برآمده است فیتی ندارد یعنی انگه خودی
 خود است مثال بیفند و اولیس ارشاد مبارک حضرت محبوب سبحانی رضی الله
 عندها است که علامی ما که بنور خودی خود است و مبتدی است مقابل هزار
 مریدان سلسله دیگر است و انگه از خودی خود برآمده مثال بچم مرغ دارد و بیفند
 آن غلام که از خودی خود برآمده و سیر الی الله تمام کرده او را فیتی نیست
 و مقابل او کسی نیست و رزقا الله ثبات اقدامنا علی عقبه محبوب بهجرت حبیب محبوب
 آمین ثم آمین کر است و قتی سکندر جاه فرزند نظام یحسان از مار فند بنجار
 بسیار علیل بود که جده اهل از آن علاج عاجز شدند آخر الامر در باب صحت مزاج
 او شان در خدمت حضرت قدس سره استمداد گردید پس حضرت قدس سره عصاره
 مبارک دستی خود سر فراز فرموده ارشاد فرمودند که این را به شب زیور زمانی
 بپوشانند و بر بالین درین نهند و به صبح آن عصاره را مع زیور بخدمت مبارک خود
 حاضر سازند چون حسب ارشاد مبارک حضرت قدس سره عصاره مبارک حضرت
 قدس سره را زیور زمانی گران بهای پوشانید و بالین سکندر جاه نهادند بهین شب
 بر بعضی شفا کلی حاصل گردید و در بعضی را از حدوث بچم مرض مهلک طاقت نداشت
 و برخواست بلکه کلام خود طاقت اصلی او شان سره فرزند شد که بهین وقت
 مشی اقدام خود نمودند و در مکان مبارک حضرت قدس سره انوار این امر
 حاصل شد که عصاره مبارک حضرت قدس سره مع زیور شایان نبوت

ببین که در کمال
 محبوب سبحانی
 الیفتنا بالغ و الفرح

ببین که در کمال
 محبوب سبحانی
 الیفتنا بالغ و الفرح

طلب شده است شاید که آن زیور و محل مبارک غایت خواهد شد چون صبح
 آن عصاره مبارک مع زیور بخش فیتی بخدمت مبارک حاضر گردند ارشاد
 گردید که زیور عصاره مبارک بیرون محل مبارک جالبان آنها تقسیم کرده
 که در آن بلائی است پس حسب ارشاد مبارک عمل گردید که جله زیور عصاره
 شریف بیرون محل مبارک تقسیم شد و اکثر از آن آومان علاقه رئیس وقت هم چنان
 عصاره آورده بودند آنرا خود گرفتند و الحمد لله علی ذلک اللهم اشف امرضا ذکر
 اولیایک و اوفع عنا اللهم و المحزن بحرمه اعیانک آمین ثم آمین و غزل من القرآن
 ما یوشف و رزقا للمومنین حق شفا و قرآن مجید فرموده است که می فرسیم از
 قرآن شریف چیزی که کن شفا و رحمت است بر اے مومنین من برای
 بیان لفظ ما هم می تواند از بنو ج معنی این آیه بدین طریق باشد که نازل میگردد
 که آن شفا و رحمت بر اے جمیع مومنین است پس ازین وجه رحمت و شفا
 کل قرآن شریف لازم آمد بدون تخصیص بعضی آیت و من برای بعضی خود
 در بعضی صورت معنی آیت بدین طریق باشد بعضی آیات قرانی که آن شفا و رحمت
 بر اے مومنین است آنرا نازل میکنم و می فرسیم و قرآن ما خود از قرائت
 بعضی مقرو است یا از مقارنت بعضی مقرون است و وجه تسمیه قرآن بصورت
 اولی فلک است و به وجه ثانیه که قرآن معنی قریب کرده شده است و به تسمیه
 قرآن اینست که آیات قرائت با هم قریب قرین است همچنان فرموده اند علماء
 ظاهر لیکن واضح ما که همچنان که میان سابق معلوم شد که اول مراتب شرف
 ذات احدیت تعین اول و حقیقت محمدی صلی الله علیه و سلم است و فیما بین

ببین که در کمال
 محبوب سبحانی
 الیفتنا بالغ و الفرح

ببین که در کمال
 محبوب سبحانی
 الیفتنا بالغ و الفرح

ذات احدیت و تعین اول واسطه و حاجیه نیست ذات احدیت بلا واسطه
و حجاب از وحدت و تعین اول جلوه گراست ازین وجه ظاهر شد که ظهور اسماء
و صفات حق تعالی که اینهم از مراتب نزولی ذات حق بوده اند بواسطه حقیقت
محمد صلی الله علیه و سلم بوده است و حقیقت محمد صلی الله علیه و سلم
را تقدم بر اسماء و صفات الهیه حاصل بوده است اگر چه علماء و طاهران تقدم صفات
الهیه بر ذات آنحضرت صلی الله علیه و سلم قایل بوده اند و می فرمایند که
ذات مبارک آن حضرت صلی الله علیه و سلم از کلام لفظی حادث که بقدرات
بندگان حق در آید و تعبیر کلام لغوی قدیم از او بوده است افضل است و کلام
لغوی که صفت حق تعالی است و میر از حدوث است افضل از ذات مبارک
آنحضرت صلی الله علیه و سلم است زیرا که ذات مبارک آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم با اعتبار مرتبه ظهور حادث است و ارشاد مبارک آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم درین مرتبه مقرب به عبد است و به علماء و طوایف از مرتبه
بطون بگفته و گفتگو نیست و کلام از تعین اول و حقیقت محمد صلی الله علیه
و سلم از مراتب بطون است تا هم بدین قدر علم است ظاهر را جمال انکار نیست
که ذات مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم بدین اعتبار که نور مبارک آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم سابق از موجودات مخلوق شد اول است و بدین
وجه که ذات پاک آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مرتبه ظهور آخر انبیا و شد
آخر است پس نزدیک علماء و طاهران نیز ذات مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم
پیرودشان از دو نیم اول و آخر ظهور فرموده پس حقیقت محمد صلی الله علیه و سلم

که اول مراتب تنزلات حق تعالی بر اسماء و صفات حق تعالی که اینهم از مراتب
تنزلات ذات حق تعالی اند مقدم باشند زیرا که بصورت خلاف آن یعنی تقدم
اسماء و صفات حق تعالی بر حقیقت محمد صلی الله علیه و سلم تعین اول اول است
و مراتب تنزلات حق تعالی بود و این یعنی خلاف نفس الامر و خلاف مشاهد
جهیده اولیا و اند بوده است پس ازین بیان حقیقت محمد صلی الله علیه
و آله و سلم را قربت از جمیع حتی که از اسماء و صفات الهیه حاصل است و نیز انبیا
بلکه جمیع افراد موجودات از نور محمد صلی الله علیه و سلم مخلوق بوده اند
فلا جرم کتابی که بر آن حضرت صلی الله علیه و سلم نازل شد قریب تر درگاه
الهی به نسبت دیگر کتب انبیا باشد لهذا نام آن کتاب قرآن یعنی قریب از
حق تعالی است که از حق تعالی سر فراز گردید و موصول است و مراد
از و قرآن است هو ضمیر است راجع به سوره یا شفاء یعنی دفع مرض باشد
مرض به دو قسم است یکی مرض ظاهری میبوی که آن بر جی است که در بدن
انسان که از سوء اعتدال عناصر حادث میشود و دوم مرض باطنی و قلبی و آن
احتجاب و حیران است از مشاهده الهیه یا عفت و قضا عجب عزیزت ذات حق
و نزد اهل حق این مرضی است معذب و مملک تر که نزد او نشان اگر در ضیعت
همین است و دیگر امراض ظاهری و جسمی نزد ایشان در ضیعت نیست بلکه شفا و احسن
که باعث ترقی درجات او نشان است ازین مرض قلبی و باطنی راح حق تعالی در
قرآن شریفین یا فرموده است فی قلوبهم مرض فراد هم احد مرضا یعطی در
کفار مرض است یعنی حجاب و غشاوه است از دیدار حق تعالی که بطور اسم

بجای نسخ از حق

بجای نسخ از حق تعالی

مفضل پس غفور اسم مفضل بشان کفار حق تعالی زیادہ فرمود کہ او شان
را از مشاہدہ حق تواناے محجب زیادہ نمود پس معنی شفا بطحا پر دو قسم بدو
و جہر گوید غلبہ شفا باعتبار تفسیر دوم مرض شفا حقیقی و باطنی است چنانچہ
ذکر این شفا حقیقی در قرآن شریف وارد شدہ است کہ حق تعالی میفرماید شفی
صد و رقوم مومنین یعنی آن قوم کہ مومنین است ایمان حقیقی بقا و وجود خود
از حق تعالی امید بدینے رنج محجب غیرت می کنند و شفا برفع مرض
جسمی تفسیر اول ظاہری است چنانچہ ذکر آن نیز حق تعالی در قرآن مجید فرمود
است یخرج من بطونہا شراب مختلف الوان فیہ شفا للناس حی برآید از
شکم ہائے گرس شہد شربتے کہ گوناگون است رنگہائے او کہ در آن شفا
برائے آدمیان و مرداران شربت شہد است کہ انسان باستعمال آن از
اکثر امراض جسمی ظاہری شفا می یابد رحمت صفت الہیہ است کہ از آن فوائد
منافع ظاہری و باطنی بہ بندگان حق عاید میشود و مومنین جمع مومن است
و ایمان بدو قسم است ایمان حقیقی و ایمان ظاہری ایمان حقیقی آن است کہ از خدا
مومن حجاب غیرت کہ حاجب از مشاہدہ الہیہ است مرتفع شود و در ذات آن مومن
و نیز جمیع افراد مخلوقات بجز آن یک ذات واحد وجود و مشہود نیست
و ایمان ظاہری آنست کہ کلمات توحید بزبان مومن جاری شود اگر بحقیقت
معنی توحید نرسد بہنت حقیقی مومن حقیقی است و بہنت ظاہری مومن ظاہری
است یعنی بر آن مومن کہ بر آن خیران و مشاہدہ الہی است اورا بہنت حقیقی
نقصیبہ حاصل است و بر آن مومن کہ بدین جائز سیدہ است بہنت ظاہری کہ

[illegible]

مكتبة المصطفى

است انما المؤمنون الذين اذا ذكر الله وجلت قلوبهم واذا قيلت عليهم
 آياته زادتهم ايمانا وعليهم رحمهم متوكلون معنی عز این امر نیست که مؤمنین
 چنان گمان اند که هرگاه حق تعالی بپیش ایشان ذکر کرده شود و بپایه او شهادت
 ترسناک و نرم میشوند و هرگاه پیش آن مؤمنین تلاوت آیات قرآنی شود ایمان
 او شان زیاده می شود و بر سر هر دو کار خود توکل میکنند یعنی مؤمنین حقیقی همان
 گمان اند و سواسه او شان مؤمنین نیستند مگر مجازا که هرگاه ذکر یاد خدا کرده
 شود و بپایه او شان خوف ناک و نرم می شوند یعنی خدا ذات او شان و بپایه
 تعالی حق تعالی در قلب او شان جاسه میگردد و هرگاه تلاوت آیات قرآنیست
 پیش او شان میشود پس بهاعت آن کلمات قرآنی بر او شان جاذبه میشود که از آن
 انکشاف شده حق بار شان غایب میشود و همین زیاده ایمان باشد و بجهت
 شاهده و قرب الهی بساعت و یا بقرات قرآنی سیرت حق است که چون ذات
 و حدیث به منزل صفات الهیه گردد و صفات الهیه به منزل اسماء الهیه شود و همان
 الهیه به منزل ظهور جمیع مخلوقات شد پس هر فردی که از افراد مخلوقات را نسبت میدهد
 از اسماء و صفات حق تعالی و اسماء و صفات الهیه مرتبه عروجی است به نسبت مظاهر
 حق و احوال موجودات زیرا که همین اسماء و صفات حق تعالی واسطه مرتبه نزولی
 و ظهور با میان مکتوبات و افراد موجودات بوده اند پس مرتبه عروجی بظاهر است توسط
 اسماء و صفات حق غیر ممکن است چون کلام فعلی که تنفیر کلام نفسی صفت حق تعالی
 است به حکم یا ساعت و یا دیگر چگونگی بجا نبست که چنانکه ذات حق تعالی است که نشد
 و واصل الی الذات گردد و اندک پس باین معنی بودن مجید آیات قرآنیه واضح و روشن

اینست که هرگاه
 از این ترتیب سخن بگویند

و دقیق و واضح شد پس بدین مختصر مینویسم براسه بیان صادق آمد و بصورت بودن این
 براسه تبیین بودن بعضی آیات قرآنیه شفا و امراض غایبی و جسمی آنهم ظاهر است
 که به تحت بر آیت و لفظ از قرآن شریف تأثیرات و منافع کثیره مستور است
 چنانچه عالمین از تأثیرات همین کلمات قرآنیه کارهای برآورد و در حدیث و وارد
 شده است که پیش یکی از صحابه کرام معنی الله عنهم شخصی را که بگزیده آمد پس آن
 صحابه سوره فاتحه خواند و بجا بگزیدگی را در حدیث که فی الحال از آن بزرگان
 کس فرورفت پس آن شخص را بگزیده براسه دادن گوشتند آن بطریق بدیه
 به آن صحابی اراده نمود پس آن صحابی از گرفتاری آن گوشتندان انکار ساختند
 و بخدمت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم عرض نمود که گرفتاری همچو اجبر جاست
 یا نه پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم ارشاد فرمودند که بدیه آن شخص را بگزید و بقیل
 گشت و براسه و صحت بیان جواز نیست براسه بیان این معنی که در اخذ همچو بدیه
 به هیچ وجه شبهه شک نیست نیز از شاد حضرت صلی الله علیه و آله و سلم گردید
 و آخر باین سبب این براسه من نیز از آن حدیث بدیده و هم براسه دفع حوک که بدیده
 مبارک آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم گردید و یه سوختن یعنی سوره قل اعوذ
 بحب الطلق و سوره قل اعوذ برب الناس نازل گردید باین حال است کلام
 الهی را که صفت حق تعالی است و او بپایه الله که خدای بصفاست و ذات
 حق تعالی اندک بدان الهی به توجیبات او شان از امراض غایبی و باطنی شفا
 می یابند و حال شفا از امراض غایبی همی از توجیه مبارک حضرت قدس سره
 ازین کرامت ظاهر گردید و شفا و امراض باطنیه از توجیبات حضرت قدس سره

اینست که هرگاه
 از این ترتیب سخن بگویند

اینست که هرگاه
 از این ترتیب سخن بگویند

که بعد از اعلان سرفرازی شده است و می شود حاجت باین نثار دوم بیکجا
 در کرامت حضرت قدس سره مذکور خواهد شد که شخصی را سکه او حدیث و غیره
 بنهم نیامده براسه شفا در آن بخدمت حضرت قدس سره حاضر گشت پس انگشت را
 از توجیه حضرت قدس سره گفت عطا شده شاید حق باو نصیب گردد و بدو وضع
 باد که چون دانست شد که باو لیاقت است تا بجای اسماء العزیز تفرغ حاصل است که
 بهر فرقه از موجودات ظهور بر اسمی بخواند می کند پس او لیا و اگر شفا
 که اسمی در لیض خوانند ظهور اسم که باعث شفا در لیض باشد در آن در لیض بخواند
 پس فی الفور آن در لیض شفا می یابد زیرا که خواست او لیا و الله همین خواسته
 حق تعالی است شفا اگر کسی را شکایت اسماء است که قبض اسماء باعث
 شفا باشد ظهور اسم العالیض آن در لیض را شفا حاصل می فرماید اگر کسی
 عارضه قبض است که اسماء باعث شفا و او بدو باشد ظهور اسم العالیض
 در آن در لیض میفرماید که ظهور مجموع اسم در مجموع لیض شفا بوده است پس حق
 در لیض اول اسم العالیض جمالی و اسم العالیض جلالی است که باعث مرض است
 و ظهور اسم جمالی همین امتحان الهی است که مرضی مرض است و به تفرغ او لیا
 کرامت تاثیر اسم جلالی که بحق در لیض ظهور یافت بود بجای مبدل میگردد و در این
 سنی لیض اوقات از در شفا و او لیا را فدا گشت تیر میگردد و چنانچه در اینجا از شفا
 مبارک حال میکند عباد معلوم گردید که بلاست سکندر عباد به زور عصاب
 مبارک حضرت قدس سره منتقل گردید و حق تعالی می فرماید آن بخت
 بدین صفت استیتا صفت توفیق که نیکی نامی بر ندهی باز پس نیکی

همان تاثیرات اسماء را که در بدی و همان تاثیرات اسماء جلایه اندر بر او ظهور
 خیرات از عدم و صلوة فیروز از انسان که بطور می آیند تاثیر و ظهور اسم العالی
 است و آنچه نیاید و غیره بزرگی عباد و بشو مذکور است تاثیر فضل اسم جلالی
 الهی است و در حدیث شریف آمده است که الصدقة تدفع السیئة صدقه دفع
 میکند بلا را الحاصل آنچه در حصول نعمات الهیه مخلوق و وقوع بلا از مخلوق که از بلا
 الهی فانی شود سرور و شادی و جمیع بواسطه انسان کامل که او لیا حق اند فایز و
 عایدی شود اگر چه اکثر اوقات اطلاع آن بیافزود لیکن بحقیقت انطباق و او تاد
 که در اوقات جهان تشنه است میدارد نذر بر اسم همین کار اند که از ذوات
 مقدسه ایشان فیوضات و برکات به مخلوق عده افایز و عاید شود و به بعضی اوقات
 بودن مجموع فیوضات بواسطه او لیا را فدا می باشد که آن فایز نیز می شود چنانچه درین
 کرامت مبارک حضرت قدس سره معلوم شد که سرفرازی شفا را سکندر عباد
 حالیه حضرت قدس سره گردید اللهم اشفا شفا و کلامه لایق و در شفا و تفرغ عباد
 شک و اجتناب و اتمامی مشا بدتک و فیت اقدامنا علی محبت او مبارک و احباب
 امین ثم آمین کرامت بوشکی بی بی صاحب که اسم او شان منجی بی بی
 بود و بی حضرت قدس سره بود و ند چون بی بی صاحبه موصوفه را والده صاحب
 او شان لیض صاحبزادی حضرت قدس سره بود تولد بر اسم و مبارک است
 حضرت قدس سره و فرستاد حضرت قدس سره بلا فدا بی بی صاحب
 موصوفه ارشاد فرمود مذکور این مخلوقه را رس کویچه گردی خواهد بود و
 دیگر احوال همین و چنان خواهد شد چون حضرت صاحبزادی صاحب حضرت

کرامت حضرت قدس سره
 در شفا و تفرغ عباد
 صاحبزادی بی بی صاحب

قدس سره را بهمان حال این عالمی عظیم طاری گشت چون همچو پنج حضور
در ایام ربی با سبب ملک می باشد اشغال حضرت صاحبزادی صاحب درجه
بهت گریه اند و اما ابر را چون بعد رحلت حضرت صاحبزادی صاحب اکثر
حاضر حضور جنگ مرحوم خاندان حضرت شاه عارف الله صاحب شود حضرت صاحب
صاحب و الله حضرت بی بی صاحب موصوفه بودند خدمت گذاری پرورش حضرت
بی بی صاحب نمودند چون حضرت بی بی صاحب بسن و آرزو سالکی رسیدند و
در سن قرآن مجید میگردیدند اکثر بر حال مبارک حضرت بی بی صاحب موصوفه
و بکار طاری میکردید و بعد خدمت توالت جذبات بر حال حضرت بی بی صاحب
گردید یعنی که بنیال این معنی که شاید شدت جذب حضرت بی بی صاحب موصوفه
و بکار نفس بوقوع جایی که اندرون مکان بودند و بنابر خبر آینه باری مبارک
حضرت بی بی صاحب موصوفه میگردیدند و شادی حضرت بی بی صاحب گردید
مگر شوی حضرت موصوفه را بقرت قدرت بنو آفران صاحب ارشاد مبارک حضرت
قدس سره حالات حضرت بی بی صاحب بطور آنند که حضرت موصوفه بقلب حال
و جذبات خدا را لایزال مخلوق الله اسیر جای که در پیش طبع مبارک
بود و بلا پرده شریف می بردند و جمیع از غلایق براسه عرض حاجت و حصول
مقصود و همراه خدمت حضرت بی بی صاحب می بودند و آنچه از زبان مبارک حضرت
بی بی صاحب ارشاد میکردید و بلا ترافی ظهور آن گشت و خاندان حضرت بی بی صاحب
بر چه خدمت حضرت موصوفه میگردیدند و چون وقت بجا فران خدمت مبارک گشت
میکرد و حضرت موصوفه تا عهد افضل الله و مرحوم بقید حیات می بودند و نفس

ریش وقت ثبات خدمت گذاری حضرت بی بی صاحب موصوفه و شغول بود و چنانچه
مبلغ یکصد و بیست و پنج و بیست و پنج روز خدمت حضرت بی بی صاحب می گردیدند
و آنچه نیز بفرموده و حاضران خدمت مبارک تقسیم میفرمودند اللهم حبیب علینا صومنا
اولیایک و اطهرنا باعنا رزقه احبایک آمین ثم آمین حق تعالی در قرآن مجید
فرموده است یعلم صابین ایدیهم و ما خلفهم لا یحیطون بشی من علمه
الا بما شاء معنی آیت می دانم حق تعالی چیزی که رو بر دس مخلوق است و آن
چیزی که پس پشت او نشان است و احاطه نمی کنند او نشان به چیزی که از علم خداوند
که عز است است حق تعالی اعطای آن و معنی اشیا می رو بروی و پس پشت
مخلوق اشیا موجوده و غیبات باشند یا مراد از رو بروی و از آن عالم پس پشت
زمانه ماضی و استقبال باشد یعنی بحق تعالی علم اشیا موجوده و غیب و نیز علم عالم
و استقبال و ماضی است که او تا سبب اشیا و از زمانه عالم است و علم او از آن
و قدیم است علم حق صفت البی است که از آن احوال مخلوقات و دیگر معلومات
البی بحق شکست و تجلی است و علم البی که صفت حق تعالی است بری از زوال
و حدوث است و نسبت علم البی جمیع از زمان سبب ماضی و حال و استقبال و جمیع
افراد عالم خواه از موجودات باشد یا غیبات برابر است که جمله افراد عالم و از
در علم البی حاضر و موجود و از جلاوت ملکات که حادث است و نیز علم استقبال
و اشیا و غیبات ملکات حاصل نموده است علما اظهار میگویند که علم حق تعالی
مضوری است و علم ملکات حصولی است یعنی پیشتر حق تعالی بر معلومات چهار
قسم ذرات و جواهر باشد از قسم احوال و غیبات باشد موجود و حاضر بوده اند

حضرت صاحبزادی صاحب درجه
در ایام ربی با سبب ملک می باشد
اشغال حضرت صاحبزادی صاحب درجه
بعد رحلت حضرت صاحبزادی صاحب اکثر
حاضر حضور جنگ مرحوم خاندان حضرت شاه عارف الله صاحب شود حضرت صاحب

قدس سره را بهمان حال این عالمی عظیم طاری گشت
چون همچو پنج حضور در ایام ربی با سبب ملک می باشد
اشغال حضرت صاحبزادی صاحب درجه بعد رحلت حضرت صاحبزادی صاحب اکثر
حاضر حضور جنگ مرحوم خاندان حضرت شاه عارف الله صاحب شود حضرت صاحب

حضرت صاحبزادی صاحب درجه در ایام ربی با سبب ملک می باشد
اشغال حضرت صاحبزادی صاحب درجه بعد رحلت حضرت صاحبزادی صاحب اکثر
حاضر حضور جنگ مرحوم خاندان حضرت شاه عارف الله صاحب شود حضرت صاحب

الغیب عند شئی یعنی از حق تعالی که نامی معلوم او غایب نمی شود و نشان او است
و حصول علم بملکات موقوف به آلات و اسباب است ازین معنی علم ملکات را
مصولی میگویند اگر چه نسبت بعضی معلومات خارجیه بعضی اوقات علم ملکات هم
مصور می یابند مثلاً زید را میگویند پیش کسی حاضر باشد علم زید بانگس مصوری
باشد و بعد از آنکه برود علم زید بانگس مصوری شود که به قوه حافظه و تحلیله حاصل شود
لیکن علم کل معلومات ذنبیه که معقولات و کمیات هستند حصولی است که خصوصاً در خارج
جی نمی تواند مگر پیش حق تعالی که جمیع معقولات و محسوسات موجودات
خارجیه و ذنبیه حاضر و موجودند و علم حق بدین معنی مصوری است درین محل علماء
متکلمین چرا که تفهیم طالبان شناسه می نموند که شش بجای ساکن است که در و بر
او دیوار است و پس دیوار نیز کسان دیگر ساکن بوده اند و قریب آن
دیوار مکانیست بلند تر که بران موضع نیز شش است ساکن پس حال ساکنان
با نظریه دیوار باعث حایل شدن دیوار فیما بین شش می شود و هر که در موضع
بلند از مقام دیوار ساکن است باعث رفعت و بلندی مکان از حال ساکنان
بر و طرف دیوار واقف و مطلع بوده است و هر یک از ساکنین هر دو جانبش
حاضر و موجود اند پس حال ملکات حال ساکنان پس دیوار است و حال علم بی
حال ساکن موضع بلند از مقام دیوار که هر یک از افراد موجودات پیش او حاضر
و موجودند و علم حق تعالی از جمیع عالمی و بلند تر است تعالی الله علواً کبیراً یعنی عند
شمال ذره من احوال الخلق یعنی بقدر یک ذره از احوال خلق از و پوشیده
منیت علماء ظاهر از سنگین میزبانند که معانی حق تعالی در عین ذات او بند

باینکه
باینکه

ذات غیر ذات او زیرا که اگر معانی من ذات حق باشند چون صفات غیر قائم ثبوتی
لازم می آید که حق تعالی غیر قائم غیب باشد تعالی من ذلک علواً کبیراً و اگر غیر ذات حق
بوده اند صفات تعدد و اندوختن ازین معنی تعدد و قدماً لازم می آید و حال ملکات در
برای یک ذات حق تعالی راست و نزد اهل حق همه صفات حق بلکه جمیع افراد عالم
عین ذات حق است که حق تعالی بر افراد موجودات بشان ظهور فرموده است پس
اگر صفات عین ذات حق باشند ازین معنی بودن ذات حق تعالی غیر قائم غیب لازم
نیاید زیرا که ذات حق تعالی بر شانه با سنی ظهور فرموده است چنانچه آب اگر حباب
گردد اگر چه آن حباب غیر قائم ثبوتی است که قیام حباب با آب است مگر حقیقت آن
حباب عین آب است که عین آب بصورت حباب ظاهر گشته است پس نزدیک
اهل حق علم و عالم و معلوم حقیقت واحد اند یعنی چون ذات حق تعالی ظهور خود بدین
شیوه است خواه است پس عین ذات حق باعتبار بدیت عالم است و باعتبار
آن شیوه ذات که ظهور حق تعالی بدان شیوه است و بر مبنای معلوم است و باعتبار آنکه
ظهور ذات حق نشان نسبت فیما بین عالم و معلوم گردیده است علم است پس حق
تعالی بر شانه با سنی ظهور فرموده یعنی بشانی با سم علم و بشانی با سم عالم و بشانی با سم
معلوم ظهور فرموده زیرا که غیر حق معدوم و منفی است و واضح بود که معلومات حق
را و نسبت است یک نسبت بطون و وحی نسبت ظهور باعتبار نسبت بطون با
معلومات حق تغییر کرده میشوند قدیم اند و باعتبار ظهور با افراد ملکات متغیر میشوند حادث
اند پس همه معلومات حق خواه مرتبه بطون باشد یا مرتبه ظهور شیوه ذات
حق تعالی اند که ذات حق تعالی مرتبه ظهور با سم هر یک از افراد کائنات معلی

باینکه
باینکه

باینکه
باینکه

گروید چنانچه حق تعالی میفرماید و علم آدم کلا سما و کلا ارض علیهم علی الملکة
 فقال انبیونی باسماء و صفیة ان کلمتم صمد فین معنی آیت تعلیم کرد حق تعالی
 آدم را اسماء پرستی پس ظاهر کرد آن اشیا را پیش فرشتگان و فرمود که اگر شما
 راست میگویند درین معنی خود را فطرت است بر ایشان و قابلیت خلافت
 شما بوده اند نه انسان اسماء آن اشیا بیان کنند پس ملائکه از جواب آن معنی
 عاجز آمدند و گفتند که لا علم لنا الا ما علمنا یعنی ما را علم نیست مگر آنقدر که آموختنی
 ما را یاد نمیدهند که چون از تقنین اول که حقیقت انسان کامل است ظهور جمیع افراد
 موجودات بدین نظم موجود گشت که ذات حق با ستم تقنین اول ظهور فرمود
 و تقنین اول با ستم جمیع افراد موجودات ظاهر گشتند پس آدم علیه السلام
 اول انسانند که حامل تقنین اول و حقیقت محمدیه صلی الله علیه و سلم بوده اند
 پس حق تعالی حقیقت آدم علیه السلام را و نشان شکست ساخت که آدم علیه السلام
 حامل تقنین اول که نشان و مبدء جمیع مخلوقات است و ذات حق تعالی بلا واسطه
 و حجاب بصورت تقنین اول جلوه گر بوده است خود را یا فرستند پس آدم
 علیه السلام را مانند آن معنی حاصل گشت که جدا سما و سمیات که موجود آمده اند
 و خواسته آید در ذات خود موجود اند و ذات خود محیط جمیع عوالم است و تشریفاتی
 داشت حق تعالی در تقنین اول که خود حامل این بوده اند بدرجه تمام و کمال است
 که از واسطه تقنین اول حق تعالی جمیع موجودات و افراد کائنات ظاهر و متجلی است
 که بر اسماء و سمیات از هر شایسته و تقدیر حق است چون به فرشتگان همچنان
 جامعیت نیست زیرا که فیضان وجود به فرشتگان هم از حقیقت محمدیه است

تشریفاتی
 درجه تمام

صلی الله علیه و آله و سلم محمد اعظمی علین و جمیع عوالم است لهذا انسان کامل را
 بر جمیع عوالم معنی که بر فرشتگان شرف و فضیلت حاصل است و چون نشان وجود
 همه موجودات علوی و سفلی از حقیقت انسان کامل سر فراز گردید حقیقت انسان کامل
 مبدء و منشأ جمیع افراد کائنات گردید پس در مبدءیت خلایق و فیضان وجود و عوالم
 علوی و سفلی آن از کمال خلیفه حق گردید چون انبیا را کشف حقیقت انسانیه به فرشتگان
 حاصل نمیدادند از هر شایسته که استحقاق خود و باب خلافت به نسبت انسان و تقنین
 چون حق تعالی انکشاف حقیقت انسانیه آدم علیه السلام فرمود که آدم علیه السلام در
 ذات خود ظهور جمیع اسماء و سمیات مشابهه کرد که علم آدم الا اسماء کلا الارشاد حق
 مشیر و حجاب است و فرشتگان نیز حسب اطلاع الهی ازین معنی مطلع شدند
 که معنی خلافت الهی که فیضان وجود است در جمیع موجودات و حقیقت انسانیه است
 نه در غیر آن و همین معنی انسان استحقاق خلافت داشت است لهذا ملائکه در بارگاه
 الهی عذر جبروت خواستند و عرض داشتند که ما را این معنی اطلاع نبوده که استحقاق
 خلافت حق تعالی به انسان کامل است نه بغیر او زیرا که حصول علم با بغیر تعلیم تو که متوجه
 و نیز عرض از فرشتگان گردید که انک انت العزیز الکبیر یعنی ذات پاک تو عاقل
 است بر جمیع مخلوقات که کسی را گنجایش اعتراض بر فعل تو نیست تو هر چه خواهی کنی
 و صاحب حکمت هستی که فعل تو عالی از حکمت نیست اگر چه ما از حکمت فعل تو اطلاع
 نباشد و واضح باد که انسان جامع جمیع مراتب عروجی و نزولی حق بوده است
 زیرا که از حقیقت انسانیه ظهور جمیع مراتب عروجی و نزولی ذات حق گردیده است
 لهذا انسان را در راه وصال حق تعالی ترقیات غیر متناهی میباشند و نیز درگاه

این اسماء و سمیات را
 در مرتبه است و ملائکه
 از این معنی است

کلمات انسان چیست مرتب نزولی نیز با مراتب عروجی موجود بوده اند بسا لکن مرتب
حق عروج و نزول لاحق حال میباشد بجلالت فرشتگان که بنور بر فردا از ملکات
یک مرتبه است از مراتب عروجی حق تعالی که با تقدیر وصال و قرب حق با و شان
سرفراز است و مجاوران از آن مرتبه کردن نمی توانست چنانچه حق تعالی در قرآن مجید
قول فرشتگان نقل میکند و ما را الا و مقام معلوم یعنی نسبت از ما گروه فرشتگان
مگر براسه او مقامی است معین و قول جبرئیل علیه السلام در شب معراج در بخت
شیخ سعدی شیرازی علیه الرحمه مذکور است که اگر کسی سر موسی
برتر پریم فروغ بقلی بسوزد پریم با آنکه جبرئیل علیه السلام از جمل ملکات افضل بوده
اند و آنحضرت صلی الله علیه و سلم در مقام نبایت قرب الهی که دنی قتل و کشتن
مخبر از آن است تشریف برده اند پس به انسان کامل به نسبت عالم که به وجود محبت
است یکی آنکه مجبور مرتب عروجی ذات حق در ذات انسان است که بفرشتگان
نبود ما است چنانچه دانسته شد و دیگر آنکه با محبت مراتب عروجی با مراتب نزولی
در ذات انسان است که بفرشتگان حاصل نیست بعین وجود ملکات همیشه در مرتبه
و تقدیس الهی میباشند و نیز براسه تزیین و تقدیس حق تعالی به فرشتگان
عدز به نیست و ازین وجه سرکشی و عصیان از ملکات بطور نیاید چنانچه حق تعالی
در تشریح مجید ازین معنی خبر میدهد لا یحصلون الله ما امرهم و یفعلون ما یریدون
یعنی سرکشی نمیکند فرشتگان در ذات حق تعالی با بلکه حق بر آنچه برود شان میکنند
بجای آوردن همچو حال انسان است که جامع محبت مراتب عروجی و نزولی است
پس بوقت سیر عروجی انسان مراتب نزولی و بوقت سیر نزولی انسان مراتب

سیر عروجی در ذات انسان موجود و حاضر اند و انسان محبت مراتب عروجی و نزولی حق
به دو سیر بوده است چون دانسته شد که علم معلوم و عالم بعین یک ذات حق تعالی
است پس معلوم بحقیقت بعین عالم است و علم ذات بذات است و احاطه ذات
بذات الهی است جای که حق تعالی میفرماید ان الذین یشترون محیط معنی آیت بعین که
حق تعالی به جمیع اشیا محیط است پس از احاطه او در بیرون کی رود که غیر حق تعالی
وجود به نیست آنچه هست ذات حق است اگر محیط است یا محیط عالم یا معلوم مخلوق
چنانچه حق تعالی ازین معنی در قرآن مجید خبری دهد و به الله فی السموات و فی الارض
یعلم سر که به هر یک معنی آیت او حق تعالی در زمین و آسمانها است میداند آنچه بود
است و میداند آنچه ظاهر است از شما یعنی در آسمانها و زمین یا آنچه موجود اند و غیر
مظاهر ذات او نیست که ذات حق تعالی بشان این مظاهر غیبه فرموده است پس
سر و جبر شما یعنی پوشیده و آشکارا شما که از شما میماند است میداند حق تعالی
علم حق دانسته شد که علم ذات بذات است و قدیم است و حالی از حدوث است
این علم مطلق حق تعالی بشان اطلاق است که علم حق تعالی با این بشان
از تعقیدات بری است یعنی حصول علم حق تعالی بشان اطلاق نه ضرورت
الآت و بسبب است نه علم او را بکلامی چیز بیغ و حاجت است زیرا که خود ذات
رو به رسته ذات است علم ذات بذات از آفات و اسباب چه کار است
چنانچه در علم مکانات چنان علم حق شایسته است بلکه میگویند که اگر چه علم مکانات
مصولی است مگر علم ذات ممکن بذات او حضور است که نفس عالم پیشین عالم
و ایا حاضر و موجود میباشد و گاهی غایب نمی شود پس این علم ممکن از علم حق

حق تعالی
نقلاست از کلام حق تعالی

در کتب معتبره

بچند وجه مثال می تواند شد یکی آنکه همچنان که معلومات حق تعالی از پیش حق غایب
 نمی شود نفس عالم نیز از پیش او گاهی غایب نمی شود و دوم آنکه همچنان که علم
 حق تعالی محتاج به آلات و اسباب نیست و نه علم او را کداحی مانع است همچنان
 بعلم نفس آلات سمع و بصر و غیره ضروری نیست و در علم حق تعالی معلوم عین علم
 است و عالم عین معلوم چنانکه در است شده در علم نفس نیز معلوم عین عالم و عالم عین
 معلوم است که همین نفس عالم است و همین نفس معلوم است و علم حق تعالی در علم نفس
 مثالی چون نه پیدا شود که هر نشان ظهور همین ذات حق تعالی است چون ذات حق
 نقایس که نمره بود است نشان تقید بصورت مغایر ظهور فرموده و به هر فردی از بطن
 حق ظهور کمال اسمائے از یکدیگر علیحدگی پیدا کرد و ذات مطلق از نشان اطلاق
 تقید آمد پس معانی حق در مغایر نشان تقید ظهور کرد پس معانی مغایر معانی
 همین ذات مطلق اند که در مغایر نشان تقید ظاهر گشته اند زیرا که مغایر اسم همین ذات
 مطلق است که نشان تقید آمد پس ظهور معانی حق تعالی در مغایر نشان تقید
 نیز مناسب شد که معانی تابع ذات بلکه از شیوات ذات بوده اند فلا حرم معانی
 مغایر همین معانی حق بوده اند که نشان اطلاق مطلق و نشان تقید مقید گردیده
 اند مثلاً کلام حق تعالی ایشان اطلاق مطلق است از آلات و اصوات و حروف
 و غیر آن چنانچه کلام حق تعالی سبب آنکه تکلم است که او نشان است و جمیع صوت و سبب
 حروف بوده است زیرا که ضرورت آلات و اصوات و حروف به کلام نشان
 تقید است که اینها یعنی آلات و اصوات و حروف قید کلام واقع میشوند و همین
 کلام حق تعالی بمغایر که ظهور نشان تقید است مثلاً بالآلات و اصوات و حروف

نشان تقید
 در مغایر معانی
 حق تعالی

ظهور فرموده و کلام مغایر حق تعالی را از آلات یعنی لسان و اصوات و حروف مراد می
 یابیم و در غیر اینها ظهور معنی کلام از مغایر حق تعالی می تواند و همچنین معنی علم نشان اطلاق
 مطلق از اسباب علم است و نشان تقید و تقید که مغایر اوست حصول معنی علم مغایر
 به اسباب حق تعالی می تواند و چنانکه حصول معنی علم مغایر به اسباب علم است و چنانکه
 علم مغایر حق تقید باین معنی بوده اند که معلومات مغایر خواه از قبیل ادراک و کیفیات
 باشد یا از قبیل ذرات و جبرائیل موجودات باشند نه صفیات که از آنجا ادراک و کیفیات
 که از قبیل صفیات باشند حصول علم صفیات نیز مغایر حق تعالی می تواند اسباب علم تردد
 علماء و متکلمین است بوده اند یکی بواسطه دوم خبر صادق سوم نظر عقل و بواسطه جمیع حاصل
 است و آن نزد علماء متکلمین پنج بوده اند ذوق و شمع و لمس و سمع و بصر و تذکره و حکما
 خاصه ده اند که این پنج که مذکور شد و آنرا حکما بواسطه مغایر یعنی تقید میکنند و پنج
 دیگر اند و آن تخیل و حافظه و حس مشترک و ادب و تصرف است که حکما آنرا بحواس
 باطنی تعبیر کرده اند و علماء متکلمین را از این پنج حس نیست که دلایل اثبات آن حواس
 اسلامی تمام نیست پس ذوق یعنی شنیدن و شمع یعنی شنیدن و بوی گرفتن و لمس
 حس کردن و سمع یعنی شنیدن و بصر یعنی دیدن باشد که توسل این اسباب
 علم شئی با نشان حاصل میشود و مثلاً از شنیدن علم این معنی با نشان حاصل شود که
 این شنیدن است با شنیدن و از شنیدن علم این معنی حاصل شود که این شنیدن
 یا به وجهی با حال باقی حواس است و خبر صادق خبری که مطابق واقع و نفس الامر
 باشد آن دو گونه است یکی آنکه خبر متواتر و خبر متواتر آن است که از حلقه برسد
 که اجتماع آن جماعت بر دروغ نزدیک عقل تصور نشود و چنانکه خبر بوجود و عدم که بر وجهی

نشان تقید
 در مغایر معانی
 حق تعالی

نشان تقید
 در مغایر معانی
 حق تعالی

سببیکه مشرک نشده باشد و در خبر رسول صلی الله علیه و سلم که آنهم مقید علم وین
 است و نظر عقل نیز در دستم است سببیکه بدیهی که او را از ذلیل و محبت نباشد
 مثل زمین ز غایتهمان بالا سبب است و دوم نظری که آن بر صیل و محبت معلوم
 گردد و مثلاً عالم حادث است که او را از ذلیل و محبت معلوم کردیم که عالم متغیر است
 و هر یک متغیر است حادث است پس عالم حادث است احوال همین یک ذات
 است که نشان مطلق است و همین ذات است که نشان مقید بعضی تقید است
 چون نشان مطلق نشان مقید تجلی فرماید و نشان مقید بعضی تقید فانی نشان مطلق گردد
 و صفات این نشان مقید که در آن نشان مطلق تجلی فرموده است نیز مطلق میگردد
 پس در این حال علم این نشان مقید بعضی صورت مقید است و محتاج به سبب
 علم و نیز مختصر بر پیشیا موجوده نمی باشد بلکه علم او شان احوال استقبال و ارشاد مقید
 هم بر او شان مشکف میشود زیرا که علم همین ذات مطلق است که عالم الغیب است
 همچنان حال مبارک حضرت قدس سره ظاهر گردد که حضرت قدس سره انچه حالات
 حقیقی بل صاحب فرموده بود بر همه پیش آمد و ظاهر گردد که ذات مبارک حضرت
 قدس سره تجلی ذات حق تعالی و ذات مطلق است پس علم حضرت قدس سره
 نیز علم حق بوده است همین معنی ارشاد الهی است و لا یحیطون بشی من علم الا ما شاء
 یعنی نشان حق تعالی که بصورت و مظاهر و کمالات ظاهر گردد و احاطه نخواهد کرد و در رسم
 حق یعنی معلومات حق تعالی که نشان اطلاق است مگر آنقدر که خواسته که علم ذات
 مطلق نشان اطلاق نشان مقید جلوه گر شود و آنقدر حصول معلومات مطلق نشان
 مقید ظاهر و مشکف میشود و همین معنی کشف است العلم کشف عن اعتیاج حبیب الانوم

عن مشاهد یک در بنا لا تفرح قلوبنا بعد که بدینا و سبب این من لدنک رحمت انک
 انت الوهاب و الله شریف حضرت بی بی صاحب قبله یعنی دانا و حضرت قدس سره
 حضرت شاه عارف الله صاحب رحمة الله علیه بودند که حضرت موصوف
 اولی از اهل دنیا بودند و اندک بطلب راه حق بخندمت حضرت قدس سره
 حاضر شده از تکمیل مراتب سلوک بهره یابی حاصل فرمودند و مزار مبارک حضرت
 رحمه الله علیه در ننگنده که در اصفهان حیدر آباد و گن واقع بوده است
 رونق افروز است و بموجب ابراهیم اقامت حکم حضرت قدس سره گردانید
 است و ارشاد حضرت شاه عارف الله صاحب رحمة الله علیه است که
 هر سال بجای سه عرس خود عرس مبارک حضرت قدس سره ادا شود و چنانچه
 همچنین حسب ارشاد مبارک حضرت شاه عارف الله صاحب رحمة الله علیه
 در ننگنده بر مزار شریف حضرت رحمه الله علیه عرس شریف حضرت قدس سره
 ادا می شود و لقب حضرت قدس سره بیعت لفظ دولت در ننگنده مشهور است
 یعنی ساکنین اینجا حضرت قدس سره را با اسم شاه غلام محمد صاحب دولت یاد میکنند
 و وجوب دولت را بیان کرده است حضرت قدس سره که در باب امتیاز الدلیله
 مرحوم ظاهر گردید که شدت که حضرت قدس سره در بلده کلیانی لباس عری
 زیبایم مبارک فرموده بودند زیرا که ننگنده قریب کلیانی واقع بوده است
 روزی حضرت شاه صاحب موصوف رحمه الله علیه بود که خود حالت
 مشغولی میداشتند پس بعضی از ملازمت براس فرموده بروجاه حضرت
 رحمه الله علیه حاضر شدند و دیدند که هر چند مبارک حضرت علیه الرحمة علیه السلام

باز در حال زینت حضرت
 شاه عارف الله صاحب
 رحمة الله علیه بودند که حضرت موصوف

شاه دولت

باز در حال زینت حضرت
 شاه عارف الله صاحب
 رحمة الله علیه بودند که حضرت موصوف

پس مجرب و معاینه این حال آن ملازمه است تا در گریه و زاری آغاز نموده گفت که
 فلان و فلان حاضر شوند که حضرت را شش قتل ساخته است پس بساعت
 این محنی حاضرین خدمت حضرت علیه الرحمه قریب خدمت مبارک حضرت
 رحمة الله علیه حاضر شدند پس حضرت رحمة الله علیه را دیدند که صحیح و سالم
 بود و گاه خود مشغول اندازان روزی که شد که بعد از آن کسی بود که چنانچه
 نیاید حق تبارک و تعالی در قرآن مجید فرموده است ولا تحسبن الذين قتلوا في
 سبيل الله اموالهم ابل احياء عند ربهم يرزقون فحين يما اهتم الله من فضل
 معنی آیت آن گسایند که در راه حق تبارک و تعالی قتل شده اند آنها را میست گمان کنید
 بلکه او شان نزد یک حق تبارک و تعالی زنده بودند و خوش بستانند بخیری که حق تبارک
 از فضل خود باو شان عنایت فرموده است در اینجا باید فهمید که شهادت
 بدو قسم است یکی شهادت ظاهری دوم شهادت حقیقی و باطنی شهادت
 ظاهری بدست کفار در جفا و قتل شدن است و شهادت حقیقی باطنی تبارک و تعالی
 از خود و باقی بحق بودن است در اینجا باید فهمید که معنی لغوی شهادت
 حضور است در هر دو شهادت مرعی و موجود است زیرا که کسی را به
 حق تماس از دست کفار شهادت می شود و او را نیز حضور است و قرب حق تعالی
 است و کسی که فانی از خود و باقی بحق است او را نیز قرب و حضور حق
 حاصل است و بیان شهادتین چون بیان است یعنی شهادت باطنی فضل
 از شهادت ظاهری پیچیده و جوه است و اول افضلیت شهادت باطنی
 شهادت ظاهری آنست که شهید ظاهر یک وقت از حصول شهادت

تقریباً در حدیثی است که
 تقدیر بر این است که

این شهادت است که
 باطنی و مرعی است

این شهادت است که
 باطنی و مرعی است

خارج البال اگر دیدن شهادت حقیقی و باطنی هر وقت و هر آن شهادت است
 چنانچه مولانا جامی علیه الرحمه فرموده است معنی یکبار میرد هر کسی بیچاره
 جامی بار بار و چنانچه دوم آنست که شهید ظاهر را قرب حق تعالی بعد نقل این
 عالم است و شهید باطنی و حقیقی را بعد درین عالم قرب حق و دو عالم را رسید
 است و چه سوم آنست که ارواح شهیدان در قنادیل عرش بعد نقل
 این عالم خواهند بود و شهیدان حقیقی هر آن در زمان و در حضور حق عرش
 در بر و در عالم خواهند بود و چه چهارم در حدیث صحیح وارد است که هر یک
 از دو دنیا نقل کرده و در بارگاه الهی صفت یافته به راحت اخروی منتظر شد
 هرگز او را خواهش بازگردیدن خود بدو دنیا نخواهد داشت مگر شهید که او را نخواهد
 داشت که بارهاست متعدد و بدین آید و باز شهید شود و همچنانکه باول مرتبه شهادت
 حقیقه برده شده است باز بر دار و گدازد و حصول این تماس او شان نخواهد شد
 و حصول این تماس به شهیدان باطنی و حقیقی اقصی واجب است چنانچه بالا گذشت
 پس به او شان بکمال شان ترقی درجات و علوم واجب است و چه پنجم آنست
 که به شهیدان ظاهر بعضی سیرت عنایت است و به شهیدان حقیقی و باطنی سیر
 و کون و تصرف و دو عالم سر فراز است و شهادت حقیقی و باطنی همین مرتبه و اول
 و مقام قرب حق تعالی است و درین مقام نیستی وجود و عبادت است که مولانا
 لغامی انجلی فرموده اند چه نیستند آنچه هستی نونی و راه روی به حصول
 این شهادت همین جهاد اکبر عبارت از فنا کردن نفس مزین خود و حق است
 چنانچه شاعر و بزرگ حضرت ملامتیه اند عه است هر گاه که از جهاد اکبر فارغ

در حدیثی است که

شدند رجمن الجهاد الاصفی الجهاد الاکبر یعنی بازگشتیم از جهاد اصفی که آن کفر است بجانب جهاد اکبر که آن جهاد نفس و قضا و است باید و است که جهاد بوزن افعال است که مصدر باب مفاعله است که مجز و او جهاد یعنی هفت است پس شش از قضا کردن نفس و خودی بالاتر مقصود نیست و این جهاد حقیقی قتلان حق بوده انکه جسم ایشان خاصیت روح دارد ایشان نهضت جسم است و از جانب حق تعالی بایشان روحی تازه صرف از است چنانچه بزرگ میفرماید کشتن کفار و غیره هر زمان از غیب جان میبرد در تفرین و افعال جسم بایشان اختیار است بر حالیکه خواهند و جسم خود لغو فرمایند و این امر باعث محبتی است که او شان تصرف فی الاکوان حاصل است چنانچه در حالات بعضی از اولیا را الله دارد است که بعد جدا شدن سر مبارک ایشان از جسم در وقت و جنگ تا زمانه تمتد زنده بودند بلکه در او عید منقوذا تسلک سلسله بعضی بزرگان بصحت رسیده است که او شان قطع اعضائے انسانی و نیز درستی آن اعضا و بحالت اصلی خود از تاثیر آن ادویه می کنند چنانکه تاثیرات در او عید گدازه رفاعیه که منسوب به سید کبیر رفاعی قدس سره بوده اند هویدا اند که از ان که اوقات غرایب حضرت سید کبیر رفاعی قدس سره بطور میرسد که درین معنی بدرجه اشتها رسیده اند بلکه اگر بعد توان رسید نش گویند چه بجا و درست است و این شهیدان حق تعالی که کرده اولیا الله هستند باو شان حیات حقیقی و ابدی حاصل است و در مثل موت باین حیات محال است زیرا که این حیات حیات حق تعالی است

این حیات حقیقی و ابدی است که در این حیات حقیقی و ابدی حاصل است

حق تعالی از موت و دیگر سیوب منز و مبراست اگر چه موافق آیه کریمه است و انهم میتون یعنی آیت حق تعالی میفرماید که تو اسے محمد صلی الله علیه و سلم میت بود که موت ظاهری لاحق شد میت و او شان نیز میت هستند که موت بهم کسان نیز لاحق شدنی است مگر اولیا الله و حقیقت حیات نبوده اند بلکه زنده هستند محض جایی از دنیا میفرمایند و موت ایشان باعث زیادتی قرب حق تعالی و ترقی مقامات او شان است چنانچه گفتند ان الموت جسمه و اصل الجیب الی الجیب یعنی موت جسمی است که میرساند دوست را بجانب دوست و ازین وجه آثار حیات از بعضی اولیا بعد رحلت نیز ظاهر میشود چنانچه حال مبارک حضرت قدس سره همین میگردد که بعد وفات شریف چنان شریف خود بند فرمودند و مبارک حضرت شاه حماد قدس سره همین گردید که بعد وفات شریف خود فرمودند و براسه حصول همین شهادت کبری حق تعالی بدیگر جارشاد فرموده است و لا تقنوا النفس التي حرم الله الا بالحق معنی آیت قتل نمیکند نفس را که بزرگی داده است حق تعالی او را بطور کمال اسما و خود مگر با حق پس قتل نفس درین آیه کریمه منع شده خود نفس خود باشد نفس غیر پس قتل نفس حقیقی همین فنا نفس است یعنی نفس خود را فانی سازید و نفسی نمیکند که در ذات حق تعالی که فنا و نفس در ذات حق تعالی حق است زیرا که بغیر حق تعالی وجودی غیر متحقق است و وجودی بحق تعالی است که آیت کل من عندنا فان یمتی وجه ربک ذوالجلال

نفس را که بزرگی داده است حق تعالی او را بطور کمال اسما و خود مگر با حق پس قتل نفس حقیقی همین فنا نفس است

طالاکرام یعنی آیت بر موجودات نیست و نابود و اندوختن و ذات حق تعالی است
 حال همین معنی است میگویند به کلمه طیب فنی و اثبات است پس بحالت ذکر
 فنی با و یا اگر ام چنین حالت محذوکی اعضا و بعض اوقات بعد از می آید
 و بحالت ذکر و اثبات اعضا بحالت اولی میشوند و الله اعلم باید و آنست که
 شهادت غایبی حضرتین امامین حسنین رضی الله عنهما محض به تکمیل مراتب
 غایبی و باطنی بود که حضرتین حسنین رضی الله عنهما بدرجه امامت که اعلی ترین
 مقام ولایت است دربارگاه حق سرفراز اند اللهم استغفر علی قبیله و اولیایه
 و ائمه ابدی و امضا علی و فدا و احباب که سرحد آخرت میسب و محبوب صلی الله
 علیه و آله و سلم حضرت شاه عارف الله صاحب رحمه الله علیه سب الحاکم حضرت
 قدس سره در بلده نگذاشته اند و تشرف می داشتند در مکان سکونت حضرت
 شاه عارف الله رحمه الله علیه از آب وضو حضرت رحمه الله علیه درخت نیست
 که بهندی آنرا میر می گویند جدا گردید که شاخهاست آن درخت نهایت
 سرسبز و تازه بود و همراه حاکم آن ضلع شتران بودند شتران براس
 خود میداد آن درخت بر شتران خود را و او قطع شاخ آن درخت خست
 حاضران خدمت مبارک حضرت رحمه الله علیه نظره سرسبزی از قطع شاخها
 تن درخت منع ساختند آن ساربان و غیره نزد حاکم وقت غلط اعضا
 نمودند که در اینجا چنان فقر اجمع شده اند که براسه گرفتند شاخهاست درخت
 رفته بودیم و آن فقر در سه تنک عزت اگر دیدند حاکم آن سمت است
 این لحام بحالت غیظ آمده حکم نمود که درخت را از اینجا و بیاورد بر نهند پس

کتابت شده است
 در این کتاب
 که در این کتاب
 که در این کتاب

اشاره حاکم وقت آن درخت از اینجا و بیاورد کند و در آن وقت حضرت
 رحمه الله علیه فرمودند که ما را حاکم ضلع قطع کردیم چون ارشاد مبارک حضرت
 رحمه الله علیه بگوشت حاکم آن ضلع رسید حاکم ضلع منظر از بعد از مبارک حضرت
 رحمه الله علیه حاضر شده معذرت با خواست که معذرت او بعض قبول
 ارشاد شد که آنچه شدنی بود شد اکنون بگو معذرت پس بگو نمی آید اکنون
 ما در اینجا نمی مانیم پس حضرت رحمه الله علیه از آن مقام تشرف برودند
 گذشت که آنندان همراه ایشان آن حاکم بغاوت اختیار نموده سران حاکم
 قطع نمودند اکثر حضرت موصوف رحمه الله علیه با عازت حضرت قدس سره
 به سفر مشغول می بودند و هر جا که تشرف می کردند ساکنین اینجا بودند
 که اوقات حضرت علیه الرحمه همچنان اعتقاد می داشتند که سوار بان و دیگران
 سفر خدمت حضرت علیه الرحمه همراه ایشان با سانی میسر میشد حق تعالی
 در قرآن مجید میفرماید انما امره اذ اراد شئنا ان یقول لکن فیکون
 سبحانه الذین ینید حکومت کل شیئی و الیه ترجعون معنی ایت جز اینست
 که امر حق تعالی هرگاه که اراده کند بسوسه ایجا و چیزه ایست که می گوید
 بان چیزه که شایسته شود و آن چیزه پاک است آن ذات که بدست قدرت
 و اختیار او هر شئی است و بجانب او رجوع کرده خدا بدست امر حق تعالی
 بدست است سیکه امر شایسته و هم امر مکتوبی امر شایسته که حق تعالی
 براسه نظم عالم و دفع او شان در معاملات و عبادات به مخلوق حکم فرموده
 و امر مکتوبی آنست که حق تعالی بصورت اراده ایجا و شئی موجود شدن

کتابت شده است
 در این کتاب
 که در این کتاب

کتابت شده است
 در این کتاب
 که در این کتاب

آن ششی که حکم کند پس آن ششی موجود شود در امر گوینی ششی مامور به معنی چیزی که
 بشود و وجود آن حکم گردیده است بر تبه بودن است که به کار کن که امر الهی است
 یعنی مامور به پس در امر گوینی وجود مامور به یعنی وجود چیزی که مامور به
 و وجود آن حکم گردیده است از فرو ریختن است که وجود مامور به بر آنست
 از امر الهی یعنی تواند زیرا که امر گوینی بار آید ایجا رکون میشود که اذرا او
 که و آیت مذکور است دال بر معنی است و تخلف اراده الهی از امر او حق
 تعالی که عبارت از ایجا دان ششی است محال است که درین صورت مبرم ششی
 لازم می آید تعالی من ذلک علوا کبیرا فلهذا حق تعالی فیکون فرموده است
 یعنی از امر گوینی وجود مامور به منکاف و جدا نیست و امر ششی را وجود
 مامور به لازم و ضروری نیست چنانچه ایمان و صلوة و صوم که جمیع مامور به
 بوده اند و بر یکی مخلوق براسه بجا آوردن آن ارشاد حق گردیده است
 چنانچه از ارشاد حافظوا علی الصلوات ادا سے صلوات و امنوا بانفذوا
 امر بایمان و کتب علیکم الصیام حکم بادا سے صیام است و از اکثرین ناس
 ادا را مامور به یا که صلوة و صوم و ایمان است نمی شود و علم او امر گوینی و
 علم مامور به آنرا علم گوینی میگوید چنانچه حضرت خضر علیه السلام را علم گوینی حاصل
 است که امر او حق تعالی از دست خضر علیه السلام باطلاع عوالت
 او می شود و اگر چه ظاهر بعضی از آن مخالف امر ششی می نماید چنانچه در قرآن
 و تفسیر و موسی علیه السلام مذکور است که خضر علیه السلام بلا و جد شریعت
 ظاهری قتل نفس قتل و شکست کشتی نمود و شکست کشتی بحق صاحب کشتی

و اینست که امر گوینی
 و مامور به را
 و امر گوینی را

و موت لقتل بحق والدین او به ناصبت الامر مانع بود اگر چه در شریعت
 کشتی غیر و یا تلف مال شکست غیر حق نادرست و معلوم است پس معنی فعل
 الحکمیم لا یخولوا عن الحکم یعنی کار حق تعالی که دانا است از حکمت و دانا می
 حنیت و چون موسی علیه السلام را خضر علیه السلام ششی مامور به حاصل بود از راه علم خود
 بر خضر علیه السلام در باب قتل نفس و شکست کشتی معترف گشته و ذات مبارک
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم جامع علوم مگویند و شریعتی است و چون نشود
 که ذات مبارک آن حضرت صلی الله علیه و سلم متفقا بر جمیع کائنات و کل
 جمیع موجودات است بر چه موجود است از نور ذات مبارک آنحضرت صلی
 علیه و سلم موجود آمده است و از آن که ذات مبارک آن حضرت صلی
 علیه و سلم منبع علوم مگویند و شریعتی است و در حدیث صحیح آمده است
 که رحم کند بر موسی علیه السلام که محبت کرد و در خضر سوالات و استفسارات
 کرد و اگر من همراه خضر علیه السلام می بودم صبر میکردم حتی که بر منگی او
 خضر علیه السلام مطلع میگشتم چنانچه از اولیا است حقیقت صلی الله علیه و سلم
 چنانچه مأمور به و معلوم گردید و شریعتی الهی بوم القیام جاری و بر مخلوق
 حق تعالی است اما فیضان نعمت شریعتی از امت مروج میباید که از ایهیمین
 این امت مروج از ابط و تفصیل احکام شریعتی فقیهیه اصولی چنانکه هست
 بیان نیست و لیکن معلوم گردید که کلمات اولیا و امت مروج ظاهر و باهر
 که کلمات اولیا و این امت مروج به بعضی احوال اگر چه شریعتی نبینا بصورت
 معصرت می نمایند که حقیقت آن فرق حادث و کرامت تعالی از مدح و ثناء

و اینست که امر گوینی
 و مامور به را
 و امر گوینی را

و اینست که امر گوینی
 و مامور به را
 و امر گوینی را

حکمت با حق تعالی مستور است بحق تعالی که عالم غیبی و مبین است بخوبی معلوم
 که اسرار اولیای حق غیر حق تعالی نمیدانند اما ظاهر اینچنینی ناقص می آید آنهم
 گزارش کرده می آید اولیای آنکه نفس ظنور کرامت اولیای است مدح و کرامت آن
 عین معجزه نبی کریم صلی الله علیه و آله و سلم است باعث بدایت مخلوق و وجود
 خلق بسبب معانیق است و قوم آنکه کرامت حضرت شاه عارف الله حضرت
 رحمة الله علیه که بعد از حق جلایه حق ظاهر گردید موجب از جوار مخلوق از انوار کرامت
 عصیان مثل ظلم و تعدی بر مخلوق و دست درازی و تصرف ببال غیر شد چنانچه
 حاکم وقت را بر برکت ظنور ارشاد بدایت حق دست و او که خود مدت حضرت
 رحمة الله علیه حاضر آمد از قصور خود معذرت بآپوست ظاهر اگر چه معذرت
 حاکم وقت در دنیا نفی و بخشید مگر صفوری خدمت اولیای الله صلی الله علیه و آله
 بعد از خواهی حکم کسیر دارد که قدر خود را خدمت اولیای الله نگاهداری و مردم
 نخواهد رفت چنانچه گفته اند شعر هر کس که بدگاه تو آید بنیاز محروم
 درگاه تو که گرد و باز اولیای الله در سلطه انصاف و حضرت و نفع دنیوی
 با که در و اسه می باشد چنانچه در حدیث صحیح وارد است لو کان الدنيا عذبة
 جناح بود ما سقاها کافرا معنی حدیث اگر می باشد دنیا نزد حق تعالی بمقدار
 پر از عطا می گردد حق تعالی آن دنیا را بکافران پس بعد از عینیت که حاکم وقت
 باعث مدد خواهی بخود مدت حضرت رحمة الله علیه به نفع اخروی فیض یاب
 گردیده باشد و هم در حدیث وارد است که شفعه به بارگاه حق تعالی و ما کند
 والتجا و بر وسیله از دست جبر محروم نخواهد شد یا آنکه حصول مقصود او بدینا شایسته

این حدیث صحیح است
 و در حدیث دیگر آمده است
 که هر کس که بدگاه اولیای الله آید بنیاز محروم

این حدیث صحیح است

او بطور رسد یا آنکه نواب به آخرت مجتمع شود یا آنکه دفع بلاست از گرد
 والتجا و درگاه اولیای الله صلی الله علیه و آله و درگاه الهی است پس متجی درگاه
 اولیای الله اگر فایز به نفع دنیوی نشود به نفع اخروی که محروم گردد بلکه
 نفع اخروی بهتر است از نفع دنیوی که حق تعالی فرموده است که و لدار
 الاخرة خیر و الباقی سنی است و بر آئینه دار آخرت بهتر و باقی تر است و در حدیث
 وارد است که کسی که نیکو خدای بعضی دعاها شایسته بدینا ظاهر نشد ثواب آن
 دعا در آخرت خواهند یافت آن کسان تمنای آن خواهند کرد و ثمنه شایسته
 خواهند گفت که اگر کل ثمره با حق بدینا فایز نمی شد بهتر می بود که از آن
 دعا و در اینجا حفظ و افرجه برداشتم سوم آنکه حال حاکم وقت این واقع معلوم
 شد که ظالم و حشر ببال مردم بود و پس بطور این سرایت او از ظلم خود
 و مخلوق از دست ظلم او ربانی یافتند چنانچه شیخ صدیقی شیرازی علیه الرحمه
 در کتاب گلستان میفرماید بادشاه ظالم بود و پس سید که بهترین اعمال
 من چیست صاحب مدعی گفته که ترا خواب نیم روز که خود در حدیث این حدیث
 از ظلم خود و مخلوق از ایند او ظلم تو بجات خواهند یافت و طاعت
 خفته دیدم نیم روز گفته ام این منت است خواهش بدو به آنکه خواهش
 بهتر از بیداری است همچنان بدیندگانی مرده به چهارم به مخلوق ظلم و
 ترتیب ادب خدمت اولیای الله ازین کرامت حاصل گفت که کسی که
 اولیای الله را به برادر به ادبی و پیش نیدید هیچ آنکه حضرت شاه عارف الله
 صاحب رحمة الله علیه ارشاد فرمودند که تا سه حاکم وقت قطع کردیم

مسبب ارشاد ظهور آن گردید ازین معنی واضح شد و انبیا هشتاد و نه نفر
اولیاد الله تعالی بنحیض ذلت حق اند و کلام اولیاد الله تعالی کلام حق است
چنانچه مولانا روم می فرماید گرچه قرآن از لب پیغمبر است هر که گوید حق
گفت او کافر است و این همه اسرار محبت که است حضرت شاه علامه
الله صاحب رتبه الله علیه که از ان علم گویند حضرت رتبه الله علیه که
قطع سر عالم وقت خلافت شرعی شریف بهم نگذیرد زیرا که قطع راس عالم
وقت خلافت شرعی در آن وقت مقصور بود که با قتل از دست
حضرت رتبه الله علیه میشد و اینی محض امر الهی بر زبان حضرت رتبه الله علیه
جاری گردید در حدیث مشکوٰۃ شریف وارد است عن عبد الله بن جابر
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من قطع سدره عذاب الله راسه انما
رواه ابو داود و ترمذی و دیلمی از عبد الله بن جابر رضی الله عنه گفت که
رسول الله صلى الله عليه وسلم هر کس که قطع کند درخت پیر را است عذاب
کردن حق تعالی او را در آتش روایت کرد و این حدیث را ابو داود و ترمذی
ذات مبارک حضرت شاه علامه الله صاحب قبله رتبه الله علیه جامع و
منبع علم شریعی و مکتوبی آمد و چون نشد که ذات مبارک جناب رسول الله
صلى الله عليه وسلم که جامع و منبع علوم شریعی و مکتوبی است بطریق اولیا
امت مروج و تبلی بلا پرده بوده است باید دانست که هر چه از علمای
دین اشتباه واقع بوده اند که اگر غیر حق تعالی موجود نیست و غیر او را وجود
بوده است پس او حق تعالی متوجه کدام است و امور دین کیست که

مسبب ارشاد ظهور آن گردید ازین معنی واضح شد و انبیا هشتاد و نه نفر
اولیاد الله تعالی بنحیض ذلت حق اند و کلام اولیاد الله تعالی کلام حق است
چنانچه مولانا روم می فرماید گرچه قرآن از لب پیغمبر است هر که گوید حق
گفت او کافر است و این همه اسرار محبت که است حضرت شاه علامه
الله صاحب رتبه الله علیه که از ان علم گویند حضرت رتبه الله علیه که
قطع سر عالم وقت خلافت شرعی شریف بهم نگذیرد زیرا که قطع راس عالم
وقت خلافت شرعی در آن وقت مقصور بود که با قتل از دست
حضرت رتبه الله علیه میشد و اینی محض امر الهی بر زبان حضرت رتبه الله علیه
جاری گردید در حدیث مشکوٰۃ شریف وارد است عن عبد الله بن جابر
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من قطع سدره عذاب الله راسه انما
رواه ابو داود و ترمذی و دیلمی از عبد الله بن جابر رضی الله عنه گفت که
رسول الله صلى الله عليه وسلم هر کس که قطع کند درخت پیر را است عذاب
کردن حق تعالی او را در آتش روایت کرد و این حدیث را ابو داود و ترمذی
ذات مبارک حضرت شاه علامه الله صاحب قبله رتبه الله علیه جامع و
منبع علم شریعی و مکتوبی آمد و چون نشد که ذات مبارک جناب رسول الله
صلى الله عليه وسلم که جامع و منبع علوم شریعی و مکتوبی است بطریق اولیا
امت مروج و تبلی بلا پرده بوده است باید دانست که هر چه از علمای
دین اشتباه واقع بوده اند که اگر غیر حق تعالی موجود نیست و غیر او را وجود
بوده است پس او حق تعالی متوجه کدام است و امور دین کیست که

امر موجود و مستحق عقول حیثیت باید فهمید که حقیقت بیرون ذات حق تعالی موجود است
و غیر او را وجودی نبوده است مگر چون جلوه ظاهر حق تعالی بطریق کمال است
از شیوه ذات حق تعالی بطریق غیرت اعتباری بوجود آمده پس امر دینی
که این هم شافی از شیوه ذات حق است مناسب آن مظاهر بوجود آمده و حق تعالی
ذات حق تعالی در مرتبه ذات واحدیت خود هویت محض است و این مرتبه نه
امر است و نه نهی است و نه دیگر صفات پس همان ذات که هویت محض است
بشأن صفات و اسماء ظاهر گردد و در اینجا که ذات مطلق از نهان خانه بیرون
بجلوه گاه بی الظاهر ظهور نمود با اسماء صفات نمود غیرت اعتباری ذات از درگاه
پدید گردید یعنی همین ذات که بجلوه اسماء و صفات ظاهر شد غیرت اعتباری
نیامین ذات و صفات مفهومی شد که ذات را صفات نمی گویند و صفات را
ذات نمی خوانند پس نشان غیرت اعتباری مقتضی آن اسم بی الظاهر شد
و هرگاه ذات بشأن صفات مثل تخلیق و تزئین و هم بشأن اسماء مثل خالق
و ملحق ظاهر گردد پس اسماء حق که خالق و ملحق است مقتضی است که
مخلوق و ملحق و رزق نیز ظاهر شود پس همین ذات بر مرتبه منزل بصورت
مخلوق و ملحق و رزق ظاهر شد و همین کمال اسماء حق تعالی است که
حق تعالی ذات پاک خود را از مرتبه تنزیه باقتضای اسماء و صفات منزل
فرموده بصورت غیر و پدید پس همین کمال اسماء که بطریق غیرت اعتباری
شد موجب فرق میان مابد و مبد و موجد و موجد و موجد و موجد شد و در حقیقت مابد
و موجد یک است که همین ذات بر مرتبه ظهور با اسم بی الظاهر موجد است

همین مرتبه ظهور با اسم جو العاظم را جدا است چون ذات واحد با مقتضای
هو العاظم غیریت اختیار پیدا کرد و در ظاهر ذات با مقتضای اسم هو العاظم
شدند و در ظاهر ذات حق ظهور جمیع صفات حق گردید که بعضی صفات مثبت
مثل معش و بعضی صفات باعده از مثل العدل که از این با اعتبار نقصا و ظهور
ظلم ناشی است و موجب اختلاف و نظم عالم گردید پس ذات حق متعالی
با مقتضای اسم الهادی نشان امر و نهی که باعث نظم عالم باشد ظاهر راجع
پس همین نشان حق تعالی که با اسم امر و نهی که با مقتضای اسم هو الهادی ظاهر
با اسم شریع مسمی گردید پس نشان او امر و نهی شریع همین غیریت اعتباری
است که حق تعالی ذات خود را به کمال اسمائی بصورت غیر ظاهر ساخت
چنانچه هرگاه که این غیریت اعتباری از نظری بر خاصست ظهور ذات محض
گرد و آن نظری محققیت خود مجذوب و متوجه شود که آن حالت را حالت
جذب و سکونی نامند اندران حالت او امر و نهی شریع شریعت از این
نظریه در مخرج گرد و اما در حقیقت غیریت در ظاهر مثبت که حقیقت مجدی
ظواهر ذات واحد است و نه در او امر و نه شریع غیریت حقیقی فیما بین امر و
ماوراء و نهیست که ذات واحد با اعتبار مراتب مختلفه حکم جدا گانه پیدا میکند
چنانچه بر یا ما را است که شرک نیست زیرا آیه است و طبیعت آب و حکم آتش
است که تعلق شتی ناکند و کشتی و در آن قائم شوند چون آن دریا متحرک
شد پس همین دریا موج شد و کشتی دیگر پیدا ساخت که متحرک میسر حرکت
و بند کشتی اگر در مگر نیز از طبیعت آب که سبب شناخت است ظاهر نشد

چون آن موج در متحرک شدت افتاده با اسم ثالث مسمی گشت که آن کف
بوده است و هم حکم دیگر پیدا نمود که اکنون از طبیعت آب که سیلان یافته است
علاج شد و گرفتار آب از دشوار آمد دیده شود که همین یک ذات آب
در هر مراتب اسمی و حکمی دیگر پیدا ساخت و حقیقت دریا و موج و کف همین آب
است نه غیر او باید دانست که ظهور بعضی صفات از این صفات حق تعالی است
مثل ظلم از ظلم است که ظلم از عدل صفات تقابل است نسبت نقض و ظاهر گردید
است و حکمت ظهور افعدا و صفت حق انیست که بجز ظهور افعدا و صفت حق
انیست که بجز ظهور افعدا و انکشاف آن صفات نمی تواند پدید آید و اما یک ظهور ظلم
نشود و حقیقت عدل شکست بخشد و همچنان اگر ظهور جمل پدید آید حقیقت ظلم معلوم
نخواهد بود و اگر گفت اندک قوت الاستیاء با مندا و یا یسیر استیاء افعداست خود
مشاهده میشود اللهم یا ابراهیم المستقیم و استقامت سوارک و جوار اولیا
همین بجهت جیدیک و محبوبیک منی افعدا و آت و سلم آملین ثم آمین که است
طیاض بجهت حضرت قدس سده بخت معام می نمود و بوقت شومیدن برنج
سکریزه از آن دور گردن خواست حضرت قدس سره آنرا ملاحظه فرموده نشان
فرمودند که از مدینه دوست باد و دست خود و اصل بود تو آنرا دور و بیخائی
پس حضرت قدس سره بذات مبارک خود نزدیک دیگر برنج شریف شربت
برده آن سنگ ریزه که جلیخ از برنج غلیظه ساخت بود و در یک انداختند
و نیز سنگ ریزه های دیگر در بر و دست مبارک خود چرخانده و در برنج
راصل فرموده پس میانه این حال طیارخ را از بخت بجز طعام تا طیارخ را و او را

در حقیقت شریع
است که با این
نظریه در مخرج
گرد و آن نظری
محققیت خود
مجذوب و متوجه
شود که آن حالت
را حالت جذب و
سکونی نامند

خدمت مبارک بر طبع گفته که همین طور بخت طعام کن که بره و از سی مبارک
 حضرت قدس سره در طعام هر چه بر قورع نخواهد رسید چون آن طعام تیار
 شده به تناول مردمان آنکه نام سنگریزه هم در آن طعام نبوده حق تعالی در قرآن
 مجید فرموده است و ان من شیئی الا یسج سجده و لکن لا یفقهون تسبیح
 معنی آیت و نیست چیز سگ تسبیح میکند که آیه شده است سجده حق تعالی
 ولیکن شایسته تسبیح هر شیئی معنی نمند تسبیح یعنی سبحان الله گفتن است و حمد
 نزد علما و بعضی ثناء کردن است بر فضیلت نیک که در اختیار محمود باشد مثلاً
 جو و وسای که از اختیار صاحب جو و وسای است زیرا که اینچنین افعال از اختیار
 او بظهور می آید اگر شخصی بر جو و وسای کسی ثناء کرد آنرا حمد گویند و ثناء بر او
 نیک که در اختیار محمود باشد آنرا مدح گویند همچنان که حسن صورت که در اختیار
 محمود نیست اگر کسی بر حسن صورت شخصی ثناء نمود آنرا مدح خوانند نه حمد
 ذوق و امتیاز میان مدح و حمد در میان مخلوق و مظاهر حق بوده است اما در حق تعالی
 حق تعالی جل جلاله حق تعالی حمد اوست زیرا که عدد و جمله افعال از حق تعالی
 با اختیار اوست که بر ذات حق تعالی کدامی از افعال واجب نیست و معنی
 سبحان الله تسبیح حق تعالی است باید فهمید که حق تعالی در مرتبه ذات
 منزله از جمیع شایونات ذات یعنی صفات و مظاهر صفات است چون ذات
 حق تعالی با قضا و حکمت علم محیی جمیع صور علیه که ظهور آن صور علیه حق تعالی
 بر است که در دید و این مرتبه را عالم تنزیهی گویند زیرا که ظهور جمیع صور
 علیه حق تعالی در علم حق تعالی است که ظهور آن در عالم ملکات مگردید

تفسیر حق تعالی
 سبحان الله تسبیح حق تعالی
 سجده ۲۰
 تسبیح حق تعالی

این عالم تنزیه

و این مرتبه تنزیه و بری است در ظهور صور امکانیه و درین مرتبه آن صور علیه به
 معلومات نامیده اند و معلومات حق تعالی عین ذات حق بوده اند و علمند این
 مرتبه را عالم تنزیهی می گویند پس صفات با قضا سے ذاتی ایشان اسما و صفات
 و با قضا و بر است ظهور هر یک از مسلمات گردید و این عالم را عالم تشبیهی گویند
 زیرا که ظهور این عالم مشابه و ماثل صور علیه الهیه است یعنی آنچه در علم حق تعالی است
 به تشبیهات ذاتی با قضا و اسما و صفات صور ملکات گرفتند و همین صور
 ملکات با قضا و حقیقت و مرتبه عروج صور علیه حق در عالم تنزیهی بوده اند و بگویند
 بزرگترین حال خبر می دهند من آنروز بودم که اسما و بود نشان از
 وجود کسی بود پس هر موجود که بعالم تشبیه موجود است با قضا و حقیقت
 و مرتبه عروج بعالم تنزیهی است اما ذات حق تعالی که با قضا و اسما و صفات
 ظهور مظاهر فرمود که عالم تشبیه که عبارت از عالم کون و فناء است از ان
 مظاهر است که این معنی بر ذات حق تعالی لازم و واجب نبوده است
 همچنانکه حق تعالی در قرآن مجید فرموده است ان الله لغنی عن العالمین
 معنی آیت حق تعالی بی پروا است از اظهار عالم یعنی ایجا و اظهار عالم بر
 ذات حق تعالی واجب و لازم نیست نه همچنانکه حکما و فلاسفه گفته اند که نفس
 وجود ذات حق تعالی را وجود عالم ضروری است که ذات حق تعالی ملکات
 وجود عالم است و انما که معلول از علت تامه محال است پس بر ذات حق
 سبحانه تعالی تنزیه بدو واجب است بیکه آنکه ذات حق تعالی در عالم تشبیه
 و مظهر نیست یعنی این معنی نیست که وجود و ظهور ذات حق تعالی در عالم تشبیه

این عالم تشبیه

تفسیر حق تعالی
 سبحان الله تسبیح حق تعالی
 سجده ۲۰
 تسبیح حق تعالی

که ظهور مرتبه تنزل ذاتی حق است مظهر باشد و ادوات به وجود ذات حق مرتبه باشد
 معاذ الله عن هذا القول تعالی عن ذلك علوا کبیرا بلکه ذات حق تعالی بر مرتبه ذات
 وجودیت مظهر خود مبرا از این مظاهر است یعنی نور و این عالم ظهور ذات حق
 را در عالم بطون مرتبه است که آن محض مرتبه ذات بوده است و دومی آنکه
 ظهور ذات حق تعالی از او مظهر خود در مظاهر منزله و مبراست که کلامی امر
 باعث و موجب یعنی واجب کننده این ظهور ذاتی حق بر ذات حق تعالی بوده
 است و تنزیه باین معنی است که حقیقت موجود است بعالم تشبیه غیر ذات
 حق تعالی است و وجود این موجودات غیر وجود حق تعالی است که این معنی
 تنزیه بر حق تعالی نشد بلکه غیر شریک او در وجود و دید و وجود و شریک
 حق تعالی یعنی پدید آید معاذ الله من ذلك و حال آنکه ذات حق تعالی و حده لا شریک
 است و ذات حق تعالی را از شریک تنزیه است باید دانست که کلامی لا شریک
 در نفس قرآنی بهم وارد است چنانچه حق تعالی فرموده است لا شریک
 له بلک امرت وانا اول المسلمین یعنی نیست شریک او را و همین حکم کرده
 شده ام و من اول المسلمین بستم پس امرت لا در اینجا بر سه نفی جنس بوده است
 چنانکه لا در جمله الدار یعنی جنس مردی در خانه یعنی در خانه از مشرک و
 موجود نیست نه طویل نه قصیر نه صبح نه کندم نه اسود و نه ابیض چنانکه
 معنی لا شریک له شریک حق نیست نه در وجود و نه در معبودیت و نه در شریک
 صفات او پس با آنکه در لا شریک له لافعی جنس است تخصیص شریک له
 شریک فی المعبودیت نمودن تبدیل و تغییر معنی نفس قرآنی است لیس فی این معنی

معنی لا شریک له
 در این مقام
 است

واضح گردید که غیر او موجود نیست و نه غیر او را وجودی است و اینچنین
 است حقیقت جدا او موجودات ذات حق تعالی است نه غیر او چون
 از این بیان واضح شد که جمیع موجودات که در بین عالم موجود آمده اند مظهر
 علیه حق بوده اند که همون صور علیه حق به تنزلات باقیضاء اسما و صفات بصورت
 مظاهر در بین عالم ظاهر گردد پس بحقیقت صور علیه حق تعالی که بعالم تشبیه
 و تصور است یا ممکنه که بعالم تنزیه یا نه صین یکدیگر بوده اند که صور علیه حق تعالی
 به تنزل صور ممکنات بوده اند و صور ممکنات بمقام ترقی صور علیه حق اند
 پس بر شمایا را رجوع بحقیقت خود و تقبلی است چنانچه موسی علیه السلام از
 درخت آوازانی انا الله سمع شد اما چون از باعث خودی خود و در افتاده
 ایم و از حقیقت خود غافل و مجبور ایم لهذا ما را از تسبیح است یا که عبارت
 از ظهور تقبلی الهی است اطلاعی نبوده است پس معنی لا یفتخرون تسبیح همین باشد
 و الله اعلم چه دانسته شد که حقیقت جدا او موجودات ذات حق تعالی است
 پس جدا او موجودات به حقیقت عین یکدیگر بوده اند پس چون حقیقت
 سنگیزه و برنج یک بوده است این سنگیزه و برنج بنظر استحقاق حقیقت جدا او
 معینی بوده اند و بنظر عینیت یکدیگر بنظر استواء و عینیت اصل برادران یعنی
 هم خوانند بهیاست پس این برادر و برادران یعنی و حقیقی با استحقاق حقیقت
 هم استحقاق ممکنات دارند زیاده از این دوستی و محبت که تصور شود و پس حضرت
 قدس سره مشابه ذات حق تعالی در هر کشیا و ظاهر و باهر بود و مشابه
 ذات حق تعالی در بین سنگیزه و برنج هم حاصل بود و ذات حق تعالی باقی

معنی لا شریک له
 در این مقام
 است

حسب ذاتی خود انفعال سنگریزه از برج نخواست بعد حضرت قدس سره که بجای ذات حق تعالی اند انفعال سنگریزه از برج نخواست که او را فرمودند و بدین شکل در جذبات توجهات حضرت قدس سره فیما بین سنگریزه و برج وصال حقیقی سر فراز گردید یعنی ذات سنگریزه در ذات برج غایب شد همچنانکه بوقت خورون طعام معلوم شد که چیزی از سنگریزه در طعام باقی نمانده بود چنانچه از مضمون مذکور بالا مولا ناروم خبر می دهند

بشنو از آن که چون حکایت می کند	از عبدی با شکایت می کند
کز نیست اما را نبریده اند	وز نفیرم مرد و زن نالیده اند
سینه خوام شرح شرمه از فراق	تا بگویم حال درویش تبار

باید دانست که انکشاف و مشاهدات حق تعالی به درخت که موسی علیه السلام حاصل گردید و از درخت آوازانی انا الله آمد این معنی باحدث جذب حقیقت موسوی بود یعنی حقیقت موسوی که حق تعالی است به نسبت و نظر موسوی بآن درخت متجلی گردید که انکشاف و مشاهدات آن تجلی موسی علیه السلام حاصل گردید اما این معنی که مشاهدات آن تجلی حق تعالی بغیر موسی علیه السلام حاصل گردید باشد غیر منکشف است و جذب حقیقت محمدیه صلی الله علیه و آله و سلم که بتون خطبه گاه آنحضرت صلی الله علیه و سلم گردیده است یعنی آنحضرت صلی الله علیه و سلم با اتصال ستونی از ستون اسجد بنوی نماز ادای فرمودند و چون آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعد بدست از آن مقام وقت فرموده بهایه او به اتصال ستون دیگر او را خطبه شروع فرمودند آن ستون در علم چنان

بشنو از آن که چون حکایت می کند
کز نیست اما را نبریده اند
سینه خوام شرح شرمه از فراق
تا بگویم حال درویش تبار

آنحضرت صلی الله علیه و سلم گریه و آواز سه بلند از آن ستون چو آواز گریه طفلان آغاز شد که بساعت جمله حاضرین مسجد بنوی صلی الله علیه و آله و سلم رسید که دریا سے رحمت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بچویش آمده آنحضرت صلی الله علیه و سلم بذات شریف خود نزد باب آن ستون تشریف بردند و آن ستون را از دست مبارک محبتی طفلان فبایش و ایمان فرمودند حتی که رفته رفته چو اوقات طفلان در گریه و بکا آن ستون تنگینه رود و پس این کمال جذب جمعی صلی الله علیه و آله و سلم بود که از غیر ذوی العقول آثار ذوی العقول ظاهر و بعد حاضرین وقت از آن مطلع و بهره یاب گردیدند چنانچه مولا ناروم قدس سره میفرمایند استن خانه در حجر رسول ناله میزد و چو از باب مقبول الله او ملنا الی حقیقت ما ولا اهلنا الی الفضا طریقه همین و لا اقل من ذلک و ایدنا لایا هر اهلک مستقیم رحمت جیبک و محبوبک صلی الله علیه و آله و سلم آمین ثم آمین اگر است مقبول الدوله که از اعراس من بده بود و در قریب مکان حضرت قدس سره که الحال در آن قرار مبارک حضرت قدس سره جلوه افروخته است سکونت میداشتند و برپا که گنبد و شان به دیوار رئیس وقت می شد از محراب باب عالی مکان مبارک گذر و شان میگردد اگر تشریف فرمای حضرت قدس سره هم در وازه میبوی و شان بنده حضرت قدس سره و اهل بیت حضرت قدس سره بودند که در مقبول الدوله سوار میبای گلی از محرابی مکان مبارک حضرت قدس سره آید و چون حضرت قدس سره که رونق افروز باب عالی مکان مبارک بودند مقبول الدوله بخدمت حضرت قدس سره آداب عرض نمودند پس حضرت

در خطبه گاه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم گردیده است یعنی آنحضرت صلی الله علیه و سلم با اتصال ستون دیگر او را خطبه شروع فرمودند آن ستون در علم چنان

قدس سره تئیه که اندرون پاکلی بود و طلب فرمودند و مقبول الدوله آن تیغ را
از اندرون پاکلی بخدمت حضرت قدس سره گذارایند پس حضرت قدس سره
آن تیغ را بدست مبارک خود گرفتند و بیان فرمودند معاینه این حال چه اربابان
مقبول الدوله حایث شده آرا ده تعریف خدمت حضرت قدس سره کرده اند پس
مقبول الدوله همه اربابان خود را ازین حرکت گستاخی منع بلیغ نموده گفتند
که دور شوید اگر حضرت قدس سره را ازین تیغ قتل فرمایند سعادت من است
پس حضرت قدس سره بعد عریانی شش شیر خند و از آن شش شیر بر جسم مقبول الدوله
فرار فرمودند مگر چون دامن سرفرازی حضرت قدس سره بود و اثره
از آن جسم مقبول الدوله ظاهر نگردید بعد از آن ارشاد حضرت قدس سره مقبول الدوله
گردید که اکنون بلا شهادت و در گردید بعد از آن چون مقبول الدوله در محنت
خود رسیدند همه مکان اوشان از بنیاد منهدم گردید و انچه مقبول الدوله و شری
خدمت گفتند که اندک شمشیر و توقف در اثنا راه همین سرفرازی حضرت
بود که اگر در اثنا راه توقف نشد و وقت انهدام مکان زیر مکان میبوم
عافانا الله من جمیع البلاء و بوموت اولیاء و احبابه و اولاد و اقامت و استقامت
علی مجتبی امین غم امین حق تعالی در قرآن مجید فرموده است اقم الصلوة طری
النهار و زلفا من اللیل ان الحسنات یدهن السیات ذلک ذکر الی الذکر
معنی آیت قایم کنی نماز را بدو گناره روز و حیزه از قلوب شب تحقیق بیکه با
بدینار امیر و این نصیحت است براس نصیحت قبول کنندگان صلوة و نیت
معنی دعا و درود و شریف را نیز صلوة باعتبار معنی لغوی می گویند که آنهم

نیت و دعا و درود و شریف را نیز صلوة باعتبار معنی لغوی می گویند که آنهم

و نماز بارگاه الهی است براس نازل کردن رحمت بر ذات آنحضرت صلی الله
علیه و سلم و در زبان شریع صلوة نام ارکان مخصوصه است یعنی سجده و قیام و
رکوع و سجود و غیره و فیما بین معنی لغوی و اصطلاحی نیز مناسبتی بدو وجه
حاصل است یکی آنکه اداسه ارکان مخصوصه عین دعا و طلب مغفرت
الهی است چنانکه شان نزول این آیه کریمه است که شخصی بکدامی زن اجنبه
اقبیل نموده از فعل خود پشیمان گردید و بخدمت آنحضرت صلی الله علیه و سلم
حاضر شد و عرض نمود که از من چه عیبیان صادر شده است پس هر چه جزا
این فعل در شرع شریف باشد بر من جاری فرمایند در آن وقت این آیه
کریمه نازل گردید معنون این آیه کریمه آنست که هیچ حرکت از گناهان صغایر است
و هیچ گناهان از اداسه نماز پنجگانه عفو نمی شود پس آن شخص عرض نمود که یا
رسول الله صلی الله علیه و سلم آیا این حکم خاص براسه منیت پس حضرت صلی
علیه و سلم ارشاد فرمودند که این حکم براسه جمیع امت موجود است و در حدیث دیگر
وارد است که اگر هر سه بر غایب شخصی باشد و او در آن شهر هر روز پنجگانه غسل
می نموده باشد در آن وقت بر جسم آنکس چرک باقی خواهد ماند مگر با عرض نمودن
یا رسول الله صلی الله علیه و سلم با وجود غسل پنجگانه هر روزانه چرک بر آن
جسم باقی نخواهد ماند پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم ارشاد فرمودند که مثال آنکس
است که هر روز پنجوقت ادا نمی نماز مفروضه میگردد باشد پس گناهان او نیز
باقی نخواهند ماند بلکه عفو خواهند شد پس بدین وجه نماز دعا و طلب رحمت
و مغفرت گردید و وجود دوم آنست که اندرون نماز هم دعا است چنانکه در

مقدمه اخیر و غیره پس بدین وجه صلوة نام تمام ارکان نهادن تسبیح الکلی
 باسم الحجاز بوده است و این ارکان مخصوصه که ظاهر از مصطفیان ادا میشدند
 این صلوة ظاهری است که باعتبار شریعت ظاهری بر انسان فرض گردیده است
 و قوه حقیقه نزد اولیا و الله تعالی قوا از خود بقا و ذات حق است یعنی صلوة
 حقیقه نزد اولیا و الله چنان است که بنده از خود فانی شود و تجلی ذات
 حق تعالی در ذات بنده نمودار باشد و او را صلوة و الهی نیز میگویند یعنی هرگاه
 که در ذوات اولیا و کرام رحمه الله علیهم لقبا سه ذوات او شان تجلی حق نمودار
 گردید پس آن تجلی حق در ذوات اولیا و الله و امام بر آن و بهر شان در مرتبه
 میباشد و گاهی منفک میشود چنانچه آیه که بر و هم فی صلواتهم و المؤمن معنی آیت
 انگسان در نماز خود همیشه بوده مشیر بهمین صلوة حقیقه است و ذوات اولیا
 کرام را در بر آن و بهر شان مشایخ تجلی حق چه در عبادات و چه در غیر عبادات
 حق که حیات و ذات خود را نیز شان رب العباد تصور و مشایخ میکنند
 چنانچه براسه اظهار این راز حق تعالی به حبیب خود صلی الله علیه و سلم
 ارشاد فرموده است قل ان صلواتی و نسکی و محیای و ممیتای فی ربه العزیز
 معنی آیت بگوای فی ربه الله علیه و سلم که نماز من و جمیع عباد اتم و محبت و
 حیات من براسه حق تعالی است که پرورش کند و بهر ما است باید دانست
 که معنی پرورش نزد اولیا و کرام خورشیدونات ذات بناسبات هر یک
 مطهر است مضمون آیه که بر چنان حاصل شد که چه نماز و چه دیگر عبادات بلکه
 محبت و زندگی من جمله شیونات ذات حق تعالی بوده اند پس براسه تحمیل

درویش

خطبہ شمس الان معلیٰ و النبی
وہابیہ و اسلامیہ و خدیوہ

شما این امور را بر حق ندانند و نمیفهمند که امر ایشان بر حق در خاص نماز حاصل است
و در غیر مخلوق نیست بلکه ذات مبارک و در جمیع احوال چه در نماز و دیگر عبادت
و چه در دعوت و حیات جمیع امور و احوال بر آنجمله حق تعالی سرفراز است زیرا که
رات پاک من عین ظهور حق تعالی بظاهر و باطن بوده است باید دانست که مرتبه
توحید نبوده اند احدیت و وحدت و احدیت یعنی ذات حق تعالی که مرتبه اطلاق
است خواست که بطور کثرت جلوه خود بذات خود بنماید پس تین اول که وحدت
و حقیقت محمدی صلی الله علیه و سلم عبارت از دست ظهور ذات خود و دیگر نمود
بطور وحدت ظهور مظاهر حق با تفصیل نشدند زیرا که مرتبه وحدت مرتبه اجمال
است و درین مرتبه مظاهر حق تعالی محفل بوده اند لهذا وحدت بر او منزلت بر
اطهار مظاهر مکتشف بر مرتبه دیگر ظاهر شد پس آن مرتبه بر واحدیت نام نهادند
پس واحدیت مرتبه و نشان کثرت و تفصیل مراتب مظاهر مخلوق است و ظهور کمال
اساسی که همین مرتبه بوده است پس در مرتبه مظهر از مظاهر حق این بر سه مراتب توحید
موجود بوده اند یعنی هر یک مظهر اگر از مرتبه عرضی خیال کرده شود و آن مظهر
با اعتبار مرتبه عرضی خود اول مرتبه کشف احدیت است پس از احدیت بجانب
وحدت و از وحدت بجانب واحدیت متوجه گشت و از واحدیت تنزل فرموده
درین مظهر خاص ظهور فرموده و اگر از مرتبه نزولی خیال کرده شود پس بر جمیع این
مظهر با احدیت است و رجوع واحدیت بسوسه وحدت و رجوع وحدت
بسوسه احدیت است هر گاه که در هر یک مظهر از مظاهر موجود بود و این
سه مراتب توحید واضح گردید این وجه حق تعالی در عبادت مفروضه که عبارت

جان محمد علی

جان بود و بر سر است و بر سر
در سفره

از نماز بود و است در آن نماز این مراتب توحید برایت فرموده و درین مثنوی
مفروضه انکشاف کن مراتب توحید منور الکنون خیال فرموده و گوید که حالت توحید
بر سه ذات انسان حالت کمال ظهور ذات انسانی بوده است که اندرین ذات
اعضای انسانی بر اه استقامت و درستی بطور الکلیت ظاهر میشود که بکدامی وجه
اندرین حالت قیام خفا و اعضا انسانی نیست یعنی سینه و شکم و چهره و دست و پا
و سر و پا که اعضا و ظاهری انسان بوده است اندرین حالت بکدامی وجه خفا
باقی نبوده است و مرتبه واحدیت که اول مراتب توحید است هم مرتبه
ظهور کمال اسمائی و کمال ظهور مظاهر حق و کثرت بوده است که ذات حق تعالی
درین مرتبه ظهور تام فرموده و بکدامی وجه کسرت و خفا و اجمال ظهور ذات خود
باقی نبوده است پس حالت قیام مرتبه واحدیت مناسب تر است و اگر
قیام برایت و اشاره بدین مرتبه واحدیت است باید دانست که در حدیثی وارد
است که اقرب حالات عباد به پروردگار خود و حالت قیام است و در دیگر
حدیث وارد است که اقرب حالات بنده برب حالت سجود است و مرتبه
واحدیت با مظاهر حق و کثرت باعتبار نسبت مسافت اقرب است که رجوع
و خروج خود مظاهر اول مرتبه واحدیت است و از بیان بالا واضح گشت که
قیام اشاره بهین مقام واحدیت است پس ارشاد نبوی صلی الله علیه و سلم
به بودن حالت قیام اقرب حالات انانیه به رب العباد صحیح و درست آمد
و چون از حالت قیام اشاره و هدایت مرتبه واحدیت است فلینذا اندرین
حالات تفرات سورۃ فاتحه که در آن حمد حق تعالی و ذکر اسماء رحمانیه حق و

طلب هدایت و اعانت از حق و استعاذه از ظاهری مضل مذکور است حکم گردید
زیرا که مرتبه واحدیت اول مراتب قرب و ابتدا از سلوک است پس حمد حق تعالی
مناسب این مرتبه است که در سورۃ فاتحه مذکور است الحمد لله رب العالمین
یعنی حمد افراد حمد بر اسم خداست رب العالمین است که ما را از ضلالت خودی
و دروغی بکسرت ممانعت بر اه هدایت و یکتائی راه و نمود الرحمن الرحیم که
نام حق تعالی حسن و جمیل است حق تعالی از رحمت کامل خود سلوک راه هدایت
یکتائی نصیب فرمود و فرمود و از تاریکی ضلالت خودی و فرمود و این
معنی معین ظهور اسماء رحمانیه و ظهور کمال حیرت الهی است ایاک نعبد و ایاک نستعین
معنی عبادت تو میکنم و محض از تو درخواست میکنم یعنی فناء وجود غیب و ظهور
سجلی ذات حق که عبادت حقیقی است و او را از کارکان مخصوصه غایبی که عبادت
غایبی است محض عبادت تو سرور و راست زیرا که غیر تو موجود نیست که عبادت
بر اسم غیر تو مشهور و تمجیل شود زیرا که دینی و غیرت و بیعی و اعتباری که بدین
یا بصورت غیر حقیقی ممکن بود بعد از فضل و رحمت تو مرتفع گردد و سوسه
ذات پاک تو اسے معبود و در مشاهده باقی نیست پس حمد جامه موجود توئی و حمد
مکان مشهور توئی اکنون از تو میخواهم که چنان که راه روی این راه مبر فرما
و نمودی در سلوک این راه و اعانت تو شامل حال ما باشد اهدنا الصراط
المستقیم صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم ولا الضالین آمین
کن هر راه راست و ستوار که راه کسانی که انعام کرده بر او شان نه را که
از غضب کرده بر او شان و کم را بی یافستان و درین آیه شریف تفسیر بدو

مناسب این مرتبه است

است یعنی در این معنی میخوانیم که ما همیشه در راه هدایت که راه راست
 و مستوار است بدر و مارا بران قایم و استوار کن تا که از ما لغزش بعد هدایت
 واقع نشود و از ضلالت و دوری ما را محفوظ دارد چنانچه در دیگر آیه که میبینیم
 دعا واقع است ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتهما اے پروردگار ما و الهامی ما را
 کج کن بعد از آنکه هدایت کرده و ما را بر حق است سوره فاتحه درین مقام میفرماید
 همچنانکه نمک است اول روز طفلان ابراهیم تعلیم میباشند در آن وقت بر آسانی آنها
 و اختتام اول از حق تعالی و عایشه از قبل شروع تعلیم طفلان رب سیر و تمیم باخبر
 قرآن میباشند باید دانست که در قرآن شریف دعاها که دیگر جا مذکور اند عالی از دو
 حال نیست که با خود حق تعالی بر سر عرض کردن آن دعا بندگان خود ارشاد فرموده
 است چنانچه بر اے عرض دعا بے بحق و الدین بابرگاه خود ارشاد نمود و قیل رب
 ارحمنا بحکماری بیانی صغیر ایضا بگو اے محمد صلی الله علیه و آله و سلم که من براهی و الله
 همچنانکه پرورش کرده اند او شان مراد آن حالیکه من صغیر بودم و دیگر جا ارشاد
 فرمود و قیل رب اغفر وارحم و انت خیر الراحمین بگو اے محمد صلی الله علیه و سلم
 که اے پروردگار من منصرف کن و رحمت فرما که تو بهترین رحم کنندگان بودی
 و دیگر جا ارشاد فرمود و قیل انزل منی منزلا مبارکا و انت خیر المنزلین یعنی
 بگو اے محمد صلی الله علیه و آله و سلم نازل کن مرا منزل مبارک و تو بهترین منزل
 کنندگان بوده و یا قیل کد امی از انبیا علیهم السلام نقل فرموده است چنانچه
 بیک جا در آیت مذکور است قال ربنا طهنا انما و ان لم تغفر لنا و رحمتنا
 لنكونن من الخاسرین یعنی گفته آدم و حوا علیهما السلام که اے پروردگار ما

این دعا را در هر روز
 و هر وقت که بخواهید
 بخوانید بسیار سودمند است

علم کردیم بذات خود یا اگر مغفرت کنی بر گناهان ما و رحم کنی بر حال ما پس بر ما
 خود ابراهیم شد از زبان کاران و دیگر جا درست آن شریف مذکور است قال رب
 اجعل لی ذریه صالحا یعنی گفت ابراهیم که اے رب کن تو این شهر مکتب
 را شهر صاحب امن و دیگر جا ارشاد حق است و اذ یرفع ابراهیم القوم
 من البیت و یصلی ربنا تعالیٰ من انک انت السميع العليم یعنی نگاه که بلند
 می گردی بنیاد کعبه را ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام می گفتند که اے
 پروردگار قبول کن تو خدمت کعبه از ما که تو شستو نموده و داشت ده مکتوبه
 سوره فاتحه ای که بنده و ایاک مستعین بر اے طلب مدد و ایدنا الله و الله اعلم
 و دعا بے طلب هدایت از بارگاه الهی است در اینجا خلاص دعوت الهی که در
 قرآن مجید جاری است مذکور شد که زاین دعا نقل قول انبیا علیهم السلام
 است نه خود ارشاد الهی بر اے عرض کردن این دعا است بلکه ذکر این
 دعا علی سبیل الاطلاق است ازین معنی واضح شد که حالت قیام صلوات
 قرب الهی است درین مقام ذات عید فانی در ذات حق است و تقبی
 حق تعالی بعبده درین مقام ظاهر و متجلی است و این مقام ابتدا و دعا
 الهی است زیرا که اول مرتبه قرب الهی تریب و احدیت است و قیام صلوة
 انکشاف همین مرتبه و احدیت است و ازین معنی تربیت این معنی نیز حاصل
 شد که دعای عبده با حق تعالی بدان حال است که جدا است و غیرت قیامین
 رب و عبده است مرتفع می گردد و باقی نمیداند و از جانب حق تعالی
 بندگان خود تشویق وصال است بدین وجه که قرب یا دشابان طاری

این دعا را در هر روز
 و هر وقت که بخواهید
 بخوانید بسیار سودمند است

بغایتی که باشد و اگر چه بدرجه کمال رسد که مافوق ازان متصور نشود و هم
مقرب بادشاهان ظاهری استحقاق حقیقی حاصل نیست که بقرب پادشاهان ظاهری
پنجهان نمی شود و که بمقرب پادشاه ظاهری غیریت و دوی از پادشاه ظاهری
من مکن الوجوه بر خیزد و مرتفع گردد و بلکه خواه قرب پادشاهان ظاهری اگر چه
بمقدار باشد خود رسد تا هم غیریت و دوی باقی ماند مگر بوجوه و قراینات
حقیقی که حق تعالی است این معنی حاصل است که در حالت قرب الهی
غیریت عبد با حق بالکلیه مرتفع می شود و تجلی ذات حق تعالی بمظهر عبد متجلی
می باشد پس سماعت و بصارت این جمله صفات او صفات حق می باشد
چنانچه ذکر آن که در حدیث بی سیم و سبب میسر که در کرامت مافوق مذکور شد
و واضح گردید پس براسه ایضاح این مقام قرب و اظهار رحمت و تربیت
و هدایت راه سلوک حق تعالی دعائے سوره فاتحه مطلق ارشاد فرمود
و چیزه فرقی میان ارشاد خود و کلام عبد نداشت یعنی اگر میفرمودی
به بندگان خود که شما همچنان بگوئید و از حق تعالی چنان طلب کنید و بکنند
پس این دعا ارشاد الهی می بود و اگر این دعا نقل کلام کدامی از بندگان
خود نمودی آن دعا از کلام آن بنده می بود پس مطلق و شستن دعا
سوره فاتحه بیان مقام و حال عبد با حق تعالی و تربیت عبد از جانب حق تعالی
است و البته اعم باهر کلام و قسم سوره فاتحه واقع شده ازین معنی
و واضح گردید که هرگاه مصلی در قرات سوره فاتحه حمد حق تعالی ادا نمود و از
حق سبحان تعالی مدد و هدایت خواست پس دعائی آن بنده مصلی مقبول گردد

بسم الله الرحمن الرحيم

و مصلی سه مقام مقام واحدیت از بارگاه حق تعالی سرفراز گردید و مصلی
بمقام واحدیت بآن بنده مصلی خوبی حاصل شد زیرا که بعد از حدیث صحیح و ارد
است که ارشاد حق تعالی مصلی بعد قرات دعا باشد سوره فاتحه ارشاد
و بعد از سال می شود یعنی براسه بنده مصلی با آنچه است که از ما سوال نمود یعنی
بنده مصلی چنین که سوال کرده است و خواسته است آنچه را بدویم
هرگاه که مصلی استقامت و وصول کامل بمقام واحدیت و مدد و عون از جانب
حق تعالی حسب دعا او سرفراز گردید پس بتایید و هدایت الهی این بنده
مصلی را و پیش قدمی در راه سلوک و طی منازل و مراحل او و خروج مقام
اعلی میدارد زیرا که در حدیث صحیح و ارد است الصلوة معراج المؤمنین یعنی
صلوة باعث و سبب ترقی و خروج مؤمنین است بمقام اعلی پس قرات سوره
تائید که عبارت از ضم سوره است همین سلوک راه و طی نمودن منازل و مراحل
است پس بعد از سوره هرگاه مصلی داخل رکوع شد فقره پیش قدمی و سلوک
راه مصلی حاصل شد یعنی مصلی اکنون بعد از طی منازل و مراحل از مرتبه مقام
واحدیت بمقام وحدت و اصل گردید باید دانست که مرتبه وحدت از احوال
نوعی و ضوئی می دارد زیرا که مرتبه احدیت من کل الوجوه اطلاق است و
بکدامی وجه تعیین و تقیید نه بوده است و بغیر تقیید و تعیین ظهور مطلق بخارج
ناظر چنانچه مطلق حیوان در خارج که وجود انسان یافته میشود و همچنان
مطلق انسان را بے وجود زید و عمر در خارج وجوده مینماید پس ذات
مطلقه احدیت و رین مقام وحدت تعیین و تقیید گرفت لهذا بمقام وحدت

والت احدیت را چنانچه ظهور و وصف شد مگر چندان و موصوف و ظهور که در تبه
 و احدیت و کثرت است پس مقام وحدت بین بین از مقام و احدیت
 و مقام احدیت است که وحدت به نسبت احدیت واضح است و به نسبت
 و احدیت مجمل است چنان رکوع باعتبار سجود که اعضا و السانی درین حالت
 سجود با همی و مستوری مانند واضح است و باعتبار حالت قیام که اعضا
 انسانی درین حالت قیام بخوبی واضح و ظاهر می ماند فی الحقیقه و در اندامین
 حالت رکوع و موصول بر تبه وحدت است لکن در رکوع بختن سبحان ربی
 ارشاد گردید یعنی پاک است پروردگار من که بزرگ است یعنی چون
 بنده درین مرتبه وحدت تا مقام تنزیه عروج نمود زیرا که اکنون بذات
 تنزیه که اعمی بوده و حجاب باقی نیست که وحدت خود ظهور ذات تنزیه
 پرده و حجاب واقع است و فیضان نور الهی بجمیع مظاهر بواسطه همین
 است و تعریف حق تعالی درین حال بصفت عظمت شد زیرا که عظمت
 شان الهی با ظهور کثرت است و مظاهر کثرت وحدت و حقیقت توحید
 صلی الله علیه و آله و سلم واقع است که در حدیث قدسی وارد است
 لولاک لما اظهرت الربوبیه یعنی حق تعالی می فرماید که اگر وجود و شهادت
 تو اے محمد نبود می هرگز من شان ربوبیت خود که عبارت از ظهور کثرت
 است ظاهر نمی کردم و پدایش ظهور جدا و موجودات از نور محمدی
 صلی الله علیه و سلم است که اگر نور محمدی صلی الله علیه و سلم ظاهر و پدید
 بود می که اعمی از آسمانها و زمین ظاهر و پدید می شد تا زمین جایید

فان کثرت سبحان ربی
 در رکوع است

فان کثرت سبحان ربی
 در رکوع است

مکرم تو مگر دید یعنی چنانچه قیام براسه اطلاع این معنی که با لک عروج و نزول
 بهر حال لاحق میشود و اگر چه انشاک بغایت مقام قرب رسیده باشد همچنان
 شیخ سعدی علیه الرحمه معتزله یعقوب علی نبیا و علیه السلام نقل میکنند
 یکس پر سید از آن کم کرده مندر زند که اے روشن گهر پیر خرمند
 ز مهرش بوسه پیر این شمعید سے چرا در چاه کفانش ندیدی
 کجاست احوال با برق جهان است و من پید او دیگر دم نهان است
 کجاست بر طارم اعلی نشینم کجاست بر پشت پای خود نه میغم
 یعنی قومه بعد رکوع براسه اطلاع این معنی است که سالک را بعد حصول
 حالت عروجی توجیه او بمقام نزولی مرتبه جامعیت و کمال است که نقطه
 اعمال عروجی مرتبه جامعیت نیست و نیز براسه اطلاع و تقلم این معنی حکم
 قومه بعد رکوع گردید که مرتبه و احدیت مرتبه کثرت و مظاهر و احدیت
 و کثرت همین وحدت است که وحدت هر گاه متوجه به تنزل بجای و احدیت
 شد انگاه ظهور کثرت گردید پس کثرت و و احدیت بحسب فنا و طی کردن
 سیر عروجی بر تبه وحدت است و این تعلیم از رکوع بعد قیام است که از بیان
 بالا معلوم گردید که حالت قیام عبارت است از مقام و احدیت و حالت رکوع
 عبارت است بوجه وحدت و وحدت به تنزل و توجیه ظهور کثرت است و این
 اشاره از قومه بعد رکوع است و چون از بیان بالا واضح گردید که حالت قیام
 عبارتست رجوع مرتبه و مقام و احدیت است و حمد حق تعالی نیز شریف کثرت
 است که آن مقام و احدیت است لهذا بختن حمد حق تعالی بمجوقرات موعود

فان کثرت سبحان ربی
 در رکوع است

فان کثرت سبحان ربی
 در رکوع است

فاتحه و در حالت قمر نیز حکم گردید که در حالت قمر مصلی سمع امثلین حمده ربنا
 لک الحمد میگویی یعنی شنیدم حق تعالی حمد آن کس که حمدگر و حق تعالی را اسما
 پر دگار برابر اسما ذات پاک تو حمد سزاوارست هرگاه که مرتبه وحدت بجای
 موصول بجانب احدیت است فلذا اکنون بسوگ راه قرب حق حاجت میرسد
 از مشقت و محنت باقی مانده ازین وجه درین حالت بعضی برقرار است هیچ
 سبحان ربی العظیم الکنانوده شده و حکم زیاده قرات سوره و غیره مثل
 گزیده بعد از آن مصلی سجده و ادانموده و اکثر اعضا مصلی درین حالت مستور
 و مخفی شده یعنی لپن و صدر و چهره و سر که اشرف الاعضا مصلی بوده اند
 بر زمین متصل گشته و مخفی شده و شکل انسانی مصلی درین حالت بالکل محو
 گردیده شکل مصلی همچو مضافه گوشت نمودار گشت پس اینجا حالت اشاره است
 بدین جانب که مصلی اندرین حالت بجانب مرتبه احدیت که آن مرتبه اطلاق است
 و ذات عباد اندرین حالت مرتبه فنا و محویت مطلقه حاصل است متوجه
 گردیده و نمی مطلق ذات عباد را اندرین حالت حاصل گشت زیرا که شکل سجده
 براسه مصلی شکل نهایت محض مصلی است و معنی محض حقیقی همین است که عاجز و
 خود را بالکل نیست و نابود کند پس اکنون بنده مصلی از جاسه که آمده بود و جان
 جادرسید یعنی اصل مصلی منبسط و نابودی است و بقا و وجود براسه
 ذات حق تعالی حاصل است و حق تعالی سبحانه بطریق ذات خود به کمال
 اسمائے منور این بنده مصلی نموده بود پس خودی آن بنده که باقیه کمال
 کمال اسمائی پیدا شده تمام مرتفع گردید و منبسط گشت اکنون محض ذات حق است

در این حالت
 در این حالت
 در این حالت

مانده و بنده که عبارت از خودی است بالکل فانی گردید و در مرتبه محقق مبنده حاصل
 گشت پس در حدیثیکه وارد است که اقرب حالات عباد با پروردگار خود است
 سجده است در اینجا صادق آمد باید دانست که از بیان بالا واضح گردید که در این
 اول مراتب قرب حق است براسه ذات انسانی و احدیت آنها و مرتبه
 قرب انسانی است با پروردگار و احدیت را اقرب حالات انسانی باقر
 حق گفتن هم جایز است زیرا که وحدت و احدیت بعد مرتبه و احدیت است
 و با اعتبار این معنی که و احدیت نسبت به مرتبه قرب انسانی با حق تعالی است
 و موصول به مرتبه احدیت را اقرب حالات قرب انسانی با حق تعالی نیز گفتن میشود
 زیرا که در اینجا انسان را قرب و موصول حق تعالی بدرجه کمال حاصل شد و درین
 مرتبه و احدیت نیز یک و در اقرب حالات انسانی با حق تعالی شد که آن اول
 مراتب قرب انسانی با حق تعالی بوده است و موصول به مرتبه احدیت نیز یک
 اقرب حالات قرب انسانی با حق تعالی شده که آن نسبت به مقام قرب حق تعالی
 بوده است و بالا عرض نموده شد که حالت قیام اشاره از مرتبه و احدیت و عباد
 سجده و اشاره از مرتبه احدیت است پس حتی برود و حدیث درست و صحیح و آنچه
 که اقرب حالات عباد با پروردگار خود حالت قیام است و اقرب حالات عباد
 با حق تعالی سجده است بدین وجه گفتن سبحان ربی الاعلی و در حالت سجده
 ارشاد و گردید پس در اینجا حق تعالی معصیت نمود و رایا و فرمود یعنی حق سبحان
 تعالی با اعتبار ذات خود بلند و بزرگوار است از اظهار کثرت و ستغنی است
 از تعجب و غایب و ذات پاک او از همه عالمیت و در اینجا نیز مرتبه ذات حق است

در این حالت
 در این حالت
 در این حالت

در این حالت
 در این حالت
 در این حالت

مخصوصه نماز یعنی تمام حجت نیز بر اوست حق تعالی است که حق تعالی ظهور رحمت
 کلام و حال خود بر فراز نمود و هدایت راه خود عنایت گردان و فوق انبیاست
 در حجت چه تصور شود و حال حق تعالی سر فراز باشد با صلوة یعنی نماز
 و ارکان مخصوصه بر اوست ذات حق تعالی است یعنی حق تعالی عنایت خود
 هدایت و معرفت این معنی سر فراز فرمود که در نماز و ارکان او در جمیع ظهور و
 قرب الهی است طیبات جمیع غیب یعنی چه ظاهر است یعنی جمیع چیزها
 پاک بر اوست حق تعالی است یعنی حق سبحانه تعالی هرگاه وصول بذات نمود
 سر از فرمود و مشاهده ذات خود و عطا نمود ما را بصیرت این معنی حاصل
 گردید که خواه نماز و خواه دیگر عبادات جمیع اشیا و ظهور ذات حق تعالی است
 و تجلی حق جمیع اشیا و تجلی است چنانچه مقرر است هر سو چشم بکشیم جمال
 یار منیم پس هرگاه بگردانیم مظاهر تجلی حق تعالی مشاهده میشود و جمیع
 اسما بر ماست بار این مشاهده عیانت و پاک بنظر می آید باید فهمید که گشت
 را بعد و وصول بر مرتبه تشریف بنظر یک معنی و مشاهده ذات حق جمیع اشیا
 تفرقه خیر و شر بر حق تعالی است از احوال سالک که مرتبه و حال
 عروج او است زیرا که خیر و شر مظاهر اسما و الهیه است و بر مرتبه ذات جمیع
 اسما و محو و محقق می باشند و چون سالک بر مرتبه نزولی مجروح متوجه میشود
 حالت تفرقه خیر و شر که مرتبه صفات و اسما حق تعالی است بیان آید
 و این هم حالتیست از احوال سالک تا این جا و از اوست شکرت آن نعمات گردید
 که از جانب حق تعالی مصلحت عنایت گشت و باید فهمید که بر اوست سالک بعد

مرتبه عروجی مرتبه نزولی لاحق حال مشی و همچنین عروج و نزول لاحق حال
 گردیده باشد و این حالت حالت حسین کمال سالک است که مرتبه جامعیت
 بسالک و بیخالت حاصل است که اگر نقطه مرتبه عروجی مشغول باشد و بجانب مرتبه
 نزولی متوجه شود پس این حالت جامعیت سالک نیست که این مقام بقام سکون
 نامزد پس مصلی بحالت مملو از قیام که مرتبه واحدیت است بحالت رکوع که
 مرتبه وحدت است عروج گردید و از رکوع که مرتبه وحدت است بجان سجود
 که مرتبه احدیت است عروج شد پس حالت نزولی مصلی از احدیت بر مرتبه
 و از وحدت بر مرتبه واحدیت است چون مصلی شکر حق تعالی بذکر صفات تشریف
 او مناسب احدیت که مقام تشریف است از شرم عقرات التحیات تا والقیه
 او نمود و اینجا جمیع مصلی باز بقام وحدت گردید که بواسطه این وحدت عروج
 مصلی بجانب احدیت گردیده بود و اینجا مصلی میگوید السلاطین علیک ایها
 النبی و حمده الله و برکاته یعنی سلام باد بر منی که مصلی الله علیه و آله و سلم
 بر ذات مبارک حضرت و رحمت خدا و برکات حق بر ذات مبارک فایز باد
 یعنی مصلی بجانب مقام وحدت و حقیقت محمدیه صلی الله علیه و سلم که بذات مصلی
 نمایان است متوجه و مخاطب شده میگوید که اوست حقیقت محمدیه صلی الله علیه
 سلم که عین ذات من بوده سلام و رحمت خدا و برکت حق تعالی بر ذات حضرت
 صلی الله علیه و سلم فایز باد که هنوز منی دانستم که ذات مبارک حضرت عین
 من است و ذات من عین ذات مبارک و حقیقت محمدیه صلی الله علیه و سلم
 من هنوز طالب حضرت و سرگردان میبودم و بر جابه تلاشش نقاشی حضرت

جان در این عالم
خداوند عزوجل
مستحق است

بیستم گویا بحث عدم بصیرت و اعمال ذات مبارک صلی الله علیه و سلم حاصل
کردم اگر چه قطع ساقط و بیهوشی حضرت از زیارت
طاهره حضرت فیه فیض و مشرف شدم که عدم بصیرت و بیهوشی خود را چه کنم
که از آن بوجوه صحت محض و محروم ماندم و عالم مشایخ شخصی کردید که کسی
پادشاه است یعنی و سرفرازی خود مبارک و خدایا و فرمود پس آنکس است
عصا بر چشم مستور العین بود همچون طوری پیش پادشاه وقت حاضر گردید
پس اگر چه سرفرازی و عنایت پادشاهی هیچ فرقه و شک نیست که محبوب
شخص اونی را به چه مقام اعلی بارگاه خود و فرمود و بختی خدایت و
قرب خود سرفرازی و لیکن تصور و مالیت این کس است که این شخص
حصول نیایی و بصیرت خود سعی و کوشش نمود بلکه همین حالت بیهوشی و بیهوشی
سلطان حاضر شد پس ذات مبارک حضرت از من نزدیک بگذشت و از من
بود که حضور مجلوه عالم از نور مبارک ذات آنحضرت صلی الله علیه و سلم است که من از
ناجیانی خود اقرب حضرت و در بودم و کلام شیخ سعدی علیه الرحمه متداول بود
چه کنم با که توان گفت که او در کنار من و من به چه رسم
اکنون بقیل شیخ کامل سرفرازی کامل حضرت شامل حال من گشت و
حضرت را اکنون در ذات خود یا فتم پس ای نبی کریم صلی الله علیه و سلم
سلام من و رحمت حق و برکات خدا بر ذات حضرت فایز باد اکنون از اقدار
پاک حضرت جدائی گنجائش نیست زیرا که هرگاه این معنی مرا مشکف گردید که
ذات مبارک حضرت عین ذات من است اکنون از ذات مبارک حضرت جدا

جان در این عالم
خداوند عزوجل
مستحق است

آن محض است که جدائی از ذات آنحضرت جدائی خود از خود و انفا کس ذات از ذات
است چنانچه شواهد و دلایل و دلایل شمس من تو شدم تو من شدم
من تو شدم تو جان شدم و تا کس نکوید بعد ازین من دیگرم تو دیگرم
چون ذات مصلی عین نور محمدی است و خود و حقیقت محمدی از مظهر مصلی است
و تا بین مصلی و حقیقت محمدی صلی الله علیه و سلم دومی و منی و اعتباری و خلق
و اتحاد و حقیقتی متحقق است لهذا از وحدت بکمال سرفرازی بزبان مصلی جواد
ارشد و مصلی سرفرازی شود السلام علینا و علی عباد الله الصالحین
یعنی سلام بر ما و جمیعندگان صالحین با و در اینجا لفظ علینا ارشاد کرد و دید که
جمیع است لفظ علی که صیغه معر و است ازین مشکف گردید که ای مصلی هرگاه
تو از من و اصل شده و حقیقت محمدی صلی الله علیه و سلم بر تو مشکف گردید که
آن عین ذات است پس سلامی که تو بر عرض کرده ای فی الحقیقت آن سلام بر ذات
است زیرا که غیریت و دومی اعتباری فیما بین من و تو املات نفع است و نیست
موصف متحقق است پس در لفظ السلام علینا که لفظ جمیع است ذات مصلی را نیز
بکمال سرفرازی و عنایت خود شریک فرمود و ندیدیم که ارشاد حق در آیه کریمه
است فاذا کرم فی اذکم مکرر یعنی شما یا و من کنید من یا و شما خاتم من و پس
بقام و حال یا محبوب من یا خود است زیرا که درین مقام غیرت مطلق است
و حقیقت در میان و اگر مذکور متحقق است شخص در خواب و عالم رویا از رویت
ذات مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم مشرف گشت و عرض نمود که حضرت
ما که گاه را در شب معراج فراموش فرموده که حضرت ما را بسلام خود شریک

مقرر نمودند بلکه حضرت سلام بگروه صاحبین ارشاد فرمودند که از کلام علی
و علی عبا و انصار الحسین پس مانند گمان کنند که از سلام حضرت مبرورند
حضرت صلی الله علیه و سلم بخواهش ارشاد فرمودند که کلام علی ارشاد نکرد
بلکه عیسا ارشاد فرمودیم یعنی گفته اند که گمان است از ذات مبارک خود و این
بیست و نهم پس حاصل مضمون ارشاد السلام عیسا و علی عبا و انصار الله علیه
این می گویید که اسرار صلی برگاه حقیقت محمدی صلی الله علیه و آله و سلم
بر تو کشف گردید که در ذات تو جمیع مظاهر و افراد موجودات ظهور می یابد
و اینست که علی و سلم است پس در من تمام بر ذات مبارک من حقیقت
بر ذات تو و جمیع مظاهر من که استحقاق و صلاحیت سلام می دارند و خود
که از آن صاحبین عبارت است و آن وقت صلی عرض می کند که
یا ایها الذی لا اله الا انت یا محمد بن عبد الله و یا رسول الله یعنی آن که
ایستادم بر این معنی که نسبت به خود و موجودات که ذات حق تعالی و گو
میدم که صلی الله علیه و سلم خدایان رب العالمین و رسول او
آنکه کلام مظاهر ظهور حقیقت محمدیه صلی الله علیه و سلم پس ارشاد
فرمود که صلی الله علیه و سلم فی الواقع و نفس الامر است که عرض
از ذات مبارک حضرت است اما در مقام لغت خود است که حقیقت
حضرت چه را می گویند است اگر کلامی خدمت گذاری حضرت خود و آن خدمت
گذاری بر کلام لغت و نه در ذات مبارک حضرت از خدمت گذاری است
من حق تعالی خلقت و من اسما و علیا یعنی کسی که علی و بر سرافقت

پس ازین کلام صلی واضح گردید که صلی را شاید احدیت بوجدت و شایده
و صرت به احدیت حاصل گشت و بطریق وحدت و حقیقت محمدیه صلی الله علیه
سلم تا با احدیت عروج عنایت شد پس بر سه ثبات و استقامت بمقام
احدیت مناسب شد که صلی بر ذات مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم که عیسا
این حقیقتی و خدمت معنی برده اند و در و شریف عرض کنند پس صلی عرض
در و شریف اللهم علی من الله شروع نمود و هرگاه که صلی در و شریف تابد
بار عرض نمود که استقامت و ثبوت او را بمقام و مرتبه ولایت حاصل گشت
صلی قابل عنایت شد که قرب حق تعالی بدو گران سرور کند پس صلی متوجه
واحدیت و کثرت گردید که از آن مقام و بیجا رسیده بود تا که بکشد ازین کثرت
کسانی که خود را بغیرت افتاده اند بپند صلی در اینجا دعای اللهم اغفر لی و
لی و آفره و نوعی است حق تعالی را و والدین را و جمیع مسلمین را بفرست کن
یعنی بخواه که تو از رحمت کامل خود مرادایت سرفراز فرموده و انکشاف
حقیقت من عنایت نموده و وصول از تحقیق عطا کرده پس دیدم که در ذات
من و جمیع موجودات توئی متجلی بوده و غیر تو در عالم موجود نیست پس دیگر
مسلمین را بخواه که بخش بجانب خود عنایت فرما و ظهور ذات خود و قابلیت
اوشان سرفراز کن علی الخصوص آن مسلمین که مشا و ظهور من بعالم ناسوت
بوده اند که عبارت از والدین است اوشان را نیز از رحمت خود سرفراز
کن و فریست و دینی و دینی باطل از اوشان مرتفع کن و انکشاف حقیقت
اوشان که ذات است با اوشان عنایت کن و همین معنی شفاعت است

این کلام از کلام
حضرت است

این کلام از کلام
حضرت است

که در حدیث مرثیه وارداست که هر مومن موافق مرتبه خود شفاعت اوست
 مرحومه خواهند نمود علی الخصوص نسبت ولایت را تحقق خاص شفاعت است که
 در حدیث وارده است که هر کس که بر سر کعبه باشد فرزند صغیر انتقال کند بر اوست او حجت است
 و بدیگر حدیث ارشاد گردید که هر کس که دو فرزند او انتقال کند بر اوست او حجت است
 و بدیگر حدیث وارداست که هر کس که فرزند صغیر از دنیا رحلت کند روز حشر بر او
 جنت خوانند ایستاد و در باب شفاعت والدین خود که ما خود بمواخذه حق
 خواهند بود و خصوصت و طول کلامی در بارگاه حق تعالی خواهد نمود و پس ارشاد
 الهی بان گوید که ان خواهد شد که اوست که دوکان خصوصت کند گان و بدیگر حدیث
 شما والدین شمار اخلاقی و بدیگر حدیث وارده است من ابی بالبنات فلا یجنت
 یعنی تنصیک بخدایت و پرورش بنات مشغول و معروف گردید و در پرورش
 محنت و مشقت برداشت پس بر اوست او حجت است و بدیگر حدیث وارده است
 که شخصی که قرآن مجید یا منور و بسر والدین آنکس تاجی باشد بحجت پس هرگاه در
 این مصطفی غم گردید و حق تعالی شفاعت این مصطفی حسب اراده و مشیت خود
 بجانب خویش سرفراز ساخت پس این مصطفی را عهده خلافت حق تعالی که ظهور
 انسان بر اوست آن بود تمام سرفراز گشت زیرا که معنی خلافت حق تعالی
 همین است که کسی که از ذات خلیفه خود مظهر تجلیات الهی میشود که ذات حق تعالی
 بار اطلاق غیرت و جبهه مظهر این خلیفه متجلی میباشد و دیگر آن که توسط اوجی مظهر
 بجانب حق متجذب شود و این بر دو معانی در ذات این مصطفی موجود و حاصل
 بوده اند که مصطفی اول و اولی است که عبارت از قیام و رکوع و سجود

وجود و غیره بوده است بهر که در آن منازل سلوک و ارتفاع غیرت و جبهه
 از خود و باقی بحق گردید پس شفاعت او حسب منظور الهی بحق و بدیگر مظهر قبول
 از آتشش بجانب حق سرفراز گشت پس مظهر خلافت در ذات مصطفی تمام و کامل
 حاصل گردید پس هرگاه که مصطفی را عهده خلافت خود فارغ گردید و وقت
 آن رسید که کسی که از شفاعت آن مصطفی داخل حجت و حاصل حق گردید اندک
 خود بخیر سلامت حال او شان رساند و بر او شان عرض سلام کند زیرا که بعد
 دخول جنت بر اهل جنت نیز عرض سلام کرده خواهد شد همچنان که در قرآن شریف
 وارداست سلام علیکم طیبتم فنعیم عقبی الدار یعنی بر اهل جنت بعد دخول جنت
 گفته خواهد شد که سلام باد بر شما که خوشحالی باد بر اوست شالین عاقبت در جنت
 بسیار درست است و دیگر جا وارداست دعواهم فیها سبحانک اللهم
 و تحمیتهم فیها سلام و آخر دعواهم ان الحمد لله رب العالمین یعنی آواز
 نمودن اهل جنت سبحانک اللهم خواهد شد و اول ملاقات با اهل جنت سلام خواهد شد
 و آخر آواز اهل جنت الحمد لله رب العالمین خواهد شد بدین وجه مصطفی به ایت باقی
 شفاعت خود سلام علیکم و رحمة الله میگوید زیرا که حکم است که مصطفی نسبت از
 علیکم هم مومنین و ملائکه کند و این نسبت سنیه آنحضرت صلی علیه و سلم است که حضرت
 صلی الله علیه و سلم کمال سرفرازی و عنایت خود بر امت مرحومه تقدیم سلام غیر خود
 حتی که بر وقت رحلت شریف ارشاد گردید که کسی که حاضر در وقت هستند و کسی که
 تا ابد القیمة در امت مرحومه پیدا خواهند شد بر او شان سلام من باد ازین وجه بر
 مصطفی صلوة حقیقی که اولیا و کرام امت مرحومه هستند نیز حکم گردید که همین

باین حدیث از مصطفی
 انصاف شده است
 رحمت الله علیه

عزیز و نوری و عنایت خود شامل حال خادین و غلامان که درایت او شان است
 بداند این حال صلوٰه حقیقی است که او کندگان آن اولیا و کرام بوده اند و در
 صلوٰه با عام مومنین صلوٰه صوری و تقلیدی است حق تعالی لطیف اولیا و کرام خود
 از تقلید تحقیق رساند آئین هم آئین بعد حق تعالی میفرماید ان اعنات بنی علی
 یعنی نیکی با پدر و مادر و پسندیدن او از نیکی با تجدیات حق تعالی است و مراوازه
 بدین احوال عزیز و دینی است یعنی هر که صلوٰه حقیقی که عبارت از طهور و تحلی
 حق تعالی است قایم شود و مشایقه حق مصلی صلوٰه حقیقی حاصل باشد از آن
 خیال و وهم غیبت مرتفع و منعی گردد و محض ذات حق تعالی بشاید مصلی باشد
 اگر چه اولیا و اولاد حق تعالی همیشه در صلوٰه حقیقی که عبارت از شایده ذات حق تعالی
 است می مانند اما محب نیست بلکه اقرب البقین است که با اولیا و کرام در وادی
 صلوٰه مفروضه و گذراندن در گمان صلوٰه بشاید حق تعالی تخصیص حاصل باشد چنانچه
 در تفسیر بالا دانسته شد باید دانست که آنچه مصائب و آفات که بر ذات انسان
 لاحق و عارض میشوند عبارت از شامت اعمال اوست که جزا و عقیب از اعمال سیر
 انسان بذات او میرسد و اکثری در اعمال سیر انسان از رحمت و کرم حق تعالی
 معاف شود چنانچه ارشاد حق تعالی است ما اصابکم من مصیبه فبما کمسبت انکم
 و یعفو عنکم یعنی چیزی که میرسد بشما از مصیبتی بسبب آنست که کرده اند و
 شما را عفو میکند حق تعالی اکثری از سیئات شما عفو می کند عبارت است بعد و
 افعال به حسب اقتضا صفات جلایه خلاف تعقیبات صفات رحمانیه او و به جلایه
 بندگان خدا طهور مصلی اسم حق تعالی است و در جمیع عبادت حق طهور اسم الهی

بسم الله الرحمن الرحیم
 یا علی بن ابی طالب

بسم الله الرحمن الرحیم
 یا علی بن ابی طالب

است و مصیبت عبارت است از طهور اسم الهی نیز سیئات ذات خاص انسانی و طهور
 جمیع مصائب تجلی و اقتضا اسم المستقم است چون نکالت را با مقام مناسبت است
 لهذا در پس معیان بر ذات انسان مصائب ارسوزند چنانچه در حدیث صحیح وارد است
 که کثرت نماز پیدا شود و منبع زکوة برکت مال میرود و چنانچه در آیت قرآنی نیز
 این معنون وارد است یعنی الله البرو یعنی برکت می کند حق تعالی مال را
 بر اعدای ربوا غنا فدا شد و سر غنایان کثیره بندگان آنست که طهور رحمت
 حق تعالی بطهور ذات مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم بدرجه اعلی است که
 حق تعالی در شان مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود و ما ارسلناک
 الا رحمة للعالمین یعنی نفرستادیم ذات مبارک تو را مگر رحمتی صلی الله علیه و سلم
 که در عالم رحمت بوده برائے جمیع عالمیان و نیز دیگر ارشاد الهی است ما کان
 الله لعلیهم و انت علیهم رحمت حق تعالی که خدا بگنجد بر امت مرحومه و عالمی که ذات
 مبارک تو را مگر رحمتی صلی الله علیه و سلم آنست که در ذات حق تعالی صفات
 رحمانیه غالب است بر صفات جلایه چنانچه ارشاد الهی در حدیث قدسی وارد
 است سبقت رحمتی علی غضبی یعنی حق تعالی میفرماید یعنی رحمت من بر غضبی
 سبقت نمود و در دیگر حدیث نبوی صلی الله علیه و سلم وارد است که حق را
 یکصد عدد رحمت است و یک عدد رحمت از آن صد عدد در دنیا و آخرت
 و جمیع عوالم تقسیم یافته است و نود و نه عدد رحمت حق تعالی بر و رحمت ظاهر
 توانمند نود و نه رحمت والدین و جمیع اقربا و اجماع و جود و انانیه و جود
 دیگر موجودات و عوالم از آن یک عدد رحمت الهیه چون تقسیم آن یک عدد

حسنت الهی هزار عالم که افراد هر نوع عوالم لا تقد ولا تحصى بوده اند که باین
 منی آینه چندین بشور و شعل و درین عالم افتاده است که به نسبت والدین
 برودند و جان نزاری کنند و چیزه رنج و لذت گوارا منی بدارند و رنج ذات
 خود و عباد و عباد را رنج و لذت آسان می شمارند و نیز رنج مجازی هم ازین
 نسبت حب و درین عالم پیدا است که باب بیستم است از ان معلوم و شگون است
 پس بطور جود و حد و حجت حق تعالی که بر و حشره خواهد نمود و در حالت بطور
 خواهد رسید چنانچه از بیان ظهور صفات رحمانیه حق تعالی که بر و حشره خواهد شد
 که ظهور رحمت حق تعالی حضور جلال عالمیان به حد و انتهائ که از او شان کاهی
 کار خیر ظهور نیامده باشد بیک ذره ایمان خواهد گردید آیات قرآنی و احادیث نبویه
 صلی الله علیه و سلم از ان شگون و معلوم است و ازین حال حضرت شیخ سعدی
 علیه الرحمه خبر داده اند که جو بر می زند یک صلاسه کرم با غزازی که گوید
 فیض برم با چون ظهور ذات حق تعالی در ذات آن حضرت صلی الله علیه و سلم
 بلا بوده و حجاب است و ذات حق تعالی بلا واسطه بدات آن حضرت صلی الله
 علیه و سلم تنجی است چنانچه واضح شد که فیما بین احدیت که مرتبه اطلاق ذات حق
 است و وحدت که حقیقت محمدیه صلی الله علیه و سلم واسطه و حجاب نبوده است
 و وحدت که حقیقت محمدیه صلی الله علیه و سلم است شان ذات حق تعالی است
 که ذات احدیت بلا واسطه بوحث تنجی است زیرا که فیما بین ذات احدیت
 و وحدت واسطه و حجاب به نیست چنانچه در بالا واضح گردید بجلالت و بکرمه چنانچه
 که فیضان وجود دیگر توسط ذات مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم بوده است

مسلما همین که صفات حق یعنی بقیه صفات رحمانیه و جمالیه بر صفات جلالیه بود
 است همیشه بزارت مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم ظاهر شد که ذات مبارک
 صلی الله علیه و سلم رحمة للعالمین گردید پس ظهور صفات رحمانیه جمالیه حق تعالی شد
 و تکیه از ذات مبارک آن حضرت صلی الله علیه و سلم و برون ذات مبارک
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم رحمة للعالمین همین است که تنجی حق تعالی بنظر خاص
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم ظاهر ده متجلی است و صفات رحمانیه حق تعالی غالب
 بر صفات جلالیه اوست و ذات مبارک اولیا و کرام که فانی در ذات آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم است و ذات آنحضرت صلی الله علیه و سلم از ذات مبارک
 اولیا و کرام است مرحوم تنجی است پس اولیا امت مرحومه نیز آید رحمت
 حق تعالی بر اسامی امت مرحومه شده و حاضرین حاضرت و متبعین بارگاه او شان
 همچنان رحمتها به و نبوی و آخر وی سر فزایش و دنیا که حال مقبول الدوله
 و کور شد که بصورتی خدمت حضرت قدس سره رفیع جویان بلا شایسته عظیم کمال
 سکون بر او شان بود که جان بری از همه بلا و محال و مشکل خواهد بود و گردیده و حد
 بزرگ رحمت و جان فدای اقام اولیا و حق با ذکر مایات حقیقی عنایات اولیا و
 است و سرفرازی و محبت حقیقی سرفرازی و محبت او شان است که بمقام
 و سرفرازی اولیا و الله محبت والدین که اعلی ترین محبتها است و بجز
 است بچند وجوه اول آنکه محبت والدین محض به دنیا که این واد فانی گشتنی
 و گدازشی است و اثره از محبت والدین بدار الاخره که آن دار قایم است
 و مصائب آن دار سنگین تر از مصائب دنیوی است و اینها خواهد شد چنانچه

این سخن از حضرت
 صاحب کمال است
 در بیان صفات
 حضرت زین العابدین

حق تعالی در قرآن مجید فرموده است یوم یفر الحد من غیر الحد و امر و ابیه و هاجت
و بنیه یعنی روزی که خواهد که نیت مردان را در وادار و اب و زوجه و اولاد
و دم آنکه محبت والدین با اولاد خود درین دار فانی نیز عالی از غرض اولاد
نیست زیرا که والدین از اولاد خود غرض بجا نام و نشان خود و امید نیست
گذری خود می دارند سوم آنکه والدین از اولاد خود هیچ مایه که بگویند اولاد
خود مانع باشند یا جزو قاصد بوند اند و دفع معزم و طلب منعم بگویند اولاد خود
چنانکه باید کردن نمی توانست که بدفع جمیع مصارف و جلب جمیع منافع با اولاد
قدرت حاصل نموده است چهارم آنکه والدین را از افعال امور و انجام کارها
اولاد خود آگاهی و اطلاع نمی یابند ازین وجه از دفع حقیقی و مضرت حقیقی
خود خود مطلع نموده اند پس امور است که فی الحال بصورتی منع مینمایند و
با اعتبار مال منزلت میکنند و بعضی کارها هستند که فی الحال ضرری نماند و عاقبت
الامر دفع می یابند که حق تعالی در قرآن مجید فرموده است عسی ان یکره
شئنا و یوثر لکم و عسی ان یجبر شئنا و یجبر لکم و عسی ان یموت قریب است چنانکه
مکره و اندک شئ را و حالیکه این شئ را میباید براسد شئ و قریب است
که دوست دارند شئ را چه شئ را و آن بدین خواهد بود برآمدن شئ و اندک شئ را
تعلول و عوامی داند انجام کار را شئ را داند پس علم و انجام کار بگویند شئ را
اولیا و دوست است والدین در دامن تعلول شئ را کرده اند چنانچه ازین
ماست و معلوم است که بیا عدت والدین خود را از خلاصت و گمراهی است
شئ را که چنانچه در حدیث شریف وارد است که هر کس که بر این امر شود بر رفعت

اسلام پیدا می شود پس والدین آن طفل بصحبت خود یا بی خودی و نظراتی و تجربی
می سازند و دستنی پیدا شدن طفل بر فطرت اسلام آنست که اگر طفل را بر حال
مکلف باشد و بوقت پرورش و تعلیم و تربیت دینی از ادیان نباشد خواه دین
اسلام باشد یا غیر آن و بعد رسیدن طفل بس عقل و تمیز اگر پیش طفل بجا
جمیع ادیان با دین اسلام عرض نموده شود و بجهان آن طفل بجانب دین اسلام
خواهد گردید و بجانب دیگر ادیان چنانچه بعضی از پادشاهان فامیری تجربه نموده
نموده اند پس اگر شاد و مبارک بخیرها و اوقاف اند و چون نشود که شاد
نبی کریم صلی الله علیه و سلم من ارشاد الهی است که در قرآن شریف وارد است
و ما یطق عن الهوی ان یوالا و هی یومی و کلام الهی فرمایند آنحضرت صلی الله علیه
سلم از خود کسب طبیعت مبارک خود نگرد می است که حضرت وحی کرده میشوند
از ارشاد الهی که ارم قول خدا و حق تر باشد چنانچه در قرآن شریف وارد است
و من اصدق من الله حدیثا یعنی و کدام کس است صادق تر از حق تعالی پس
الاصول سر و زاری و عنایت است اولیا و الله بر حال غلامان و خاندان اولیا
نا اهل ذریه است و بر امور دنیوی و اخروی شامل حال غلامان است اولیا
از حفاظت غلامان خود و خود مایل نمیشوند بکسبیت اولیا را اندک حال غلامان اولیا
بر حال و بر زمان چنانکه غلامان اولیا الله بصحبت و سرور دینی او شان از
پرستش بابت دنیوی و اخروی محفوظ بمانند و بر نفع منافع دنیوی و اخروی
مظفر و مقصود میشوند که از بارگاه الهی اولیا و کلام را بهر قسم قدرت و اقتدار
حاصل است چنانچه بر لایا درم میزنند ستمگر اولیا را از انگیخت قدرت

از ان مرتبه است باز دارند از پیش ممد برادر والدین قداسه اقدام اولیا و ائمه
 با و که اینچنین سسر فرار می و قدرت با و شان یعنی والدین کجا است چنانچه گفته
 که مرتبه او سستاد از مرتبه والد بال بالاتر است زیرا که پدر باعث ظهور و لد مرتبه
 ماسوت است که آن مرتبه نزولی و جسته ظهور کمال اسما و حق تعالی است
 انسان که مرتبه ذات و صفات حق تعالی بود چنانچه در بیان بالا و ائمه گریه که
 بواسطه پدر مرتبه ظهور کمال اسما ی که عبارت ازین عالم ماسوت است بر منزل
 ظهور و پس از ان انسان بواسطه او سستاد و تعلیم و تربیت علوم و دینی و غیر
 اسم الهادی گردیده آن انسان باز مرتبه صفات و اسما سے حق ترقی نمود پس
 انسان بواسطه والد در عالم ماسوت که مرتبه نزولی است از مرتبه اسما و صفات
 حق ظهور نموده بود باز بزرگوار و سستاد و مرتبه صفات حق تعالی ترقی نمود پس احسان
 او سستاد زیاده از احسان پدر شد که بواسطه او سستاد ترقی و عروج مرتبه صفات
 حق نصیب گردید و مرتبه بزرگی که کسر تقدیر احسان او است فلذا جرم مرتبه و فضیلت
 او سستاد زیاده از مرتبه و فضیلت والد شد و فضیلت مرشدین از مرتبه پدر است
 زیرا که چنان او سستاد و موصول صفات حق تعالی بود و ذات مرشدین موصول
 بذات حق اند چون موصول بذات حق تعالی افضل تر است بر موصول صفات
 حق تعالی فلذا فضیلت مرشدین بر او سستاد و هم ظاهر و واضح شد ای صوفی
 او سستاد و مظهر برایت معنی از احوال الطریق است و ذات مبارک مرشد مظهر
 معنی افعال الی الله طلب است واضح شد چون فضیلت مرشدین بر آباء و
 اعمام و مجد و موجودات ثابت است فلذا اصحابا جان و مال و اولاد و آباء

و اعمام خود بر آن حضرت صلی الله علیه و سلم قدامی شود و بر ذات مبارک آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم که ای شفیق و افضل بنی و انستند و همین حکم نوی صلی الله علیه و سلم
 است که در حدیث شریف وارد است که مومن نخواهد شد از شناختی که ما را از
 جان و مال و اولاد و اعمام خود دوست و برتر نداند و همین وجهی با بوقت حق
 باقی و ابی می گشتند پس خدا با بر ذات مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم مود و
 و مود دوست تر و برتر و داشتن از جان و مال و اولاد و والدین خود آن حضرت
 صلی الله علیه و سلم است که ذات حق تعالی مظهر و مظهر خاص آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم تجلی است که ذات مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم مظهر تجلی ذات
 حق تعالی مظهر است چنانچه از بیان سابق و است شد که فاین ذات احدیت
 و وحدت که حقیقت محمدی صلی الله علیه و سلم حاجبی و است نیست بلکه ظهور ذات
 احدیت مرتبه وحدت بلا حجاب ولی واسطه است پس دوست تر و شستن و
 برتر و استن ذات آن حضرت صلی الله علیه و سلم بحقیقت دوست تر و برتر
 و استن ذات رب العالمین است که فاین جمیع آبا و اعمام و اولاد و غیره است
 و چون اولیا و امت مرموم و مرشدین مین تجلی وحدت و حقیقت محمدیه صلی الله
 علیه و سلم اند بلکه ذات مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعد از اولیا و امت
 مرموم و مرشدین تجلی است که اولیا و امت مرموم و مرشدین فانی بذات آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم اند و ذات مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم بصورت اولیا
 و امت مرموم و مرشدین باقی است پس احوال و اوصاف اولیا و امت مرموم و همین
 احوال و اوصاف آنحضرت صلی الله علیه و سلم است پس جان شاری و برتر

این مرتبه از مرتبه اولیا و ائمه
 صلی الله علیه و سلم است و چنانچه
 در حدیث وارد است که مومن نخواهد شد
 از شناختی که ما را از

جان و مال و اولاد و اعمام خود دوست
 و برتر نداند و همین وجهی با بوقت حق
 باقی و ابی می گشتند پس خدا با بر ذات مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم مود و

این مرتبه از مرتبه اولیا و ائمه
 صلی الله علیه و سلم است و چنانچه
 در حدیث وارد است که مومن نخواهد شد
 از شناختی که ما را از

والتن ذوات شیوخ و مرشدین را در جمیع اوزا و موجودات حتی که از جان و مال
 و اولاد و اولاد و امهات خود و فرزندان را در وصول مقصودت و کمالین
 اکثرین مصلحت و منفعت بخدمت شریف حضرت قبله و کعبه سیدی و سیدنا جناب
 پیر و مرشد و الهی و عالم علی و سنانچند اشخاص عرض نمود که در دنیا و بعد
 حق تعالی بربکرت تعالی ما را که حضرت قبله و کعبه حال موافق حال نصیب فرماید
 آمین ثم آمین

قدوی

بسم سویم اگر باشد زان	معنی تو که شد و از من بمان
من چه باشم در حق جرات کنم	با شکران کوسه تو نسبت کنم
گر کنم مثل ندامت چه مکن	شد ز کس تا حق ندمت چه مکن
ترسم از عتاب و از عنبر کنم	زیر تعلیم تو چون بسته کنم
گرفا که قدم کل بصر	گشت با شتم افضل از جبر بصر
جسم و جانم بوده است از تو عطا	من چه باشم که شوم بر تو خدا
رحمت اباد و جمله امهات	رحم جمله ارحمان در کائنات
از محبت رحمت تو قطره	از عنایات تو باشد ذره
و چه رحم بود که آقا در من	شد فدای پر ذرات تو آبا و من
قطره می آید از صلب پدر	رحم ما در میشو و جایش گمر
چون برحم ما در شش باشد قرار	وز خدا که خون ما در ستوار
صورت انسان او هموار شد	بسم او کامل شد و عباد اشد
میکنه او چون درین عالم طاهر	پس خدایش شیر باشد بی قصور

شیر باشد و در خطایش تا فلام
 چون که آیام مطلق مشش شد تمام
 چون در ان الما ل صبر شد تمام
 شد با نواع خدا چون خلق او
 قطره صلب پدر را با یقین
 گرش و نسبت و میگردد و شمار
 جسم انسان مثل دریا شد کثرت
 بلکه صورت لطف چون باقی ماند
 چون وجود لطف هم موجود شد
 نیز نسبت موجودی جسمی بود
 روح انسان محض امر فانی است
 پس چنین جزئیت موجود بود
 یعنی جزئیت سپهر را با پدر
 شد پدر متناز ازین از دیگران
 در جهان مشهور می باشد چنان
 در حق شان بالیقین گفت خدا
 حق و صیت کرده است انسان را
 محض از جزئیت معبود و جسم
 در کرم الطاف و در شفقت مگر

زان تو جسم باشد لا تمام
 پس خدا ای شبهه می باشد تمام
 هم تو جسم او شد اختتام
 پس وجود لطف که ماند کجور
 و چه نسبت باشد از جسم متین
 نسبت یک تم باشد از انوار
 لطف به شکل مثل قطره شکران
 پس بیاید جزو السائش سخاوت
 جزئیت از جسم چون معدوم شد
 روح از پدرش خالص بود
 خلق او از امر خود کرده است
 شهره آفاق باشد در راه
 در همه مخلوق بوده مستحضر
 پس محبت اوست در عالم بیان
 چون پدر که میشود اندر جهان
 در وعای رحمت ارحمها
 تا کند از والدین احسان را
 محض از جزئیت معبود و جسم
 کوسه سبقت برده اند ما و پدر

تو که عین هستی من بودی -	هم وجود پاک خود جسدی
جسم من عین وجود جسم تو	اسم من عین وجود اسم تو
روح من عین وجود روح تو	من تو هستم بوده من موبو
فاش میگردد ازین معنی مگر	نسبت محبت تو با طفت پدر
پیش لطف شفقت مادرید	نسبت نظر نثار و پیش بگر
برده انداز لطیفم در شفقت	من بر می توانم کثیف و لطیف
من که قدسی بوده ام قبل ظهور	در مقام قدس بودم بالفرد
چون درین عالم مرا بوده ظهور	لوث جسم گشت لاحق بالفرد
بوده ام در حضرت پاک خدا	والدیم کرده ما را زان جدا
کرده اند ما را جد از قرب حق	تو بقرب حق بری ما را بحق
پزورش کرده نثار از کثیف	تو ندایم میدی نور لطیف
داشته اند محبوس در قید جهان	می بری تو در مکان لامکان
یاستم زو شان حیات مستعار	می بری ما را تو در وار القار
میدهی ما را شراب بنجود	می دهی ما را حیات سرودی
داشته اند آن از بقایم در فنا	می بری تو از قایم در بقا
هر که آید در جهان بیجان هست	دال کل من علیها فان هست
چون که وجود پاک خود کردی بیان	رمز یقی وجود یک شد بیان
فهم کردم معنی قرآن را	هست از و اوج بنی ام مرا
یکداین من بر اے فهم هست	واقف اسرار خفیت خدا هست

عینت بنیر که کردی من	جان و مال خود فدا سخن کنی
آن زمان ایمان ترا حاصل شود	ختم از عجب و لذت او سے بود
جان و مال خود کنم بر تو فدا	هم فدایت می کنم اولاد را
راحت جان مرا این است و بس	دین و ایمان مرا این است و بس
چون محال با بنی کردی خطاب	پس فدا سے ام و اب کردی محو
گشت از شا و جناب منقطع	بوده اند محاب من بنجم سے
هر که بر فعل محاسبی مقتدی است	بی شبه او در ره حق مبتدی است
کرده ام آبا و اجدات من	هم فدا بر ذات تو شاه ز من
در عیفت حضرت خیر الورا	شد بن رحمت پاک خدا
گشت از دست مدد محض زان	بوده شایع در میان این جهان
از زمین محشر جن و ملک	جمله عالم از ازار سے تا فلک
بوده اند را هم یکی بر دیگران	رحم فیما بین می باشد از ان
می کنم در عالم انسان فکسر	حصر افرادش منبیا شد کمر
پس شمارش نماید از عدد پاک	هست انسان از شمارش مقصور
عالم انسان باین کثرت مگر	بوده عشر عالم جن سے خبر
عالم ملکوت زان بالاتر است	درک انسان از رسائی قاکر است
عالم جن و بشر یک جاشوند	کے شمار و حصر آن عالم کنند
تا و اے این است عالم بالیقین	عالم مجده هزار اند این -
عالمی از عالم جسد و محشر	در عدد سے شبه باشد بی شمار

چون یک از جبهه دهر عالم بجا رحم ما در رسم از آن حصه بود والد نیم رحم از آن برداشتند گشت ظاهر نسبت رحم پدر نمود و نه حصه چون ذات است رحمت عالم چه یک حصه بود رحمت ذات تو بالا تر از آن چون که آن یک حصه رحم خدا منظور حق ذات پاک تو بود رحم عالم گشته بین جسم تو جسم اسما و جها که ال بین اسما و جها که بود هم شکل والدینم بود در حقیقت شکل جبهه را همان چون بنوده راسه غیر ترا وارم امیر از تو ای بنده تو تا حصول مقصد تو و مظهر زاد کن حاصل مراد دل مرا از من بنده چه آید سیتدا	یافت از یک حصه رحم خدا شفقت والد از آن حصه شود گوسه سبقت از همین جایشند از میان کثرت عالم کم که بیان رحم تو آید درست که بیان رحم تو از من شود از زبان قیل من باشد بیان از جناب حق بعالم شد عطا پس صفات حق صفات تو بود رحمت حق بود و سبب گفتگو در تو آبان است مثل مهر و ماه منظر آن هم توئی و هم توئی شفقت و لطفت کرم فرمود بوده تو لطفت و زما هم بیان پس کند گو رحم بر حال مرا از قبول عرض کردی سرفراز تا ظهور طلب خود بلی پر م شا و گردان این دل ناشاد تا کنم از شکر تو چیز سه ادا
--	---

نعمت هستی مرا کردی عطا در بستی بر آستان بنده وار بان گذرد تو بستیم گنیم چون وجود من نیست از خود تو بستیم چون من هستی تو هست جز ازین ره نیست کز بحر و قصور بستی اقبال حال غم من اندرین عالم ره خاموشی هست از همه اعلی است این نعمت مرا در قطار بنده گمان کردی شاد هم به غفلت گرفتند بان شوم نذر بستی و اسورت نیست لیس من بنده ز بستی مفلس است حال خود را هر گنم پیشیت حضور هم ز جو تو بود شاه زمین بجودی از حال و هم بد بستی پس کلام ختم بر شمع من من نیم دانم باران من نیم الهم از قضا یک وجب من یک وجب عمل بقربا الیک و استغفار و توبه یک وجب اجابت و امتناع علیا من ثم امین کرامت شاه معین الدین صاحب قدس سره بانی مسجد محمد ارد و شریف که از اصحاب دعوت و عامل بودند هم دعوت بعضی از اعمال و حججه بلبین در حججه شغولی میداشتند و سقته حضرت شاه غلام تو صاحب قادر قدس سره یکایک اندول حججه او شلن که در دوازه اش روبرو بودند شریعت فرماید ارشاد فرمودند که بهتر است از دعوت و شغولی این عمل باز آیند و در بهر نحو ابد بود پس در حججه شامع موصوفه بود و بود که حضرت قدس سره از اندول در بیرون تشریف فرماید پس شاه معین الدین صاحب میگفت که من از آن و	از همه اعلی است این نعمت مرا در قطار بنده گمان کردی شاد هم به غفلت گرفتند بان شوم نذر بستی و اسورت نیست لیس من بنده ز بستی مفلس است حال خود را هر گنم پیشیت حضور هم ز جو تو بود شاه زمین بجودی از حال و هم بد بستی پس کلام ختم بر شمع من من نیم دانم باران من نیم الهم از قضا یک وجب من یک وجب عمل بقربا الیک و استغفار و توبه یک وجب اجابت و امتناع علیا من ثم امین کرامت شاه معین الدین صاحب قدس سره بانی مسجد محمد ارد و شریف که از اصحاب دعوت و عامل بودند هم دعوت بعضی از اعمال و حججه بلبین در حججه شغولی میداشتند و سقته حضرت شاه غلام تو صاحب قادر قدس سره یکایک اندول حججه او شلن که در دوازه اش روبرو بودند شریعت فرماید ارشاد فرمودند که بهتر است از دعوت و شغولی این عمل باز آیند و در بهر نحو ابد بود پس در حججه شامع موصوفه بود و بود که حضرت قدس سره از اندول در بیرون تشریف فرماید پس شاه معین الدین صاحب میگفت که من از آن و
--	---

در دوازه حججه
صاحب قدس سره
در حججه شامع
موصوفه بود

والتزم حضرت قدس سره از افراد اولیاء الله وکل مقربان بارگاه الهی
 بوده اند حق تعالی در قرآن مجید فرموده است **وَاللّٰهُ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ**
فَاِیْمًا لَّوَلَوْ اَفْقَمُ وَجْهَ اللّٰهِ اِنَّ اللّٰهَ وَّاسِعٌ عَلِیْمٌ یعنی مشرق و مغرب برای
 حق تعالی و ملک اوست پس هر جایکه دو میگردد ایندو یکجا وجود خدا تعالی موجود
 است تحقیق که فضل حق تعالی و اسع است و او بخلق خود انا است یعنی
 مشرق و مغرب همه از مظاهر ذات حق تعالی و شئونات اوست و هر فردی
 از افراد موجودات ذات حق تعالی متجلی است که تنزل ذات حق تعالی بطنو
 مجد افراد عالم گردد پس مشرق و مغرب نیز از مجد افراد عالم است و مقصود
 ذکر مشرق و مغرب آنست که کل موجودات ملک حق تعالی اند و متجلی ذات
 حق تعالی و کل افراد عالم است زیرا که از ذکر مشرق و مغرب تصریح اینست
 است که هر گاه دو عدد عالم ملک حق تعالی گشتند پس اینچیز است که میان این
 دو عدد واقع شد ملک حق تعالی اند و که است فرد مخلوق از عالم غایت
 بیرون این دو عدد نبوده اند پس هر گاه که جمیع افراد عالم ذات حق تعالی متجلی
 و مجد افراد عالم از شئونات ذات حق تعالی اند پس هر فردی از افراد
 نظر انداخته شود غیر او پیدا و موجود نیست چنانچه گفت اند **شعیر پر پر پر**
بستور می ندارد و بی پر نامی که خوانی سر بر او و او را حق تعالی که ذات حق
 حق تعالی اند ذات الهی متجلی ایشان او را و کرام حق است و شان او را و کرام
 نیز شان حق تعالی است پس طهر او را و اولیاء الله تعالی نیز همه با است چنانچه
 تأییدات و ضمایات او را و اولیاء الله که از عهد منازل معانیان و حقان

تفسیر
 مشرق و مغرب
 برای خداوند

سفر از مشیت و بهین معنی است چنانچه ارشاد مبارک سلطان اولیاء حضرت
 جناب محبوب سبحانی رحمتی الله تعالی است **من نادانی من المشرق**
اجبت من المغرب یعنی هر کس که در المشرق نذاخواهد چنانچه من المشرق گردد
 و من المغرب نخواهم بود از مغرب جواب نداد و استغاثه او خواهم داد و اولیاء
 او خواهم رسید چنانچه حب ارشاد جناب محبوب سبحانی تأییدات و ضمایات
 جناب حضرت محبوب سبحانی رحمتی الله تعالی درین عالم فایز و مبدول است که
 باولی از تباط قلبی و التماس بارگاه محبوبیه از بعد بعید شامل حال معنیان و غلمان
 می باشد پس هر چند که ذوات کرام اولیاء الله صورت ایشان تقید ظاهر اند اما
 ذوات اولیاء کرام بذات مطلق حق فانی بوده اند حالت الطلاق با اولیاء
 حق مامول است که یکسانی و میرزاست که خواهند طهر و خود می فرمایند خوا
 از عظمای حق را بصورت خود جلوه دهند چنانچه در کرامت آینده حضرت
 قدس سره مذکور خواهد شد که یکی از علما اظهار ذات ایشان بلکه درخت
 خردلی میوه هر برگ با سه او بصورت حضرت قدس سره مشاهده گردید و
 هم بجانب سیدی سندی حضرت پیر و مرشد بقدر کعبه در الله اطلاق تعالی
 علی اوست استغاثه کردید که بر سر که از اولیاء کامل که از اسم مبارک ایشان
 این مقام کترین فرموده شد است لیکن راجع از قوم بیت پرست که مقصود
 بود شریعت فراموشند بعد از آنکه آنرا چند بیت شریعت آن ولی کامل فر
 نمود که مرا این وقت پرست اصم است اگر اجازت باشد اندرون ذات
 که در آن بشت آباد اند میر و چون آن ولی کامل را بدایت الشفیع منظور

تفسیر
 مشرق و مغرب
 برای خداوند

تفسیر
 مشرق و مغرب
 برای خداوند

بود و پیشانی تمام ارشاد فرمود مذکور است که براس پرستش است
 خود برود و تعطیل نمایند و اما براس بیان آن ولی کامل در تحیر اند
 که این چه ارشاد است پس آنکس براس پرستش اسام و رفاه خود و رفعت
 و آن ولی چون جایگاهش شرف و کثرت بعد ساعتی آنرا جواز انداخت
 مکان خدمت آن ولی کامل حاضر شده عرض نمود که هرگاه قریب است رفتن یا
 بصورت حضرت یافتن اکنون هدایت اسلام برکت خدمت حضرت بدل من
 راه یافت است پس از اسلام مرا شرف فرمایند پس توجه مبارک آن ولی
 کامل آنرا جیت پرست که تعصب القلم بود از قبول اسلام مشورت
 گردید پس بطور مظهر آن ولی کامل مظهریت بهین باعث است که بجای مظهر
 ظهور ذوات اولیا و کرام است و اولیا و حق به مظهر است که خواهند بنشاند
 خود نمایند و هم حصول مرتبه اطلاق با ولیا و الله بهر جای که خواهند ظهور مظهر خود
 کنند چنانکه کدامی شئی مانع و حایل به ظهور ذوات اولیا و الله که ام میشود و از
 موانع و حایلات بطور مظهر تقدیدی اند که بنور مرتبه نزولی و کمال است
 اقصا و مرتبه ذات نرسیده باشند و ذوات اولیا و کرام فانی بنده است
 مطلق حق تعالی اند و حیل و ذوات که منشأ کمال اتقانی عارض شد
 از او نشان مرتفع است ازین وجوه موانع و حایلات به ظهور ذوات اولیا
 کرام تنفیل و تصور نیست که ظهور ذوات اولیا و کرام بهین ظهور ذوات
 مطلق حق تعالی است و ازینجا است معیت شیوخ و مرشدین با غلامان
 و خادمان خود که شیوخ را با مریدین و غلامان خود بنامه یا بکلمه جدائی

باین معنی است
 و حیل و ذوات

حاصل نیست بلکه شیوخ را با مریدین و غلامان خود معیت حقیقی بهر مکان و بهر حلقه
 و محل حاصل است که معیت شیوخ بهین معیت حق است و بهین معنی است
 که در حدیث نبوی صلی الله علیه و سلم و علمه وارد شده است و لا تکلمنی
 الی نفسی طرفه عین و لا اقل من ذلک یعنی اسے حق تعالی مرا بگذارد تو بجانب
 نفس من یک طرفه العین یعنی بقدر یک چشم زدن و نه کمتر از آن مگر آنکه
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم را معیت حق تعالی بلا واسطه است و است
 مر و مر را معیت حق تعالی بواسطه شیخ و بواسطه ذات آنحضرت صلی الله علیه
 و سلم است چون معیت شیوخ با غلامان خود بهر زمان حاصل است یعنی
 اوقات مظهر شیوخ مریدین و غلامان مشاهده میکرد و چنانچه چکایه مشهور
 است که شخصی عادت سکر داشت بعبادت ازلی خدمت شیخ کامل
 اراده توبه و بعیت خدمت آن شیخ عرض نمود پس آنشیخ توبه از جمیع
 معاصی از آنکس خواستند آنکس در خدمت شیخ عرض نمود که از جمیع معاصی
 تا رنج خاتم شد الا از سکر که توبه از آن غیر ممکن است و حد بنار جان نهاد
 مراحم و تربیت شیوخ با که ارشاد شیخ با کس گردید که بهتر است توبه بکار
 خویش باشی یعنی استعمال سکر مگذار مگر مروت بنود که هرگاه که مرا بهینی
 استعمال سکر نمائی پس آنخادم عرض نمود که حضرت دیده و دانسته و در
 شیخ استعمال سکر چگونه خواهم نمود پس بعد مفارقت خدمت شیخ هرگاه آنخادم
 اراده سکر مینمود و صورت شیخ رو بر روی آنخادم ظاهر میشد و بجز و ظهور
 صورت شیخ رعب در قلب میداد و واقع شده از آن کار باز می آمد چون بارها

باین معنی است
 و لا تکلمنی الی نفسی

باین معنی است
 و لا تکلمنی الی نفسی

همچون طور بطور رسید آخر الامر آن مرید از استعمال سکر باز آمد و اصلات را که
 مادت استعمال سکر کرده و تو به لغوی باو نصیب شد آیه کریمه است و لقد صحت
 به وجهه بالاولان را برطان و به ترجمه آیه تحقیق که قصد نمود زینجا بجا نعب یوسف
 و قصد نمود یوسف بجا نعب زینجا اگر نبود که ویرای یوسف دلیل پروردگار
 خود را بر آئینه از کتاب مینموده یعنی از مفسرین در تفسیر این آیه نوشتند
 که زوجه بادشاه مصر مرگامه با بهائی در جات اکنه خود بنده نمود و با یوسف علیه السلام
 خلوت و تنهایی ساخت او شان را بجانب فتن خود و براسه جبرستی طلبید
 چنانچه این معنی از آیه کریمه و خلقت الاولاب و قال صبت لک ظاهرا است
 یعنی بنده نمود زینجا با بهائیه اکنه خود را و گفت به یوسف علیه السلام که بجز خود
 مشغول شو در آن وقت یعقوب علیه السلام نزد یک یوسف علیه السلام اندر آن
 مکان خلوت با وجود رسد و وجود در ایست اکنه و بدون یعقوب علیه السلام
 مسافت بعیده ظاهر گردید و دست خود را بر سینه یوسف علیه السلام نهاد و
 بجا نعبه را که احواف اکنه شبیه یوسف علیه السلام گریه کرد پس دیدن یوسف
 علیه السلام دلیل پروردگار را و از همین ظهور صورت یعقوبیه بوده است
 پس حق تعالی میفرماید ان الله واسع عليم خلاصه و لب لباب معنون آیه تا قبل
 واقع است یعنی هر چه او بپوشان و مکان هیچ الله او موجودات ظهور ذات
 و تحقیق حق تعالی هویدا و نمودار است براسه همین است که اسم حق تعالی
 الواسع است یعنی ظهور زمان و مکان و جمیع مظاهر و جملوایات و چه سفلیات
 پوست شان حق تعالی است که بطور و شرف ذات ذاتی ظهور چندین مظاهر و شکله

نفسیه کریمه یوسف
 به وجهه بالاولان

نفسیه کریمه یوسف

که چندین افراد موجودات که مدعی و نهانیته نیدارند از ظهور ذاتی حق بوده اند پس
 تکثر موجودات و ظهور ذات حق تعالی چندین مظاهر یا قصه اسم الواسع
 است و چون ظهور جمیع مظاهر حق حسب علم قدیم اوست و این مظاهر ذات
 معلومات حق بوده اند پس ظهور کثرت مظاهر نیز از قصه اسم العظیم از اسما و
 الیه بوده است که وسعت شان ذات او و نیز علم او جمیع مظاهر و احوال و عالم
 معین است که از آیه اِنَّ اللهَ مَعَهُ بِحَاطَاتِی شَیْءٍ یَقَاطِبُهَا است یعنی به تحقیق
 که حق تعالی محیط است بر شئی از روزه علم ازلی خود چون اولیه حق ذاتی ذات
 حق تعالی بوده اند علم اولیا و حق علم حق است چنانچه مولانا روم می فرماید شمعها
 علم حق و در علم صوفی گم شود این سخن که با مردم غرض
 سخن شان علم حق تعالی که علم او مطلق است در علم صوفی ظاهر میشود و علم صوفی همین
 علم حق میشود که غیر دنیا بین علم حق و علم صوفی برتر نیست و لیکن انهمین جان کسان
 که به انجا رسیدند اندک اندک در کنند و میداند فهم من فهم و آنکه بدان با نرسیده اند
 که ظهور و قیاس شان در آید و نیز وسعت شان او بیا کریم و وسعت شان
 الهی است دیده باید که حضرت قدس سره را از علم مطلق الهی اطلاع حال شعرتی شاه
 سعید الدین صاحب شد پس شریف فرمای حضرت قدس سره اندر درون حجب احوال
 با وجود رسد و دی در نامه سوره از وسعت ذات شان حق تعالی است که حق
 شان حق تعالی را نامی و حاجی نبی اللهم لا تسرحنا فضل اولیاک الکرام
 ولا تحنا الی انفسنا طرقتین و لا اقل من ذلک و اننا الی هر الکسب التقریر
 استحقاق علیه را تا ابد بخدمت جبرک محب که علی علیه السلام آمین نعم آمین

بجایگاه سکر و سکر
 و به وجهه بالاولان

قوم عرب است که شش اونی با ائمه از قوم قریش مقهوریت پس ذات مبارک آنحضرت
صلی الله علیه و سلم اعتبار نشد و قوم از بعضی تر شد و قطع نظر از ذات مبارک
آنحضرت صلی الله علیه و سلم همی نهادند و هیچ خصایل حمیده است که شش آنحضرت صلی
علیه و سلم معدوم با کمال است زیرا که ذات مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم
عاقم البینین است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم از عهد خاقیت و رسالت انبیا
حق سر فراز و متشانه و معنی خاقیت همین است که ظهور رسول بعد ظهور خاتم النبیین
باشد پس بصورت امکان مثل آنحضرت صلی الله علیه و سلم اجتماع نقیضین است
و سلب الشئی من نفسه واقع است که در بصورت خاتم خاتم نخواهد شد و این کمال
حق است و چون امکان مثل آن حضرت صلی الله علیه و سلم را کتبایی نیست پس
وجود مثل آنحضرت صلی الله علیه و سلم را چه تصور است که مرتبه وجود و شئی بعد از
آن شئی است پس زبان از صرح شریف و قلم از تحریر و وصف غریب آنحضرت
صلی الله علیه و سلم قاصر و عاجز است و این شعر جامع لغت مبارک آنحضرت است
صلی الله علیه و سلم لا یکن النسا و کان حقه بعد از خدا بزرگ توئی بعد از خدا
و نزو او بیا اگر کم معنی قرأت من انکم نعیم فانت یعنی حق تعالی میفرماید که فرستاده
رسول خداست بلکه آن رسول عین ذوات شما است یعنی شما را بعد از او
جمع موجودات ذات مبارک آن رسول است و حقیقت ذات آن رسول هیچ
افراد کائنات و موجودات استولی است پس از آنجا که سوسن شما اندک
حقیقت آن رسول در ذوات خود یا فاضل و فراموش نباشند که غفلت آنحضرت
ذات آن رسول غفلت از شماست که ذات آن رسول ظهور عین تجلی است که

این شعر جامع لغت مبارک آنحضرت است

این شعر جامع لغت مبارک آنحضرت است

ظهور تجلی با ظهور رسول بلا واسطه است پس من بر آید باین باشد یعنی فرستاده
رسول که عین ذوات و حقیقت شما است چنانچه بزرگ میفرماید که من از
جمال مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم بخواب مغشوف شدم پس بعد از آنکه
آنحضرت صلی الله علیه و سلم انکشاف بعضی حاصل گردید که متشانه ذات مبارک
آنحضرت صلی الله علیه و سلم عین متشانه ذات خود بود و معنی قرأت انکم نعیم
حسب مذاق اولیاء الله است که فرستاده رسول را که نقیض ترین شما
و خلاصه ذوات و حقیقت شما است و اگر چه حقیقت آن رسول بتزل ظهور
شما است گردید و اگر چه حقیقت آن رسول از شما برتر و عروجی است پس از
مؤمنین عارفین اگر چه شما را متشانه حقیقت محمدیه در ذوات خود حاصل شده
و اینج گریه که ذوات شما عین حقیقت محمدیه صلی الله علیه و سلم است و حقیقت
محمدیه عین ذوات شما است با اینجه حقیقت محمدیه صلی الله علیه و سلم نسبت شما
عروجی و خلاصه مقام است لهذا باعتبار ظهور حقیقت محمدیه صلی الله علیه و سلم کمال
ادب در پیش آیند در رعایت هر گونه ادب و انگار اندک سچیا که حقیقت محمدیه
صلی الله علیه و سلم در ظهور ذوات شما با عالم ناسوت واسطه بوده است چنان
برتر و عروجی و وصول بذات حق ذات مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم
بوده است پس ذات مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم چه قدر نفیس و پاکیزه
است که بواسطه ذات مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم ظهور ما است در عالم ناسوت
و هم بواسطه ذات شریف آنحضرت صلی الله علیه و سلم وصول شما است به کمال
حق عزیز علیه و سلم یعنی و شما را است بر ذات مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم

این شعر جامع لغت مبارک آنحضرت است

این شعر جامع لغت مبارک آنحضرت است

خیزد که بخت اندازد و شما را بر این خفاوات مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم
غایت رحمت و رافت مشقت شمارا گوارا می دارد بلکه مشقت شما بر ذات مبارک
آنحضرت صلی الله علیه و سلم دشواری آید که بشاقت آنحضرت صلی الله علیه و سلم
غافل نیاید گانه بچکارا گردیده و هم خوف فرزند گردیدن برامت موجود دارد
تراویج بجاوت عادت فرمودند و هم مقام شفاعت است موجود که مسمی مقام
محمود است براسه خود پسند فرمودند بعد از آنکه حکم الهی گردیده بود که آنحضرت
صلی الله علیه و سلم اختیار دارند در میان این معنی که نصف امت مرحومه را با
حساب و کتاب نیست و یا آنکه مقام شفاعت اختیار نیست باید پس آنحضرت صلی
علیه و سلم بر دوش چنان شفاعت است مرحومه خواهند فرمود که کسی از امت
موجود آنحضرت صلی الله علیه و سلم بدو فرخ باقی نخواهد داشت که کسی در عمر خود کارست از حیرت
نموده باشد که شفاعت آنحضرت صلی الله علیه و سلم از درگاه ایمان قلبی نیست
خواهد یافت و نیز از شفاعت آنحضرت صلی الله علیه و سلم وسعت توبه بامت
موجود در دوزخی بدو وجه گردید اول آنکه کسی که از امت مرحومه هر چند که
مردمان باشد و به ظلم حیات او توبه را نگذارد تا برش نصیب گردد و در حالت مرگ او
ترس شود و توبه جزو توبه است آنوقت آنکس از گناهان خود باز آید و توبه
کند بر آینه توبه اش از درگاه آسمانی عفو خواهد شد دوم آنکه توبه بامت مرحومه
صلی الله علیه و سلم بنابر سهیل آسان تر است که بیک نجابت دیشانی بنگازد
بسیار حد و بی نهایت مایان معاف میشود و شفاعت آنحضرت صلی الله علیه و سلم
صلی الله علیه و سلم مخصوص بر عفو قیامت نیست بلکه عالم جزو هم باریت

[illegible]

عبدالله بن محمد بن عبدالمطلب
عليه السلام

عنایت تعلق خاص بذات مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم واقع بوده است فیهما
 اگر چه شمول محبت آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر جمیع مردم است مگر سیر فرزانهاست
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم بابت مرحوم و مخصوصی حاصل است پس حال مبارک را بدین
 است مرحوم که عین ظهور ذات محمدی صلی الله علیه و سلم ظاهر شده و جانب است پس
 خداست که سیر فرزانگی و مرام اولیا را خدا اگر چه بر جمیع خلایق مقرر فرموده است که در
 اولیا را خدا در جود حق تعالی مظهر است با وجود و عین او شان فانی گردیده و بوجوه
 فانی وجود اولیا را خدا در نوع لطایف از خلایق بشود و گویا سیر فرزانگی اولیا را
 بی مخرج نیست و خلایق را محلی حاصل باشد پس آنچه امر خلق با خلایق اولیا را خدا
 شاق بر اولیا را خدا نیز میگردد و چنانچه هر پیشانی فی الحقیقه بوقت قرب
 الموت بعین باشد که موت در مکان خود نیز و یک اهل و عیال پیش آید و بعد از
 اهل و عیال علی الخصوص بوقت موت نهایت بر ذات انسانی شاق و دشوار است
 چون میر میموت از قرب موت خود مطلع شود مگر حضرت قدس سره باطلع
 الهی انکشاف قرب موت او شان گردید جدا است او شان بوقت موت از اهل
 و عیال بر ذات حضرت قدس سره دشوار آمد و شاق گردید فلذا حضرت قدس
 بکمال عنایت و سیر فرزانگی میر محمد علی را بکمال او شان روان فرمودند اللهم اسکننا
 فی مجلس حمایت اولیا کما ولا تبعنا من الغافلین یعنی تم آیین کریمت شریفه از
 قوم کبری از مقیدان حضرت قدس سره بود و در کوه توحید شرف گردید
 حاضر شفا و در نار بندوان میداشت هرگاه که وقتی قبضه الهی فوت شد
 و فرمودند بر استحقاقش و آتش بر دندلبین حضرت قدس سره باشد لکن صاحب

این حدیث از کتب معتبره است
 و در بعضی کتب آمده است
 که حضرت قدس سره
 در کوه توحید شرف
 گردید و حاضر شفا
 و در نار بندوان
 میداشت

قدس سره فرمودند که فلان کس که بدوست ما شرف از اسلام شده بود و امروز
 انتقال نمود و قوم او را سوختنش میخواستند تا او شایر و دوستی با او سوختنش
 نخواهد بود و پس حضرتین رحمة الله علیهما رحمة و است قریب جاسه سوختن او بر تنی
 شریف در آتشند پس قوم او هر چند با کشتن سوزانیدند مگر یک سر سوخته آتش
 هم سوختن چنانچه قوم از سوختن او بایوس گشتند حضرت قدس سره بوقوم آن میت را
 فرمودند که اکنون شما را که خود بایوس گشتند از زور کیش و رشوند دلاشت او را
 با خود ابرکت ند که او بدست اسلام آورده بود و زنده بپراشته خود خواهند رسید
 پس قوم آن میت را شست او را سپرد حضرت قدس سره نمودند و حضرت قدس
 سره با حضرت شاه لکن صاحب قدس سره بعد غسل کفن و دفن بطریق اهل
 اسلام او را فرمودند اللهم اجعلنا فی حفظ اولیا کما و احفظنا من غیر ان بعد احبابک
 یعنی تم آیین حق تعالی از قرآن شریف فرموده است الا ان اولیا الله لا خوف
 علیهم و لا هم یخزنون یعنی آگاه باش تحقیق اولیا را خدا خوف نیست بر او شان
 و رویا و غم نیست بر او شان در آخرت اولیا و جمیع ولی است و معنی ولی
 چند اند از آنجا که معنی ولی قریب و دوست اند پس ولی الله یعنی دوست خدا
 اند و ولی نزدیک اهل حق کسی است که فانی از خود و باقی بحق باشد یعنی دوست
 حق تعالی در منزلات ظهور عید گردد و چون عید اندین منزلات عروج یافته و اصل
 بحق گردید آن ولی است پس دوستی بنده با ذات حق تعالی در ذات عید است
 در ذات حق تعالی و حق تعالی ذات پاک خود را نیز دوست بندگان فرمود
 است چنانچه حق تعالی میفرماید و الله ولی الذین امنوا یعنی حق تعالی دوست

این حدیث از کتب معتبره است
 و در بعضی کتب آمده است
 که حضرت قدس سره
 در کوه توحید شرف
 گردید و حاضر شفا
 و در نار بندوان
 میداشت

مومنین است و بزرگ جافرموده است انما اولیکم ائمه و رسول یعنی خبر اینست
و دست شما الله و رسول او است پس دوستی حق تعالی بامندگان تعجبی ذات
حق تعالی در ذات بندگان است پس معنون آیه گردید آنست که آنلیکم مظهر بان ائمه
بارگاه الهی و اولیا حق الله و تعالی ذات حق متعالی ایشان اوستان سرفراز
است و اوستان غائی بخود و باقی بحق اند بر اسرار ایشان خونی در دنیا نیست
زیرا که خوف و غم بقا و غیریت است و هرگاه که غیریت و سببی که فیما بین عبد و
رب واقع است مرتفع گردید و ذات حق تعالی تعجبی ایشان اولیا و کرام او گردید
پس حق تعالی از خوف و خطر منزله و بری است همچنان ذات اولیا حق را نیز
و خطر در دنیا نیست و اوستان پیرشان بشاهد حق می مانند و در آخرت نیز اوستان
همچو حزن و غم نیست زیرا که طوبی ایشان حق تعالی بدار آخرت و واضح تر از دنیا است
زیرا که خیال باید فرمود که بدار آخرت دیدار حق تعالی هر خاص و عام نصیب است
بجلافت و در دنیا که مشاهده حق در دنیا با حضرات انوار حق است که عبارت از این
اولیا و حق اند پس ایشان حق تعالی از ایشان اولیا و حق واضح تر از دنیا خواهد
بود و بدار آخرت نیز حق اولیا را الله جاسسه الله و حزن نیست و اولیا
حق چه بدار دنیا و چه بدار آخرتی همه بدار عظمی همه بدار عظمی حق تعالی سرفراز اند چنانچه پیرش و
مبارک حضرت راضوی علی رضی الله عنه است که کثرت الصفات و امارت و در دنیا
پسینه اگر سرده فاش شود پس یقین من زیاده تر از این نخواهد شد یعنی مقام
دینا که مقام محراب و پرده است که درین مقام سوائے اولیا و حق بکسے مشاهده
حق حاصل نیست که مرا تعالی آگاهی در دوار دنیا بدین قدر سرفراز و بزرگوار نیست

است که اگر برود دنیا رافع شود و سجده الهی با پرده بدار آخرت ظاهر شود چنان
تدریجاً نشأت و انت الهی و وصول بجانب حق خواهد بود همچنان که بدار دنیا بود و
مشاهده حق تعالی زیاد و از دنیا بدار آخرت نخواهد بود و الذین آمنوا کانوا یقینون
معنی آیت اولیاء الله آنست که ایمان آوردند و بدار اند که تقوی می کنند
درین آیت حق تعالی مال اولیا و خود بیان می کنند که اولیا حق تعالی نگارند
که او نشان را ایمان حقیقی حاصل است و معنی ایمان حقیقی مشاهده سجده حق
حق تعالی در ذوات خود و کسب مطهر است و معنی تقوی نقد بر سیر است
نزد علماء و ظاهر تقوی بر سیر از معاصی و شبهات و نزو اهل حق بر سیر از
خیال غریب است یعنی تقوی نزدیک اولیا و الله بخیر ذوات حق کسب مطهر
غیر از دین است اللهم البشر فی الجوده الدینا و فی الاخرة پس بدار دنیا هم مشاهده
حق با اولیا و الله و جمیع مطهر سرفراز می باشد و با عزت هم مشاهده حق در
جمیع مطهر سرفراز بود زیرا که دنیا و آخرت از مطهر حق تعالی است
پس دار دنیا و دار آخرت در مشاهده حق تعالی با اولیا و الله برابر است چنانچه
شعر بزرگ است
میشم و میشم دنیا و عقبی یکے است پس
زیاده هم بشمارت و خوشخبری متصور باشد پس مومن حقیقی اولیا و کرام الله
که حقیقت کلامی که مشاهده الهی است با ایشان سرفراز است و انکشاف
حقیقت توحید هم با اولیا و کرام است مگر چون الفاظ کلامی طیب و کلمات توحید باری
عام و منبیه جا برایت بدین اعتبار آنرا مومنین میگویند همچنان تصویر انسان
یا صورت خرس هر دو را منقوش باشد در احوال انسان و خرس میگویند

مکتبہ اسلامیہ دارالعلوم دیوبند

[illegible]

ان الله بكل شئ عليم يعني حق تعالی بر چیزی احاطه کننده است و از احاطه قدرت الهی
 که با شئ بیرون رفتن نمی تواند و چگونه نباشد که دست مبارک جناب محمد صلی الله علیه و سلم
 بر حق تعالی است و دست مبارک جناب رسول کریم است پس بر کسی که بر دست مبارک
 حضرت جناب محبوب سبحانی یعنی الله علیه و سلم بیعت نمود و انکس بر دست مبارک آن حضرت
 مبارک آن حضرت صلی الله علیه و سلم بیعت نمود و انکس بر دست مبارک آن حضرت
 صلی الله علیه و سلم بیعت نمود پس انکس از حق تعالی بیعت کرد و چنانچه حق تعالی
 در قرآن شریف بیان نموده است ان الذین باعواکم انما باعواکم
 و الله به الله موق ای پیغمبر یعنی آن کسانیکه بیعت از آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 میکنند پس او شان بحقیقت بیعت از حق تعالی میکنند و دست خداست تعالی
 بر دست ما و او شان است و در اینجا نشان مبارک رسول کریم صلی الله علیه
 و سلم خیال فرمود نیست که چقدر عظمت شان مبارک آنحضرت صلی الله علیه
 و سلم است و طبعی ذات حق تعالی چه قدر بجهایمان بفرموده است آنحضرت
 متجلی است که حفظ انما بر سه حسرت پس ازین گفتم که در اینجا معنوی است
 گردید که آن کسانیکه از آن حضرت صلی الله علیه و سلم بیعت کرده اند سعادتی
 ازین معنی دیگر نیافتی و در نشود که بیعت او شان بذات حق تعالی است با او
 و حجاب نیز که فاین ذات الهی و ذات آنحضرت صلی الله علیه و سلم بوده
 و حجابی نیست بلکه ذات حق تعالی با حجاب نشان مبارک جناب رسول کریم
 صلی الله علیه و سلم متجلی است زیرا که حقیقت مبارک آن حضرت تعین اول و
 وحدت است و وحدت که حقیقت مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم است

و الله به الله موق ای پیغمبر یعنی آن کسانیکه بیعت از آنحضرت صلی الله علیه و سلم میکنند پس او شان بحقیقت بیعت از حق تعالی میکنند و دست خداست تعالی بر دست ما و او شان است و در اینجا نشان مبارک رسول کریم صلی الله علیه و سلم خیال فرمود نیست که چقدر عظمت شان مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم است و طبعی ذات حق تعالی چه قدر بجهایمان بفرموده است آنحضرت متجلی است که حفظ انما بر سه حسرت پس ازین گفتم که در اینجا معنوی است گردید که آن کسانیکه از آن حضرت صلی الله علیه و سلم بیعت کرده اند سعادتی ازین معنی دیگر نیافتی و در نشود که بیعت او شان بذات حق تعالی است با او و حجاب نیز که فاین ذات الهی و ذات آنحضرت صلی الله علیه و سلم بوده و حجابی نیست بلکه ذات حق تعالی با حجاب نشان مبارک جناب رسول کریم صلی الله علیه و سلم متجلی است زیرا که حقیقت مبارک آن حضرت تعین اول و وحدت است و وحدت که حقیقت مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم است

اول مرتبه خصال ذات احدیت است که از وحدت ظهور جمیع کائنات است
 جمیع فیضان وجود کائنات بواسطه ذات مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 است و بذات مبارک کن حضرت مسیح علیه و سلم فیضان وجود حق تعالی
 با او است پس چون ذات مبارک آن حضرت صلی الله علیه و سلم تعین ذات
 مبارک جناب محبوب سبحانی یعنی الله علیه و سلم است و ذات مبارک جناب
 تعین ذات محمدی است پس ازین وجود ذات مبارک جناب محبوب برین تجلی حق
 تعالی است بر انکس که از فاعل آن حضرت محبوب سبحانی یعنی الله علیه و سلم است
 بر و نیز تعین خاص حق تعالی است زیرا که تعین بر برین تعین است حق تعالی
 در اینجا با پیغمبر که چنان که با او یار و گرام دارد و دنیا و هم بر او قدرت غوث و غم
 نیست همچنان که با او یار و گرام نیست غم دارد و دنیا و آخرت نیست پس ازین
 او یار و حضرت محبوب سبحانی یعنی الله علیه و سلم را چه حال باشد و او شان را چه
 باشد که از ایشان مبارک جناب محبوب سبحانی یعنی الله علیه و سلم است و مریدی لا
 و اش فانی غرقم فاعل هذا القتال یعنی اسی مرید من توان جنگ کند
 حریف من زیرا که من بسیار غم کننده و قتل کننده و دشمن تو هستی و من
 از طرف تو بودم و چهار سر فراری حضرت جناب محبوب سبحانی یعنی الله
 علیه و سلم را چه حال غلامان است که در اینجا غرقم که سینه مبارک است ارشاد
 گردید یعنی اسی غلام و مرید من از طرف تو بودی و شست بسیار مبارک
 کننده بود و اهل انبیا علی الکلمات الله یعنی در اینجا و اهل بیچ متجلی حق
 نیست زیرا که ذات پاک حق تعالی قدیم است و در شاد حق تعالی ازلی است

و الله به الله موق ای پیغمبر یعنی آن کسانیکه بیعت از آنحضرت صلی الله علیه و سلم میکنند پس او شان بحقیقت بیعت از حق تعالی میکنند و دست خداست تعالی بر دست ما و او شان است و در اینجا نشان مبارک رسول کریم صلی الله علیه و سلم خیال فرمود نیست که چقدر عظمت شان مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم است و طبعی ذات حق تعالی چه قدر بجهایمان بفرموده است آنحضرت متجلی است که حفظ انما بر سه حسرت پس ازین گفتم که در اینجا معنوی است گردید که آن کسانیکه از آن حضرت صلی الله علیه و سلم بیعت کرده اند سعادتی ازین معنی دیگر نیافتی و در نشود که بیعت او شان بذات حق تعالی است با او و حجاب نیز که فاین ذات الهی و ذات آنحضرت صلی الله علیه و سلم بوده و حجابی نیست بلکه ذات حق تعالی با حجاب نشان مبارک جناب رسول کریم صلی الله علیه و سلم متجلی است زیرا که حقیقت مبارک آن حضرت تعین اول و وحدت است و وحدت که حقیقت مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم است

و الله به الله موق ای پیغمبر یعنی آن کسانیکه بیعت از آنحضرت صلی الله علیه و سلم میکنند پس او شان بحقیقت بیعت از حق تعالی میکنند و دست خداست تعالی بر دست ما و او شان است و در اینجا نشان مبارک رسول کریم صلی الله علیه و سلم خیال فرمود نیست که چقدر عظمت شان مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم است و طبعی ذات حق تعالی چه قدر بجهایمان بفرموده است آنحضرت متجلی است که حفظ انما بر سه حسرت پس ازین گفتم که در اینجا معنوی است گردید که آن کسانیکه از آن حضرت صلی الله علیه و سلم بیعت کرده اند سعادتی ازین معنی دیگر نیافتی و در نشود که بیعت او شان بذات حق تعالی است با او و حجاب نیز که فاین ذات الهی و ذات آنحضرت صلی الله علیه و سلم بوده و حجابی نیست بلکه ذات حق تعالی با حجاب نشان مبارک جناب رسول کریم صلی الله علیه و سلم متجلی است زیرا که حقیقت مبارک آن حضرت تعین اول و وحدت است و وحدت که حقیقت مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم است

و الله به الله موق ای پیغمبر یعنی آن کسانیکه بیعت از آنحضرت صلی الله علیه و سلم میکنند پس او شان بحقیقت بیعت از حق تعالی میکنند و دست خداست تعالی بر دست ما و او شان است و در اینجا نشان مبارک رسول کریم صلی الله علیه و سلم خیال فرمود نیست که چقدر عظمت شان مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم است و طبعی ذات حق تعالی چه قدر بجهایمان بفرموده است آنحضرت متجلی است که حفظ انما بر سه حسرت پس ازین گفتم که در اینجا معنوی است گردید که آن کسانیکه از آن حضرت صلی الله علیه و سلم بیعت کرده اند سعادتی ازین معنی دیگر نیافتی و در نشود که بیعت او شان بذات حق تعالی است با او و حجاب نیز که فاین ذات الهی و ذات آنحضرت صلی الله علیه و سلم بوده و حجابی نیست بلکه ذات حق تعالی با حجاب نشان مبارک جناب رسول کریم صلی الله علیه و سلم متجلی است زیرا که حقیقت مبارک آن حضرت تعین اول و وحدت است و وحدت که حقیقت مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم است

که در آن بکلی و جعفری ممکن نیست پس درین ارشاد الهی که خوف بودن با او
 اشد بدینا و آخرت است نیز تبدیل و غیره نیست ذالک بهر انوار العظیم
 یعنی این معنی که در باب اولیا و ائمه ارشاد شد که با او نشان در دنیا و آخرت
 خوف نیست این فوز عظیم است و معنی فوز رسیدن به نعمت و مقصود است
 پس هرگاه که با اولیا و ائمه و طفیل او دنیا و ائمه غلامان او نشان خوف نیست
 پس زیاده ازین چه نعمت و دولت تصور باشد باید بقید که با او در دنیا
 به غلامان اولیا و کرام با اعتبار مال و انجام باشد اگر چه غلامان اولیا و کرام
 خوف و خطر با اعتبار عوارض اندوه و نیوی باو نشان لاحق میشود و کرامت است
 اولیا و کرام هیچ حزن و اندوه او نشان مرتفع میشود بلکه اندوه و حزن او نشان
 بفرج و سرور مبدل میگردد و این اندوه و حزن که غلامان اولیا و ائمه
 دنیا لاحق میشود هم خانی از حکمت نیست که این معنی باعث ترقیات و رفاه نیست
 گمانان او نشان میباشد پس اینهم معنی سرفرازی حق تعالی است همچنان که
 مقدس که کبری گشت که باعث غلامی حضرت قدس سره از اسلام سرفراز گشت
 و از دنیا به ایمان رفت و از عرق و دود دنیا محفوظ ماند پس چه عجب بلکه یقین است
 که از عذاب جهنم هم محفوظ گشت زیرا که حضرت قدس سره سوزش نار دنیا که
 او فی است براسه غلامان خود گوارا داشتند مگر عذاب جهنم که عذاب سخت تر
 بگوید براسه غلامان خود جان خود انداخته باید فهمید هر کس اینکه به نظر رحمت
 حق تعالی درآمده اند و رحمت حق شامل حال او نشان گشته است آنگاه که حق
 تعالی باو نشان را از غلامی بدو یا خود لطیف فرموده است پس بحق نشان چنانچه

خوف از خداوند است

خوف از خداوند است

خوف از خداوند است

و نیوی و جبراحت و نیوی هر دو نعمت و سرفرازی حق بوده اند لیکن در حق تعالی
 و جبراحت است چنانکه گفته شد که حق تعالی که باعث آن ترقی در ارباب باو نشان
 سرفراز میشود باید و عقول گنایان او نشان میشود و چنانکه بعد از صحیح و درست است
 که حق تعالی هرگاه که کسی را میخواهد که از مقام سرفراز فرماید و اعمال آنکس را
 آن نیست که آنکس بدان مقام رسد پس او را در بلا سے مبتلا و دیگر داند و
 بهر چه حدیث وارد است که شخصی که با او نشان دارد و پس آنحضرت صلی الله علیه
 و سلم آن شخص را ازین قول منع فرموده ارشاد نمود که بخار را در شش نام بند
 زیرا که از بخار گنایان صاحب بخار دور میشود همچنان که برگ و درختان
 در ایام و موسم خزان همچنانکه حق تعالی در آیت قرآن مجید بیان میفرماید
 و نشود که بشی من الخوف و الجوع و نقص من الاموال و الا نكس و الثمرات
 یعنی بر آینه امتحان فراهم نموده شد تا اینچیز است از خوف و گرسنگی و نقصان از اموال
 و جان باو زیاده آید یا باین بیایات شما هر کس که بیدار و بشیر الصابرين گشت
 اذ الصابرين معصیت قاتل و انا الیراجعون و بشارت بدستند از حق تعالی
 اشد علی و سلم صابرین را هرگاه که برسد آرزای مصیبت میگویند که ملک خدا
 استیم و لعلف خدا تعالی رجوع شوند گمان ایمان بیکسانیکه بر سرچ و تکالیف
 دنیا صبر می کنند و از آن محو میال غیرت که عبارت از مغفرت ذنوب است
 که وید و تجلی ذات حق تعالی بذات او نشان میشود و همین عبارت از
 ترقی مراتب است پس بر این مضمون صابرین هرگاه که مصیبت میرسد میگویند
 که ملک حق تعالی ایم یعنی حق تعالی وجود پاک خود را بجا سرفراز فرموده است

خوف از خداوند است

خوف از خداوند است

در شما بحقیقت نیست و ما بودیم و ما بجانب حق تعالی رجوع شدگان ایمان
ذات مبادرت حق تعالی فانی است و باقی همین ذات حق تعالی است پس
سبح و تعظیم و تهنیت برای آنست که بندگان خاص حق تعالی است که باعث آن
مراتب و شان است و چه آن آنگشت و همین مکتب الهی در این مستور است
که هر کس که بصحبت بروات انسان عارض میشود قلب و بهایت ریش و زمزم می شود
و پرده و نقاب که بر دل او شان حایل شده حق است با کلیه مرتفع میشود
و ذکر حق تعالی در دلش جاری میگردد و اگر چه آن شخص بصحبت زده کار و
پس حال و کیفیت قلبی که بسلامت حاصل میشود بدرجه اوست چنانچه بعضی از
انوار کفار حق تعالی خبر میدهند و از ارباب الفلک و مرسله الله مخلصین را ازین
فلا یختم علی الله اذانهم پس کون سینه کفار بعد سوار شدن کشتی پر کلاه که متوجه
امواج مبتلا میشوند و کشتی او شان را و بالا میشود آنوقت بعضی بجانب حق تعالی
مستجاب میشوند و فقط او تعالی را میخوانند و هر کس که حق را بلاست طوفان او شان را
سخت واد او شان یکا یک شمرک میکنند بعضی آن کسانیکه بصحبت زده بودند
اکنون بحقیقت بر او شان میشود که ذات او شان نیست و ما بود است و
حقیقی ذات حق تعالی است که سید عنایت حق گفت که طلب خود نمی دانستند
و همین طریقه فنا وجود است پس کسی مبادرت ازلی راه نماید و تعلیم
مردن کاهین تعلیم شود بهر کس بهر و احوال و و اوقات و ایداعات
مردن کامل مرفوز میشود و بتایید است هیچ کس از حق تعالی و ما بود است
در حق تعالی مبادرت او عنایت گردد پس از تقریر بالا واضح شد که در هیچ

در حق تعالی مبادرت او عنایت گردد پس از تقریر بالا واضح شد که در هیچ

نیز حق در دوستان حق راحت است در اینجا باید چندی که راحت نیز حق در دوستان
حق است الهی است چنانچه راحت بداد و دنیا بدوستان حق مرفوز میشود و انهم
نعت الهی است چنانچه بابل که معطر با این خشک مالی و زمین غیر مرز و
پرست مبادرت که میسر شود و غرض دعا است ابراهیم علیه السلام است که نعمت حق تعالی
بابل که معطر بدعا و ابراهیم علیه السلام مرفوز و عنایت میفرماید چنانچه حق تعالی
در قرآن مجید ذکر قول ابراهیم و دعا او و شان فرمود و اندر مقام من اقمه است
من اقمه منکم با الله و الیوم الآخر یعنی بدو تو ابراهیم بروردگار من بابل که بانسان
که ایمان آورده اند بخدا و بروردش ثمرات و میوهات زمین بخلاف کسانیکه
تفرجست حق تعالی بر او شان نیست معاذ الله من پس تعلیم دنیوی حق او را
انتقام و عذاب است اعاذنا الله من محبان که موسی علیه السلام براسه فرعون
بدو عاف فرمودند ربنا افرس علی اموالهم و الله و علی قلوبهم یعنی ابراهیم بروردگار و
مال فرعون بدل کن و بر دل او مهر ساز چنانچه بدو دعاست موسی علیه السلام
همچنان واقع شد که مال فرعونان بصورت سنگ مابدل گردید و راحت
دنیوی نیز حق در او افتادگان از رحمت الهی عذاب است اعاذنا الله من
همچنان حال فرعون گردد که حق تعالی عمرش سبقت یا چهار صد سال عنایت نمود
و باین طول عمر در سر نیز با و عارض نگشت و کجای ناز و نعم دنیوی شتم بود و
افضل ترین نعمات دنیوی حکومت و پادشاهی دنیا است که بفرعون مایل
بود پس انهم حق فرعون و مال و نکال از جانب حق تعالی بود تا که سرکشی او
زیاده تر شده و در سخت تر عذاب الهی گرفتار شود و چنانچه اهل سیرت و

در حق تعالی مبادرت او عنایت گردد پس از تقریر بالا واضح شد که در هیچ

و حق فرعون بر دست خزان بود و شش خواست که فی الفور شیر بخورانش حاضر
 شود و چون وقت حکم حق تقاسم به یکی از ملائکه صادر گردید که شیر را بر خزان
 فرعون حاضر نمایند فی الفور شیر بخورانش موجود گردید که فرعون از انزال مذمت
 یافت موسی علی السلام بیارگاه حق تعالی عرض نمودند که اے بار تعالی وین
 معنی چه مرد و حکمت داشت ارشاد گردید که اے موسی آخر فرعون از بندگان
 ما است و ما رزاق و رحیم الرحمن ایم و رحمت ما از کافران و راحرت منور
 است مگر در دنیا چگونگی از رحمت ما محروم مانند و این نعمت همین مکر و تهدید
 الهی است پس ازین استدراج و مکر الهی همیشه انسان خالیست باشد و از حق
 پناه محبت که این پنج که از بارگاه الهی پناهنده گردیده است مکر الهی نباشد
 چنانچه بعد از پنج وارو است هرگاه و رحمت دنیوی بر مسلمانان گردید و فو
 شکاثره بدست اهل اسلام آمد ابوهریره رضی الله عنه که از صحابه اهل معرفت است
 فرمودند و گفته بینی پاک ریشی میداشتند ازین وجه گردید و زاری آغا فرمود
 و گفتند که حق تقاسم به سیم و رحمت دنیا به سرفراز فرموده است و سیمانی شود
 که بجا و منته آخرت باشد که حال ابوهریره بدین رتبه رسید که بینی پاک
 حمیری میدارد و همین معنی و عالم از حدیث صحیح ما فوره است اللهم اعنای
 و ذکرک و لا تأمننا مکرک بینی اے باری تعالی بر تو گردوز و تأیید و مدد و عنایت
 فرما و از مکر خود بیکسار بهمین معنی آیه قرآنی وارد است فلا یامن مکر الله
 انعم الخسرون یعنی بیکسار معنی ما نذر عذات حق تعالی مگر قوم زبان مددگان پس
 اگر کسی غصه را بر احوال دنیوی بیند یقین نکند که این کس دوست حق تعالی

شاید که این نعمت دنیوی بحق انکس گردد و دستدراج باشد و اگر دیگر برادر
 دنیوی بیند بیاعتنا این ابتلا و یقین سازد که این دشمن حق است که شاید
 این ابتلا الهی بحق او رحمت و مغفرت باشد حاصل الامر کسانیکه غلامان جناب
 محبوب سبحانی رضی الله عنه خواه بلا واسطه یا بواسطه بوده اند از کرم حق تعالی
 محفوظ اند پس حق او شان راحت دنیوی و رنج دنیوی برد و رحمت است
 و راحت او شان پس فراری جناب محبوب سبحانی رضی الله عنه دائمی است
 و اگر رنجی مارض شده آن رنج با سرح الاوقات مبدل بر احوال شد نیست
 حق تعالی بفرمان حق پاک رضی الله عنه دارد و بدین امانت فایز که این نعمت
 همچنان که حال تصدی کهتری گردید که مدت العفو و عافیه بر لباس کفر و بت بختی
 شود مگر شکر فی حضرت قدس سره فاعلم اش بر بیان گردید و هم از مکر و
 شرک نجات یافت و عهد پزار جان و اے اقدام شیوخ با و که با حق اربابا قلمی
 و عقیدت جعفر و امام و سرفراز پناهی خود مبدل حال غلامان و معتقدان میباشد
 که غلامان در سرفراز پناهی شیوخ از سعادت کبریه و عفو عظیم سرفراز و
 ستا میشوند پس بگرد است که شکر احسان شیوخ او کنند همچنانکه شکر حق داد
 شدن ناممکن است و اے شکر شیوخ نیز غیر ممکن زیرا که فوآت مبارک
 شیوخ ظهور حق و تجلی اوست چنانچه چند شمار متعین معنون شکر نیست
 مبارک حضرت سیدی سندی پیروم شد قد و کعبه و الله اعلم
 تعالیم علی رؤسنا عرض داشته بودم درین جانب عرض من سے نمایم

مثنوی

باری تعالی
 رحمتش بر
 همه عالم
 مستدام

و الله اعلم
 بالصواب

کرده باشد من محرم بتول
 در حقیقت شکر تو شکر خداست
 از من بنده چه آید شکر تو
 چون عطا کردی تو هستی مرا
 جسم موجود از وجود تو بود
 شکر را هم خود عطا کردی وجود
 پس کجا باشد شکر جسم شاکر کجا
 گرچه مشکوری و لے شاکر خودی
 صورت و جوی بود شکل مرا
 در حقیقت هستیم هستی است
 که وجودی نیست غیر تو مرا
 بود مشکور و شاکر بے سخن
 که سازم نذر تو سستی مرا
 بیست ترکیبی بریان را
 بای او از برکت ذات ترست
 هست تو بالیقین کرده عطا
 لے بریان است هم غایب از
 الفتح تو چون سوے تالیفات
 پس الف و را اسم من کردی عیان

هست نفع ذات تو اندر جهان
 لول بران کفن نفع دل نیست
 چون تو ظاهر کردی بریان را
 اسم او شد عین اسم ذات تو
 اسم تو رسم و دلیل ذات است
 اسم بریان در نوشتن پیدا
 مرتبه او لے است او را با ذرات
 در حضور قرب رب بودم در آن
 و چه فری راحت بود و کن جبه
 نغمه نغمه در میان من و تو
 مندیج در ذات بودم در آن
 جزئیات تو نشان من نبود
 نام من سے بود عین نام تو
 بلکه ذات نام هم گم نام بود
 از جمال خویش بود سے بخیر
 درین ره سے ترا چون کوهی
 بهر پدید کردن مرآت ذات
 که جزو ثانی بریان هست
 پس جمال پاک خود دیدی در آن
 نافع محض است ذات بیکمان
 غیر ازین ما را سخن نبود درست
 از خودیش برده بریان را
 پس کجا باشد وجود او را بگو
 معنی بریان زمین باشد دوست
 بے شبهت مرتبه باشد او
 محض ذات بوده هست آفرین
 آشکارا بوده هست از غیب آن
 جلوه ذات بود آن مرتبه
 محض ذات تو بدم بے گفتگو
 راحت آن که شود از من بی
 عزیزشان تو گمان من نبود
 ذات من ذات تو بوده بود
 پس که ذات کام هم ناکام بود
 ذات من چیست بود و سے کمر
 با جمال خویش من پر و است
 در حقین آمدی و الا صفات
 بر نقین محبت و بریان هست
 لے کمال سے تو محمودی از آن

زین تعین گشت کثرت را ظهور مبدع کثرت بود این مرتب چون بنا اول و آخر تبیین صاحب این مرتبه بوده همان گشته است ظاهر نشان از بی نشان ذات مطلق خواست چون عرفی چون مفید گشته از مطلق عیان عاشق معشوق با هم گشته اند با همین محبوب گشتند و محب صاحب این مرتبه چون مصطفی است چون که شیخ اکمل شهبان زمان چون وجودشان وجود مصطفی فرق موهومی چو آید در میان آه و ناله عاشقانست هم ازین چون کشاد چشم خود کرد و نگاه اندین معنی است شرف مشرف بشنو ازین چون حکایت میکند از زیستان نام را بریده اند سینه خواهم شرف شرف از فرق	وال کل شیئی من نوری مزور نشا و کثرت بود این مرتب صاحب این گشته ختم المسلمین سید اولاد آدم بے گمان در حقیقت سبب مین بے نشان در تعین هم و در تعین سید شد گشته پید عشق بیشک در بیان هر یک بر دیگر است شغفت اند عشق در عالم چو یار از این نام پاک شان حبیب کبریاست فانی در ذات مستند بے گمان نام پاکش نیز محبوب خداست در میان آمد جدائی را بیان قلب بار آه میباید بدین تا به بران قلب نمینمی است گفته است آن مولوی معنوی و از جد اینها شکایت می کند که نفی هم مرد و زن نالیده اند تا گویم حال در و اشتیاق
---	---

چون از او طرف کثرت و بهشتی در تعین ثانی خود کردی ظهور پس وجو سخن است شد از ان حیرت موهومی ناشی است از ان نوزن بران نیز جزا سوسه هم و لالت نوزن برین معنی بود نوزن نفی سستی موهوم است گرچه وحدت صورت کثرت کثرت طرف اسم نوزن کر گرد و ظن پس ازین معنی بود ما را یقین هم ازین معنی بود در مزدگر یعنی اول چنان ذات خدا بعد ایجاد همه مخلوق خود گر نه حرف و او بود و دنیا و او آمد بر رخ کبریا و او را به شد میان هر دو نوزن که رسمی و او را کردم ظن نقطه تعین چون در بین و شت پس وجو و او را باشد از ان	هم ظهور شان کثرت خود استی زان شده اظهار کثرت با ظهور حکایت خلوقات ظاهر شد از ان گشت فرق اعتباری را بیان وال بود بر تعین دومی در حقیقت غیریت معنی بود غیبتی من از ان مفهوم است در حقیقت مین وحدت بود است اول و آخر بود نوزن سبب اول و هم آخر او بود همین نوزن نفی است اول و آخر مگر بے وجو و غیر بود کبریا از وجو و غیر در تنزیه شد که وجو و اسم نوزن بود میان نسبتش با نوزن اول با و گر گشته ظاهر بے شبه زان هم نوزن نوزن باشد در حقیقت پس ز بهر وجو به بالا گماشت در حقیقت نوزن بود بیکمان
---	---

کس ازین سینه مرا معلوم شد	داود بود و در دین است
عین چون وادرا آورد و نون	سبب توفیق دیگر او را کنون
یعنی اسم وادرا اگر درم شمر	داود اول و آخرش باشد که
چون که داده در طهور و او شد	از او اله آوری توفیق
از الف تا یعت اسم و او سبب	سبب الف اسمش میباشد و سبب
این الف از عین اسم و از حقیقت	اسم اندلس دلیل آید درست
بسیار چند درم در افیر حندا	زین سبب مقبول او باشد که
در فدا نام آید بیشک کنون	صوره نام است همچون نقش این
پس کجاست کنون آید اگر	پس فلا فلف ففا باشد که
در ففا هم فهم کردم این سخن	غیر ذات نیست اسه شاهین
فهم کردم معنی قرآن درست	کل شیئی بالک الاله است
الف قلب اسم الله بود که	ذات خود را بعد عین نمود که
بر زخ کبر سه جو گفتم و او را	اصل صورت و او تون بود که
گشت ظاهر زین بیایم در	داود بود و عین این نون را
می گفتم در بر زخ کبر سه نظر	جامع وحدت و کثرت شد که
از الف الله شد تا یعت آن	گشت ظاهر جسم دیگر زین را
جنود که ذات فدا بود از ان	هم تخیلی خاص زان باشد میان
عزم و ارم پیش نه بنده نو	سستی را اچو که می سر فرزند
کر سهرمان و هم اعضا او	محو کرد و ناگذاشت و او را

کس بران محو باشد که	ز کس حیرت می گوید زبان
است او قابل مجور است	نان شغافل و درسی از سستی نو
کر که شد از ان آمد ندا	در نفس سر بر آن باشی سیدنا
عین الف نون محو شد فدا شد	حرف و احدا نده است با کنون
زین هم جسم تو بود و شاه من	از تو موجود است عالم در زمین
چون وجود و حرف باشد از فدا	از وجود تو وجود و کائنات
از توفیق ذات تو مستون سبب	نون همچون قلب گرد و فکون
صورت حرف است که جود از فدا	ذات تو شد با حث جود ذات
صورت حرف نیاید در شمس	تا نباشد عجب را اظهارش مسلم
جس را با وجود لقم در طهور	اسم دیگر چون مسلم باید ضرور
از کرم خشیه را و جود	از عا یات تو شد بار نمود
ذات چون لاحق شد از کرم	جود ظاهر گشت از کرم عدم
است ایجاد خدا از کاف	گشت اند ظاهر از ان جود شون
کرد ظاهر ازین یک رمز را	گشت ارم من عجب خلق مرا
از کرم من نام بودم تو بود	در حقیقت موجود و موجد تویی

هم افعی لنا احوال حیات و اتنا فی الدنیا حیات و فی الآخرة حیات
و فدا خدای از ان عین نام که است شاه معین الدین صاحب علیه
السلام باقی سبب محو از کرم و شمس و نور و در کائنات سبب دیگر را چه
محو ضرور متکونی نماید که نور شده بود و حضرت قدس نیز تشریح و تفسیر

بمعنی صراط مستقیم
و سبب محو از کرم
و سبب محو از کرم
و سبب محو از کرم

نیز از شریف فرماید که ما را که در این عالم مبارک حضرت قدس سره
عرض نمایند که نیاز شریف بر کوفه حضرت از ذات مبارک خود او را فرمایند
حضرت قدس سره معروفه ایشان را پذیرا فرموده و در بر و سه کوفه یا تکیه
البنیاده فاشی که در این کوفه یا سجده او فرمودند شاه معین الدین
علیه الرحمه میگویند که در دل خود ظهور کردم که حضرت قدس سره خلاف شریف
سجد به بجانب کوفه یا سه فرمودند بخیر این خیال حضرت قدس سره در آن سجد
فرمودند که کوفه را سجد کردن منع است و حق تعالی را سجد کردن
واجب است که حق تعالی در قرآن شریف اینها را فرموده و بعد از آن
است که حق را سجد و بقیقت مساجد و سجد یکست حق تعالی
در قرآن مجید فرموده است قدری تفکر به جبک فی السماء فقل لیکن
ترجمه اول و جبک شکر سجد احرار یعنی شکر میگویم که گردانیدن روسته
است که صلی الله علیه و سلم بر اسرار و جی بجانب آسمان پس تحقیق
خام هم گردانید تر بجانب آن قبل که راضی بود به توجیه آن پس بگردان
روی خود بجانب سجد حرام - بر روایت برای ابن عازب ثابت است که
آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعد از آنکه سجد به زمین طهر و روغن افروخته شد
تا شانه زده و اگر اینها سجد به زمین طهر بجانب بیت المقدس نماز او را
فرمودند بعد از آن حسب وحی الهی متوجه بجانب کعبه گردیدند و گویند که توبه
بجانب کعبه الله باده عجب بعد از آنکه شمس قبل از غروب بر بد و ماه واقع
شد و در آن حال که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در سجده سجد به زمین طهر

نیز از شریف فرماید که ما را که در این عالم مبارک حضرت قدس سره

رضوان الله علیه و سلم مشغول بصلوة ظهر بودند و در رکعت نماز توجیه
بیت المقدس او کرده بودند که حکم قبول بجانب کعبه گردید پس آنحضرت
صلی الله علیه و سلم در آن حالت صلوة متوجه بجانب کعبه گردیدند که از آنجا برفت
نیز اب کعبه پیش از آنکه از خانه کعبه سجد واقع میشود و چون در آن مقام بود بجانب
کعبه الله پشت بجانب بیت المقدس میشود و ازین سبب معروفه مقدمه
و معروفه مقدمه گردیدند یعنی بقا همان زمان و مقام زمان مردان
تا به پیش آمدن چون در آنجا توجیه بجانب قبلتین شد بعد از آنکه مسجده
قبلتین بماده شد که زیارت آنسجده را آخرین مدینه طیب علی صاحبها افضل الصلوة
والسلام تا حال مشرف میشود چون که خانه کعبه بنا کرد و حضرت ابی سید
بعد از آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم است و نیز کعبه الله عبادت گاه عرب است
که عرب و ایمان جانبیت نیز طواف کعبه الله میشود و تعظیم آن بجای آوردند
لکن باعتراف برون قبله کعبه باعث ایمان عرب بود ازین معنی خویش مبارک
آنحضرت صلی الله علیه و سلم مدین سنی بوده که کعبه قبلت است و معروفه آنحضرت
صلی الله علیه و سلم گرد و بگرد این ششم خدایش شریف خود را آنحضرت صلی
الله علیه و سلم ظاهر مدینه فرمودند زیرا که در آن زمان پیرو حاضر بودند و قبل
پیش و بیت المقدس بود پس با طهارت خویش طبع شریف باعث تاملی
پیرو خیال و توجه فتنه بود لکن آنحضرت صلی الله علیه و سلم حضور وحی الهی
بودند که حکم الهی بر او وحی به تحویل جانب کعبه منادیه نازل شد و بعد از آن
آنست حق تعالی احسان خود را بر آن حضرت صلی الله علیه و سلم بیان می فرماید

و از جانب خود کمال رضا جوئی آنحضرت صلی الله علیه و سلم ظاهر می کند و از شما
میزراند که اسرار صلی الله علیه و سلم را ترا و پریم که خدا بپسین شریعت خود
با شما بر این دنیا بجا نباشد و بعین باعث بار بار با شما در حق بجا نباشد
آسمان گداز می شود و این پس از آنکه شما خودی تو را به خود صلی الله علیه و سلم
منظور است زیرا که ما ترا حبیب خود گردانیده ایم و ما محب تو ایم و منصب
حبیب بهیست که محب مدام رهنا جوئے حبیب گزند چنانچه بدینست قدسی طهر
است که شیبی بطلب رضائی و نه اطلب مصلحت یا میبوی یا محمد صلی الله
علیه و سلم یعنی هر کس رضا جوئے من میکند و من رضا جوئی تو میکنم است
حبیب من است محمد صلی الله علیه و سلم پس هر کجا که در راه است رحمت و حب
مستحق با که با است جوئش نمود و مصلحت تا فرغ حقود هم با گوارا شد و حتی که
است و در من اکنون حاضر است و در بین مملو به جاری نمودیم و دعا که محب با
قبلا تو گردانیدیم یا بد و عظمت که ذات حق تعالی را گردانست و در حق
معین نیست که گفتو شود که حق تعالی بجا نباشد مشرق است یا بجا نباشد مغرب
یا بجا نباشد یا شمال است یا بجا نباشد یا جنوب است یا بجا نباشد یا بجا نباشد
همه از این امر تقدیر است یعنی بندگان را باید که آنچه حکم حق تعالی است
او کنند و در آن چون و چرا نباشد زیرا که حکم و مصالح هم حق تعالی است
است که او تعالی از اعداء و اعداء و غاصبی عالم است مگر بظهور گفته اند نیست
و بگویند و یا بزرگی و عظمت حاصل است همچنان حق تعالی چند عظمت
و شرف است که اول و در قرآن شریف بیان فرموده است چنانکه یک جا و در آن

و از جانب خود کمال رضا جوئی آنحضرت صلی الله علیه و سلم ظاهر می کند و از شما
میزراند که اسرار صلی الله علیه و سلم را ترا و پریم که خدا بپسین شریعت خود
با شما بر این دنیا بجا نباشد و بعین باعث بار بار با شما در حق بجا نباشد
آسمان گداز می شود و این پس از آنکه شما خودی تو را به خود صلی الله علیه و سلم
منظور است زیرا که ما ترا حبیب خود گردانیده ایم و ما محب تو ایم و منصب
حبیب بهیست که محب مدام رهنا جوئے حبیب گزند چنانچه بدینست قدسی طهر
است که شیبی بطلب رضائی و نه اطلب مصلحت یا میبوی یا محمد صلی الله
علیه و سلم یعنی هر کس رضا جوئے من میکند و من رضا جوئی تو میکنم است
حبیب من است محمد صلی الله علیه و سلم پس هر کجا که در راه است رحمت و حب
مستحق با که با است جوئش نمود و مصلحت تا فرغ حقود هم با گوارا شد و حتی که
است و در من اکنون حاضر است و در بین مملو به جاری نمودیم و دعا که محب با
قبلا تو گردانیدیم یا بد و عظمت که ذات حق تعالی را گردانست و در حق
معین نیست که گفتو شود که حق تعالی بجا نباشد مشرق است یا بجا نباشد مغرب
یا بجا نباشد یا شمال است یا بجا نباشد یا جنوب است یا بجا نباشد یا بجا نباشد
همه از این امر تقدیر است یعنی بندگان را باید که آنچه حکم حق تعالی است
او کنند و در آن چون و چرا نباشد زیرا که حکم و مصالح هم حق تعالی است
است که او تعالی از اعداء و اعداء و غاصبی عالم است مگر بظهور گفته اند نیست
و بگویند و یا بزرگی و عظمت حاصل است همچنان حق تعالی چند عظمت
و شرف است که اول و در قرآن شریف بیان فرموده است چنانکه یک جا و در آن

آن اول بیت وضع الناس الذی بکیت مهابدا و بدی للعالمین یعنی تحقیق که
اول خانه که بنا و ریشه است براسه آدمیان بر آینه آینه است که طوق
یک است و آنخانه یک است و او ریشه است و برایت براسه عالمیان است
یعنی آیات بنیات مقام ابراهیم صلی الله علیه و سلم در کن خانه نشاندند و طاهر از منجوان مقام
ابراهیم است و مقام ابراهیم نام است که ابراهیم علیه السلام بوقت بنا و کعبه
بر آن ایستاده و خیر و یار است که کعبه میفرمود و در بوقت رخت و بلند می دیوانه
کعبه بر قدر که هر ذرت می شد کن سنگ بلند میگردد و در حال آن سنگ محاذی باب
کعبه نموده شده است و بر آن بنا و ریشه است که بعد از اسافتن طواف پس از مقام
و کعبه نماز را و می کنند و افق محل این آینه گردید و آنجا و امن مقام ابراهیم صلی الله علیه و سلم
یعنی محبت در کعبه از مقام ابراهیم نمازگاه شما و نیز در کعبه عظمت کعبه الله ارشاد
میزداید چنانکه کعبه است الهام میسر گردانید
حق تعالی کعبه را
خانه جلست عظمت قیام الناس بجا یکجا به قیام و عبادت گاه است
براسه آدمیان و بدینکه جابر شاد میفرماید اولم یروا ما جعلنا حراما منا خففت
الناس من حلالهم آیا نمی بینند آنکسان که گردانیده حرام را حلال است همین
و می آیند کسان از اطراف آن و بدینکه جابر شاد الهی است اولم یقبلوا من حلال
آنکه بگویند این خرافات کل طبعی رزق من لدن الهی آیا نکرد و اندیم ما زمین که در این
صاحب عظمت و محب است که کشیده میشود و عبادت برست بر جانب
آن که این رزق از نزد یک ماست اگر چه رزاق جمیع مخلوقات حق تعالی است
که هر فرد موجود در رزق است مگر حق تعالی بنیات خاص خود با بل که انوار

رزق عنایت و سرفراز فرموده با آنکه زمین که خشک و بی مزروع است که خردی
 زمین در قرآن نشان آن زمین واد است قلعه از رزق اهل مکر را منسوب
 بذات پاک فرموده و دیگر جا بارش و شد از زمین الله و است یعنی زمین
 تعالی کشاده است پس بر او از ارض الله نزدیک بعضی علماء همین زمین مکر
 معطر است پس در اینجا زمین که معطر از عطر است خود منسوب نموده باید بود
 که این معطر است و شرافت که حق تعالی بکر معطر عنایت فرموده با شرفش است
 که اگر معطر مولد و معطر است حضرت علی الله علیه و سلم است و همین رفرتی
 و بنا بر کعب شریف از دست ابراهیم علیه السلام بعد شریف آنحضرت صلی الله علیه
 و سلم گرد میس زمین که معطر با معطر شریف فرمائی و وجود عاقله الجوه
 صلی الله علیه و سلم و بعد از آنکه و جای افضل و اعلی کرد و بداد و یک بیت المقدس نیز
 باریک و صاحب شرافت است که قبلا انبیاء سابقین است مگر و بعد از تخلیک که معطر
 از زمین المقدس ظاهر و با برکت که در شرف حق تعالی بر اسرار بیت المقدس مکر و در حق
 حرم کعبه الله که با معطر شرف و عظمت کعبه الله مکر حق تعالی شد که تا حد حرم و در حق
 آن باشد که دیده نشود و نیز شرف را بجا گرفتار کرده نشود و نیز قصه موت و قتال در آن
 منع فرمود و نیز در کعبه کعبه الله بر هر فرمود من بعد و وجود شرافت آن فرمونی
 که در تبت گردید است و خدا علی الناس حج البیت من استطاع الیرسلا یعنی هر
 براسه حق تعالی بر آدمین قصد نمودن جانب کعبه الله است بر آنکس که
 قدرت رفعت بجانب کعبه دارد و در استطاعت سبیل جبارت از زاد و اولاد
 و امن طریق است و طواف کعبه الله نیز مهارت مستطاع فرموده که بعد بیست و

این کعبه است
 در کعبه شریف
 در کعبه شریف
 در کعبه شریف

واد است که طواف کعبه الله نیز مهارت است و در نماز مسجد الحرام ثواب یک
 لک نماز عنایت فرموده و به شرب ما از زمزم برکات بی حد و انتهای عنایت فرمود
 و از آنجا است که بعد بیست و هجده وار است ما و زمزم لما شرب له یجبه آب
 زمزم را بهر نیکی که نش کرده شود آن نیت و مقصود او حاصل است چنانچه
 شکر بدان تا الی الآن بظالفتین و جهاج حاصل است که هر کس بخموش دهد
 دل به نیکی و مقصود و سه می نوشد آن نیت و مقصود او حاصل شود و خود
 از بعضی انفسانی باشد یا امر اهل صیافی و روحانی و اگر چه مقام زمین حرم
 مقام استجابت دعا است و دعا به تعلیق برده کعبه بهر جا که میسر شود
 مستجاب است بر اینهم چند مواضع از خانه کعبه در باب استجابت دعا
 حکم اکسیر و از چنانچه باب الرحمن که عبارت از دروازه بزرگ خانه کعبه
 است و در باب رحمت یعنی زیر آبریز خانه کعبه و مقام زمزم که از خانه
 مابین رکن میانی و رحمت است و حور اسود و چنانچه این کترین بدین مقام
 بر اسرار حصول حضور شیخ کامل بیارگاه حق تعالی عرض نموده بودند حق
 از فضل و کرم خویش خدمت و تعلیم برداری شیخ کامل عنایت فرمود
 پس از فضل او دست و حصول هم از فضل او است چنانچه مولانا روم
 قدس الله سره الغریزی فرماید شعر فضل حق که بر سر بنده بود و هر که
 جوینده است یا بنده بود و اکنون به بارگاه حق انما سئل است که چنانچه
 از تعلیم برداری شیخ کامل سرفراز و ممتاز فرموده است در آن بیت
 الصبر ثابت و متقل دارد و زلیلت و موت هر دو بر منامندی شیخ

این کعبه است
 در کعبه شریف
 در کعبه شریف

سرفراز فرماید چنانچه رباعی است شعر خوانیم که بهریت در سبوت تو زیم
خسکے شوم و بزریراے تو زیم مقصود و معلوم توئی و دیگر پنج
در خلق اگر زیم برائے تو زیم و سوا سے ازلان لیا شرافت
و فعالی که معطر است که حق تعالی به برکت ذات مبارک آنحضرت صلی
الله علیه و سلم عنایت فرموده است ما را انجمنان بعیریت کجا حاصل است
درک آن کیم الحال اکنون جائے نور است که بالافسیر آید کرید اتم الصلوة
طریق النهار الم تخریر بنوده شد ازلان غابر گشت که حقیقت سجده فنا و وجود و
نجات اصل خود است که اندرین حالت سجود مصلین بصلوة حقیقی و اصل
بذات احدیت بتوسط وحدت و حقیقت محمدی صلی الله علیه و سلم میشوند
پس سجده اگر چه برائے ذات احدیت و رجوع بجانب احدیت است
ناکین چون که رجوع و وصول بجانب ذات احدیت بلا توسط وحدت و حقیقت
محمدی صلی الله علیه و سلم مقصور نیست چنانچه ارشاد حق تعالی است قل ان
کنتم تحبون الله فاتبعونی یحبکم الله و یغفر لکم ذنوبکم یعنی بگو اے محمد صلی
الله علیه و سلم اے مومنین و گرویده ناس اگر شما دوست میدارند حق تعالی
را و دوستی خدا آیتها میدارند پس باید که شما اتباع من اختیار کنند
پس حق تعالی شما را دوست خواهد داشت و گمانان شما خراب نشود
خلاصه معنوی آنکه هر یک این است که حق تعالی با اعلیٰ مرتبه خود را شما را میفرماید
که اگر شما را وصال ما منظور و مقصود است باید که شما ذات خود را دوست
مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم فنا کنید تا که وجود شما که عبارت از غیریت

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام
على سيدنا محمد
وآله الطيبين الطاهرين
الطاهرين

و صیاست با کمال بر خیزد و بعضی محققان حقیقی آنحضرت صلی الله علیه و سلم که جمیع صفات
سنگینی است و ذوات شما باقی ماند پس بقا و بقی محمدی صلی الله علیه و سلم همین بقی
ذات احدیت است زیرا که ظهور بقی ذات احدیت بوحدهت و حقیقت محمدی
صلی الله علیه و سلم بلا حجاب و بلا پرده است پس فنا و ذوات سالک بذات مبارک
آنحضرت صلی الله علیه و سلم همین فنا و بذات احدیت است و بقا و ذات آنحضرت
یعنی الله علیه و سلم بذات سالک که حقیقت بقا و ذات احدیت است پس بدین
باصل برائے وصول بذات احدیت رجوع بذات وحدت ضروری افتاد
چون ذات مبارک جناب محبوب سبحانی رضی الله عنه عین ذات مبارک جناب
رسول کریم صلی الله علیه و سلم است ارشاد مبارک جناب محبوب سبحانی رضی
الله عنه بر ملا مان ستر شد گشت ثو ثو فی فانی شویید و ذوات من یعنی اگر
شمار وصول بذات حق منظور باشد طریق وصول بذات حق همین است که
بذات من فانی شویید حتی که باقی ماند از ذوات شما که ذوات من که این بجای
ذات من بذات شما عین بقا و ذات احدیت و وصال حق تعالی است العزیز
سالک را برائے وصول بذات احدیت رجوع بذات وحدت ضروری و لابد
است پس حالت سجود که حالت رجوع بذات احدیت است عین انجالت
رجوع بذات وحدت است چنانچه حق تعالی میفرماید من اذین الله فی الامم
یعنی آنکس که اطاعت رسول نمود پس آنکس اطاعت خدا را و پس اطاعت
رسول الله صلی الله علیه و سلم عین اطاعت خدا است زیرا که ذات احدیت بلا
پرده در حقیقت ذوات مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم ظاهر و بقی است

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام
على سيدنا محمد
وآله الطيبين الطاهرين
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام
على سيدنا محمد
وآله الطيبين الطاهرين
الطاهرين

سیر حالت سجود که در جمیع ذات احدیت است اولاً توجیه بذات وحدت و حقیقت محمدی است صلی الله علیه و سلم ازین وجه بنا و سجده پس از خلقت آدم علیه السلام گشت یعنی هرگاه که حق تعالی آدم علیه السلام را پیدا نمود و فرشتگان را احکام سجود آدم علیه السلام داد و متحققین علماء و رحیم الله تعالی علیهم در اینجا نوشتند که سجود فرشتگان بحقیقت نور محمدی صلی الله علیه و سلم را بود که پیشانی آدم علیه السلام و در بیت بود و فعلیست انسان خاکی بر ملائکه نورانی معین و چه گردید و علم انسان خاکی کثیف قاطبیت اجرام لطیف معین و چه داشت که نور مصطفوی صلی الله علیه و سلم و ظهور وحدت که عین جلوه احدیت است بصورت انسانی نمایان گشت و در آن ابرج جسم فلانی که بنارست از جسم انسانی است که قابلیت سجود اجرام نورانی میداشت هرگاه که این معنی واضح شد که حالت سجود که رجوع بجانب وحدت و حقیقت محمدی است مسلم الله علیه و سلم ازین وجه زمین بود معطر مستحق این معنی بود و قابلیت این امر داشت که قبل و سجده نگاه عالم باشد زیرا که ظهور بذات مبارک مصطفوی صلی الله علیه و سلم نیز ازین سرزمین است و تخصیص خانه کعبه برین وجه گردید که حق تعالی بقطیم و تکویم بابت و دیگر بقیاع که معطر خانه کعبه مخصوص فرمود و بچوجب است که ظهور حقیقت محمدی صلی الله علیه و سلم درین موقع خانه کعبه اجلی و اولی باشد که ازین وجه باقی خانه کعبه ابرج جسم علیه السلام جد امجد آنحضرت صلی الله علیه و سلم شده اند و چون زمین شام نیز در اطراف و نواحی ملک عرب واقع است و این نیز نسبت بکربلایع و لکن قرب امانی ملک عرب و کربلا حاصل است بدین معنی

اینست که در این کتاب
توضیح شده است

ملک شام نیز بمثل وحدت و ظهور حقیقت محمدی صلی الله علیه و سلم قریب تر گردید فلذا بیت المقدس نیز استحقاق قبله گاهی داشت که خود حق تعالی تشریف زمین شام و قرآن مجید ذکر فرموده است سبحان الذی اسری بعبدیه لیلۃ من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الذی بارکنا هر دو یعنی پاک است اندازات که میرگانیند بنده خود را از مسجد حرام تا مسجد اقصی که برکت و اوده ابرج اطراف آن پس مسجد اقصی همین مسجد واقع بیت المقدس و زمین شام است که حق تعالی تشریف آن بمطالع برکت فرمود و دیگر عاشر شد و فرمود والی الارض التي کانت فیها معنی کثرت بکتاب آن زمین که برکت و اوده ایم در آن زمین پس ازین زمین بر او هم زمین شام است و حاصل اینها یک زمان ظهور بذات آنحضرت صلی الله علیه و سلم هنوز نرسیده و چنانچه از زمان ظهور بذات مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم باقی بود و درین مدت تقاضای حکمت الهی قبل انبیا و سابقین بیت المقدس معطر شد زیرا که قرب حقیقی بحقیقت محمدی صلی الله علیه و سلم عالم برده و به واسطه خاص براس این امت موجود است چون آن وقت رسید که ظهور بذات مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم درین عالم گردید و بوجود فائز وجود آنحضرت صلی الله علیه و سلم امین امت موجود خطاب کنتم خیر امت مصر و فریاد بابت که در حال حقیقت محمدی صلی الله علیه و سلم بدین امت موجود ظاهر و حجاب سرفراز شد و اجرام آثار ظاهری آن پیدا و ظاهر گشتند که در احکام ظاهر حقیقت ادراش صوره حکم توجیه بجانب کعبه که مولد و نشا و دنیا و کرد و نمود امجد آنحضرت صلی الله علیه و سلم است گردید و ملائکه معجزه تعالی را بدین است

که درگاه حالت سجد و سجده و توجع بجانب حقیقت محمدی است مسلم است
 مسلم زیرا که اصول ذات احدیت که مقصد و سبب است سبب رجوع بذات
 وحدت و حقیقت محمدی است و مسلم حال و متعذر است و متعذر و قابل
 حقیقت محمدی است و مسلم در زمین که نسبت دیگر تعالی و امکان اصلی
 و منبع است از زمین و در کتب الله قلیه این است هر چه گردید و با دانه
 از کائنات مستقیم توجع بجانب کعبه شد و از زمین و وجه که متعذر حقیقت بهر جا نیست
 که هیچ موجودات شایسته حقیقت محمدی است و معنی را بهر جا حقیقت
 محمدی است و در کتب حقیقت محمدی است و مسلم توجع و متعذر است
 بهر جهت اوقات توجع بجانب کعبه ساقط هر چه در جهان که سبب توجع
 نیست اگر شخص سجد باشد که او را از جانب قبه فراموشی حاصل آید و اگر حکم شرعی
 که توجع کند پس بطریق او یا بیک جهت باشد بدان سواد نماز گذارد و اگر چه آن
 جهت بطریق خود و ظاهر کرده متوجع کعبه باشد مگر نماز او درست و صحیح است زیرا
 که قبه مصلی و ریت جانب خدایان او گردید و توجع بنفس کعبه ساقط شد
 پس ازین معنی شکست گردید که توجع مصلی بجانب حقیقت محمدی است حقیقت
 محمدی مصلی الله علیه و سلم بهر طرف ظاهر و موجود است پس اگر مصلی را از جهت
 بجانب کعبه گرد و در وجه است که براسه مصلی خیال و تصور بند و آنجا
 خیال کعبه حقیقی که عبارت از حقیقت محمدی است مصلی الله علیه و سلم و بهر جا باشد
 از جهت ظاهر موجود است در خیال که در جهت که از بیان بالا و آنجا
 که توجع مصلی بجانب حقیقت محمدی است مصلی الله علیه و سلم و چون توجع حقیقت

محمدی مصلی الله علیه و سلم در کتب الله نسبت دیگر ظاهر اصلی و او منبع است
 فقیه انحصار کعبه براسه توجع مصلی گردید و دیگر در اینجا از سبب باقی مانده که هرگاه
 توجع کعبه بین ناسی جهت کعبه ساقط شد پس توجع جهت کعبه چه ضرورت بود
 و قلیه بن بجانب کعبه چه حاجت و پشت چون که توجع مصلی بجانب حقیقت محمدی
 است مصلی الله علیه و سلم پس جلوه افزونی و ظهور حقیقت محمدی مصلی الله علیه
 و سلم هیچ مظهر و بر سر است و هر سو که مصلی توجع کند بدان طرف حقیقت
 محمدی مصلی الله علیه و سلم است و جلوه افزونی است پس باید فهمید که نماز
 و اصول است بجانب حق تعالی و براسه و مصلی بجانب حق تعالی در لایه دوم
 هر دو نیست و اگر چه ذات وحدت و حقیقت محمدی مصلی الله علیه و سلم در لایه
 افعال بجانب حق تعالی است اما حقیقت محمدی مصلی الله علیه و سلم مظهر
 خاص مصلی بجانب احدیت و ذات حق تعالی است بهر جهت که ذات کشیخ
 و اسلاف و ذریه افعال بجانب ذات احدیت است یعنی ذات وحدت و حقیقت
 محمدی مصلی الله علیه و سلم بطریق خاص مظهر خاص مصلی بجانب احدیت است
 اگر چه هیچ مظهر ذات وحدت و حقیقت محمدی است مگر مظهر شیخ را
 قوت و اقتضا می براسه افعال بجانب ذات احدیت حاصل است که دیگر
 مظهر نسبت از توجع کعبه الله را توجع براسه توجع بجانب او حالت انحصار
 نموده شده و بدون اقتضا مظهر خاص در باب و مصلی بجانب احدیت
 از توجع است که سالک نیز مظهر خاص است و در سبب راه فحاش است و یک
 با مصلی هر دو است ازین وجه مصلی نیز مظهر خاص برای مصلی نسبت

باساکن ظاهر گردید همچنانکه میباید و اما یکی که مجانب است با صید پیدا نمیشوند
و بعضی را دیگر و صید برام او شوق ابدان و بلکه از دیگر بزرگان زمانه فرخنده بود
مگر امر ثانی در اینجا با حقیقت که از بیان بالا واضح گردد یک توجیهی حقیقی بسیار
حقیقت محمدی است صلی الله علیه و سلم و چون که حقیقت محمدیه در کتب الله
او منج و اجمالی است توجیه او را بجانب کعبه حکم گردید پس در اینجا خود توجیه
ذات مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم بجانب کعبه چه معنی است در اینجا
باید فهمید که نماز هر یک فریق حسب مرقبه و نشان او نشان است همچنانکه
نماز عوام مومنین که او نشان بعضیات تشریف و نفیقت افتاده اند نماز عوام
است یعنی بجایات صلوته نیز و نشان رجوع حقیقت خود و ذات احدیت
حاصل شیت بلکه محض ارکان ظاهری از او نشان او ایشوند و دوم نماز
مومنین که گروه اولیا و اولاد که فانی بعضیات و ذات حق تعالی اند نماز او نشان
معراج است چنانچه بعد از معراج و در است الطلوع المومنین یعنی نماز معراج
مومنین است و در او از مومنین همین که علین که عبارت از گروه اولیا و اولاد
است بوده اند که او نشان را بجایات صلوته رجوع بجانب حقیقت خود و در هر
بقام قرب و وصال حق تعالی هر قدر از است ازین معنی او نشان متوجیه بجانب
وحدت و حقیقت محمدی صلی الله علیه و سلم بوده اند همچنانکه گفته شد که بعد از
حق تعالی توجیه حقیقت محمدی صلی الله علیه و سلم در ولایت پس او نشان را بجای
صلوته رجوع بجانب حقیقت خود اند که آن وحدت و حقیقت محمدی است زیرا که
حقیقت محمدی صلی الله علیه و سلم اصل و فناء و جمیع مظاهر است که از حقیقت

محمدی صلی الله علیه و سلم غلبه جمیع کائنات است پس باولیا و اگر هم مشاهده
وحدت و حقیقت محمدی صلی الله علیه و سلم بذوات او نشان حاصل است که
بر تبه فناء و ذوات او نشان عین حقیقت محمدی ظاهر شده و حجاب بیناید چون
ذوات اولیا و اگر هم عین حقیقت محمدی صلی الله علیه و سلم اند و توجیه مبارک اولیا
که هم بجایات صلوته نیز بجانب حقیقت محمدی صلی الله علیه و سلم است ازین معنی
و بعد چون حقیقت مساجد و سجود و ذوات اولیا و اگر هم شکست است مگر فرقی
بر تبه ظهور و مظاهر حقیقت ایشان گفت که حقیقت محمدی صلی الله علیه و سلم
جمیع مظاهر بر تبه عروجی است و ازین معنی است ارشاد مبارک حضرت قدس
که حقیقت مساجد و سجود یکی است و دیگر نماز ابدی صلیهم السلام خصوصاً نماز
آن حضرت صلی الله علیه و سلم است پس حقیقت توجیه کعبه نسبت ذات مبارک
آنحضرت صلی الله علیه و سلم چنان باید فهمید که آنحضرت صلی الله علیه و سلم
بهر جانب بر مظهر ظهور و موضوع حقیقت خود یا خستند بدان جانب و بسوی
آن مظهر توجیه باو است صلوته گردیدند اگر چه توجیه بجانب کعبه از وجهی الهی حکم
بارگاه احدیت است مگر چون ذات احدیت خود بذات مبارک آنحضرت
صلی الله علیه و سلم ظاهر شده و تجلی است پس باعتبار حقیقت و نفس الامر حکم
ذات احدیت و از او حق توجیه کعبه همین را داده آنحضرت صلی الله علیه و سلم
است زیرا که بذات مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم و ذات احدیت
پرو و در حجابی شیت همچنانکه شعر مولانا روم قدس سره بالا که گوشه گر خیزد
بر لب سیمین ستر بر که گوید حق گفت او کافر است پس هرگاه که آنحضرت

برخی که می‌گویند صلی الله علیه وسلم یعنی قطعه ذات محمد صلی الله علیه وسلم چنان است
 جمیع مراتب و صوت و کثرت و تسبیح جمیع کمالات بشریه برآمده است که شاید
 ذات احدیت یعنی مرتبه و صوت و شاید جمیع مظاہر که مرتبه کثرت است
 ذات محمدی صلی الله علیه وسلم حاصلست لهذا حق تعالی و فرشتگان او
 بشان آنحضرت صلی الله علیه وسلم اند که حق تعالی ذات خود را در ذات مبارک آنحضرت
 صلی الله علیه وسلم شایده می‌فرماید و فرشتگان را نیز شایده ذات مبارک
 آنحضرت صلی الله علیه وسلم رجوع بحقیقت شان حاصلست که ذات مبارک
 آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد اکل است و رحمت براسه کل مخلوقات است
 که حق تعالی می‌فرماید و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین معنی آیت و نفرستادیم
 محمد صلی الله علیه وسلم ترا مگر در عالمی که براسه جمیع عالم بود پس فرشتگان
 نیز در عالم داخل اند پس رحمت آنحضرت عالمیان را براسه انسان یعنی
 منیت بعد از آن حکم حق تعالی است یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه وسلموا تسلیا
 یعنی ای کسانی که ایمان آورده‌اید بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم ایمان آورده‌اید
 صلی الله علیه وسلم صلوة و سلام بفرستند و سابق معنی ایمان حقیقی که شست که ایمان
 حقیقی فناء وجود خود و مشایده وجود حق بذات خود است یعنی ای کسانی که
 ذمت شما فدا گردید و حقیقت محمدی صلی الله علیه وسلم بشما مشایده شد است
 و وصولی الی الحق بقبول حقیقت محمدی صلی الله علیه وسلم شما حاصل است
 پس بشما لازم است که از مشایده حقیقت محمدی صلی الله علیه وسلم به ذات خود
 غافل نباشند بلکه همیشه بذات مبارک محمدی صلی الله علیه وسلم متوجه باشند

اینکه در این آیه
 صلی الله علیه وسلم
 صلوة و سلام
 بفرستند و سابق
 معنی ایمان حقیقی
 که شست که ایمان

چنین عین وصول بحقیقت شماست پس این معنی واضح گردید که توحید بذات حدت حقیقت
 محمدی صلی الله علیه وسلم بعد از صلوة است و ازین آیت انکشاف حضور عرض کرد و مافوق شد
 را که در بعضی محلات صلوة بوحده حقیقت محمدی صلی الله علیه وسلم و نیز بعد از آن معراج
 شریفه را دوست گرفت یا محمدان را بیک بعدی معنی حدیث توقف کن ای محمد صلی الله علیه
 پس تحقیق بر و در کار تو متوجه نشان نیست که شاید ذات احدیت بذات تو میفرماید و نیز حق
 سبحان تعالی را توحید شایده جهان از خود بظلم حاصل آنحضرت صلی الله علیه وسلم چنانچه در حدیث
 است که بیاغت مشایده حقیقت محمدی صلی الله علیه وسلم بذات است هر چه در قضا او شایسته
 محمدی صلی الله علیه وسلم چنانکه لفظ صلوة بکن آنحضرت صلی الله علیه وسلم ارشاد فرمود یعنی است محرم
 نیز در توحید تفریق بدید که جبار شایده میفرماید یا ایها الذین یعلمون انکم تجعون الظلمات لی نور
 معنی آیت آن حق تعالی بذات است که صلوة میفرماید بر شما و عالمی او تا که بر او لا شمار از تبارکی
 یعنی این بی حدت محمدی صلی الله علیه وسلم در ذات شما شایده حقیقت محمدی صلی الله
 علیه وسلم در نظر شما حق تعالی باشد شما شایده که شمار از تبارکی خودی بر کنار کند و شایده
 میفرماید که محمدی صلی الله علیه وسلم در ذات شما دیدار فرماید زیرا که حق تعالی شایسته عشق آن
 نور محمدی صلی الله علیه وسلم و در هر نظری که ظهور آن نور بوضوح پیدا شود و جبر حق در
 ظهور سید ول سید در و رحمت خود بدان ظهور سید ول سید در و چنانچه آئینه غیر عیان و کان یا یحیی
 معنی آیت حق تعالی بر زمین هر که کند به حق محمدی صلی الله علیه وسلم عینیت توحید حق تعالی که مذکور شد بسبب آن
 را شایسته زمین حقیقی اند یعنی ذاتی بذات محمدی صلی الله علیه وسلم شایده ذات محمدی صلی
 علیه وسلم بذات او شان حاصلست بر او شان سرفروزی و رحمت با حق تعالی شامل حال
 می‌باشد یعنی ای یحییین چنانکه نفی که انجمن نقصات حق تعالی شما بکجه نیست ذوات شما است

اینکه در این آیه
 صلی الله علیه وسلم
 صلوة و سلام
 بفرستند و سابق
 معنی ایمان حقیقی
 که شست که ایمان

اینکه در این آیه
 صلی الله علیه وسلم
 صلوة و سلام
 بفرستند و سابق
 معنی ایمان حقیقی
 که شست که ایمان

اینکه در این آیه
 صلی الله علیه وسلم
 صلوة و سلام
 بفرستند و سابق
 معنی ایمان حقیقی
 که شست که ایمان

یعنی تکریم و غورشان زایل یکند همچنان که حال صحاب میل شد او چه قدر باو شاه جبار
که حق تعالی بطلعت که منظر چه قدر رخسار و ذریع فرسود که از علو کمالی و اولی صبح
فینیل پاک ساخت پس ازین چه چشم ظاهر گشت که زمین که معقله را بذات مبارک بکفرت
صلی الله علیه و سلم سناست خاص است و درین موضع نقلی خاص آنحضرت صلی الله علیه و سلم
نقلی است انما صلی هرگاه که این حق و واضح شد که توجیه بجانب کعبه بقیقت توجیه بجانب
وحدت و حقیقت محمدی است و در کعبه الله شایده و نشان نقلی وحدت بر نسبت
و کبر و عظمای اصلی است پس ازین معنی حکم توجیه بجانب کعبه بجات صلوة گردید اما عاقل
این حکم توجیه کعبه را حکم تعبدی دانسته توجیه بجان کعبه نمینماید و از اسرار احکام شرعی است
و غیر مطیع اند و ابواب اکران هم الله تعالی با سرار و حقایق شریعت و خوف و مطیع
اند و اشرار اگر که شایده وحدت بجلوه گری احدیت شود و آنظر توجیه میشود
چنانچه شعر حافظ علیه الرحمه است شعر در فارخ هم ابروی توجیه باو آمد و حال
رفت که محراب بفریاد آمد و دیگر شعر است شعر باشد بهر یکی را نعمین قبله گوی
من قبله است کردم بر طرف کعبه ای و اولنا الله فانی بذات آنحضرت صلی الله
علیه و سلم الله شایده حقیقت محمدی باو بیاد الله گاهی شدت ظهور میشود و گاهی
بطرز دیگر پس هرگاه که شایده حقیقت محمدی صلی الله علیه و سلم بجلوه گری وحدت
باو بیاد اکران هم الله تعالی عین شدت و صانع حاصل میشود پس تعجب حال خود باقی بمان
صفت محمدی صلی الله علیه و سلم میشود که آن عین شان احدیت است چون مثلاً
نقلی حق بجز نظیر برای هر عام سوسن نمینماید و است بلکه برای خاص سوسن است
که عبارت از ابواب اکران بوده است اینهم همچنان سجده برای خاص سوسن جبار است

است نه برای عام مؤمنین چنانچه آیه قرینه است قرآن به شما السلام علیکم السلام یعنی بر هر کس که حاضر باشد در نماز
و در رمضان المبارک این یکروزه و در او آن ماه را از نیو جسد تقویست که اگر شخصی مغفول باشد
در عتبات شریف حائضه گردد پس هر روزیت هلال و عتبات شریف روزی و در آن می آید و فرض میشود
را چه باعث عدم ثبوت رویت هلال روزی بر عام مؤمنین فرض نگردد پس کفرت قدس
صالح گذرد بنگاه تا آنکه وقت خاص است مشاهده وحدت بجهت مگر می حدیث گردیده باشد
چه عجب است زیرا که گذرد بنگاه تا به هم و وحدت بر برگی باشد که حقیقت بخیر است حضرت
صلی الله علیه و سلم است او را بانو جو که عادت ستمو گذرانیدین فائده او را بخیر است حضرت صلی الله
علیه و سلم میگفتند و بعد از آن بعد است آن بزرگ را مقصود و چند میگردد و از دنیا جبهه او
گرام جیم الله تعالی شان مصلحتی صلی الله علیه و سلم بوده اند که حال مبارک می صلی الله
علیه و سلم چهارده روز منظار اولیا و غایب و تعالی است چون ذات مبارک حضرت
قدس سره که از افراد اولیا الله اند عین ظهور ذات وحدت ظاهر شده و حجاب است
بشاید حقیقت خود که عین بختی حدیث است سجده او از سر و دست فائده ارشاد مبارک
قدس سره که حقیقت ساجد و جلالت پستی است مگر در اینجا حدیث است تخمین که انسان
شرف مخلوقات است که چنین صورت انسان ظهور وحدت گردیده و ازین سنی انسان
برده اند سبقت بر و در سجده و ملائک گردیده و نیز و نقد کرمانی آدم حتی انسان نازل گردید
و انسان خلیفه الله شده و همچا وار و است که حضرت عمر رضی الله عنه میگوید که الله عزوجل
شده ارشاد فرمودند که ای کعبه بر زمین نصب کن از تو افضل است آدم و کعبه مذکور
است که خانه کعبه برای استقبال اولیا و گرام پیش می آید از شیعی و اهل کشت که انکشاف و
طوب حقیقت محمدی صلی الله علیه و سلم و انسان زیاده تر از جمیع منظار است پس استحقاق

و قیامت آن بجا که صلوة نیت انسان سید است نه خدا که عباد پس باید فهمید که مفسد اول آنست
 ابواب مخصوصی میباشد که آن در افضل نسبتی شود چنانکه هر چه است از آن قوت و اثر و غیره
 اعلی تمام است و در علاج اولی قسم سنگ در در زجاج و در باب دومای تفصیل است که در
 نیست چنانکه در زمین که و کعبه الله علیه و در حقیقت محمدی صلی الله علیه و سلم مخصوص است
 توجه صلوة اختصاصی است که در دیگر ظاهر اگر چه از آن تفصیل داشته باشد موجود است
 و درین مکتبی است ظاهر که اگر چه توجه شریف آنحضرت صلی الله علیه و سلم بجا که صلوة بجا
 فردی از افراد انسان بیاعتنا ظاهر و پوشان حقیقت محمدی صلی الله علیه و سلم در
 افراد انسان پیش نظر عینا تفصیل آن فردانی بر وقت مبارک آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم می شود بلکه نظر ظاهر بیان موجودیت آنقدر در شرف و دیگر انواع ضلال تعلیل
 و توجیه میگشت که باعث ضلال و عجز از الهی میگشت ثبوت مبارک آنحضرت صلی
 علیه و سلم بیعت برای هدایت است چنانچه در حدیث وارد است که اما این حسنین رضی
 عنهما و عن والدین بوقت اوائی صلوة از میان هر دو پائی مبارک آنحضرت صلی الله علیه
 و سلم بکرات و مرات عبور و مرور می نمودند و آنحضرت صلی الله علیه و سلم بحال التفات
 بجانب امامین رضی الله عنهما پائی مبارک خود را کشا و میفرمودند تا که عبور و مرور
 امامین حسنین رضی الله عنهما از میان پا مبارک آنحضرت سهل شود و هم بجا که صلوة
 حضرتین حسنین رضی الله عنهما را بر روش خودی نشانند و نیز میریث صحیح وارد است
 که آنحضرت وقتی بخواب میخواب بودند که نگاه امامین حسنین رضی الله عنهما و در جد نبوی صلی
 علیهما افضل صلوة تشریف آوردند پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم نیز بر مبارک آن
 فرمادند امامین حسنین رضی الله عنهما را در آغوش مبارک خود گرفتند پس التفات

این حدیث را در تفسیر آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم در حدیث
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 در حدیث آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 در حدیث آنحضرت صلی الله علیه و سلم

آنحضرت صلی الله علیه و سلم بجانب امامین حسنین رضی الله عنهما بان بود که شاید حقیقت آنست
 علیه و سلم و بعد از امامین حسنین رضی الله عنهما که آنحضرت صلی الله علیه و سلم انداخت و اصلی بود
 که آنحضرت صلی الله علیه و سلم شاید حقیقت شریف خود و کمال وضاحت و ظهور و بظهور آن
 حسنین رضی الله عنهما عبور و گری نداشت احدیت مشاهده میفرمودند زیرا که حسب حق و نفی
 در قیامت مبارک امامین حسنین سلام خصوصاً در وقت یک آنحضرت صلی الله علیه و سلم که افضل
 و سید الانبیاء و الله علیه و سلم در حالت عبادت آبی چگونگی جایز و تصور خود بود و در
 قاهرین ظاهر بنیان بدر حقیقت لازم رسید و فی الحقیقت آنحضرت صلی الله علیه و سلم عرض
 نمودند که ما یقطعان الصلوة یعنی این صانع و گمان که زمین هر دو پائی شریف آنحضرت صلی
 علیه و سلم عبور و مرور می نمود و حضرت صلی الله علیه و سلم بجا که صلوة بجانب امامین حسنین رضی
 عنهما می نمودن این قطع صلوة آنحضرت صلی الله علیه و سلم بخوبی صانع و گمان تمام شدن نیت
 پس قبل این قول که پس بر می حقیقت بر آنستانی عرض پرده بود عرض عبارت است
 آنکه خود را الله من غفله و غفله رسول الله از قنای حاکم و حب رسولک القنای حب رسولک
 و آنکه در مسیبت جمیعین پس از نیت خیال باید فرمود که اگر چه توجه بجا که فرد و شریف نکشت و
 و غلبه حقیقت محمدی صلی الله علیه و سلم با آنحضرت صلی الله علیه و سلم بود و چنانچه با وفاء و
 وضاحت در چنانچه و عالم شایع و زایل می شود چنانچه حکمت حکم سجد بجانب آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم بر هر مرتبه و در هر مرتبه که توجه چنان است مرحوم رسول الی القنای
 وحدت و حقیقت محمدی است صلی الله علیه و سلم و خود ذات احدیت بدت وحدت
 بلا پرده ظاهر و تعلیل است و نیز اگر چه بر آن مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعضی از
 افراد موجودات غیر نبی نوع انسان از نانو و اشجار با کشف حقیقت محمدی صلی الله علیه و سلم

این حدیث را در تفسیر آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم در حدیث
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم در حدیث آنحضرت صلی الله علیه و سلم

فقدان از آدم تا ایندم طریق خطیه و بیایم از جانب نوح میباشد و قیام نوح نزد حق
می بود و نکس آن پس صلی که فیما بین نوحین همین به باعث جذب نوح است که بگذرد
نوح بجانب او و اصل سبک و در وصال حاصل می شود چنانچه نوح را نوحی است
فقره و چنانچه می باشد و بی سبب این است که نوح حق تعالی باطن را ذات خود و ظاهر
نوح جانب مظهر نوح که در هم نشویند ذات حق تعالی است که در وید و طریق
وصال خود به است فرمود که وصال حق تعالی با تمام حقیقت است میان عید و رب
در نوح عید است از مابین عید و رب زیرا که مظهر نوح با آنکه بر مرتبه عید وصال
تشریف است چه قدر عید و طالع وصال نوح است و با وجود و بقا و عید و طالع
که با تمام امر تشریف ذات حق تعالی است از عید وصال نوح این نوحین نوح
می آید که نظر ظاهر بین هم از مشاهده وصال آن عاری نموده حکم با تمام حقیقت
سیکند پس ذات حق تعالی که بر مرتبه و طالع و صفت تشریف است چه قدر عید و رب
خویش باشد و فیما بین عید و رب و صلا و طالع و آید که آنجا وصال به عید و رب
غیرت بود و نوح وصال با رب تعالی به و عید است و نوح حق تعالی باطن و وصال
نوحین تشویق وصال به عید و طالع نوح و فرمود که چون نسبت نوح و کشش او
بجانب نوح که یکی از مظهر حق است بدینگونه است و لذت وصال نوحین
بدین طریق است که با و در آنم و نیوی حاصل نیست پس ذات حق که مظهر آن نوح
مظهر است چه مظهر نوح و چه مظهر نوح که نوح و موجودات نوحی و نوحی است
اولی است که سبوی اولیستی پیدا کرده شود و بنده سبوی او و در حق تعالی
خود و نوح وصال عید می دارد و چنانچه در حدیث صحیح در وصال آن نوحین است

تقریب الیه و خدا ظاهر نکس که نوح و عید بجانب حق تعالی بقدر یک و جبای نوح و عید
بجانب او یک و است و نوح چون به وصال مظهر نوحی که بر مرتبه تشریف ذات حق است از عید
الذات و حاصل است پس عید ذات حق تعالی که از هر صفت نقصان و کم و است
شمره و تشریف است چه قدر الذات و ذوق حاصل باشد که آنجا الذات و نوحین نوحی و نوحی
الذات و نوحین نوحی است چنانچه یکدیگر است و در وصال که نوحین و عید و نوح
حق تعالی و نوحین سبکبار و سبکبار بود و پس سبکبار نوحین نوحین نوحین نوحین
در وصال که بدین نوحین نوحین نوحین نوحین نوحین نوحین نوحین نوحین نوحین
و در وصال نوحین نوحین نوحین نوحین نوحین نوحین نوحین نوحین نوحین
خود و نوحین نوحین نوحین نوحین نوحین نوحین نوحین نوحین نوحین
و در مرتبه تشریف طالع وصال عید است و ارشاد ذات تشریف است که الهی یا عید او
یعنی ای بندگان من بجانب من بیایید چون ذات حق تعالی بطور ذات خود و مظهر
نوح هر روز وصال خویش و غیر آن ظاهر فرمود پس مظهر نوح به نسبت یک نوح و طالع و نوحین
رب العالمین از عید و نوحین نوحین نوحین نوحین نوحین نوحین نوحین نوحین
که وصال نوحین نوحین نوحین نوحین نوحین نوحین نوحین نوحین نوحین
و در نوحین نوحین نوحین نوحین نوحین نوحین نوحین نوحین نوحین
و سوال سبک و نوحین نوحین نوحین نوحین نوحین نوحین نوحین نوحین نوحین
سبک و نوحین نوحین نوحین نوحین نوحین نوحین نوحین نوحین نوحین
چون ایمان خود و سلامت سبک و از وصال حق تعالی قدر مرتبه سبک و نوحین نوحین
عید و نوحین نوحین نوحین نوحین نوحین نوحین نوحین نوحین نوحین

سیده میفرمایند و مایه ابرار را کجا بصیرت است که بعد از آنکه اولیاء الله رسیده اند تا اینجا
که تفسیر است که بعد از تفسیر الخ عوض نموده شد بیان قبل از طایفه بود و از اینجا تفسیر
سرمه و بطریق که از آن اشاره به سبب الطین می تواند عرض نموده میشود و چنان
حق تعالی میفرماید قد نری قلبه جبهک فی السماء رویت که بجا و روحی که چنانکه برویت
بصر چشم اطلاق میشود چنان برویت قلب جبهک می آید و ذات حق تعالی برتر است
از قلب چشم منزه است پس در اینجا رویت یعنی علم باید فهمید و وجه نیز چنان که بعضی
رو و چهره می آید معنی ظاهرش می آید و سبب چنانکه معنی آسمان باشد معنی شکی نیست
نیز مود باید دانست که از تقریر بالا واضح گشت که وحدت و حقیقت محمد صلی الله علیه و سلم
چنان بلند و رفیع الشان و بزرگتر است که ظهور ذات حق تعالی بلا پرده و حجاب
است و فیضان حقیقت محمد صلی الله علیه و سلم هیچ نظایر است اگر کلامی منظر عروجی و ترقی
به درگاه احدیت خواهند بر سر ساطع نبوی صلی الله علیه و سلم با و حاصل نمیشود و اگر چه
ظاهر آنحضرت صلی الله علیه و سلم بصورت مشابیه صورت همه است ولی حق است اما نه چنان
که ظاهر ما عیسان که مجوس و عقیده بصفات تنزلی حق ایمان بلکه ظاهر آنحضرت صلی الله
علیه و سلم نیز در حقیقت و عروج است که ارشاد نبوی صلی الله علیه و سلم است
همین را می نهادند الحق یعنی هر آنکس که راوید پس تحقیق که او حق را بجا پرده نشان نمیشود
صلی الله علیه و سلم و بدین ارشاد الهی است قد نری قلبه جبهک فی السماء و الی آخره
یعنی تحقیق که سیده آدم ای محمد صلی الله علیه و سلم متوجه و مائل شدن ظاهر تو بجا نب
ترقی و عروج یعنی ظاهر تو ای محمد صلی الله علیه و سلم مثل ظاهر دیگر مظاهر نیست که
بصفات تنزلی حق مجوس عقیده اند بلکه معنی اعلی ثابت و تحقیق است که ظاهر تو

اینکه از ظاهر و باطن
ظاهر و باطن است

ای محمد صلی الله علیه و سلم مثل باطن تو ظهور تجلی با حجاب است بغایتی که رویت ذات تو
عین رویت است همانا بعل الله میفرماید که ظهور ذات مبارک آنحضرت صلی الله
علیه و سلم عین تجلی حق بلا پرده و حجاب است و حال حق مبارک آنحضرت صلی الله
علیه و سلم حکم و سلطان بدینا ظاهر گشت که از حق تعالی حال حق مبارک آنحضرت
صلی الله علیه و سلم برین دنیا ظاهر می فرمود و متوجه است که ام کمال آنحضرت صلی الله علیه و سلم
چنان حیران می بودند که تعلیم و حکم شرعی آنحضرت صلی الله علیه و سلم مستغیر میبود
چنانکه بعضی از عشاق که ششاد به جمال مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم میفرمودند
نموده اند سروده اند سرجا سید کی مدنی العربی و دل و جان با و فدایت
چون خورشید نیش قلبی و سن بیدل کجالت تو عجب حیرت نم و الله الله چه جاست بدین
بوجهی که در تفسیر شیخ علم شریعت و استفاده آن که مقصود از بعثت آنحضرت صلی الله
علیه و سلم است سقوط و گشت زیرا که ذات مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم
سبب و منبع کمال حق الهی است و یوسف علیه السلام که از یک حدیث حق الهی سرفراز
بود و چنانچه بحديث صحیح وارد است که عطی شطر الحق یعنی یوسف علیه السلام از حدیث
حق یا از نصف حق سرفراز بود پس حال صواب یوسف علیه السلام شاید
حق یوسفی چنان گردید که کمال بدیهی بجا می تیغ دست خود را بر بدن میزد
ششاد به کندگان جمال نبوی صلی الله علیه و سلم چه کیفیات انبیا و مریدان چنانچه
از بعضی ارباب المؤمنین روایت است که وقتی آنحضرت صلی الله علیه و سلم شب
تا ریک در حوض شریف بایستی از ارباب المؤمنین رضی الله عنهم تشریف فرما بود
حضرت ام المؤمنین رضی الله عنها که بدو عفتن لباس سفید میپوشیدند یکایک سوز

اینکه از ظاهر و باطن
ظاهر و باطن است

اینکه از ظاهر و باطن
ظاهر و باطن است

از دست مبارک که حضرت امام المومنین رضی الله عنهما بر زمین افتاد و چون شب تاریک
 بود و در حال نیت نماز بسیار که انس را غیر متوجه بکشت جوی سوزن گم شده به امام المومنین رضی
 الله عنهما گفت و او در آنوقت آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمودند که از آن
 بترس و ندانی از دندان مبارک که حضرت صلی الله علیه و سلم ظاهر گردید پس روشنی
 آن دندان شریف حضرت صلی الله علیه و سلم چنان ظاهر شد که امام المومنین رضی
 الله عنهما از آن روشنی سوزن گم شده خود یافتند و نیز در آن سوزن رشته خفیه
 فلسوفینیک قیده ترنمها سنی آیت کاینکه باز میگردد و نیم ترانجانب انقباض که راضی بوده
 بتوجه جانب آن توجه قبله مگر ظاهر بی شعل از اعمال و افعال جوانم است رضا
 اسر باطنی از اعمال قلبی است یعنی هرگاه که علم ثابت است تحقق است که ظاهر توانی
 صلی الله علیه و سلم متوجه بباطن و ترقی است پس ظاهر تو عین باطن
 و تجلی و ظهور ذات احدیت بظاهر بوده میگویم که هیچ پرده و حجاب میان ذات تو و
 ذات احدیت باقی نماند بلکه ذات تو محض تجلی ذات احدیت بظاهر بوده ظاهر شود
 مزل و چک نظر السجد الحرام سنی آیت پس بگردان رو خود و بجانب سجده حرام
 و سر او از سجده سلام ذات احدیت هم میتواند یعنی پس ظاهر خود و بجانب است
 احدیت بگردان و متوجه کن که تجلی ذات احدیت بظاهر تو سر فراز است و در عین
 همچنین که بباطن عین تجلی ذات احدیت بوده ظاهر تو عین تجلی احدیت نمودیم
 پس ذات چه بهتر به ظهور وجه بهتر به بطون نیست مگر محض تجلی ذات احدیت است
 و بچنان غلبه بود تجلی احدیت بذات تو سر فراز فرمودیم که ذات مبارک بچند
 اسماء احدیت مثل روف و غیر آن سنی گردید بقایستی که ذات مبارک کمال

فدیه است احدیت بهم چند نیز سنی گردید چنانچه این سنی از انما احمد بایم و وضع است باید
 که در حدیث انما احمد بایم اگر چه بظاهر و صحت است انما آن کلام است انما ترا و لیا
 است و صفیون این حدیث بصحت رسیده و جیت با هم قولوا و جویم شطره سنی است
 هر جای که باشد اسی است رجوع به محمد صلی الله علیه و سلم گردانند ظاهر خود را بچنان
 حقیقت محمد صلی الله علیه و سلم یعنی اسی است رجوع به محمد صلی الله علیه و سلم شما هر جای که
 بوده اند و تجلی هر سیکه شما سر فرزند است در آن حال از شما به حقیقت محمد صلی الله علیه و سلم
 داخل نباشند که شاید ذات احدیت با تو سر فرزند حقیقت محمد صلی الله علیه و سلم
 حاصل است و همین راه است بوصول جانبی زیرا که وحدت و حقیقت محمد صلی الله علیه و سلم
 یکسوم عین تجلی است و چه پرده و ان الذین اوتوا الکتاب یسلمون انه الحق من ربهم سنی
 آیت که میگوید اواده شده اند کتاب بر او نازل شد که ان حق است از نزد یک
 بود کار خود و کتاب عباد از انکشاف حقیقت هم میتواند یعنی کسانیکه کثافت
 حقیقت شان باو شان سرست از فرمودیم پس با او شان وضع گردیده است که
 حقیقت ذات خود و حقیقت محمد صلی الله علیه و سلم نیست بلکه حقیقت محمد صلی الله علیه و سلم
 علیه و سلم بصورت ذات او شان ظاهر و تجلی است نیز تجلی حقیقت محمد صلی الله علیه و سلم
 علیه و سلم عین تجلی حق تعالی است یعنی کسانیکه حقیقت محمد صلی الله علیه و سلم در ذات
 او شان شده و شکست گردید با او شان علم و انکشاف است یعنی نیز حاصل گشت
 که ذات مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم عین تجلی ذات رب العالمین است
 که حق تعالی بصورت و ظاهر مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم تجلی است و ان
 کرده عارفین است که حق تعالی عرفان ذات خود و انکشاف حقیقت محمد

فدیه است احدیت بهم چند نیز سنی گردید چنانچه این سنی از انما احمد بایم و وضع است باید
 که در حدیث انما احمد بایم اگر چه بظاهر و صحت است انما آن کلام است انما ترا و لیا
 است و صفیون این حدیث بصحت رسیده و جیت با هم قولوا و جویم شطره سنی است
 هر جای که باشد اسی است رجوع به محمد صلی الله علیه و سلم گردانند ظاهر خود را بچنان
 حقیقت محمد صلی الله علیه و سلم یعنی اسی است رجوع به محمد صلی الله علیه و سلم شما هر جای که
 بوده اند و تجلی هر سیکه شما سر فرزند است در آن حال از شما به حقیقت محمد صلی الله علیه و سلم
 داخل نباشند که شاید ذات احدیت با تو سر فرزند حقیقت محمد صلی الله علیه و سلم
 حاصل است و همین راه است بوصول جانبی زیرا که وحدت و حقیقت محمد صلی الله علیه و سلم
 یکسوم عین تجلی است و چه پرده و ان الذین اوتوا الکتاب یسلمون انه الحق من ربهم سنی
 آیت که میگوید اواده شده اند کتاب بر او نازل شد که ان حق است از نزد یک
 بود کار خود و کتاب عباد از انکشاف حقیقت هم میتواند یعنی کسانیکه کثافت
 حقیقت شان باو شان سرست از فرمودیم پس با او شان وضع گردیده است که
 حقیقت ذات خود و حقیقت محمد صلی الله علیه و سلم نیست بلکه حقیقت محمد صلی الله علیه و سلم
 علیه و سلم بصورت ذات او شان ظاهر و تجلی است نیز تجلی حقیقت محمد صلی الله علیه و سلم
 علیه و سلم عین تجلی حق تعالی است یعنی کسانیکه حقیقت محمد صلی الله علیه و سلم در ذات
 او شان شده و شکست گردید با او شان علم و انکشاف است یعنی نیز حاصل گشت
 که ذات مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم عین تجلی ذات رب العالمین است
 که حق تعالی بصورت و ظاهر مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم تجلی است و ان
 کرده عارفین است که حق تعالی عرفان ذات خود و انکشاف حقیقت محمد

صلی الله علیه وسلم در زوات او شان باو شان سرفراز و عنایت فرموده است چنانچه
 حال او شان بدینجهاد و غیر ما بدین دنیا بینا هم کتاب بیرونه که بیرونه نهاده
 و آن سرفرازانیم بیکمونی که حق و هم بعلون معنی آیت ال کسانیکه باو شان کتاب عزی
 فرمودیم سید اند حضرت صلی الله علیه وسلم را بچنان که سید اند اولاد خود را و بعضی
 ازو شان بر آئینه پوشیده میکنند حق را و حال آنکه سید اند پس حق و مطلب
 آئینه که میزد یک علم و ظاهر چنان بوده است کسانیکه اهل کتاب از یهود و نصاری
 در کتب که تورات و انجیل است نشانها آنحضرت صلی الله علیه وسلم چنان با یضاح
 و کشف بیان سخنی که اهل کتاب بعد ظهور آنحضرت صلی الله علیه وسلم و شد
 نشانها بکینه تورات و انجیل و یهود و نصاری بنیوت آنحضرت صلی الله علیه وسلم
 تشکیلی و توبی باقی نماند بلکه باو شان یقین بخشی گشت که فی الواقع آنحضرت صلی
 علیه وسلم همان بنی آخر الزمان اند که در کتب انبیا و او شان علیه السلام بشارت
 و نشانهای آنحضرت صلی الله علیه وسلم بیان بود پس چنان که آدمی را بشناخت
 اولاد خود تشکیلی باقی نماند همان طریق یهود و نصاری بشناخت و تصدیق آنحضرت
 صلی الله علیه وسلم تشکیلی و ترو و نبود پس با وجو و چنان وقوع علم بدینی در قلب
 اهل کتاب بعد از رسالت آنحضرت صلی الله علیه وسلم معنی از اهل کتاب
 انکار نبوت میکردند و اینجا باید دانست که حق تعالی حال اهل کتاب بیان فرموده
 غیر فون که عیون نهاده هم یعنی اهل کتاب آنحضرت صلی الله علیه وسلم را چنان
 می شناسند که هیچ شخص اولاد خود را می شناسد و نه فرموده که کما یفر فون
 یعنی اهل کتاب آنحضرت صلی الله علیه وسلم را می شناسند چنان که ابا و خود را می شناسند

فون که عیون نهاده هم
 یعنی اهل کتاب آنحضرت
 صلی الله علیه وسلم را می
 شناسند چنان که ابا و خود
 را می شناسند

و حال آنکه آدمی را شناخت الدین او نیز یقین حاصل میشود که شناخت والدین
 تشکیلی و ترو و باقی نماند و بظاهر که الدین و اینجا سبب اولی بود زیرا که بنی بلسان
 شرح شریف ابی یوسف اند چنانچه در قرآن شریف از دست و از و احوال
 یعنی از و احوال بنی کریم صلی الله علیه وسلم احوال المومنین اند پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم
 را نسبت الدین به مرحومه کردید و نیز به یکی در تفسیر مجید و است
 ابراهیم معنی تقدیر شما بر اسم علیه السلام مگر گفته در اینجا و الله اعلم چنان معلوم میشود که اگر چه
 آدمی را شناخت و معرفت والدین خود بطور یقین حاصل میشود که در آن هیچ تشکیلی
 و ترو و باقی نماند مگر بر کس الدین خود را بعد رسیدن سن شعور بشناسد که این
 والدین است بچنان فرزند و اولاد خود که از بدو تولد بلکه از وقت حمل معلوم
 که این فرزند نیست چنان اهل کتات آنحضرت صلی الله علیه وسلم را از وقت حمل بلکه
 قبل از وقت حمل یقین که نور بارک حضرت صلی الله علیه وسلم در پیشانی سبارک
 حضرت عبد الله و الداجه آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود از آنوقت میشناسند
 نور بارک حضرت صلی الله علیه وسلم در پیشانی عبد الله تا بان و درخشان است
 و هم از آئینه که میشاره به اطن شریعت که عبارت از علم معرفت الهیست میخواند پس
 حق تعالی میفرماید که کسانیکه او شان از کتاب عزیمت فرمودیم و همراه از کتاب علم تو
 حق تعالی است و اینجا باید دانست که حضرت عقیله علیه السلام از صوان نسبتی که
 فیما بین عبد و رب واقع است تشبیل بوالد و ولد و اولاد و اولاد فرموده اند که
 عبد تشبیل ظهور او در علم ازلی الهی بود پس خدا ظاهر عبد بود و عبد باطن حق بود و کما
 عبد ظهور کما ظهور آید پس آنگاه عبد ظاهر رب گردید و در بد باطن عبد شد تا قبل

بنی کریم صلی الله علیه وسلم
 را از و احوال بنی کریم
 صلی الله علیه وسلم احوال
 المومنین اند پس
 آنحضرت صلی الله علیه وسلم
 را نسبت الدین به
 مرحومه کردید و نیز
 به یکی در تفسیر
 مجید و است

ظهور عید بودن حق تعالی ظاهر عید بودن عبد باطن ربانی و هست که قبل ظهور
عید حق تعالی با سماء و صفات تجلی بود و نشان عید در آن مرتبه بکلی غیب بود و چون ظهور
عید و آمدن است کان الله و لم یکن بشیء منشی یعنی حدیث بود حق تعالی و نبود با حق تعالی
که نامی شئی پس ذات حق تعالی با مقتضای اسم سوا الظاهر بر مرتبه منزل ایشان عبد ظاهراً
شد پس از آن مرتبه ظاهر شد و لا تعد ولا تحصى ظاهر گردیدند اگر چه در جبر و سطر
ذات حق تعالی تجلی است زیرا که غیر حق تعالی منفی و عدم است اما از نظر ظاهری
آنچه ظاهر ذات حق تعالی بر مرتبه بلون گردیده ارشاد و لا تدرك الا بصائر گردید
معنی تبت یعنی نمی یابند ذات حق تعالی را چنان ظاهری مخلوق و عبد ظاهر بر شد
آنچه حال والد ولد است که با و سیکه ظهور ولد نبود و ولد باطن والد بود زیرا که از پدر
والد بود و هر گاه که ظهور ولد شد و ولد ظاهر والد گردید و والد باطن ولد شد زیرا که
ولد نام همین چیز است والد است که بصورت ولد ظاهر گردیده است پس اینچنین که
ظهور حق تعالی بجمع مظاهر و افراد و موجودات است همچنان ظهور نور محمدی صلی الله علیه و آله
بجمع افراد ملکات و ضایق حق تعالی است یعنی حق تعالی هر گاه که ظهور عالم منظم شد
از ذات پاک خود ظهور تعیین اول که عبارت از حقیقت محمدی صلی الله علیه و آله
است فرمود و از تعیین اول بر مرتبه تنزیه ظهور وجود ملکات گردید پس قبل ظهور
عالم نور محمدی صلی الله علیه و آله که آن تعیین اول است ظاهر و متصور بود و وجود عالم
و آن سنج بود و هر گاه که ظهور عالم گردید نور مبارک آنحضرت صلی الله علیه و آله
علیه السلام در جمیع عالم ساری و تجلی بر مرتبه بلون گردید و همچنانکه جزا و ولد عین
جزا و ولد بوده اند همین طور نور محمدی صلی الله علیه و آله در جمیع عوالم است

عبد حق تعالی
در مرتبه بلون ظهور
نور محمدی صلی الله علیه و آله
در جمیع عوالم است

پس اشاره آنکه بر مرتبه بلون ظهور نور محمدی صلی الله علیه و آله در جمیع عوالم است
یعنی علم توحید عنایت فرموده ایم با و نشان از حقیقت شان اطلاع داده ایم و عرفا
خود سر فرزند نمودیم پس با و نشان معرفت انبیین حاصل گشته است که ذات او شان
عین ذات نبوی صلی الله علیه و آله است که ذات نبوی صلی الله علیه و آله و سلم تجلی
ذات حق تعالی که هیچ مظهر حق سبک است و او شان را عینیت با نور نبوی صلی الله علیه و آله
علیه السلام حاصل است و حجاب غیریت از ذات او شان مرتفع است پس این
معنی است من عرفت نفسه فقد عرفت ربی یعنی هر کس که نفس خود را شناخت
و حقیقت او بدو تجلی گشت و ذات او عین حقیقت محمدی صلی الله علیه و آله
است پس او را عرفان حق تعالی حاصل گردید و یافت که نور مبارک آنحضرت صلی الله علیه و آله
علیه السلام عین تجلی خداست بعد از آن حق تعالی میفرماید که بعضی از او شان
فرقی اند که پوشیده میکنند حق را و حال آنکه میدهند اشاره بجات آنکه و
اولیا الله است که اگر چه ظهور ذات حق تعالی و تجلی بذات شان منکشف
شده است بر آنهم حال خود را چنین ناس نفی و محجب میدارند و نیز چنان که
نور نبوی صلی الله علیه و آله در جمیع عوالم ساریست همچنان نور محبوبی صلی الله علیه و آله
در جمیع عوالم ساری است زیرا که نور نبوی عین نور محبوبی و نور محبوبی عین نور
نبوی است که ارشاد مبارک جناب محبوب سبحانی صلی الله علیه و آله است با الله تبارک
و تعالی و بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله و بعد از ائمه اطهار علیهم السلام پس خصایص
شریفه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مثل زین العابدین علیه السلام و سید عالم مبارک
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و ظهور جهان خصایص کیم شریف جناب محبوب سبحانی

رضی الله عنه بدین معنی است باید دانست که مثل آنحضرت صلی الله علیه و سلم نیز حجت
 اولیاء است مرحوم مقتضی است و مثل آنحضرت صلی الله علیه و سلم از عقل هم تجاوز است
 چنانچه توضیح آن قبل از چند جزاء و بیان خاصیت عرض نموده شد چنانچه دخول
 عیسی علیه السلام در است مرحوم باید دانست از انبیاء اولوالعزم بوده اند و بلقب از روح
 الله اند و ال برین معنی است که جقدر رتبه معطوفه صلی الله علیه و سلم است همچنین
 انبیاء اولوالعزم تبار و اصل است مرحوم گردیده اند و در حدیث صحیح وارد است این
 ولد آدم و لا فرقی من سید ولد آدم است و این بیان و ارشاد من از خود می باشد
 نیست بعضی از فریق اهل بدعت میگویند که معاذ الله آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 مثل مانند و تشک بقول خود بدین آیت میکنند که قل انما بشر مثکم معنی آیت بمو
 ای محمد صلی الله علیه و سلم جز این نیست که من بشریم مثل سایر بندگان حق تعالی و نشان
 عین کفر و تضال است و بخبر توبه علامی از آنحضرت صلی الله علیه و سلم نقل کرده است
 و کفار بدین کلام کافر گردیدند چنانکه در قرآن شریف وارد است ما ند الا بشر مثکم
 یا کل منّا کلون منه و شرب مما لشرکون معنی آیت نیست این نبی مگر بشری است مثل شما
 پیغمبر از انکه پیغمبر شد شما وی نورشند از انکه وی نور شد شما چنانکه مولانا روم قدس سره
 درین معنی ارشاد فرموده اند مشنوی.

جمله ان من سید ولد آدم	که نبی از ابدال حق آگاه شد	بشیرت او دیده میشد
یا کل منّا کلون منه	بمسیری با انبیاء و بر دشمنان	اولیا و اشراف خود انجا شدند
کفایت یک بشر را بشیر	ما و ایشان بلبسته خود و خود	این شستند ایشان از عیسی
بست خرمی در سبیل انبیا	بر دو کون زبیر خود از کمال	لیکن این شستند و این را کمال

بمعنی این است که جقدر رتبه معطوفه صلی الله علیه و سلم است همچنین انبیاء اولوالعزم تبار و اصل است مرحوم گردیده اند و در حدیث صحیح وارد است این ولد آدم و لا فرقی من سید ولد آدم است و این بیان و ارشاد من از خود می باشد نیست بعضی از فریق اهل بدعت میگویند که معاذ الله آنحضرت صلی الله علیه و سلم مثل مانند و تشک بقول خود بدین آیت میکنند که قل انما بشر مثکم معنی آیت بمو ای محمد صلی الله علیه و سلم جز این نیست که من بشریم مثل سایر بندگان حق تعالی و نشان عین کفر و تضال است و بخبر توبه علامی از آنحضرت صلی الله علیه و سلم نقل کرده است و کفار بدین کلام کافر گردیدند چنانکه در قرآن شریف وارد است ما ند الا بشر مثکم یا کل منّا کلون منه و شرب مما لشرکون معنی آیت نیست این نبی مگر بشری است مثل شما پیغمبر از انکه پیغمبر شد شما وی نورشند از انکه وی نور شد شما چنانکه مولانا روم قدس سره درین معنی ارشاد فرموده اند مشنوی.

سید و کون بر کمال خود و ادب	نیز یکی سر کین و زمان مشکاف	سرو و لی خود و زمانیکه حجب
آنکس که کالی و برین پر از شکله	صد هزاران چنین بشباه	فرق نشا بشباه سالار و چین
این خود که در بیداری جدا	و آن خود که در خواب و خواب	این زین پاک آن خود و شب
	این در شب پاک آن در خواب	

پس که حق تعالی قل انما بشر مثکم الخ بدین معنوی واقع است که ای گروه ناس که با
 بگو کفار هم سابقه میشود که انبیا و خود را مثل خود بکارشده از ایمان محروم شدند و گفتند
 که و لکن آنحضرت بشیر شکم که از انجا سرور معنی آیت اگر اطاعت میکنند بشیر مثل خود را شما
 حدیث حال زبان ترده خود بشیر شد پس بگو ای محمد صلی الله علیه و سلم که من بظاہر صورت
 بشیر مثل شما هستم که از فرشتگان و نبی فرج جز نیستم مگر نظر محض بر آنست ظاهر بدی صورت
 بشیریت فغیبند که مانند است معنوی بشیر شما اصل است بلکه شما بشیر اند از پیغمبران خدا
 و من بشیرم کمال ستره قریب الهی که بگذری فرود بشیر و ما که همچنان قریب حق حاصل است
 بلکه آنکس که اتباع و اطاعت من نموده اند مقربان بارگاه الهی است چنانچه مضمون خدا
 از ما و پیوسته است که حق تعالی میفرماید یوحی الی انما الیکم الله واحد معنی آیت وحی گردید
 بپایان من که جز برین نیست که معبود شما معبود یکست پس و حق تعالی با انبیاء علیه السلام
 است که با وی مخلوق اند و با انبیاء علیه السلام که مقام کمال قریب الهی پیدا اند و خطبه
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم که سید الانبیاء اند مانند است چنانکه تصور باشد پس مضمون
 آیه که می چنان شد که ای آیت میگویند بشیر که معبود شما معبود واحد است که غیر او موجود نیست
 چنانچه بعد از آن میفرماید قل کان یرجو لقاؤی لعلی یصلح لی معنی آیت هر آنکس که
 امیدوار و طاعت پرور و کار خود را پس بایده عمل کند عمل صالحی بر حق و بی عمل صالح

بمعنی این است که جقدر رتبه معطوفه صلی الله علیه و سلم است همچنین انبیاء اولوالعزم تبار و اصل است مرحوم گردیده اند و در حدیث صحیح وارد است این ولد آدم و لا فرقی من سید ولد آدم است و این بیان و ارشاد من از خود می باشد نیست بعضی از فریق اهل بدعت میگویند که معاذ الله آنحضرت صلی الله علیه و سلم مثل مانند و تشک بقول خود بدین آیت میکنند که قل انما بشر مثکم معنی آیت بمو ای محمد صلی الله علیه و سلم جز این نیست که من بشریم مثل سایر بندگان حق تعالی و نشان عین کفر و تضال است و بخبر توبه علامی از آنحضرت صلی الله علیه و سلم نقل کرده است و کفار بدین کلام کافر گردیدند چنانکه در قرآن شریف وارد است ما ند الا بشر مثکم یا کل منّا کلون منه و شرب مما لشرکون معنی آیت نیست این نبی مگر بشری است مثل شما پیغمبر از انکه پیغمبر شد شما وی نورشند از انکه وی نور شد شما چنانکه مولانا روم قدس سره درین معنی ارشاد فرموده اند مشنوی.

و صلاحت است که معنی قابلیت باشد یعنی تعلی کند که از آن قابلیت مشاهده پیدا شود
 و آن رفیع خیال غیرت است و در دین است انحضرت صلی الله علیه و سلم مثل خود
 غیرت است که باعث مجازان اهدیت بلکه حقیقت شریفه انحضرت صلی الله علیه و سلم
 را در ذات خود مشاهده کند و ذات خود را در ذات انحضرت صلی الله علیه و سلم
 فنا سازد و معین فعل ذات انحضرت صلی الله علیه و سلم دانند چون حجاب خیال
 غیرت که نمایان آنست حقیقت محمدیه صلی الله علیه و سلم واقع است کلمه بر خیز و بیدار
 شود و آنوقت بنده صلاحیت و قابلیت تعالی را در بیدار میگرداند پس بیدار میماند
 صلاحیت تعالی را در بیدار میگرداند و بطاعت تعالی را در بیدار میماند و حاصل میگردد که در فضا
 آن سید رفیاض را تعلی و اتماعی نیست پس بیدار میماند حجاب غیرت از میان حقیقت
 محمدی صلی الله علیه و سلم و بنده بر خیزد و در رفیع شود و نور محمدی صلی الله علیه و سلم
 مشاهده و جلوه میگردد که مشاهده نور محمدی صلی الله علیه و سلم معین مشاهده و لقاء
 رب است و لا یشک بعد اذ رب احد اسعی آیه و نه شریک سازد و در عبارت
 پروردگار خود کسی را معنی هرگاه بعد صلاحیت و قابلیت بنده بوصول مشاهده
 حق تعالی فرزند و دیدن بآن بنده باید که مشاهده و توجه و غیر حق را بپذیرد و غیر
 او را معبود و موجود نداند بلکه جمیع افراد موجودات را بشیوانات ذات حق مبد
 و هر آن بهر مکان باشد حق تعالی باشد اگر چه کلام حق را نظری و مثالی نیست
 مگر برای فهمایش انبیاء بعضی پرورده می شود که کلام حق تعالی را در قیل و نال انباشت
 الحج با تشبیه بدین مشابه واقع است همچنانکه عادت پادشاهان است که از کمال
 عنایت و سرفرازی بر عیای خود و سیف نمایند که من هیچ شایسته نام هیچ فرقی میان ما و

نقد بر این حدیث است که با رب احد

بنوده است الا که حق تعالی بر پادشاهی و حکومت بر شما عطا فرموده اگر چه بی الواقع
 آن پادشاه عظیم القدر و عیبت فی القدر هر دو بصورت انسان اند مگر فرق با و شکله
 بیان آمده فرقی است که از آن فرق بدل رعایا همان و توهم همانست نیز نخطو شود
 و بر بری از پادشاهان در عایشه خیال رعایانی باشد اگر کلامی از رعایا خیال نکند
 از پادشاهان ظاهر می کند آنچه انواع خدایان بر قسم هر وقت هر زمان که لاحق حال
 رعایا بخیرال همانست مشاهده است کتب سیر و تواریخ از آن معلوم است و طریقه پادشاهان
 تشریف و ربانیت بخان به اقسام تعذیبات همچنان که جاریست حاجت بیان آن نیست
 بنده اگر چه بخت شاهی نشینده بآن بنده است اگر پادشاه از بخت شاهی
 زیر آید همان پادشاه است که همانست بنده با پادشاه بهر حال هیچ گونه نمی تواند
 چنانچه نوشته اند که وقتی سلطان ایاز را بر بخت شاهی نشاندند رو بروی او
 دست بسته ایستاده گفت که اکنون تو کیستی و من کدام ایاز بخت دست سلطان
 عرض نمود که تو پادشاه هستی و من غلام تو سلطان محمّد گفت که تو بر بخت نشسته
 و من رو بروی تو دست بسته ایستاده ام این جواب تو چگونه درست باشد
 ایاز عرض نمود که اگر چه اکنون من بر بخت شاهی ام مگر بسبب نشاندن نشسته ام
 و تو اقتدار و اختیار میداری که بر گاهی که خودی از بخت شاهی فرو و آری
 در اینجا خیال منسه و نسبت که در خیال همانست پادشاهان ظاهر می چه قدر چنان
 و قطعاً در پیش می آیند پس در خیال همانست آن پادشاه رسل و سید الانبیاء
 صلی الله علیه و سلم که پیدایش خود خدای بسبب جو و غایب انجو و انحضرت صلی الله علیه
 و سلم است پس چه قدر غایت و بی عقلی حق و همچنین خیال کنندگان تصحوا

شدند چون رتبه بان بفرمای صحرا خوش حال گردیده غنا و سرود آغاز نمود و بر سر
حضرات رحمۃ اللہ علیہم سماع سرود آن پهل بان حالت وجد طاری گشت و حضرت
قدوس سرود از قلب حالت وجد مبارک از رتبه فرو و تشریف آورده تسبیح سبحان
بلند شدند پس بعد هر دو حضرت علیهم السلام تسبیح را حضرت قدوس سرود شدند
پس از آن قاضی محمد طاهر شریعت پناه ملکه و قادر یار خان کلان مرحوم محتسب
و صدر الصد و این بنده خیر از آنها بطریق پیراه حضرت قدوس سرود گردیدند و
تشریف فرمایان شد حضرت اندرون دلی دروازه قریب دوکان می فروش که
در اینجا واقع است گردیدی فروش مذکور بعد حال آنحضرت علیهم السلام متعجب
خیال نمود که این حضرت ارشاد عادت سکر طاهریت پس آن می فروش یک
جام خرد می نوشی که استعمال می نوشتان میباشد و یک شیشه می بخردست حضرت
کحل پوش قضا علیہ الرحمہ گذر بنید حضرت صوفی آن می فروش اشارت نمود
که آن می بخردست حضرت قدوس سرود گذار بنید. هـ و آن می فروش شیشه می بخرد
آن می خردست حضرت قدوس سرود گذار بنید حضرت قدوس سرود پیاله می را در دست
سبارک گرفته آن می فروش ارشاد فرمودند که پیاله می را بر این پس آن می فروش
چند شیشه می در انجام انداخت مگر آن جام می پونگر و دیگر میسبب که کلان
که از می پر بود در پیاله می انداختن آغاز نمود حتی که آن سبب خیر خالی شد مگر آن
پیاله می پرست مبارک حضرت قدوس سرود همچو پیاله می بود و دیگر و دیگر
آن می فروش حاضر آمده از انداختن می باز آمد ارشاد مبارک حضرت
قدوس سرود گردید که این جام می را بر میگرددی هر آینه فروش می آمدی و همچو

بهر که دیدیم کار آید و بجز درین ارشاد مبارک آن جام می را از دست مبارک خود بر زمین
 انداخته می فروشد چنانچه میگوید حضرت قدس سره از معتقدان خدمت
 مبارک حضرت قدس سره که در بدو یقین نمود که حضرت قدس سره از اولیا محض بود
 و از معجزان خاص بارگاه الهی هستند پس آن می فروشد بر خود و دعای خواستش را
 مبارک گردید که تو همین مکان نهدت در از خودی ماند که هم اولاد تو درین مکان
 سکونت پذیرند و ایند بود پس بهر کس ارشاد مبارک حضرت قدس سره مکان آن
 فروش الی الآن که مدت زیاد بقا و سال گردید موجود است اولاد آن می فرو
 بداران مکان سکونت پذیرند حق تعالی در قرآن شریف فرموده است انما المو
 ستون الذین اذا ذکر الله و حلت لکوم معنی آیت خبر این نیست که مومنین گمانند
 که هرگاه ذکر کرده شود حق تعالی بریم و ترسناک میشوند و اینها می آید و اینها
 بر حق تعالی حال مومنین ذکر میفرمود یعنی ذکر یاد کردن چنانچه که خداست
 یاد کردن شی عبادت از درو آن شی بقلب است چرا که الفاظی که تعجب از آن شی
 باشد از ذکر می آید و از آن میگویند که بوقت احوال و احوال و احوال و احوال و احوال
 شی باشد درو آن شی بقلب است و اینست پس ذکر حقیقه از اعمال قلبیه است
 و ذکر حق نزد اولیا کرام همین ذکر که طیب لاله الا الله است و مضمون که طیب است
 که غیر خدا وجودی و شهودی و موجودی نیست بلکه هیچ نظایر بهر جا موجود و شهودی
 تعالی است و همین اشرف مذہب حمد اولیا کرام است بعضی از علما و اهل نظر و در
 فکر توحید بحث و گفتگو می کنند و از آن سراد وجودی میگویند و شرک بوجود حق نهایت
 میکنند خلاف مذہب چهره اولیا کرام است چنانچه الله تعالی و برای استساک بهین

موسى بن جعفر بن محمد بن الحسين بن علي بن ابي طالب
عليه السلام

بیان معنی و تفسیر

عزیز و ثقی و اولیا و انشد کافی است پس طریقت کلام درین کتاب مرقع نه نیست این
 گسترین بدین دو نقطه کشف نمود اگر گدازی شایقین و طایب تهریح و مستغاده توحید
 و جود و از کلمه توحید بوده باشند رساله کلمه الحق تفسیف کرده سولانا عبد الرحمن
 بنذوالی صوفی علیه الرحمة سطلو فرمایند که اوشان جنات توحید و جود و از کلمه
 طیب و جود است مقصوده از روی تو این چند علوم فرموده اند و ضرورت بر این
 و جودات لایکل بهمان کسان است که نوبت شایده نمی باو شان رسیده است
 اما کسیکه شایده رسیده اند جلیب الله من تربا قدم بهم بیان و جودات و اولیا
 باو شان چه حاجت چنانچه فرموده اند هر چه آفتاب آید دلیل آفتاب و بکار آید
 و جودات پیش اوشان قدرتی و قدرتی ندارد چنانچه سولانه دوم قدس سره میفرماید
 شعر باقی است اولیاان چه بین بود و باقی چه بین سخت بی تکلیف بود و الغرض
 اولیا و کرام رحمة الله علیهم همیشه بکار طیب میباشند یعنی ذوات بسیار که اولیا و کرام
 الکرام همیشه بشایده حق پیرشان میباشند تا مشهود ذوات حق تعالی با اولیا و کرام
 رضون الله علیهم جمیع بر تبتی بصفات متنوع میباشند کاهی بدو ذوات اولیا
 کرام مشهود حق تعالی بصفات صنف و شدت که توحید ذوات اولیا و کرام ازین علم
 کلیه بجزیره و یک طرف شود در نه حال اولیا و کرام با کچه ذوات بسیار که اوشان
 و چه بدگر نظر بجزیره عرض شایده نمی شود و صور عوالم از شایده اوشان ترفع
 می شود و زیرا که صور عالم بر تبت صفات تشرلات است و اوشان چنانچه معلوم بدست
 حق شوند و بر تبت عروج میسرند صور عالم که بر تبت صفات بود که باقی خواهند ماند
 اگر چه بود و در کج حالت بدو ذوات اولیا و کرام سببی علیتی ضروری نیست که این چنین حق تعالی

اولیا و کرام
 رحمة الله علیهم
 همیشه بکار طیب
 میباشند

و حدیث است باین همه در عالم ظهور بعضی اسباب است که بوقت ظهور آن اکثر عوالم
 حالات که جذبات حق است از ذوات اولیا و کرام میشود و آنچه آن صلوته است که حال
 و تفسیر آنرا باین عرض نموده شد که صلوته سولاج اولیا و کرام است و اولیا و کرام در کمال
 علیم را در حالت صلوته عروج و وصال بذات حق تعالی میشود و همچنان سر و و غنا که
 اینهم سلسله جذبات حق تعالی است بذوات اولیا و کرام رحمة الله علیهم که با هم در
 ذوات اولیا و کرام واصل بحق میشوند و بکلی حق تعالی در ذوات اولیا و کرام با کمال اجتماع
 سماع شدت و حضور ظهور مییابد لهذا فقها هم حسن صورت بقراات قرآن شریف علی
 انحصار بر وقت صلوته مستحسن داشته اند که در احادیث نوی صلی الله علیه و سلم
 بکمال شکر حق تعالی بوقت قرأت قرآنی حکم دارد است لیکن در شان مبارک
 قرآن مجید فرموده است یغسل به کثیر او میدی به کثیر اسمی آیت که راه میکند حق تعالی
 بآن قرآن بسیاران را و بدست میکند بآن قرآن بسیاران را و ما یغسل به الله لغا
 الذین یقضون عهد الله من بعد میثاقه معنی آیت و گمراه میکند حق تعالی مکرر بکلام
 را که همیشه می میکند از حق بعد ستوری آن عهد فاسق هم مظهر است که بظهور صفات
 تنزلی حق بکلی هم مفضل گردیده و محبوب از ذوات حق تعالی است و عهد حق تعالی از
 بیج عهد ایمان و تصدیق بذات خود است و معنی ایمان حقیقی همین نفی غیرت است
 یعنی کسانیکه در غیرت فساد از ذوات حق تعالی محبوب اند همان کسان از نزول
 قرآن زیاده تر محبوب از ذوات حق میشوند زیرا که بظهور هم مفضل بذوات اوشان شد
 کمال است و در قلوب انسانی که بوصول الی الحق است ناپدید گشته است لهذا
 از روشنی بدست قرآنی نابینائی چشم بصیرت اوشان زیاده تر میگردد و همچنان که حال

اولیا و کرام
 رحمة الله علیهم
 همیشه بکار طیب
 میباشند

شعبه است که پیشانی محل روشنی آفتاب عالم تاب کردن نمیتواند دست خداوند متعالی از روشنی آفتاب میندازد و قلبه اینچنان قلبی از روشنی آفتاب می و نایابی لا حق شود
 به چنان حال سر و دماغ است که گمانیکه قابلیت ادراک بذات حق تعالی پیدا میکند
 سماع حق او شان سلسله جذباتی میشود و تجلی حق بنظر او شان تجلی میشود و گویند
 که تجلی صفات تشریف حق تعالی بود و از قرب حق بجزیب بوجود آمده اند استماع سماع حق
 او شان باعث زیاده تر نجابت است پس استماع سماع با ایشان سفید نیست بلکه
 سفید است و چون کسان بسیار و اکثر اند و وصلان حق شاذ و اقل شرع شریف
 شایع عام است فلذا اجاز استماع سماع بچند قیود از شرع گردیده و از نجابت
 که شیخ سعدی شیرازی علیه السلام در کتاب گلستان میفرماید که شکر بگویم سماع حق
 که چیست و اگر مستحق دیدن آن گویست و اگر از بر حق می بود و بپیر او فرشته فرو مانده و بپیر او
 و اگر سر و دماغ با نسی و لاغ و قوی تر شود و بپیش اندر دماغ الحاصل سر و دماغ
 منظم است از ظاهر حق که در آن تاثیر گشتش بجانب حق در ذرات و فصلین حق ظاهر
 و پیدا میشود و بدان سبب رغبت شریف حضرت قدس سر و بجا سبب سماع
 میو و گردانی سر و و به بیان جذبه و تجلی حق تعالی بذات که حضرت قدس سر و دارد
 گردیده پس حق تعالی که خوقناکی و نرمی و لطافتی و متین که در تایت گردیده فرموده است
 عبارت از نور و در همین تجلی ذرات حق تعالی در قلوب و نایان حقیقی است که در حق
 تجلی بدین قلب مومن است چنانکه در حدیث قدسی دارد است انما عنده المنسکره
 قلوبهم فی یومئذ نزدیک دل شکستگان برای منم یعنی در قلب کسانی که غیرت از قلب
 او شان مرتفع گردیده است تجلی خاص من دارد است پس نرمی و خوقناکی

فانما عنده المنسکره قلوبهم فی یومئذ

که در قرآن شریف و ارو است عبارت از آن همین یکا قلب است و قبل از چنانچه
 عرض نموده شد که تصرفات اولیا و الله تعالی تصرفات حق اند که آن تصرفات بطبیور
 ذرات حق تعالی در ذرات اولیا و بطبیور اینها پس مصیبا چه امر خدای عادت که لذات
 بسیار حضرت قدس سر و بطبیور رسیدیم از آن قبیل است باید و نیست که سبزه
 نم است یکی مکر و نوری و مجاز نیست که نفس بسبب انقطاع حواس مدد که با انسان عارض
 میشود و چون این سکر و ظهور صفات تشریف حق بنظر انسان عارض میشود و باعث
 بجزاین و بعد حق تعالی است که از آثار این سکر توجه و التذاد بنظر با غفلت و مراکز
 از سبب و فیاض که این معنی اصل منشأ غیرت است در ذرات انسان پیدا میشود و این
 معنی انعام و افراح منادات و خیالات بطبیور می آید فلذا این سکر از روی شرع
 شریف منوع و نه جایز گردیده و چون حکم نجاست غلط داده شد چنانچه بقرائت از همین
 حکم وقتال هیچ بدن همین وجه از شرع وارد گشت که تا زمانه مقارنت بروز همین بود
 بکتاب غیر و التذاد از وصال غیر حق باشد و نه غشال هیچ بدن خود در می شود
 که هیچ بدن انسان در حالت جماع تجلی نمیشود و نجاست منی نیز از همین گردیده که
 بکوشش آن انسان متوجه نجاست غیر باشد که عبارت از جماع است دوم سکر
 حقیقی است آن عبارت است از ظهور ذرات حق تعالی در ذرات انسان بحدوث
 خودی و یعنی خودی انسان که بعفایات تشریف حق تعالی پیدا گردد و بدو بود چنان
 حق تعالی در ذرات انسان تجلی فرموده همه صفات حد ذرات حق منبجک شدند
 مطابق مانند ذرات حق چون شرح شریف که برای آتظام منظر حق بطبیور صفات
 حق بقا و خودیست و اندرین مرتبه که محض ظهور تجلی ذرات حق تعالی گردیده و ظاهر

در ذرات انسان عارض میشود و باعث بجزاین و بعد حق تعالی است که از آثار این سکر توجه و التذاد بنظر با غفلت و مراکز از سبب و فیاض که این معنی اصل منشأ غیرت است در ذرات انسان پیدا میشود و این معنی انعام و افراح منادات و خیالات بطبیور می آید فلذا این سکر از روی شرع شریف منوع و نه جایز گردیده و چون حکم نجاست غلط داده شد چنانچه بقرائت از همین حکم وقتال هیچ بدن همین وجه از شرع وارد گشت که تا زمانه مقارنت بروز همین بود بکتاب غیر و التذاد از وصال غیر حق باشد و نه غشال هیچ بدن خود در می شود که هیچ بدن انسان در حالت جماع تجلی نمیشود و نجاست منی نیز از همین گردیده که بکوشش آن انسان متوجه نجاست غیر باشد که عبارت از جماع است دوم سکر حقیقی است آن عبارت است از ظهور ذرات حق تعالی در ذرات انسان بحدوث خودی و یعنی خودی انسان که بعفایات تشریف حق تعالی پیدا گردد و بدو بود چنان حق تعالی در ذرات انسان تجلی فرموده همه صفات حد ذرات حق منبجک شدند مطابق مانند ذرات حق چون شرح شریف که برای آتظام منظر حق بطبیور صفات حق بقا و خودیست و اندرین مرتبه که محض ظهور تجلی ذرات حق تعالی گردیده و ظاهر

در ذرات انسان عارض میشود و باعث بجزاین و بعد حق تعالی است که از آثار این سکر توجه و التذاد بنظر با غفلت و مراکز از سبب و فیاض که این معنی اصل منشأ غیرت است در ذرات انسان پیدا میشود و این معنی انعام و افراح منادات و خیالات بطبیور می آید فلذا این سکر از روی شرع شریف منوع و نه جایز گردیده و چون حکم نجاست غلط داده شد چنانچه بقرائت از همین حکم وقتال هیچ بدن همین وجه از شرع وارد گشت که تا زمانه مقارنت بروز همین بود بکتاب غیر و التذاد از وصال غیر حق باشد و نه غشال هیچ بدن خود در می شود که هیچ بدن انسان در حالت جماع تجلی نمیشود و نجاست منی نیز از همین گردیده که بکوشش آن انسان متوجه نجاست غیر باشد که عبارت از جماع است دوم سکر حقیقی است آن عبارت است از ظهور ذرات حق تعالی در ذرات انسان بحدوث خودی و یعنی خودی انسان که بعفایات تشریف حق تعالی پیدا گردد و بدو بود چنان حق تعالی در ذرات انسان تجلی فرموده همه صفات حد ذرات حق منبجک شدند مطابق مانند ذرات حق چون شرح شریف که برای آتظام منظر حق بطبیور صفات حق بقا و خودیست و اندرین مرتبه که محض ظهور تجلی ذرات حق تعالی گردیده و ظاهر

احکام شرعی درین مرتبه از جمیع انسان مرتفع میشود زیرا که تکلیف شرعی عبارت از
 پند و اندرز و توبه و عبادت و غیره است و اینها در مرتبه صفات اند و مرتبه ذات است
 است و نه نفسی بلکه از علل و اطوار مرتبه رفیع تکلیف شرعی اندرین حالت مگر حقیقه
 قابل اندک هر چه رفیع تکلیف شرعی بجا است جنون و هم بجا است سکر و مینوی و مجازی
 وار و هست مگر شفا و رفع تکلیف شرعی از هر یکی مختلف است پس رفع تکلیف شرعی
 بجا است جنون و سکر و مجازی بعبادت فاسد است عدم قابلیت انسان مورد حکمت
 شرعی است پس انسان اندرین حالت حکم انعام پیدا نموده و رفع تکلیف شرعی در
 سکر حقیقه ظاهر میگردد و نه حق سبحانه است همچنان که دانسته شد چون در جنون
 ظهور خاص است حق سبحانه است که شایسته حق بدان نیست علی العموم است که هر
 اهل جنون علی قدر مرتبه خود از شایسته حق تعالی محروم خواهند بود و نیز رویت حق
 تعالی بدان جنون موصوف و بکلمات تمام نخواهد گردید و نیز روشنی که بدان جنون
 خواهد بود و محقق بر نور نیست حق تعالی خواهد بود و نه همچو دنیا و بعد و سیاه و ظاهری
 شش و شمس و قمر و غیره بلکه از ادراک اندک و ادراک انعم جنون باعث غفلت و عجز
 حق تعالی خواهد بود بدین سبب بفرمانت از حدین بجنون غفلت و عجز نیست و
 از روح جنون هیچ نجاست پاک نخواهند بود و چنانچه حق تعالی میفرماید از روح
 مطهره و از طهارت من الله یعنی جفت با جنون و زوجات آن از جمیع نجاست
 پاک خواهند بود و هم غذا باعث خروج نجاست از ابل جنون نخواهد بود و در جنون
 جنون پاک خواهد بود و استعمال و شرب آن با اهل جنون مباح و جایز خواهد بود و چنانچه
 حق تعالی مدققرن میفرموده است و سقا هم بهم شرابا بطور آرد خواهد نوشید

باین معنی که در مرتبه صفات
 باین معنی که در مرتبه صفات
 باین معنی که در مرتبه صفات

باین معنی که در مرتبه صفات
 باین معنی که در مرتبه صفات
 باین معنی که در مرتبه صفات

اهل جنون را حق تعالی عذبت پاک هم ازین وجهیم جنون ذاتی است و اهل جنون غیر ذاتی
 جنون ذاتی خواهند ماند که حق تعالی از فنا و زوال مبرا است باید دانست که جنون
 شرعی بر تشریف صفاتی است که استعمال و عبادت آن باعث بعد و مجرای الهی میشود
 و بدین سبب از شرع مبرا است مگر در مرتبه شرب خمر و در وید و با انسان بدو شدن خود
 از آن مفر خواهد گشت که خمر را حکم نجاست مطلقه از شرع داده شد پس در هر نجاست که
 دوری آن و نه اهل طهارت از آن بشرع شریف و اوردن است یعنی بهین حکمت
 و صحت است که بر فردی از افراد نجاست مرتبه تنزل است که بفرمانت و نه صحت
 آن تا شرب خمر الهی با انسان وارد میشود و بنده به مجرای حق تعالی مستحق عذاب
 میشود که عذاب حق تعالی عین جبران اوست و جبران او عین عذاب اوست چنان
 که به تشریف بول حد دارد و است بیشتر سوین بول فان عاصره عذاب القبر است معنی
 پاک اختیار کند از پیشاب که اکثر عذاب قبر از آن میشود و حکم تطهیر نجاست بوقت صلوات
 و عبادت و غیره جنی برنجی است که حالت او اوج عبادت حالت قرب الهی است
 پس اندرین حالت رفیع موانع قرب حق تعالی عبارت از تکلیف است هم و غیره
 است و عبادت از صحبت بد از نجاست است که هر منظمی بسوی خودی که چنان که
 قرآن مشهور است لاصحبه تا شروکان ساقه و یا بهر تنگناات شرع بجا می آید
 میشود بر مرتبه صفات معقد است که اندرین حالت بنده صفت و استعداد قبول پاک
 از دیگر نظایر است مگر با کمال حق تعالی بذات بنده نمی آید و خودی بنده مگر
 محو و مرتفع گردد و سبقی بر آن بنده هیچ اشیا و نمودار و پیدای شود که تاثر آن
 بنده عین تاثر حق تعالی است پس کل اشیا انما نبأ آن بنده رجوع میشود که آن

باین معنی که در مرتبه صفات
 باین معنی که در مرتبه صفات
 باین معنی که در مرتبه صفات

باین معنی که در مرتبه صفات
 باین معنی که در مرتبه صفات
 باین معنی که در مرتبه صفات

باین معنی که در مرتبه صفات
 باین معنی که در مرتبه صفات
 باین معنی که در مرتبه صفات

و شایسته دوست با اولیا و انشد شایسته می شود و علی بن ابراهیم بن محمد بن علی است و بر پروردگار
 خود با توکل می کند توکل عبارت است از توکل و اعتماد بر ذات حق سبحان و
 کاری از کارهای نفس خود و نزدیک او با کرام و ثلوق و اعتماد بر ذات حق تعالی
 همین فنا نفس خود بر ذات حق تعالی است پس خلاصه آنکه اولیا اگر مظهر ذات
 خویش نیز ظرف حق می بینند بلکه در ذات مبارک خویش نیز تمام مشاهده حق می بینند
 که ذوات اولیا اگر مظهر ذات حق تعالی فنا یافته است الذین یفهمون الصلوة و ما
رزقنا بهم یفهمون معنی آیت شریف آنکه مانند نماز دوست آدمی کنند و از آن
 چیزی که غایت نماز بوده هم خرج میکنند یعنی مومنین همانیکه معراج و حالت ترقی
 او شان است بی تکلیف او فرمایند که عروج و ترقی باو شان بر تبه تکلیف مقام فنا
 حاصل میشود زیرا که آن مومنین حقیقی وجود خود را که باو شان عنایت فرموده
 ایم با آنکه احب الیه است و در راه ماصرت می کنند یعنی وجود خویش را در وجود
 مافنا جاسازند پس هرگاه که آن مومنین حقیقی محبوب اشیا که عبارت از وجود
 او شان است و در راه مافنا صرف نموند پس مانی مظهر ذات خویش مظهر
 سرفراز میفرمایم چنانچه در آیت آمده حق تعالی اگر آن میفرماید اولئک هم المومنون
 حقا معنی آیت همان کسان محض مومنین حقیقی اند یعنی کسی که مافنا ذات خود را
 در ذات مافی سازند مومنین حقیقی که مظهر ذات و تجلی ماست محض مومنون
 کسانند که ذوات او شان مظهر ذات و تجلی خود عنایت میفرمایم هم در ذات علم
 بهیم و مظهره و رزق کریم معنی آیت بسامی او شان منازل و مقامات است نزدیک
 پروردگار او شان و بخشایش از گناهانست و رزق بزرگ است گناه نزدیک

توکل بر خداوند

توکل بر خداوند

اولئک هم المومنون حقا

اولئک هم المومنون حقا یعنی در ذات حق تعالی و در ذات کریم همین فیضان و تجلی ذات حق
 است در ذات عبد چنانکه بیان همین رزق در حدیث صحیح وارد است که حضرت
 سلی الله علیه و سلم صوم وصال او میفرمودند چون هم با کرام خواند الله علیه و سلم همین
 نیز در او صوم وصال کردند حضرت صلی الله علیه و سلم بعد با کرام منع از صوم وصال
 فرموده ارشاد فرمودند که من مثل شما نیستم که من نزدیک حق تعالی شب نشینی
 میکنم پس نزد حق خود را نبندم و شرب میگردم پس بتاعت الهی آنحضرت صلی
 علیه و سلم اولیا اگر مظهر همین رزق کریم حاصل است فایده او در احوال کمتر اولیا اگر مظهر
 و در ذات کثافت مدید از طعام و شرب جدا جز فی و داشتند و حال بسیار حجاب
 سلطان الاولیا در تاج الاثیقا و غوث الشیخ و المکل حضرت محبوب سبحانی غنی
 الله عنه چنان مذکور و مظهر است که تا مدت سه سال مداوای او ان بجانب گل
 شرب التفات نفرمودند پس حاصل معنی آیت شریفه آنکه چون آن مومنین حقیقی
 مافنا گشته اند پس با عنایت و تفصیلات خود او شان بر مقامات و درجات ذات
 خود که بی آنها است میکنند و باو شان دخل خیال غیر گردیدند پس چنانکه
 مشغرت است و بر دم و بر آن التذاد وصال مایا او شان عنایت میکنند و تجلی ذات
 با ذوات او شان سرفراز میفرمایم که چنان رزق کریم است باید دانست که آن
 هر قدر که محبوب ترین اشیا را در راه حق تعالی صرف خواهد نمود چنان قدر
 بر او احسان از جانب حق تعالی که وعده آن در قرآن شریف است بر مومنون
 و سرفراز خواهد بود چنانکه آیه قرانی است لن تنالوا البر حتى تنفقوا مما تحبون یعنی
 نخواهد رسید ای بندگان بر او احسان مگر آنکه خرج کنید بر چیزی که دوست دارید

توکل بر خداوند

توکل بر خداوند

شما پس اگر از بسیار سامان بخودی صرف خواهد نمود جهان قدر و جود حق تعالی را
 عاید خواهد کرد یعنی حق تعالی بفضل خویش بسیار سامان و جودش ایشیا جنت که بطلان
 و نفاخت و وجود آن در حق تعالی است و در چند سال عینیت خود را بفرموده و در علم اظہار
 درین امر اتفاق میدارند که عاقل صدق را در خدا که از او چند نخواهد بود و چنانکه
 نص قطعی قرآن مجید بر آن دال است من جبار با محنت نه عشر اشیا الهی یعنی هر کس
 بسیار دشواری را پس بر آید و در چند جزا دوست و در دیگر آیت که در بعضی چند و زیاد
 ازین نیز وارد است مثل الذین یحققون اموالهم فی سبیل اللہ کثیرا منہم
 سنا بلانی کل سنبدا ما تحبہ واللہ یفعل ما یصلح لہم و اللہ واسع علیم معنی تبت
 حال کسی که خرج میکنند در راه خدا مانند حال دانه است که در میان دشت نشسته
 در هر طرف صد دره حق تعالی زیاده میکند ازین هر آنکس که بخود فضل او حق تعالی
 واسع است و دانا است بان کس که صرف میکنند از راه خلوص پس ازین هر دو
 ستفاد کرد و بدین حق تعالی از فضل و کرم خویش کم از او چند معاوضه صدق را در خویش
 چندگان عنایت نمی فرماید مگر صرفی جزا صدق زیاده از آنچه سوت و است
 بقبولیت صدق است که هر قدر که صدقندگان بدرگاه حق تعالی مقبول تر
 شود آنقدر در درجات و مرتب ثواب باو عنایت شود و اگر چه بقبولیت هم اختیار است
 و او فاعل مختار است که در غل او کدامی را بجهت عرض نیست چنانچه حق تعالی در قرآن
 مجید فرماید یا یسئل عما یفعل و ہم یسألون سوال کرده و نمی شود و او تعالی از آن
 میکند و بندگان سوال کرده میشوند که شیخ سعدی علیه الرحمۃ تعلیم چنین آیت فرموده
 شعر سینه ازنا عشر شت کس و نه بر حرف او بجای انگشت کس و مگر بندگان

نیز در کتب فقهی و اصولی
 آمده است که در بعضی از
 آیتها و روایات
 این معنی آمده است
 که هر کس که در
 راه خدا صدق
 بکند و در راه
 خدا صدق بکند
 و در راه خدا
 صدق بکند و در
 راه خدا صدق
 بکند و در راه
 خدا صدق بکند

بسیار از این است
 که در بعضی از
 روایات آمده است
 که هر کس که در
 راه خدا صدق
 بکند و در راه
 خدا صدق بکند
 و در راه خدا
 صدق بکند و در
 راه خدا صدق
 بکند و در راه
 خدا صدق بکند

این کمترین چند و جود اند که عادت حق تعالی جاریست که از فضل و کرم خویش بدان چو
 صدق بندگان قبول فرماید یکی آنکه نسبت حق تعالی صحت باشد دوم نسبت اولی
 باشد سوم آنکه نسبت حق تعالی باشد اما بیان وجه اول چنان که در فضیلت صحابا کرام
 رضوان اللہ علیہم اجمعین وارد است که آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرموده اند که اگر کسی
 نزد بقدار جبل احد بر راه خدا صرف خواهد نمود و بمقدار صدق صحابا کرام خواهد رسید
 پس بخت چو قبول صدق صحابا کرام مبارکگاه حق تعالی چنان است که بحق تعالی حاشا
 بوسط صیبت خود از صحابا عظام نسبت حب پیدا است چنانکه مثلی است مشهور که
 دوست دوست نیز دوست بنمایند و دوست و صدق در دستان خدا نیز بدرگاه خدا
 مقبول است و بیان وجه دوم آنکه هر چه که بنذور و خدمت گذاری مقبولان و محبوبان
 خدا صرف شود مقبول تر است از آنکه بدین بگوید راه خدا صرف شود چنانچه در حدیث
 ایشان صحابا کرام رضوان اللہ علیہم اجمعین چنین باعث بالاث است که بجان مال
 بر آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم شاد و فدا بودند و نیز تا حال بلکه الی یوم القیمۃ سعادت
 و برکات بخدمت گذاری اولیا اللہ زیاده تر از دیگر ابواب خیرت فایز و حاصل
 چنانکه در عالم حیات اکثر حاضرین خدمت اولیا اللہ خدمت گذاری اولیا اللہ
 و خدمت و خدام شان نموده اند از برکات بے انتها فایز و سفر انگار و دیدن چنانچه
 کتب تذکره اولیا اللہ از آن معلوم شود چنان است و هم بگذرانیدن نیازات اولیا
 بعد و حال اولیا اللہ چنانکه باعث حصول مقاصد و آرزوین است حاجت بیان
 نیست بیان وجه سوم چنانکه از ارشاد آئین که حتی تنفقوا انما تمجدون است و چنانکه
 و هم بدین مبارک است و طعمون الطعام علی جریبکین و میاد و سیر معنی آیت

بسیار از این است
 که در بعضی از
 روایات آمده است
 که هر کس که در
 راه خدا صدق
 بکند و در راه
 خدا صدق بکند
 و در راه خدا
 صدق بکند و در
 راه خدا صدق
 بکند و در راه
 خدا صدق بکند

و بخور نهند طعام را با وجود محبت آن و احتیاج آن مسکین و یتیم و یتیمی را و دشان نزول
 این آیه که یهین است که حضرت مرتضوی کرم الله وجهه و حضرت خاتون جنت
 رضی الله عنهما تا سر و زهر و زهره طعام قطار بسته گان مسکین و یتیم و سیر که در بیت
 قرالی مذکور است عنایت فرمودند چون مرتب حب متفاوت اند چنان که در هیچ
 ثواب مختلف است یعنی بر قدر که نسبت حب حق تعالی یا معطی یا معطی را نسبت
 حب معطی یا معطی باشد انقدر پدید عطا ثواب از بارگاه الهی است و هر که بخواهد نفس
 از جحیم بشاید و مریض تر است که با انسان انفس خود که ای شی محبوب تر نیست
 این امر بدیهی است که حاجت بسیار در دین بند و انفس خود را در راه حق تعالی نهد
 و شارسا زوی خودی خویش که عباد از نفس انسان است مذمت حق تعالی تا زود و بار
 اعلی ترین برود و خداوند را که قلبی ذلت او است از ذلت بندگی بفرماند و از لایم چندین
 بتابعیم که از جاک ربک من بیک با محلی معنی آیت چنانکه بر آور و بر و در و در و در و در
 تو بنی عیسی حکم حق تعالی بخرج بخرمت صلی الله علیه و سلم از خانه مبارک نبوی صلی الله علیه
 برایشی اجرت بدین طریقه که جبار و خالی از حکمت و مصلح نبود معنی چون ذلت مبارک
 انقدرت صلی الله علیه و سلم نفس بخلی حق تعالی است پس ذلت حق تعالی بظهور ذلت نبوی
 صلی الله علیه و سلم که عین ظهور ذلت اوست انواع تفاوت بخلی فانی سیر و پدید
 بخرج بخرمت صلی الله علیه و سلم از خانه نبوی مخلوق حق تعالی از انواع افادات بخی
 و یتیمی به برکت محبت مبارک نبوی صلی الله علیه و سلم و زخم حصول غنیمت باشد
 و شیوع بدست و اعلان رفع حکم الله مجایزه سعادت و تباثید جبارت و دیگر حصول
 شفاعت و این بدعا و توجیه مبارک بخرمت صلی الله علیه و سلم و سرفراز و فیض بسیار که دیدند

و در این آیه که یهین است که حضرت مرتضوی کرم الله وجهه و حضرت خاتون جنت رضی الله عنهما تا سر و زهر و زهره طعام قطار بسته گان مسکین و یتیم و سیر که در بیت قرالی مذکور است عنایت فرمودند چون مرتب حب متفاوت اند چنان که در هیچ ثواب مختلف است یعنی بر قدر که نسبت حب حق تعالی یا معطی یا معطی را نسبت حب معطی یا معطی باشد انقدر پدید عطا ثواب از بارگاه الهی است و هر که بخواهد نفس از جحیم بشاید و مریض تر است که با انسان انفس خود که ای شی محبوب تر نیست این امر بدیهی است که حاجت بسیار در دین بند و انفس خود را در راه حق تعالی نهد و شارسا زوی خودی خویش که عباد از نفس انسان است مذمت حق تعالی تا زود و بار اعلی ترین برود و خداوند را که قلبی ذلت او است از ذلت بندگی بفرماند و از لایم چندین بتابعیم که از جاک ربک من بیک با محلی معنی آیت چنانکه بر آور و بر و در و در و در و در تو بنی عیسی حکم حق تعالی بخرج بخرمت صلی الله علیه و سلم از خانه مبارک نبوی صلی الله علیه برایشی اجرت بدین طریقه که جبار و خالی از حکمت و مصلح نبود معنی چون ذلت مبارک انقدرت صلی الله علیه و سلم نفس بخلی حق تعالی است پس ذلت حق تعالی بظهور ذلت نبوی صلی الله علیه و سلم که عین ظهور ذلت اوست انواع تفاوت بخلی فانی سیر و پدید بخرج بخرمت صلی الله علیه و سلم از خانه نبوی مخلوق حق تعالی از انواع افادات بخی و یتیمی به برکت محبت مبارک نبوی صلی الله علیه و سلم و زخم حصول غنیمت باشد و شیوع بدست و اعلان رفع حکم الله مجایزه سعادت و تباثید جبارت و دیگر حصول شفاعت و این بدعا و توجیه مبارک بخرمت صلی الله علیه و سلم و سرفراز و فیض بسیار که دیدند

غلبه ارشاد حق تعالی است که ای نبی کریم صلی الله علیه و سلم که تا از خانه مبارک تو بر تو و یتیم
 برایشی عین عبادت است که خروج ذلت مبارک عین ظهور ذلت حق است که ذلت مبارک
 تو عین ذلت است چون ذلت مبارک اولیا الله عین ظهور نور محمدی صلی الله
 علیه و سلم بار و ده است پس خروج اولیا الله نیز خالی از مصلح و منافع عبادت است چنان
 که حال مبارک حضرت قدس سره عرض نموده شد که از تشریف بری حضرت قدس
 بجانب که سوره چندین فواید و منافع به مخلوق عاید گشت که بماند بهر که است مبارک
 حضرت قدس سره چندین خلایق راه هدایت یافتند و از نسبت اعتقاد خدمت حضرت
 قدس سره سرفراز گردیدند که حصول نسبت اعتقاد خدمت اولیا الله بجهت
 در باب حصول مقاصد و منافع و این که بر سر است چنانچه ظهور فرموده و اعتقاد
 می فرودش ظاهر گردید که باعث رسوخ عقیدت آتی فروش اولاد او میمون
 الی الان آباد است اللهم ارزقنا اثبت علی محبته اولیاک و جعل حیاتنا و مآلنا علی
 محبته آمین ثم آمین که بر سر است حبیبک محبوبک صلی الله علیه و سلم که عین کرامت مبارک
 شود بر شمس از دوازده سال کم شده بود و سرای آن کمی معلوم نبود و وقت شتاب
 عمر آن زن بیفت سال بود چون بگریخت حضرت قدس سره حاضر شده عرض
 ارشاد شد که بوقت دو پاس روز گذشت شورش برین زن خوابد آمد و چنان شد که
 از توجهات و سرفرازی مبارک حضرت قدس سره سوانق ارشاد مبارک شود بر قدر
 زن بوقت دو پاس روز گذشت و دخل مکان خود کرد و دید حق تعالی در قرآن مجید
 فرموده است و من آیات ان حق لکم من انفسکم ازواج کنتنبا معنی آیت
 حق تعالی که در ایند و پدید ساخت به شما از نفس شما ازواج تا که طمینان و سکین

و در این آیه که یهین است که حضرت مرتضوی کرم الله وجهه و حضرت خاتون جنت رضی الله عنهما تا سر و زهر و زهره طعام قطار بسته گان مسکین و یتیم و سیر که در بیت قرالی مذکور است عنایت فرمودند چون مرتب حب متفاوت اند چنان که در هیچ ثواب مختلف است یعنی بر قدر که نسبت حب حق تعالی یا معطی یا معطی را نسبت حب معطی یا معطی باشد انقدر پدید عطا ثواب از بارگاه الهی است و هر که بخواهد نفس از جحیم بشاید و مریض تر است که با انسان انفس خود که ای شی محبوب تر نیست این امر بدیهی است که حاجت بسیار در دین بند و انفس خود را در راه حق تعالی نهد و شارسا زوی خودی خویش که عباد از نفس انسان است مذمت حق تعالی تا زود و بار اعلی ترین برود و خداوند را که قلبی ذلت او است از ذلت بندگی بفرماند و از لایم چندین بتابعیم که از جاک ربک من بیک با محلی معنی آیت چنانکه بر آور و بر و در و در و در و در تو بنی عیسی حکم حق تعالی بخرج بخرمت صلی الله علیه و سلم از خانه مبارک نبوی صلی الله علیه برایشی اجرت بدین طریقه که جبار و خالی از حکمت و مصلح نبود معنی چون ذلت مبارک انقدرت صلی الله علیه و سلم نفس بخلی حق تعالی است پس ذلت حق تعالی بظهور ذلت نبوی صلی الله علیه و سلم که عین ظهور ذلت اوست انواع تفاوت بخلی فانی سیر و پدید بخرج بخرمت صلی الله علیه و سلم از خانه نبوی مخلوق حق تعالی از انواع افادات بخی و یتیمی به برکت محبت مبارک نبوی صلی الله علیه و سلم و زخم حصول غنیمت باشد و شیوع بدست و اعلان رفع حکم الله مجایزه سعادت و تباثید جبارت و دیگر حصول شفاعت و این بدعا و توجیه مبارک بخرمت صلی الله علیه و سلم و سرفراز و فیض بسیار که دیدند

و در این آیه که یهین است که حضرت مرتضوی کرم الله وجهه و حضرت خاتون جنت رضی الله عنهما تا سر و زهر و زهره طعام قطار بسته گان مسکین و یتیم و سیر که در بیت قرالی مذکور است عنایت فرمودند چون مرتب حب متفاوت اند چنان که در هیچ ثواب مختلف است یعنی بر قدر که نسبت حب حق تعالی یا معطی یا معطی را نسبت حب معطی یا معطی باشد انقدر پدید عطا ثواب از بارگاه الهی است و هر که بخواهد نفس از جحیم بشاید و مریض تر است که با انسان انفس خود که ای شی محبوب تر نیست این امر بدیهی است که حاجت بسیار در دین بند و انفس خود را در راه حق تعالی نهد و شارسا زوی خودی خویش که عباد از نفس انسان است مذمت حق تعالی تا زود و بار اعلی ترین برود و خداوند را که قلبی ذلت او است از ذلت بندگی بفرماند و از لایم چندین بتابعیم که از جاک ربک من بیک با محلی معنی آیت چنانکه بر آور و بر و در و در و در و در تو بنی عیسی حکم حق تعالی بخرج بخرمت صلی الله علیه و سلم از خانه مبارک نبوی صلی الله علیه برایشی اجرت بدین طریقه که جبار و خالی از حکمت و مصلح نبود معنی چون ذلت مبارک انقدرت صلی الله علیه و سلم نفس بخلی حق تعالی است پس ذلت حق تعالی بظهور ذلت نبوی صلی الله علیه و سلم که عین ظهور ذلت اوست انواع تفاوت بخلی فانی سیر و پدید بخرج بخرمت صلی الله علیه و سلم از خانه نبوی مخلوق حق تعالی از انواع افادات بخی و یتیمی به برکت محبت مبارک نبوی صلی الله علیه و سلم و زخم حصول غنیمت باشد و شیوع بدست و اعلان رفع حکم الله مجایزه سعادت و تباثید جبارت و دیگر حصول شفاعت و این بدعا و توجیه مبارک بخرمت صلی الله علیه و سلم و سرفراز و فیض بسیار که دیدند

شما بجانب آن از وراج جمع زوج است زوج به معنی جفت و جفت سه و مقدار
 در اکثر جابریان و دوشی اطلاق میگردد که یکی از آنها محتاج دیگری باشد چنانچه جفت
 نقین و غیر آن چون هر یکی از چند زوجین محتاج دیگری در بقا و نسل و نقصان است
 و دیگر بسبب سعادت بوده اند لکن از آن و شوهر را زوجین میگویند چنانچه در آیه کریمه
 وارد است من لباس لکم و اتم لباس لمن سخی آیت زنان پر شکا یعنی محتاج شما
 هستند شما یا پوشاک و محتاج آن زنان بوده اند پس درین آیه کریمه الی آتم اتم
 حق تعالی چه بیت ظهور و زوت خود میفرماید و نیز بر بنده گان چنان خود را میگویند
 که از نشان آن حق تعالی که عبارت از ظهور و زوت اوست این است که از نفس پادشاه
 جفت شمار پیدا نمود و درین محل بیان معنی پیدا نمودن جفت نشان از نفس پادشاه
 بد توضیح میشود اندکی اگر از آدم علیه السلام بدیش حواء علیه السلام گردید و درین حال
 اطلاق نفس از وراج که صیغه کالج است بر زوت و بعد آدم و حواء علیهما السلام یا
 برای تعلیم است چنانچه حق تعالی در و دیگر آیت قرآنی ارشاد فرموده است ان ازین
 کان الله قاتله حنیفا معنی آیت تحقیق که ابراهیم علیه السلام است جماعه مطیع بر است
 حق تعالی معوض از دین باطل بر او است پس حق شما اطلاق است و جماعت
 بر یک نفس ابراهیم علیه السلام از جانب حق تعالی برای تعلیم و رفعت شما یک اوست
 است یا اگر آدم علیه السلام مصدر و منبع نفوس انسانیه است از منبعی بر زوت آدم
 و حواء علیهما السلام اطلاق جمع گردید چنانچه دیگر آیت خطاب بجانب آدم و حواء
 علیهما السلام میفرماید قلن ابرهوا صبیحا فیهما کفیتهم آدم و حواء علیهما السلام که از آن
 شوید از جنس بجانب زمین شما با تمام پس وجه خطاب جمع بجانب آدم و حواء علیهما السلام

پس آنکه بگویند معسرین از سرشته اند چنان است که خطاب حق تعالی بصیغه جمع آدم و حواء علیهما
 السلام بدیت ایشان که در ایشان مذکور است گردیده است این را نیز محال نظر و غور
 در نفس آدم علیه السلام می بود پس از چگونگی شکل آدم صورت و وی حواء ظاهر گردید
 ازین واضح شد که حواء علیها السلام غیر آدم نبوده اند بلکه چون آدم شکل حواء ظاهر گردید
 چنان زوت حق تعالی را غیر و شرک یک در وجودان نیست چنانکه در حدیث وارد است
 کان الله و لم یکن معی شئی است حق تعالی نیست با زوت او که می شئی و ظهور کثرت و
 و مخلوقات گردیده بقیقت صین حق اند که حق تعالی با مقتضای هم بر ظاهر و نظیر
 زوت اظهار بین خود ظاهر و خود و پس بقیقت این سلطان غیر حق نبوده اند اگر چه با حق
 ظهور و خفایا هم غیریت اعتبار پیدا نمود و چنانچه حواء علیها السلام که خلقت ایشان از
 آدم علیه السلام گردید بقیقت غیر آدم نیستند اگر چه بر تبه ظهور غیر آدم گردید و نیز چنانکه
 زوت حق تعالی بعد و ظهور خلاق است از وراج با همی آدم و حواء باعث ظهور کثرت
 بی نوع انسان گردید و هر گاه که ظهور حواء از آدم تشبیه شال ظهور حق بمظاهر و افراد
 خلاق گردید فلا جرم ظهور حواء از آدم علیها السلام نشان و دلیل زوت حق تعالی
 در ظاهر او گشت و نفس آدم آن حق تعالی میفرماید که زوجات شما از نفس شما که
 عبادت ازین آدم است پیدا نمود چنانکه شیخ سعدی شیرازی رحمه الله علیه
 میفرماید شعر نبی آدم عفا سی یکدیگر اند که در آفرینش یک گوهر اند پس
 درین پیدا پیش و آفرینش جقدر نمای حق تعالی است که میان سر و وزن با آنکه حق
 نوعی است یکی از دیگری می آفریند یعنی حق تعالی زن را از سر و سر و از وزن می
 آفریند و پدید می آید پس از منبعی نیز و آفرید که سر و وزن محض نیست

صوری و ظاهری است و حقیقت مرد و زن واحد است و تنها حقیقت هم از جنس
 شکست است که احتیاج کشتن مرد جانب زن کشتن زن بجانب مرد و از آن
 با هم یکی از مرد و زن عین و جزو یکدیگر میشوند چنانچه در تفسیر آیه سالفه بیان نموده
 قول فقها و غیره عرض نموده شد پس ازین معنی نیز میسر است که همون یکذرت
 درین عالم ظهور و ظاهر مرد و زن ظهور فرمود پس کشتن زن بجانب مرد و مرد
 بجانب زن مرد و زن حقیقت کشتن و فعال ذرت بذرت است که ذرت بذرت خود
 شجرت و اصل گردیده ظهور عینیت که عبارت از سکون طمیان است میفرماید
 پس ارشاد و حقیقت که لیسکون الیهما است شریک در نیابت و است باید است که
 از وجو اج سبب ظهور و ولد است باعث چندین ظهور و شریکات ذرت حق تعالی است
 اول آنکه حق تعالی از ظهور مخلوق مرتبه تنزیه بود ذرت او منزه از جمیع صفات نقصان
 بود پس بسبب ظهور و ظاهر ذرتش بود و چون مرتبه تنزیه است یعنی همچنان نیست
 الیهما است ظهور و ظاهر بر عالم تنزیه مرتبه ذرت حق تعالی معاف از نقصان
 عارض گردیده است در حال والد نسبت و لذت و جهل منوال است که چنانچه از حق تعالی
 ولد بود و بعد ظهور و ولد در آن تغییر واقع نیست یعنی حال والد چنان نیست که در فک
 اعضائی انسانی آن نقصان شود و چنانکه ذرت حق تعالی و حده لا شریک است
 که شریک در حق تعالی و هم است همچنان والدین بود و ظهور منفرد اند و شریک
 وجود والدین نمیتواند یعنی این قدر ممکن نیست که پدر کسی یا مادر کسی دو باشد
 اما حق تعالی بقتل و کرم خویش رزق هر یکی از مخلوقات بر ذرت خود و صاحب
 فرمود و چنانچه در حق تعالی است و ما سن و ایتنی الارض الا علی الله عز و جلا

نور
 از
 حق
 تعالی

معنی آیت نیست از وندگان بر زمین مگر بحق تعالی رزق او است که علی برای خود
 می آید که هر چه بر ذرت حق تعالی است که اشی و واجب نیست مگر او تعالی بکمال فضل و کرم خود
 رزق بندگان را بر ذرت خود و واجب فرمود و این را واجب تفضیل میگویند
 همچنان پدرش اولاد و برادرش است و در اینجا آنکه حجه نظام بر حق که عبارت
 از انفراد موجود است قبل ظهور و در ممکن عالم آتبی و مستور بدین حق بود پس
 ذرت حق تعالی با تفضیل و هم بر ظاهر ظهور صورت عین خود و ظهور فرمود و همچنان ولد قبل
 ظهور و در وجود والد خود است و حق تعالی بود پس ظهور و والد ظهور است و ولد
 ظاهر گردید و خدا سزا آنکه جمیع نظام بر حق تعالی که قبل از ظهور و در عالم آتبی میبودند پس
 حق تعالی میبوند و حق تعالی ظاهر آنها بود زیرا که در آن مرتبه اسما و ذوات مجرد
 نظام بر نهنگ در ذرت و صفات حق تعالی بودند و وجود حق تعالی که ازلی است
 در آن مرتبه پیدا بود و بعد ظهور نظام بر حق تعالی عالم ظاهر حق گردید و حق تعالی
 مخفی و مستور گشت یعنی چشم ظاهر بین عالم از مشاهده حق تعالی محجوب و چنانچه
 آیه کریمه است لا تدركه الابصار یعنی نمی یابد او چشم ظاهر بین انسان چنانچه چشم از حق تعالی
 محجوب شود و لا تدركه الابصار یعنی نمی یابد او چشم ظاهر بین شاه را و پس ازین
 گاه و نحو الله را و همچنان ولد قبل از ظهور و در والد بود و والد ظهور و ولد بود
 و ذرت و ولد و ذرت و ولد مخفی و مستور بود و چون ظهور و ولد گردید و والد باطن
 و ولد شد یعنی اگر چه ولد عین و والد است مگر چشم ظاهر بین از مشاهده والد و ولد
 و ولد و هم و محبوب ماند سزا آنکه حق تعالی مرتبه تنزیه است و در وجود او
 شریکی نیست چون سعا و مشا و ذرت خود و خود است پس ذرت پاک

خویش را بصورت غیر که عبادت از ظاهر است ظاهر فرموده و شاید فرموده
 شمر است آینه که هر چه خود غامض باشد و پیوسته از خویش من خدای باشد و خود را
 دیدن بصورت غیر و کین بود ای کار خدای باشد و چنانکه انسان نیز که خویش
 او را در دیدن ذات خویش بصورت غیر نمیکنند که ظهور او را در دیدن خود
 بصورت غیر است ساقا آنکه ظهور حق و فراد عوالم از حب حقیقی حق تعالی است
 چنانچه حدیث قدسی دارد و است گشت گزرا تخفیفاً فاجبت ان اعرف خلقت
 الخلق یعنی آنچه پدید آمده پس دوست دهم یعنی را که شناخته شوم پس پیدا
 کردم مخلوق را یعنی ذات پاک من که برتر از تنزیه است در عالم بطون بود
 پس حب حق من جوش نمود که باقتضای اسم بوالظاهر برای اظهار حب حق
 من ظاهر خود را ظاهر ساختم زیرا که حب حقیقی نیست است اگر چه و بی باشد
 را بجا و بوجوب ضرورت که تحقق حب فی محب و محبوب نامکن است چنان
 متنا و ظهور و دل از دل و ارج است که باعث کمال حب است چنانچه در حدیث وارد
 است نمی شود مثل و کس دوستی کند گمان که در کمال باشد تا شایسته آنکه
 باری تعالی سبده و غشا و جمیع مخلوقات است همچنان والد شاه و سید او که است
 تا سقا آنکه فیما بین ذات باری تعالی و مخلوقات او غیرت اعتباری و عینیت
 حقیقی است همچنان فیما بین والد و ولد غیرت اعتباری و عینیت فی حق تعالی
 بیگم سو و توحید سنی آیت و گرد و زمین در میان شما با دوستی و رحم دوستی
 عبارت است از پیدا بودن نسبت فیما بین منظر هر که باعث کشش یکدیگر
 بوده باشد و چنان نسبت حب جو از تغافل غیرت فیما بین منظر هر است که عبارت

اینکه در حق تعالی
 و کمال است

از شایسته است و چنان سبب محبت و معرفت عام و مملوره ناسل از خواص و عام
 و محبت و کینای سبب که معنی هر یکی ازین الفاظ گفته یک بودن است چنانچه
 نسبت هر یک که میان دو منظر است و صورت شخصی هر منظر است همین نسبت
 هر چه است سبب محبت و جذب و از میان بر غیر و پس صورت شخصی از نظر حق
 که دیده هر یک از منظرین عین دیگری شوند و آثار انجالی همچنان ظاهر شود که بین
 منظر نام و نشان خود را در منظر میانه و در مقام منظر یکدیگر ان محبت و کشش بیشتر
 یافته است خود را پیدا میکنند و مقام منافی از هیچ بین نسبت حاصل میشود و در مقام
 نسبت عینیت چنانچه در عالم سیر میگردند و شمس و قمر و زری برهه با یکدیگر با سیر
 ای دل تو تو بگردی از غیر شمس و قمر و دل گفت اندام صمد را تو بگردی و در هر
 حال بمنزله شد که خود را انانی نیست بلکه بعضی اوقات آثار انجالی صورت
 هم ظاهر میگردد و صوری صورت که منظر یکدیگر محبت شاه صورت دیگر منظر میشود و چنانچه
 سبب محبت بعضی از بندگان و بین قدس الله سوره هم مستفاد گردید که شخصی بر زمین
 نذر عاشق و خرفه بود و کلام عاشق و بین غایت رسید که مثل کس عینیت
 نذر گردید و هم پستان آن کس همچو پستان زن کمان شده از هر دو پستان
 سیر جاری گردید پس هر که که خودی در غیرت اعتباری از حد محبت فایز و حقیقت
 از منظرین که سبب است ظاهر و عین محبت بر منظر نام محبت است ظاهر که در حق
 است سیر بر منظر محبت منظر عین محبت از حقیقت منظر است که ذات حق است
 است نذر که قدرت حق است خود بصورت منظر ظهور فرموده است پس از حق
 محبت منظر عین محبت حقیقت منظر گردید چنانچه نذر منظر فرموده اند شعر

عشق بین حقیقت است محرابی بیکی و محرابی بیکی قدرت را نیکی و ازین و بدی
 از بندگان دین طالبان حق را اولاً بحصول عشق مجازی حکم فرمود و اندرین باب
 است که شخصی باری و طلب را در حق بخدایت بزرگی حاضر کردید و شد که او
 مجازی حاصل کند بعد از آن کس بخدایت آن بزرگ حاضر نشد عرض نمود که
 حاضر نگاشتم عشق پیدا کردید است که شایسته در از سیدار حکم فرمودند که بی حجب
 که در و از آن نمک بود و غسل شود و پس از آن کس با تکلیف بود آن خود و غسل شد
 فرمودند که بنور عشق و از کمالش کمال نگردید عشق کامل پیدا شد بی چون بعد
 چندی روز باز میاید و حکم فرمودند که همان جسد و غسل شود بی چون در آن حجب و
 شدن خوب است بعد از آن کس و متوقف شده گفت که اندرون حجب و غسل شدن منم
 که تا کجا من کجا هستم از وقت عشق مجازی کس تحقق گردید و از فیض و فیض
 سوزان گردید و فیض بگوید که دیگر طالع حق بخدایت بزرگی و کشت و طلب حق
 نمود و کشت که در عشق کجا پیدا کند که جایت کس نیست آنرا از حاضر شد
 این شورش بی عرض نمود و شورش بزرگ از همین پیران این دل و رخ است و از
 آن ملک کس که جوی از آن بزرگ باست و این شورش و شورش و بی و ک
 تو قام شد چنانچه بعد از آن مصلحت کس این و از غای که در این خاندان است و
 حقیقت بر قطره است که ذات حق شایسته است حضور شعریان شد که اکنون بطل
 ذات حقیقت اتفاق گردید غیرت را فدا ساخت و سوخته نمود و این حقیقت
 اتفاق خود و ذات من تجلی بود که او را انداخته بودم پس ازین شرح و بیان
 واضح گردید که صورت و رحمت نشان و بیت خبر و ذات حق است چنانچه

عشق

سفر و در آن زمان که بهت و قوت یکلون معنی است تحقیق که در غیبی هر چه نشاید
 بهائی قوی که فکر میکند و فکر از سر و اولیاء الله عبارت از سیر و ذات و ذات
 است پس حضور آن بزرگوار است که توبی که بذات و مقامش بر سطر باشد و
 مظاہر خود را بهت حق مشاهده می کنند پس ذات او شان بسیار است خداوند است
 حق عین کل حق گردیده است و کمالش ساریست پس بهر کفایت که خود بند ذات خود را
 در سطر به سطر بیاورد اگر خود بهر کفایت مفارقت نماید پس مظاہر بر سطر بیاورد
 خود بهر کفایت مفارقت و اتصال نماید پس مظاہر پیدا میکند پس توجیه باک حضرت
 قدس سر و کفایت و حالت مفارقت نماید پس از همین واقع بود بقارنت سید
 گردید و وصال بعد فراق حاصل گردید و حضرت قدس سر و ملاقات از همین
 ذات حق فرمودند و ملاقات و ملاقات و ملاقات و ملاقات و ملاقات و ملاقات
 عن حسد و جو و تا و بشیر و بهر کفایت از حسد سیر و ثبنا بالقول الثابت فی الحقیقه
 اندینا و الاخره و در حق و جو و تا و بشیر و بهر کفایت از حسد سیر و ثبنا بالقول الثابت فی الحقیقه
 و کمالی علی الله علیه و آله و سلم و همین که است زیرا که شورش نیز که گردید و مفقود
 آنچیز و دادش بقدست حضرت قدس سره حاضر شد و عرض نمود که است و حجت
 از شاد و نالی پس آن زن گردید که از پیش ما بپایند و شورش سر و است و خبر
 شورش فرمود و خود را بهر کفایت شد که دیگر روز شورش با نزن رسد و حق
 در قرآن شریف نقل قول ملک میفرماید سجدت ملک ملک الله اعظم ملک ملک
 معنی است پاکست به ذات او مرتبه تنزیه بوده و نیست علی سر با کمال تقدس که
 کرده و تحقیق که تو در نزد صاحب حکمت بوده و در آیه گردید که نقل قول فرشتگی

عشق بین حقیقت است محرابی بیکی و محرابی بیکی قدرت را نیکی و ازین و بدی از بندگان دین طالبان حق را اولاً بحصول عشق مجازی حکم فرمود و اندرین باب است که شخصی باری و طلب را در حق بخدایت بزرگی حاضر کردید و شد که او مجازی حاصل کند بعد از آن کس بخدایت آن بزرگ حاضر نشد عرض نمود که حاضر نگاشتم عشق پیدا کردید است که شایسته در از سیدار حکم فرمودند که بی حجب که در و از آن نمک بود و غسل شود و پس از آن کس با تکلیف بود آن خود و غسل شد فرمودند که بنور عشق و از کمالش کمال نگردید عشق کامل پیدا شد بی چون بعد چندی روز باز میاید و حکم فرمودند که همان جسد و غسل شود بی چون در آن حجب و شدن خوب است بعد از آن کس و متوقف شده گفت که اندرون حجب و غسل شدن منم که تا کجا من کجا هستم از وقت عشق مجازی کس تحقق گردید و از فیض و فیض سوزان گردید و فیض بگوید که دیگر طالع حق بخدایت بزرگی و کشت و طلب حق نمود و کشت که در عشق کجا پیدا کند که جایت کس نیست آنرا از حاضر شد این شورش بی عرض نمود و شورش بزرگ از همین پیران این دل و رخ است و از آن ملک کس که جوی از آن بزرگ باست و این شورش و شورش و بی و ک تو قام شد چنانچه بعد از آن مصلحت کس این و از غای که در این خاندان است و حقیقت بر قطره است که ذات حق شایسته است حضور شعریان شد که اکنون بطل ذات حقیقت اتفاق گردید غیرت را فدا ساخت و سوخته نمود و این حقیقت اتفاق خود و ذات من تجلی بود که او را انداخته بودم پس ازین شرح و بیان واضح گردید که صورت و رحمت نشان و بیت خبر و ذات حق است چنانچه

عشق بین حقیقت است محرابی بیکی و محرابی بیکی قدرت را نیکی و ازین و بدی از بندگان دین طالبان حق را اولاً بحصول عشق مجازی حکم فرمود و اندرین باب است که شخصی باری و طلب را در حق بخدایت بزرگی حاضر کردید و شد که او مجازی حاصل کند بعد از آن کس بخدایت آن بزرگ حاضر نشد عرض نمود که حاضر نگاشتم عشق پیدا کردید است که شایسته در از سیدار حکم فرمودند که بی حجب که در و از آن نمک بود و غسل شود و پس از آن کس با تکلیف بود آن خود و غسل شد فرمودند که بنور عشق و از کمالش کمال نگردید عشق کامل پیدا شد بی چون بعد چندی روز باز میاید و حکم فرمودند که همان جسد و غسل شود بی چون در آن حجب و شدن خوب است بعد از آن کس و متوقف شده گفت که اندرون حجب و غسل شدن منم که تا کجا من کجا هستم از وقت عشق مجازی کس تحقق گردید و از فیض و فیض سوزان گردید و فیض بگوید که دیگر طالع حق بخدایت بزرگی و کشت و طلب حق نمود و کشت که در عشق کجا پیدا کند که جایت کس نیست آنرا از حاضر شد این شورش بی عرض نمود و شورش بزرگ از همین پیران این دل و رخ است و از آن ملک کس که جوی از آن بزرگ باست و این شورش و شورش و بی و ک تو قام شد چنانچه بعد از آن مصلحت کس این و از غای که در این خاندان است و حقیقت بر قطره است که ذات حق شایسته است حضور شعریان شد که اکنون بطل ذات حقیقت اتفاق گردید غیرت را فدا ساخت و سوخته نمود و این حقیقت اتفاق خود و ذات من تجلی بود که او را انداخته بودم پس ازین شرح و بیان واضح گردید که صورت و رحمت نشان و بیت خبر و ذات حق است چنانچه

عشق بین حقیقت است محرابی بیکی و محرابی بیکی قدرت را نیکی و ازین و بدی از بندگان دین طالبان حق را اولاً بحصول عشق مجازی حکم فرمود و اندرین باب است که شخصی باری و طلب را در حق بخدایت بزرگی حاضر کردید و شد که او مجازی حاصل کند بعد از آن کس بخدایت آن بزرگ حاضر نشد عرض نمود که حاضر نگاشتم عشق پیدا کردید است که شایسته در از سیدار حکم فرمودند که بی حجب که در و از آن نمک بود و غسل شود و پس از آن کس با تکلیف بود آن خود و غسل شد فرمودند که بنور عشق و از کمالش کمال نگردید عشق کامل پیدا شد بی چون بعد چندی روز باز میاید و حکم فرمودند که همان جسد و غسل شود بی چون در آن حجب و شدن خوب است بعد از آن کس و متوقف شده گفت که اندرون حجب و غسل شدن منم که تا کجا من کجا هستم از وقت عشق مجازی کس تحقق گردید و از فیض و فیض سوزان گردید و فیض بگوید که دیگر طالع حق بخدایت بزرگی و کشت و طلب حق نمود و کشت که در عشق کجا پیدا کند که جایت کس نیست آنرا از حاضر شد این شورش بی عرض نمود و شورش بزرگ از همین پیران این دل و رخ است و از آن ملک کس که جوی از آن بزرگ باست و این شورش و شورش و بی و ک تو قام شد چنانچه بعد از آن مصلحت کس این و از غای که در این خاندان است و حقیقت بر قطره است که ذات حق شایسته است حضور شعریان شد که اکنون بطل ذات حقیقت اتفاق گردید غیرت را فدا ساخت و سوخته نمود و این حقیقت اتفاق خود و ذات من تجلی بود که او را انداخته بودم پس ازین شرح و بیان واضح گردید که صورت و رحمت نشان و بیت خبر و ذات حق است چنانچه

نور اهل جنت و هم اور از حق تعالی سرفرازی سلامتی است چنانچه ارشاد حق تعالی است
 سلام قول من رب الرحیم معنی آیت سبح اهل جنت ارشاد سلامت حال از صاحب
 پروردگار جسم کننده خواهد بود یعنی نفوس اهل جنت هم نعمت اور از جانب
 حق تعالی سرفرازی سلامت حال بوده است چون سرفرازی اولیا است که حق
 سرفرازی حق تعالی است جنت و درین که عباد از سلامت حال بدین است
 انصیب است و سرفرازی حضرت قدس سره شامل حال مبارک حضرت یکس حبیب
 بود و نیز حضرت موصوفه بسیار حال صاحبزادگان بطول عمر و غیره سرفرازی با
 کسوست طبع مبارک حضرت موصوفه از رفیع لال است و لایم سلسله است و بسیار
 و ارفع عن العجب انما عن شایسته یک و عباد بجز یک و شایسته یک و بجز یک
 صلی الله علیه و آله و سلم چه این آیه شریف است روزی ارشاد مبارک حضرت
 قدس سره در شان راه بطلب غلامی صاحب گردید که این درخت را را میگردد
 که درین سن لما میگردد که بعد از آن چنان صاحب ارشاد مبارک حضرت قدس
 سره و ظهور رسید حق تعالی در قرآن شریف فرموده است قل ایاها لایحی من
 شاعلی و لایحی الا سنین الی انقیات الباری من الشجر فان یا موسی الی انما الله
 العالین معنی آیت هر که که آمدند و سرفرازی یکم شمس که در ده شده از جانب
 رحمت او ای او را چنانکه از درخت که ای موسی من قدس سره العالین
 است و تمام قصه که در بیت سابقه قرآنی مذکور است که وقتی موسی علیه السلام
 با اهل خود در جانب طوس میرسد و میگوید که یک بجانب کوه طوس پیش بود و شمس
 موسی علیه السلام با اهل خود فرمودند که سن انما شمس بیارم تا شما از ان آسایش

این آیه شریف است
 قل ایاها لایحی من
 الشجر فان یا موسی
 الی انما الله العالین

این آیه شریف است
 قل ایاها لایحی من
 الشجر فان یا موسی
 الی انما الله العالین

حاصل کند هر که که سرفرازی آن پیش ترسند پس در وقت از وقتی که بجانب
 او ای میزند که طوس واقع بود و از آنکه من پروردگار عالم بوده ام و حاصل نیست
 چون هیچ فرزند کند ذرت حق تعالی است و بجز موجودات ظهور ذرت حق تعالی
 است و از آنکه ذرت حق تعالی بر سرفرازی سلام شگفت گردیده اند
 انما الله آمد و تفریحش است که چون ذرت حق تعالی باشد خود ذرت ذرت
 به منزل صفات و صفات او به منزل هم اگر دید پس ظهور به او جو و چون ممکن است
 رسید پس بر موجودات از ظهور به او صفات حق تعالی بوجود آمده اند و در هر
 از ظهور موجودات ظهور از به او صفات حق تعالی است و در پرده اما او صفات
 حق ذرت او تعالی است پس بیعتی فرمود موجودات مثلاً منظر انما حق حق حق
 بوده اند و بیعتی از ان منظر هم انما حق حق انما و بیعتی اولیا حق در هر
 از ظهور موجودات ذرت حق موصوفات و به او که ظهور آن در آن هم او صفات
 گردیده است و بیعتی بیعتی به او که ظهور آن در آن هم او صفات
 اند و با او است سرحد و در هر سن از ان ظهور ذرت حق تعالی
 گردیده و صلی الله علیه و آله و سلم بیعتی سیدی سیدی علیه الرحمه میفرمایند
 شمس بر درختان سبز و نظر به شیار و هر چه در فترتی است سوخت کرد و کار
 بکار بود این است سرحد هر که که خواهند شایسته ذرت حق تعالی بیعتی بیعتی
 حال مبارک حضرت قدس سره و در هر که که خواهند شایسته ذرت از سرفرازی
 او و چون مبارک حضرت قدس سره و بیعتی از ان ظاهر شایسته ذرت حق تعالی است
 موجودات ذرت مبارک حضرت قدس سره و در هر که که خواهند شایسته ذرت از ان ظاهر شایسته

قدس سره که تادیت مدید کفرت قدس سره از طعام و شرب خیر بی نی بود که بخت
 صحیح و اوست که آنحضرت صلی الله علیه و سلم صوم وصال یعنی صوم با افطار او را
 سیطره و ندرچون بعضی از صحابا کرام رضوان الله علیهم بابت آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم نیز از او میام وصال کردند آنحضرت صلی الله علیه و سلم از آن منع فرموده
 ارشاد مبارک فرمودند که کدام از شما با شل است که شب بپوشی بکنم من نیز حق
 تعالی و حق تعالی از من و خود طعام و سیرابی عنایت میفرماید پس شب بپوشی عبارت
 از پنهان وصال حق تعالی است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم از من و حق تعالی فرمود
 بود و اولیاد است مرحوم در نیز متابعت آنحضرت صلی الله علیه و سلم عنایت میفرماید
 است پس برادر الدین بنو ایمن از آنکه بایان کامل است که از بایان حق
 که عبارت از وصال حق تعالی بوده است سر فر از اند چنانکه حال او شان حق تعالی
 خود را شاد فرموده است که باو شان نهایت نسبت حب بپوشی حاصل
 و سنی نسبت حب بعد با حق تعالی چنان که در ضمن کرامات سابقه عرض نمودند
 چنان است که بنده خانی لذت حق تعالی شود و ذلت حق بر او بنده تجلی جلال
 چون ذلت حق تعالی که خالق جمیع اوراق است و وجود جمیع لذات بخلق او و هم شایسته
 ذلت اوست تجلی باشد پس آن بنده و مصلحتی بر این باب طعام و شرب کی
 حاجت باشد و آب و طعام باو چنان لذت دهد چنانکه آنس سبب بک حضرت
 قدس سره اثری از آن به جهت صیقلی ظاهر گردید و آنچه خدای تعالی ظاهر کرد
 باستعمال او شان می آید نیز که در همین مشاهد حق چنان شد عین نور خدا میرو
 اگر چشم ظاهر می نشاندند او محبوب و محروم بود چنانچه سواد نورم قدس سره میفرماید

شعرین خور و کرد و میدی از وجدان و ان خود گرد و می نور خدا پس بایان که بر طریقت
 اقتاده بود و در ارشاد و سن الناس من یخذه من دون الله انما ادا بوده هم و اولیا
 حق که بوصول حق و بایان حقیقه سر فر از اند و ارشاد و الدین بنو ایمن از آنکه بایان
 اند که خلعتا عن غلب بعد که هر یک در اخلاقی جان قریب و غفلت بخت
 جیک و جیک صلی الله علیه و سلم چنان پنهان کرد است روزی یکی از علما عصر بد لغز
 خطور کردند که وحدت الوجود و مذنب جمهور اولیا الله است و جمیع و صمدین
 کاهن قایل بعینیت اند لیکن این شبهات علم از خود هر بن مذاق و فهم می آید و
 حضرت شاه غلام محمد صاحب قبله که قدس سره حاضر شده تحقیق این مسئله
 باید نو پس همین اراده و رغبت فیض رحمت حضرت قدس سره در محل
 مبارک حضرت قدس سره حاضر شده دیدند که حضرت قدس سره در بخت
 گوئی که الحال بجا آن چاه کندیده شده است تشریف فرما بوده اند که در بر یک
 و شرف و شرف و پنج و رخت و نیز جمیع حبسه اسکان بعینه بصورت حضرت قدس سره
 ظاهر اند نیز ذلت خود بر جمیع اصناف و درجات سه جهان یک وجود و جلالت
 و تکریم حضرت قدس سره موجود و پیا هدایت و از نظیر مبارک حضرت قدس سره
 که بر جا و هر طرف مشاهد است صدای انا الله می آید بعد از آن او شان را از
 افتاد حاصل گردید و در زمره غلامان مسلک شدند و از ایمان تقلیدی
 نجات یافتند بایان حقیقه سر فر از اند که می بیند اللهم علما حقیقه الایان و انهم علما
 با کرم و الاحسان حق تعالی در قرآن مجید فرموده است و انکم تهتدی الی
 صراط مستقیم معنی آیت تحقیق که توحیدی محمد صلی الله علیه و سلم هدایت میکنی

بایان

بایان حقیقه سر فر از اند که می بیند اللهم علما حقیقه الایان و انهم علما

که بر شایسته است که در این آگاه بشید که بجانب حق تعالی چه امور
 جمیع میشوند آن راه است که حضرت علی علیه السلام بدان بدست میفرمایند راه
 وصول به بجانب حق تعالی است که در جمیع موجودات سماوی و ارضی ظهور زده است
 و در هر آنکه او در هر آنکه او عالم ظاهر و باطنی است پس اینندگان آگاه باشید و درین سطره
 مختص نشاید که بجانب حق تعالی جمیع امور جمیع میشوند یعنی چون ذات حق تعالی بر حسب
 تشبیه صفاتی و همه را ظهور و کائنات منوره است پس اینندگان شما در ظاهر و باطن
 غیر حق را مشاهده کنید و از مشاهده ذات حق و در افراد موجودات غافل نشوید ظهور
 غیر حق در مخلوقات ندیدید بلکه چون ذات و وحدت که در حق پیدا است و چنانچه
 اندرین ملکات نمودار پس وحدت را غیر کثرت ندانند و واجب را غیر ممکن نشانند
 و شمایندگان و مظاهره هر یک از اینها در جمیع این کائنات مشاهده میگردانند
 و چون اولیا اگر هم که غافل نباشند از حق تعالی چنانکه اثری از وجود او شان بجز نشان
 حق باقی نیست و بپایه شان او شان است همه ظهور ذات و صفات
 حق تعالی است و در جمیع ظهور ذات حق تعالی ظهور شان اولیا و الله نیز در جمیع موجودات
 است چنانکه حال مبارک حضرت قدس سره گذشت که ظهور ذات حضرت
 قدس سره بهر جا باشد بهر علم و در آید و صدقانی انا الله از مبارک حضرت تعالی
 سرور بهر جا که بود که ذات اولیا و کرام کلید در ذات حق تعالی است و باقی ذات
 حق تعالی از ذات اولیا و کرام ظاهر و باطنی است چنانچه گفته اند شمع چون جوهران
 کثرت را در جمیع نانو خود چنانچه توانا باشد بگوید خواه بود الله بهر کس ازندگان حق
 لازم است که به فعلین بر و اگر اولیا و الله در جمیع بجانب اصل خویش کنند و فناء

خود ذات سبحانه تعالی حاصل کرده از وصال حقیقی حق تعالی شرف یاب و بر و اندوخته
 شوند و از ترقی حق تعالی که الاله تعالی را سور است آفتاب و رزند و چنان شد که افاضه
 عصر و ملک غلامان حضرت قدس سره فرستاد که بگوید الحمد لله علی ذلک اللهم جعل
 سعیدنا البیک سر حنا البیک کبر معجیک خاتم النبیین و محبوبک سید الاولیا و الکوا
 ملین آئین تم آئین تم آئین تم فصل دوم در کثرت حضرت قدس سره که بعد از وصال
 شریف ظهور رسدند -

(در کثرت)

مورد وصال شریف چون حضرت قدس سره را در قبر مبارک استرحمت کنانید
 پس حضرت قدس سره همان وقت خود بخود رو به قبله فرمودند و نصف کمر باغی
 سنگ از جانب پائین قبر مبارک پناه داده بودند که درین عمر متنازل از سراج
 جبر و قهر و عافیت شده عرض نمودند که چه قدر کم قیمتی این غلام هست که از وی در مبارک
 حضرت نیز شرف نشاء حاضرین وقت گفتند که حال شیر سباید و از دیدار مبارک
 شرف شوید پس او شان بر بالین مزار شریف ایستاده چنان کلمات تاسف
 سر و عرض نمودند حضرت قدس سره که مبارک خود از جانب قبله گردانیدند
 پس اندر خیال حاضرین وقت گفتن مبارک را از چهره شریف حضرت قدس سره
 علی و ساختند و دیدند که حضرت قدس سره چنان شریف خود باز فرموده -
 بگوید و ششم شریف بطرف هر یکی از حاضرین خدمت شریف ملاحظه و تیر اندازان
 شریف بهم میفرمایند چون چنان حالت مبارک حضرت قدس سره تا عروجه مبارک
 گزینی ماند حاضرین وقت درین انصراف مشرود ماندند که اکنون به ذات مبارک

مورد وصال شریف

در کثرت

حضرت قدس سره آثار عالم حیات پیدا شدند پرورش شد شریف که بیایمی سنگ
 نیکونه بایزید و آثار اسرار به صاحبین وقت بمقتار الا گرفتند که از سر و عهد شما حضرت
 قدس سره ظهور این که است گویده است از سر و عهد شما اکنون هر چه بخت مبارک
 باشد بظهور خواهد رسید پس باز متنازلا سر و عهد دست حضرت قدس سره عرض
 نموده که غلام از دیدار مبارک حضرت شرف شده سر فر از گویده اکنون طاعت
 ما غلامان نیست که پوشش قبر شریف عاییم آئیده هر چه بخت مبارک باشد پس حضرت
 قدس سره همانوقت چشمان مبارک پوشید روی مبارک بجانب قبله فرمودند
 حق تعالی و قرآن مجید فرموده است لا اله الا هو الحي القيوم لا تأخذه سنة ولا نوم
 معنی آنست حق تعالی نیست معبود و معبود غیر او و اوست زنده و قائم کننده همه بندها
 از غیبا و جمل مخلوق و نیکی و او تعالی را غنودگی و نه خواب درین تیره کریمه توجیه حق تعالی
 بذکر بعضی صفات او این است که غیر حق موجود و معبودی نیست بلکه بجهت شرف
 او تعالی موجود است و بجهت کونه ظهور همانند است معبود است و به تمامی افراد کائنات
 ظهور او تعالی است و او تعالی زنده است که جمل مخلوقات از حیث حق تعالی مستفید است
 و حیات جمیع موجودات از حیات حق سبحانه است که بظهور ذرات او جمیع افراد
 کائنات قیام اند و او تعالی بکلی ذرات پاک خود وجود و قیام جمل موجودات فرموده
 است و توحیدی و هیچ فیصله بیل بدین سوز و ده که حیات و قیام حق تعالی معبود
 هیچ قیام ما قبل زوال کو ثبات نیست فلذا او بکلی ثبات تعالی نفس زوال حیات
 و قیام ذرات پاک خود را بوجه بیخ فرموده که حیات و قیام حق تعالی بهر حیات و قیام
 مخلوقات بی ثبات و قابل زوال است بجا حیات حق و نیز قیام او دائمی و لا یرا

فصلی در بیان صفات حق تعالی
 لا تأخذه سنة ولا نوم

است زیرا که بر ذرات حق تعالی غنودگی و خواب که از آثار رخدشات است عارض نمیشود
 و در اینجا حق تعالی معنی غنودگی و غنودگی از غنودگی و خواب با افراد نمود و اگر چه حق تعالی
 یکی از تنبها کافی بود زیرا که غنودگی هم از قبل خواب است و خواب همین غنودگی
 است بوجه کمال بر آنجا انقباض این معنی که ذرات پاک حق تعالی مطلقا از خواب
 مشغول است خواه خواب بوجه کمال باشد یا بوجه نقصان که عبارت از غنودگی
 است و تیر بعضی انسان را عادت غنودگی می باشد هر چند که شبها بیدار
 باشد پس بدین معنی حق تعالی از ذرات پاک خود و تنزیه هر یک از غنودگی و خواب
 بیان فرمود چون ذرات حق که غنودگی و خواب صوت صغری است معنی
 نیست چنانچه گفته اند انهم تحت الموت پس موت کبری که عبارت از زوال
 حیات است ذرات او تعالی که بجایش است پس از ارشاد حق سبحانه تعالی
لا تأخذه سنة ولا نوم اشاره بدوام حیات و ثبات قیام حق تعالی بدین پنج بیخ
 واقع است چون ذرات مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم عین تجلی ذرات
 حق تعالی است فلذا حیات شریف آنحضرت صلی الله علیه و سلم و الهی است
 و آنحضرت صلی الله علیه و سلم در قبور شریف ذرات مبارک خود بجا حیات تنزیه
 فرمودند که از احوال شریف آنحضرت صلی الله علیه و سلم حیات الهی مشهور است
 و نیز از حدیث شریف من زار من بعد ما فی مکاننا زار من فی حیاتی همین
 مفسرین حیات آنحضرت صلی الله علیه و سلم در شرف شریف واضح است معنی
 حدیث هر کس که بعد رحلت شریف از زیارت من شرف گردید پس گویا
 که او کمال حیات از ثبات من معنی گشت و تیر بگذر آثار حیات شریف آنحضرت

بیان معنی موت کبری
 موت کبری از موت کبری است

صلی الله علیه و سلم که از قبر شریف آنحضرت صلی الله علیه و سلم منور و اگر دیده اند کتب
 و اوراق و انوار و شمع است که در حد و حصار آن غیر ممکن چنانچه بار بار بوقت شب
 ظاهر میشود بنوی علی صاحبها افضل الصلوة و التحیات آواز از آن و اقامت آن
 شریف صلی الله علیه و سلم میسر میشود و میگردید و میخواند بآواز و علامات حیات
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم بنور و ظهور و پدیدار گشته اند که طاقت بشری
 از حضرت آن قاصد و عاجز است و تیریدنیست که ذات مبارک آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم عین ظهور ذات حق سبحانه تعالی است نوم مبارک آنحضرت صلی
 الله علیه و سلم نیز نوم نبوی بلکه عین سیدار بود چنانچه بحديث صحیح وارد است
 تمام عینی و لایق قلبی یعنی حدیث میفرمود چشم من و بینی خوابد قلب من
 و از خواب است که در کتب او است که خواب آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 تا آهون منور شود و وفات شریف آنحضرت صلی الله علیه و سلم محض شرفات
 شریف آنحضرت صلی الله علیه و سلم ازین و از غالی و این شده است که در
 بیات مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم بوجه تفرقه واقع نیست فقیه
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم بخبر از جانب حق تعالی میان وفات و حیات
 دنیوی میبوزند در حدت شریف آنحضرت صلی الله علیه و سلم نیز برایش
 در حیات و علو مقام وصال حق تعالی بیکه نور رسیده و از اینجا است که
 سرگاه که آنحضرت صلی الله علیه و سلم از بارگاه الهی بخبر و حیات دنیوی و
 وصال حق تعالی گردیدند بعضی از حجاب کرام معنی الله عزیمت حسین نیست
 مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم عرض داشتند که آنحضرت صلی الله

در حدیث صحیح وارد است
 تمام عینی و لایق قلبی

عزیمت کرام معنی الله عزیمت حسین نیست مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم بلکه
 تعجبه از شرف و وسوسه که این چگونه ممکن باشد که بجانب وصال حق تعالی
 و تعجیب نباشد چون او را در کرام قدس باشد سر از بیم غالی بدست حق تعالی
 و وفات آنحضرت صلی الله علیه و سلم اندکیات ذوات مبارک او شان نیز و وحی
 است و وفات او شان نیز حجاب از چشم ما عایان است و در آن اولیا
 کرام که ازین و از غالی حجاب و زبیده اندیان خاصان حق که درین عالم
 آنحضرت سیدارند راه و بیم و طاق و کمالست بچه جهاد سید از بدین وفات اولیا
 کرام محض شرفات شریف او شان از چشم میبوزند و ایشان است و او شان
 بحقیقت حق و قائم اند چنانچه آثار حیات از وفات مبارک حضرت قدس سره
 درین که است ظاهر گردید و نوم اولیا کرام نیز بحقیقت نوم نیست بلکه عین
 بیدار است چنانچه در ابتدا کتاب در که است قدس سره مذکور گشت
 که بوقت چهار و شب کشتی خیمه و پریشی حضرت کیلین صاحب حضرت قدس سره
 در حالت خواب و سرجهت بودند و بعد دید آن بچه با جراحی حضرت سرور
 بود و بخت سوسو و زار شد و گردید اللهم یتیمنا عن نوم الفقه حتمه لانشاء غیر
 ذلک فی جمیع الاحیان و دنیا بالیه و طبیعه و متاعانی کل آن بکرم
 حییک المنزل القرآن و محبوبک الذی بذاته المبارک عمره و خلقک المبرور الاح
 آقین ثم لکن که است حضرت خاتم الانبیا قدس سره و فرزند و جند حضرت قدس سره
 مع محض مبارک و صاحبزادگان بکان حضرت شاه شیع الله عزیمت شرف
 شکاری قدس سره شریف بیدار شدند چون مکان مبارک شاه لکن حجاب

در حدیث صحیح وارد است
 تمام عینی و لایق قلبی

خلائق را بر زمین جانے وسعت و حکومت عنایت و سرفراز میسر نماید
و نیز وسعت رزق ظاهری که عبارت از رزق ظاهری و دنیوی است باو نشان
رحمت میفرماید چنانچه در کرامات باسے سابقه عرض نموده شد که از عنایت
و توجیه مبارک حضرت قدس سره ممتاز الامراء عبارت جنگ و امان و نظام
ایمان رئیس وقت از مصیبت و بلا سے دنیوی نجات و خلاصی یافت بکرم
و وسعت رزق دنیوی بهره یاب و سرفراز گردیدند و خواص مخلوق بکمال
اولیا و کرام در جاسے و مکان قرب حق تعالی بهره یاب میفروشند و نیز خواص
بندگان حق تعالی سوسل اولیا و کرام از رزق حقیقی که عبارت از غنیمت
تجلیات ذات و صفات حق تعالی بذوات او نشان است بهره اند و زائد
چنانکه حال مبارک حضرت قدس سره در کرامت سابقه عرض نموده شد که
بعضی از علماء و اخلا بر توجیه مبارک حضرت قدس سره از ایمان حقیقی غایب گردیدند
و فیضان ظاهری و باطنی حضرت قدس سره بنور بکمال قیامت بر عاصم
خلائق جاریست و جاری خواهد بود پس منایات و توجیهات حضرت قدس سره
بر حال صاحبزادگان و اهل بیت خود که جزو عین حضرت قدس سره اند چه قدر
مبذول باشد که سرفرازی مبارک و فیضان حضرت قدس سره بر حال ایشان
همیش تا قیامت قیامت به برکات و توسل فعال مبارک صاحبزادگان است
پس سرفرازی مبارک حضرت قدس سره بر حال مبارک صاحبزادگان و اهل بیت
خویش منظر و داشتن سکونت مبارک صاحبزادگان و عین بکمال درگاه
شریعت که از آن آسایش صاحبزادگان و مومنین بعدی اعتدالی حاکم وقت

مظهور رسید و هیچ دیگر نماید و در حضرت قدس سره باحوال مبارک
اولیت خویش غایب گردیدند و شفا و امان سرفراز گردیدند از عنایات حضرت
قدس سره بود اللهم استغنی عنی و اولیایک و اولیایک بحسب حق جان قرب ارباب
بسمت حبیبک سید الانبیاء و محمدیک سلطان الاولیاء آمین ثم آمین که است
تغییب غایبی صاحب مرحوم که مکان او نشان قرب باروری میر عالم واقع است
میر عالم داخل کردن مکان و باروری خود تقدیر کند پس غییب صاحب بود
ازین معنی مضطر گردید و بخدمت شریف حضرت کلین صاحب قدس سره التماس نمود
حضرت قدس سره میر عالم نام حضرت کلین صاحب خویش ارشاد فرمودند که شما غییب
صاحب بگویند که ایشان بکمال خود سکونت پذیر خواهند و قیاری باروری
میر عالم موقوف خواهد شد پس گذشت که انتقال میر عالم گردید و قیاری توهم
باروری میر عالم موقوف گردید و بنایات و توجیه مبارک حضرت قدس سره
تا حال در مکان غییب صاحب موصوف اول و نشان سکونت پذیر اند حق تعالی
در قرآن شریف فرموده است **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا**
وَايَاتِ الْكَافِرِينَ که مومنان حق تعالی موبد و نام مومنین است و تحقیق
براسے کافرن موبدی و نامری نیست حق تعالی درین آیه که میرا عزاز
مومنین و تحذیل کافرن بیان فرموده است پس ایشا و حق تعالی است
انجین نصرت و نماید حق تعالی در دنیا و آخرت که شامل مومنین است
چنین وجو است که حق تعالی موبد و موبد مومنین است پس نصرت

مستحقان حضرت قدس سره
مستحقان حضرت قدس سره
مستحقان حضرت قدس سره

مستحقان حضرت قدس سره
مستحقان حضرت قدس سره
مستحقان حضرت قدس سره

و تائید حق تعالی بر مومنین لا تقد و لا تخلفی است که عقل بشری از حد و احصا
آن عاجز و قاصر است مگر جزئی از آن بر من نظیرین پرداخته میشود و اول آنکه
حق تعالی دین مومنین این است مرحوم را از رسالت محبت و برابری بر همه
اولیان غالب نمود و دوم آنکه دین است مرحوم را تا هیچ اویان ساخت
ستودیم آنکه دین است مرحوم را تا قیام قیامت قائم و دائم نمود و چهارم آنکه ثواب
و حسنات با وجود قعد و عجز بر ارباب زیاد و عنایت فرمود که با هم سابقه با وجود
اعمال و اوشان باین قدر حاصل نیست بچشم آنکه بسط حکمت این است مرحوم بر
تقدیم عنایت ساختن ششم آنکه باین است مرحوم را بطول و وسعت از علوم فاسری
همچنان عنایت فرمود که هیچ فرقی اندر گویند علم ازین است مرحوم نمودیم
کثرت اعدا و باین است مرحوم همچنان عنایت کرد و هر که همچنان کثرت کلامی از
هم سابقه میشود بچشم آنکه حق تعالی هیچ امتیاز این است مرحوم را اگر چه
چشم انداخته است حبیب خود صلی الله علیه و سلم بقدرت گنان او شان افضل
جنت خواهد نمود و پنجم آنکه این است مرحوم را بوجوایات متعدد و مکرم و ششم
فرمود و اعلی ترین تکریم و تعظیم این است مرحوم را نیست که این است مرحوم را
که ائمه تبلیغ رسالت انبیاء صلی الله علیه و سلم و صلوات الله علیهم ببارگاه خود گردانید
و در باب تبلیغ رسالت انبیاء مقبول الشهادت فرمود و نیز چو پیغمبر علیه السلام
نبی اول العزم را و افضل این است مرحوم فرمود و هم آنکه بیشتر ازین است
مرحوم را که حد و احصا آن نمی تواند مقربین ببارگاه و اولیا ساخت باز دهم
آنکه اولیا این است مرحوم را شایسته حواریان بوده سر فرزند فرمود و اولاد

این حد و احصا آن نمی تواند مقربین ببارگاه و اولیا ساخت باز دهم آنکه اولیا این است مرحوم را شایسته حواریان بوده سر فرزند فرمود و اولاد

اولیا است مرحوم را کثرت کرامات و تعزات عنایت فرمود و سیزدهم آنکه اولیا
این است را مثل انبیاء نبی اسرائیل ساخت چنانچه بحد نبوی صلی الله
علیه و سلم وارد است علما استی که انبیاء نبی اسرائیل یعنی علما را است من خل
انبیاء نبی اسرائیل اند که مراد از علما و علما را باطن اند که عبارت از اولیا است
است چهاردهم آنکه است مرحوم را بر دیگر فرق قهر و غلبه عنایت فرمود
و دیگر فرق را ذلیل و شکوب گردانید چنانچه در شان پیروان شاد آنگی و اروت
شریت صمیم الله علیه و سلم و باو العنقب من الله منی آیت مقرر کرده شد بر بوم
خواری و ذلت و مسکینی و رجوع کرده از بعضی حق تعالی و بچشم آنکه
بدست این است مرحوم را و ذلیل خوانند گرد و چنانکه بحد نبی صلی الله علیه و سلم است که
اندر اینان زیر سنگ بنایه خوانند گرفت پس آن سنگ آواز خوانند و
کسانی مسلم نیزین فلان کافر جا گرفت است پس بیا و بکش و اینید نصرت و یاری
و سر فرزند می است حق تعالی که شامل حال این است مرحوم است بانیو
است که توجیه مبارک جناب رسول کریم صلی الله علیه و سلم چه وقت طلوع
شرایع و چه در عالم حیات و چه وقت رحلت شریف و چه بعد رحلت شریف
بر آن و هر زمان شامل حال است مرحوم است پس اولیا اگر ارام که فانی بحد
مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم اند خدا وین و متقدین اولیا الله نیز
تائیدات و نصرت حق تعالی توجیه مبارک اولیا الله فایز اند و از سر فرزند
مبارک اولیا اگر ارام رحمت الله علیه تائیدات و نبی و نبوی شامل حال
خلائق و متقدین اولیا الله عیادت و ملائک اولیا الله پیوسته و گفت

این حد و احصا آن نمی تواند مقربین ببارگاه و اولیا ساخت باز دهم آنکه اولیا این است مرحوم را شایسته حواریان بوده سر فرزند فرمود و اولاد

این حد و احصا آن نمی تواند مقربین ببارگاه و اولیا ساخت باز دهم آنکه اولیا این است مرحوم را شایسته حواریان بوده سر فرزند فرمود و اولاد

سے نہ برودہ اند شمار او شان دیگر وہ اولیاد اللہ فی توانہ اگر چه بہر قدر از
علم ظاہر حاصل کنند و بیانش ایک اسم الظاہر والباطن کہ از اسماء الہیہ اند حاصل
جمع اسماء حق سبحانہ تعالیٰ اند پس اسکا کم شریعت نہ باقتضا اسم الظاہر است
و راہ طریقت و عقیدت و غیر این باقتضا اسم الباطن است و ذاتی کہ جامع
الظہر این برود و اسماء الہیہ باشد فلا جرم بظہور جمع اسماء الہیہ کہ عبارت از
کلمہ حق تعالیٰ است کامل باشد و بذاتی کہ یک ازین برود و اسماء الہیہ باشد
مرتب جمع و کمال بدان ذات مقصود نباشد مگر ظہور محض اسم الباطن مرتبہ قرب
الہی است و ظہور محض اسم الظاہر کہ باقتضا و جمع اسم بیک مرتبہ قرب الہی است
پس بصورت ظہور جمع این برود و اسم مرتبہ کمال و ولایت حق تعالیٰ است
کہ شاید ہمینیت بہ جمع عزیریت و قرب ہمین لفظ کہ عبارت از وحدت و کثرت
و سفر و وطن و غلوت و راغبین است باو شان حاصل است و بظہور محض
تجلی اسم الباطن مرتبہ قرب حق تعالیٰ اگر رعایت ذات ظہور و درینجا مرتبہ
حاصل است و بصورت محض تجلی اسم الظاہر بظہور تجلی اسم الباطن بندہ و کثرت
و ہجران الہی باشد و مقام مرتبہ حق تعالیٰ بظہور محض حاصل نیست اگر چه آن بندہ کثرت
علوم ظاہری و اداسے عبارت ظاہری باقصی مراتب سبب برود باشد و مقصود
آنست کہ بندہ باو اسے عبادت ظاہر بخواد بدنی باشد یا مالی اگر لشکر و اہل باشد
از فضل و رحمت حق تعالیٰ از ثواب آن محروم نخواہد بود و چنانچہ ارشاد الہی
است ان لا اضع عمل مکرم بے تحقیق کہ من منافع مکرم عمل عمل کنند و ثواب
مکہ قرب حق تعالیٰ چیزی دیگر است و این محض از اعمال عباد حاصل باشد

باو یک از فضل و رحمت کثرت حق تعالیٰ از ثواب غریب و جود از بندہ مکرر و
ہمین رفیع غریب و جود سے نسبت باطنی است کہ فیما بین عہد و رب است
شانش چنان قسم باید کرد کہ بادشاہ بہر یکے را خدمات تفویض نمودہ از
کار بگیرد و بقدر خدمت او شہر و سہین میکند پس باو خدمت شایہ
ہر یک بقدر تعین خود شہر و سہی گرفتہ بشد مگر محض باو خدمت شایہ قرب
او حاصل نتوان کرد و در نہ ہزار یا ملازمان شایہ کہ از قسم ادائی و با
می بود و جمع ملازمان شایہ ہے مقرب بادشاہ بودہ بہت نہ بیک یک دیگر را بطریق
از بادشاہ پیدا بہت و انکس مقرب بادشاہ تواند بود و قرب بادشاہ باو ہے
خدمت و ملازمت سقوت نیست کہ با اوقات غیر ملازمان شایہ ہر یک
آن توجہ تھا بہر مقربان بادشاہی کرد و وہا ملازمان شایہ ہے کہ ہمارا ہوا
خدمات شایہ جبہ ساشی میکند از قرب و رگاہ شایہ در بعد و ہجران اند
اگر چه ہر قدر سعادت و جہت خدمت گذاری او شان کہ از بارگاہ شایہ مقرب
ہست بر رسیدن آن باو شان از بارگاہ شایہ تا علی غیبا شد الحاصل ہوا
کہ عبادت ظاہری حق تعالیٰ بودہ ہست پس دوستی حق تعالیٰ او شان بہر دو چ
ہست یعنی حق تعالیٰ باو شان ثواب آخری و ہم تجلیات ذرات خود را
او شان سہر از سفر نماید و ذواتے کہ محض بر طہارت باطن اکتفا فرمودہ
ذوات او شان نیز تجلی تجلیات ذرات الہی است و انانکہ محض بر طہارت
ظاہری اکتفا نمودہ از طہارت باطنی غافل و غافل اند بشرط خلاص ہست
از فضل و رحمت حق تعالیٰ ثواب ظاہری کہ عبارت از جود و تصور خیریت

ظاهری است محروم نخواهند ماند پس اولیا را است مرحوم که ظهور خاص ذمت
حق تعالی انداز فیضان فدوت مبارک اولیا باشد طهارت ظاهری و باطنی
بمخلوق عاید است و فدوت اولیا و الله طهارت هر گونه و ظاهرین را پسند
میفرمایند فقهان از بارگاه حضرت قدس سره بیا عث عدم حقیق طلیح آفتاب
گردید لایم طهر قلوبنا من الدنس الارباب و جنان من شمس سوسن انما
بکرمت جلیک سید الخیر و الناس و بکرمه محبوب الالهی من تنک آئین
ارباب من الیاس آئین هم آئین که است و حق طه صاحب نیر و نور حضرت
قدس سرور ایام غفلت است فقهان و ایام صبا باکام مسجد قریب محل مبارک
که الحال بهم مسجد میرام مشهور است تشریف برده بود و بفرزشت مبارک
زیر بام شدند و گریه و کلاه بدشت این وقوعه لاحق حال مبارک حضرت مجاز
موصوف گردید حضرت کیلین صاحب حضرت قدس سره اوشان از اینها پیش
استرحمت گنایند چون حضرت شاه ملک محمود صاحب الدعا جزاوه و موصوف
صاحب جزاوه خاص حضرت قدس سره و دخل مکان مبارک شده از حال
صاحب آنده خود متفاد فرمودند که خلافت عادت استرحمت اوشان ملاحظه
فرمودند محل مبارک حضرت موصوف قدس سره تشریف چنان فرمودند
که صاحب جزاوه موصوف بفرزشت باین بین افتاده اند پس از هر چه آن استرحمت
میکنند حضرت صاحب شاه ملک محمود صاحب تاد قدس سره التشریف فوت
و در هر کسب بفرزشت حضرت قدس سره بیک الحال خود بفرزشت حضرت
موصوف رونق افروز است عادت فیلوله سید فقهان صاحب عادت شریف

که استرحمت قدس سره
مبارک علی تعالی برای
باج حضرت صاحب
نیر و نور

نور و در کماله فرمودند قبل از عادت مهو و خود بیدار شد و محل مبارک خود
ارشا و فرستادند که سیکه صاحب شما چه خلافت عادت خود خلافت واقع بیان نمودند
حضرت قدس سره فرشتگان بیان میکنند که طه صاحب باکام مسجد آفتاب و ما
حفاظت اوشان نمودیم و شما سیکه کنید از لغزش پایشی اقدام استرحمت
تعالی در دست آن مجید حکایت قول یعقوب علیه السلام میفرمایند فقهان طه
و سوار هم از همین سخی آیت پس حق تعالی بهتر نگاه بان است و او را هم ترین
رهجان است یعنی هرگاه که انبیا و یعقوب علیه السلام بدون بر او عینی یوسف
علیه السلام همراه خود فرستادند که یوسف علیه السلام بود و بیک آوردن غله
فرستاد یعقوب علیه السلام حب آید که بر یوسف ادا است خیر او عینی یوسف
علیه السلام را همراه با و روان علای اوشان نمودند پس بیکرت و توجیه مبارک
یعقوب علیه السلام حج فرستاد اوشان بخیر و عافیت ماندند ملک اخلاص
یعقوب از یوسف علیه السلام مع الخیر طاقی شد و حفاظت حق تعالی صاحب
مراتب شامل حال بنندگان آئین میباشد پس حفاظت او سبحانه بعام
بنندگان باینوجه است که حق تعالی بکس بنندگان و مخلوق خود را خواه از نبی
انسان باشند یا غیران و از نبی نوح انسان هم سونین باشند یا کافران تکفل
از حق اوشان است که ازین حفاظت حق جان و وجود ایشان ارتفعت
مستست میاندازد این اعلی ترین حفاظت ظاهری است خیر حق تعالی که
آن در دست آن مجید فرموده است و ما من دابة فی الارض الا علی الله عز
و جلت یح رنده جاندار در زمین مگر بوقت حق سبحانه از حق رزق اوست

که استرحمت قدس سره
مبارک علی تعالی برای
باج حضرت صاحب
نیر و نور

که استرحمت قدس سره
مبارک علی تعالی برای
باج حضرت صاحب
نیر و نور

و حضرت شیخ سعدی رحمه الله فرماید شعر اویم زمین سفره عام دوست و برین
 خوان میخامد و دشمن چه دوست و تو نیز هیچ مخلوق حق تعالی بحفاظت او انجیل
 بهما که خطرت محفوظ و مومن میباشد و هر یکی از فرد مخلوق از قسم امری
 و دیگر عارضی خارجیه بهما که است که اگر حفاظت الهی شامل حال هر فرد
 مخلوق نباشد بقا و اوشان بیک آن ممکن نیست دوم حفاظت حق تعالی
 مخلوقات خود را به هیچ مومنین است که باور آن حفاظت حق تعالی که هیچ بندگی
 است بهر مومنین حفاظت خاص است و آن این است که حق تعالی بیک
 ایمان مومنین است که سلامت ایمان مومنین بحفظ حفاظت الهیست
 و در دنیا نفسانی در ذرات انسانی بدین قدر و مرتبه اند که انسان در یک
 آن بلکه ازان مقدرت ندارد که حفاظت او ایمان خود را سلامت برود
 چنانچه در حدیث صحیح و عاصیه تعلیم است ارشاد و کرده است و لا تکلانی ای
 طرفه عین و لا اقل من ذالک معنی دعا کند برای حق تعالی که مرا ایسوی نفس من
 بقدر چشم زدن و نه کم ازین مقدار و نیز در قرآن مجید حکایت قول پیمان
 علیه السلام وارو است و ما امر بنفسی النفس لامارة بسوء الا ما رحم ربی معنی
 است و پاک او را معنی کنم بنفسم تحقیق که نفس بسیار سر کند به جانب
 بدی است مگر بقدر که رحم کند پروردگار من یعنی بقدر جسم و حفاظت
 حق تعالی و در و من از شر من ممکن نیست زیرا که از نفس سوا بدیست
 و شر و نفی آید و آنچه نیکی میرسد بهر از جانب حق تعالی است چنانچه ارشاد
 بدیگر آیه قرآنیست ما احببک من حسنه فمن اتى و ما احببک من حسنه فمن اتى

این حدیث صحیح است
 و در حدیث دیگر آمده است
 که هر کس از حق تعالی بترسد
 او را از هر چیزی که خواهد
 نجات دهد

معنی آیت چیزی از نعم نیکی تو میرسد ای محمد صلی الله علیه و سلم پس آن نیکی آنجا
 حق تعالی است و چیزی که از قسم بدی تو میرسد پس آن بدی از جانب نفس
 است و اصل نیست که نفس عبادت از خودی انسان است و خودی عباد
 از غیرت با ذرات سبحانه تعالی است باطل است چنانچه ارشاد بنوی صلی الله علیه
 و سلم صدق قول قول البید است الا کل شئی باطلا الله باطل آگاه باشد که
 بر شئی که غیر حق تعالی است باطل است و خودی انسان عبادت از غیرت باور
 حق تعالی بدین معنی است که انسان ذات خود را نیز سوجه و غیر وجود ذات
 حق میداند و ذات خود را سوجه و غیرت حق یشمارد پس بهر دو سوجه
 و خیال او باطل است که غیر حق سوجه و غیرت حق نیست و خودی او را وجودی نیست بلکه
 وجود مخلوقات شیون است حق تعالی اند و در هر فرد از افراد مخلوقات وجود
 ذات حق ظاهر و متجلی است هر گاه که نفس انسانی که عبادت از شئی باطل شد
 پس از باطل جز باطل چه آید چون ازین بیان واضح گردید که از نفس انسانی
 جز امور بیانات بظهور میرسد و صد و رجه امور است خیریت و حسنات از خود
 از توفیق ذرات پاک حق سبحانه تعالی است پس سلامت ایمان مومنین
 و توفیق بدیگر امور خیریت و حسنات بحفظ حفاظت الهی و عنایت بنده وانی نفس
 انسانی که سرکش و اماره بسوء است چگونه تصور باشد و ممکن بود که
 شود که مومنین به قسم اندکی خاص مومنین دوم عام مومنین پس بعد از مومنین
 ایمان عسری که عبادت از نفس قرار توحید و تصدیق رسالت است اما
 باشد و بخیر مومنین ایمان حقیقه که عبادت از شایده ذات حق سبحی هیچ

افراد موجود است و از تعلق غیرت که حقیقت معنی توحید است و اصل نشانده
 طیب است حاصل باشد پس حفاظت حق تعالی تمام سوسین این ایمان عرفی
 بدین ظهور است که حق تعالی از تفصل و گرم خویش حفاظت ایمان عرسه
 که عبارت از توحید الوهیت است و تعدیق رسالت است و در قلوب آن
 سوسین میکند که او تعالی از رحمت که در خود و سود نفسانی و شر سیه که حفظ
 تحالف ایمان است در ایمان آن سوسین راه نمی رود پس ایمان آن سوسین محض
 از حفاظت حق تعالی است بمانند حق که بعض حفاظت الهی بسلامت ایمان و
 می یابند چنانچه در شان حق تعالی است و لا توتن الا و تهم سلون و وفات نماید
 که در حالیکه سلطان پوشیده و بخواهد سوسین حفاظت حق تعالی از ایمان
 است یعنی بخواهد سوسین ایمان حقیقه که عبارت از شهود ذات او بهر افراد
 موجود است سرفرازی فرموده است از اسلامت سید او و غیرت حق که
 متعلقان نفس و شیطان است بعض از حفاظت حق بدو است مبارک که خود
 سوسین را در یافتن حق تعالی که حق تعالی خود را در او پیدا نموده است
 چنانچه در آیه که میم و در است الله ولی الذین استخیرهم من الظالمین است
 معنی است حق تعالی دوست دارد و در کار سوسین است که می یابند و او شان را
 تاریکی پوشیده سوسین معنی آن که ای که با ایمان حقیقه که مشاهده ذات حق
 است سرفرازی شده اند حق تعالی ناصر و مددگار او شان است و در وقت
 و در هر کس که شهادت او شان از حق تعالی است که او تعالی آن سوسین را حاضر از
 غیرت مبارک در پیش پدید آورده و شهادت خود و شرف او را در و در

این عبارت از توحید است

دو سوره نفسانی حفاظت خود نموده و در چنانچه بدید که آیه وارده است آن عبارت
 کیس ملک عظیم سلطان تقبیل کندگان من نیست بجا تو بر او شان رسد
 تو و حال رحمت الهی همچنان است که مذکور شد که حفاظت الهی عین رحمت
 است پس اولیا و کرام که فانی بدات حق تعالی اند هر قسم حفاظت او را بتعلقین
 و غا و بین ایشان حفاظت حق سرفرازی باشد چنانچه حال مبارک حضرت
 قدس سره عرض نموده شد که صاحب محض از حفاظت و بوجه
 مبارک حضرت قدس سره در بجهاد عظیم از هر محفوظ ماند و هیچ جایی
 عیب نیست زیرا که توسل و برکات خال مبارک صاحب ازادگان حفاظت و توحید
 مبارک حضرت قدس سره تا ابد بخلایان سرفرازی است حق تعالی برکات خال
 مبارک خلائان حضرت قدس سره با لایان نصیب کند آئین ثم آئین
 الهم یسحق فی شان بندگان کل آن و از نادان کل یوم هونی شان حفظ
 من خیال غیر که فی کل زمان ثابت الباقی و کل من علیهم فان یومست مبارک
 شریع الایمان که ایمان و شریع الرحمن و نظران و محبوب من ملک برنجی
 سون بفرق و الطوفان این هم آئین که است شمسوار خال که هم صبی
 شمسوار خال که سید جان الهی است اکثری بدگاه مبارک حضرت
 قدس سره که در سوره تبارک و تعالی فرموده اند که سید شمسوار
 سبب افتخار کند که در شده است تعالی که در بدو پس توبه عقیقه از صاحب ازادگان
 حضرت قدس سره و توبه سید شمسوار که از کرد و بدید پس ظهور داشت و سبب
 حضرت قدس سره که در او شان فرموده اند که توبه که دید که تا حال سرفرازی

این عبارت از توحید است

مبارک حضرت قدس سره بفرموده سالی رسیدند و خطاب پدر خود یافتند و فرمود
 سالی من غرت میزنی زیاده از پدر خود از سر فرزندی مبارک حضرت قدس سره
 باو نشان سرزنش از دست حق تعالی در دست ان مجید ارشاد مبارک می فرماید
 و شد ملک هموت والا رفعت علی بابا ایب لمن یثا و انما و صیب لمن یثا
 و کور او نیز بچشم زکرافه و انما و صیب لمن یثا و انما و صیب لمن یثا
 حق تعالی است سلطنت امانها و زمین با پدید آید ایچدی بختند بر کس
 کی خواهد محض زنان اولاد و بی بختند برای آنکس که میخواهد محض مردان یا
 و بی بختند زنان و مردان و میل اند برای آنکس که میخواهد بی فرزندان بختند
 او تعالی دانسته و صاحب قدرت است درین آینه که می بیند حق تعالی کمال
 الوهیت خویش که بر مخلوق است بیان میفرماید که جمیع مخلوقات چه قدر
 با قدر او اختیار الوهیت او سبجانه تعالی است که او جل جلاله هر چه میخواهد پدید
 میکند و بر کس هر چه میخواهد می بختد و عطا میفرماید بعضی کسان را محض زکوره
 اولاد عطا سازد و بعضی کسان محض اناث اولاد و سرزنش از میفرماید و یکی
 بر دو قسم زکوره و اناث اولاد و عنایت میکند و بر کسی که میخواهد بی فرزندان
 میکند پس علم و قدرت او محیط و شامل جمیع کائنات و مخلوقات است که بخت
 صحیح دارد است که پدید آید ایش شهادت در جسم او چهل روز نقطه می ماند و چهل روز
 حلقه بیخون بسته میباشد چهل روز نقطه بیخون پاره گوشت میماند و از آن
 گوشت و استخوان و اعطای آن پدید آید و بعد از آن فرشته که بر محل
 آن محل است متفق و مدت عمر و مسافرت او می نویسد و هم می نویسد که این

کتب و خط و کتابت
 و انما و صیب لمن یثا
 و کور او نیز بچشم
 حق تعالی است سلطنت
 کی خواهد محض زنان
 و بی بختند زنان و
 او تعالی دانسته و
 الوهیت خویش که بر
 با قدر او اختیار
 میکند و بر کس هر
 اولاد عطا سازد و
 بر دو قسم زکوره و
 میکند پس علم و
 صحیح دارد است که
 حلقه بیخون بسته
 گوشت و استخوان و
 آن محل است متفق و

شقی است یا سدید که زکرات و در قرآن شریف وارد است و لقد خلقنا الانسان
 من سلاسل من طین ثم جعلناه نطفه فی است و کرمین ثم جعلناه نطفه علقه و
 علقه مضغه و مضغه علقه و علقه مضغه و علقه مضغه و علقه مضغه و علقه مضغه
 اند حسن النعمانین منی آیت تحقیق که پدید آید از آب و گل پس اگر بگویم
 نقطه را در اسی قرآنی که او هم هست پس پدید آید از نطفه و خون بسته و پدید
 که در خون بسته را پاره گوشت و پدید آید از گوشت را استخوان پس
 پدید آید از استخوان و گوشت پس پدید آید از گوشت را استخوان پس
 پس با برکت است حق تعالی که بهترین پدید آید کائنات است حق تعالی پدید
 انسان اولاد آب و گل شود بعد از آن پدید آید ایش و خلقت انسانیه
 چنین است حادث جاری فرمود که ظهور انسان از نطفه و خون بسته و مضغه
 که در او و مراد از پدید آید ایش و اگر گوشت انسانی که پدید آید که در او است ظاهر و مجسم
 انسانی است که هیچ شی نوع انسانی شامل است و هم ظهور و تخلیقات است
 که بخواس سوزن ان اولیا و مقررین بارگاه عنایت و سر فرامی شود
 خلق و سبب انوار حق تعالی بر مخلوق را نزد اولیا و اشد عبارت است
 از تنزل ذات حق تعالی بصفه تنزل صفات با سواد تنزل اهما و بصورت
 تنزل که درین مرتبه تنزلی است با هم مخلوق ظاهر و جلوه گر و دیده خدای
 جامی علیه الرحمه میفرماید شجره حیات چون در بچون گرد آید و غری رود و
 کرده بود غش نام و پس آن زیت چون با سر کن نیکنان آید و اهما و صفا
 و درین عالم تشبیه بصورت مکونات و مخلوقات ظاهر گردید و هم او حیات

کتب و خط و کتابت
 و انما و صیب لمن یثا
 و کور او نیز بچشم
 حق تعالی است سلطنت
 کی خواهد محض زنان
 و بی بختند زنان و
 او تعالی دانسته و
 الوهیت خویش که بر
 با قدر او اختیار
 میکند و بر کس هر
 اولاد عطا سازد و
 بر دو قسم زکوره و
 میکند پس علم و
 صحیح دارد است که
 حلقه بیخون بسته
 گوشت و استخوان و
 آن محل است متفق و

کتب و خط و کتابت
 و انما و صیب لمن یثا
 و کور او نیز بچشم
 حق تعالی است سلطنت
 کی خواهد محض زنان
 و بی بختند زنان و
 او تعالی دانسته و
 الوهیت خویش که بر
 با قدر او اختیار
 میکند و بر کس هر
 اولاد عطا سازد و
 بر دو قسم زکوره و
 میکند پس علم و
 صحیح دارد است که
 حلقه بیخون بسته
 گوشت و استخوان و
 آن محل است متفق و

ظهور ذات خود در برابر اشیاء و صفات ظهور و خلقت اشیاء و زینتها و
 ملائکه و جنات نمودن و چون وقت خلافت کاظم طالق رسید فلا جرم ذات او
 بجلوه ظهور او یعنی حق تعالی در ذات جامع کل اشیاء و صفات و زینتها و محیط
 کل مخلوقات نمود که عبارت از ذات اقدس علیه السلام است بیداری و بیانی هر
 شایسته بیداریش او را علیه السلام خیر است نام محض از دست قدرت خود
 مرزود چنانچه حق تعالی در تفسیر آن مجید است قال یا شعیب ان تعد
 بیداری حق تعالی بچیز بزرگوار است از آنکه سجده میکند
 بر سر آن ذات که پدید آمد از دست خود و مراد از دست خود یعنی آنکه
 اشیاء و صفات خود است بیداری است که چون ذات احدیت و دیدن خود
 در کثرت خود است از ذات خود ظهور و وحدت نمود که آن خدا کثرت کرد
 و ظهور احدیت و وحدت در جمیع عوالم و در هر نفس و کائنات است بخت
 ذات انسان که ظهور خاص احدیت و وحدت است فلا جرم از ذات او
 علیه السلام مثال احدیت و وحدت پیدا و ظاهر گردید پس ذات او که در ذات
 واحد و منفرد و ظاهر و بیدار است مثال ذات احدیت برآمد و ذات او
 علیه السلام بظرف فقر او و تو خدا را و بسوی کثرت و لغت نمودن از ضلوع آدم
 ظهور و حجاب علیها السلام گردید و اینجا ظهور و خلقت نبی نوح ایشان از
 آن بخت آدم و حوا گردید و بیداریش ظهور انسانیه از لطف و خلقت
 و مقصودش چنانچه ذکر آن بالا از آیت احدیت عرض نموده شد پس ظهور
 انعام و نبات و اهل اسباب ابد و لطف و غیر آن هر چه مقتضیات ظهور ذات

انسانیت از انعام و نبات و اهل اسباب تعالی است که ذات حق با اعتبار صفات حق
 با اسم الخالق سعی گردید و سعی الخالق بر تیز لای مرتب بصورت رحم و محبت
 و لطف و در آنچه بر بهشت ظهور ذات انسانی را بیداری است ظهور و جلوه شد
 با وجود ظهور ذات از لطف ام بصورت ایشان بر آمد حاصل خلق و بیداریش
 مخلوق عبارت از ظهور و راستی حق سبحانه تعالی است که حق سبحانه تعالی
 تیز لای ذات و صفات و اشیاء بصورت هر نفس و مخلوق ظاهر گشت و بر تیز
 از هیچ سر گشت پس اشیاء و کائنات بحقیقت اشیاء حق تعالی از چنانچه بخواست
 این عباس رضی الله عنه از ایش و بسیار که جناب مجید را شد تعالی عنه
 ستفاد است اسم کل شئی اسم من اشیاء نام هر شئی نام است از اشیاء است
 حق سبحانه تعالی که درین مرتبه تیز لای ذات حق پرده و کبر گرفت و بجا
 و صفات محبوب و مستتر شد و ایشان عبارت از ظهور و ظهور اشیاء
 الوجیه که بر تیز شریعت منع گردید زیرا که رعایت ظهور که با بقا و اشیاء ظاهر
 است درین مرتبه لازم و ضروری است که حفظ مرتب اعتبار از چنین رعایت
 است که نزد اولیا و شد نیز واجب است زیرا که بصورت عدم حفظ مرتب
 و نه مرعی پیش مرتب ظهور و وجود نفسی اسم ظاهر که از اشیاء الهی است
 لازم می آید چنانچه جامی علیه الرحمه ازین معنی خبر میدهد میث هر مرتبه از
 وجود چسبکی دارد و هر که حفظ مرتب بکفی زند یعنی بویا بعد ظهور هر مرتبه مخلوق
 خواه از تیزی نوع انسان باشد یا غیر آن و خواه از جنس و کور باشد یا از جنس
 انات تصرف ذات الهی است که حق تعالی بظهور و نحوه ذاتی بیداری لایق

و بجا
 است

فرموده است و اوستا تعالی پیدا کردن هر چه بخواهد و از آن خود را به منزل
 اسرار و صفات نشان آفرینی نماید و نشان اولیا و کرام عین نشان
 حق تعالی و تصرف او نشان عین تصرف حق تعالی است پس اولیا و اولاد
 رضوان الله تعالی علیهم اجمعین خیر ظهور بر شئی که بخواهند ایجاد آن نشان
 حق میفرمایند چنانچه حال مبارک حضرت قدس سره عرض نموده شد که
 از سیرت ائمه و توجیه مبارک حضرت قدس سره به شهبوس و جنگ مرحوم
 فرزندان زینیه بامر او سرشته از گردید و بنا آفرینی الدنیا حسنه و فی الاخره جزا
 و قضا غدا ب النار بجهنم حیدک سیدالابرار و محبوب یک فقره عین رسولک
 المصطفی را بین تمام آیین - که است - از قدیم و عروس مبارک حضرت قدس
 سره و قدس پیشدستی علما و نظام هر نظام از زبان طعن و دراز میکردند و
 که زمانه عروس شریعت حضرت قدس سره و قریب آن جناب قبله و کعبه
 سیدی و سندی بیرون و مرشد به الله جل جلاله تعالی علی رسول محمد
 بن مبارک یا زنده سالکی بودند و در آن وقت اذان طالب علمی
 حضرت قبله و کعبه الله جل جلاله هم سفر بود و بر سر گرفتن ملاقات
 از اکثر علما و عصار اتفاق افتاده و تقدیر بقدر مساجد و رقص از علما و خیرین
 می آمدند و خدمت مبارک حضرت زبده الوصی مدین قدس سره و العارفین
 و ائمه اسرار علی مع الله کاشف استارانی انا الله شاه محبوب الله
 الحی طیب من عند رسول الله صلی الله علیه و سلم الحاد الشافی حضرت سید
 شاه غلام محمد صاحب تاج و الکبرالی قدس سره العزیز جید خورشید

که است حضرت قدس سره و مبارک حضرت قدس سره و قدس پیشدستی

در شش تن که در باب رقص عروس مبارک حضرت قدس سره علما و نظام هر باب
 و اقسام سوختن احکام شریعت برین گناه طعن و تشنیع می نمایند و از راه ادب
 در خدمت و ادب شریعت خود و بدین باب هیچ عرض کردن نمی توانم مگر از سرور
 مبارک حضرت اسما و قدس سوختن شود و پس هر گاه که زمانه مبارک عروس
 شریعت رسید رقاصات حسب عاده و عهود خود و بار باره حضور می درگاه
 شریعت بر سوختن عروس مبارک می سوار گردیدند و بنا و طریق سوختن رقاصات متعجب
 شده و چه چیز که از این رقاصات در رقاصه که بعضی خود متناوب و بر سر غنچه و بعضی
 بدین زمان سال رقص عروس مبارک سوختن گردیده عادت سولو و خانی
 جاری گشت حق تعالی در شش تن از سیرت فرموده است و از اسما که عبادی عینی
 خانی شریعت حبیب و عوده الدراج اذاعان تطبیق بیولی و لیو سنوبه لعلم بر سر
 معنی آیت و هر گاه که می پرسند از من بندگان من پس تحقیق نزد یک نام
 جو ب سیدم خود هستن بنده هر گاه که بخواند مرا پس اجابت کنید ای بندگان
 برای من و ایان آورید من شاید که آن بندگان عزیز که باینده حق تعالی
 در این آیه کریمه کمال نبل و عنایت او سرشته از خود بجال بندگان خوش
 میفرمایند و نشان نزد دل این آیت کریمه است که بعضی از صحابا با کرام قبول
 الله تعالی علیهم اجمعین در حدیث شریعت آنحضرت صلی الله علیه و سلم عرض
 داشتند که حق تعالی از ما دور است که بخواهیم او را یا و کنیز یا قریب که مبارک
 و او غنیم پس این آیه کریمه که بخواهیم او را یا و کنیز یا قریب که مبارک
 از من سوال میکنند و از حال قریب و بعد از آن من پرسیدند ای محمد

در شش تن که در باب رقص عروس مبارک حضرت قدس سره علما و نظام هر باب

که است حضرت قدس سره و مبارک حضرت قدس سره و قدس پیشدستی

که است حضرت قدس سره و مبارک حضرت قدس سره و قدس پیشدستی

صلی الله علیه وسلم بگویند که من نزدیک او شامم و برگاه مرا آن چندگان خوانند
 و بنا کنند من از جواب خود باو نشان سرافرازیم پس بندگان من باید
 که بدات من متوجه شوند که من از ایشان دورم و بر من ایمان حقیقی برآورد
 که افتاد و در ذات من است که حصول بقا در من بدات او نشان شود و که بنا
 باعث حصول برتری و حیات ابدی او نشان است و بدگر آینه که بر پیشانی
 حق تعالی است و قال ربکم ادعونی استجب لکم و گفت پروردگار شما که بخوانند
 مرا جواب میدهم شما را یعنی هر کاری و مقصدی که شما را بخوانید و یا کنید من
 اجابت آن می کنم و متوجه بجانب آنجا که مرا می خواند باید دانست که حکم
 است که بندگان به هر مقصدی که حق تعالی را یاد میکنند و می خوانند حق تعالی آنرا از محض
 فضل و کرم خویش اجابت آن می فرماید پس اگر از بندگان حق تعالی
 چیزی از آنچه بخواهند در حصول مقصد اجبزی تا بل در تاخیر شود پس آنجا
 عدم اجابت حق تعالی تصور نیاید که در قول حق و کلام او صدق است
 پس در ارشاد مبارک او که استجب لکم است هیچ شبهه و شک نیست مگر اجابت
 حق تعالی و عاوندگان را همچنان که در حدیث صحیح وارد شده است بته
 گویند است یکی آنکه حق تعالی حصول مقصد او بهین عمل که حسب خواهش او
 فرماید و دوم آنکه رسالده او بلائی از آن بنده دفع کند سوگندم خدا بآخرت
 بان بنده سرافراز کند چنانچه بجهت وادار است که بآخرت بمقام
 و عاوند برگاه که بنده و جد و ثواب عبادت خواهد شد آرزو و متنا خواهد نمود
 که کاشکے متوجه دعای خود و بدین عالم سرافراز بودی و اثری از دعای

این اجابت دعای

این دعا را بخواند

خود دنیا ظاهر شود و عمل استیاض از احادیث و غیره چند شرط اجابت دعای
 فرموده اند یکی آنکه اکل حلال باید و دوم آنکه اجتناب از معاشرت یا وقت بزرگان
 نصیب باشد سوم آنکه در عاوندان حق تعالی بحسبیت و قطع رحم نباشد چهارم آنکه
 دعا از محلات پاک باشد و شلخته ای از او بی است که خواست باو شایسته کند
 اگر چه برین قاعده است الا وقت اکثری حق تعالی برین چهار نیست بجم آنکه در
 خود بعد دعا بصورت تاخیر حصول مراد و همچنین خطور نکند که از حق تعالی سوال
 کردم و دعا نمودم مگر حق تعالی من قبول ننهد بود و اجابت دعای من
 ننهد و که همچنان خطور در حدیث منوع است و باعث عدم قبولیت و اجابت دعا
 باشد معاذ الله ششم آنکه سید اجابت دعا از حق تعالی قوی و ابروین
 آنکه مدلولیست خفوع و خشوع قلبی و عجز و التماس را بوقت دعا نگاه دارد و بکار
 برود صاحب دلائل الخیر است عده ترین طرق اجابت دعا تحریر نموده اند
 که اول و آخر دعا و درود شریف مبارکگاه مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم
 فطنته زیرا که درود شریف بهر حال از هر کس مقبول است پس از حق تعالی
 امید شوهرت است چنان که هر دو طرف دعا که درود شریف است قبول نموده
 دعای او نیز مقبول خواهد بود که جهت وسیع او بدان مقتضی نیست که او بخواهد
 تعالی هر دو طرف دعا که درود شریف است قبول نشده و دعا را عدم
 قبول همچنان کند و پس اعلی ترین و زیاده قبول و دعا توسل ذرات مبارک
 جناب رسول کریم صلی الله علیه و سلم و توسل ذرات مبارک جناب رسول
 کریم صلی الله علیه و سلم و ذرات اولیا و کرام رضوان الله علیهم جمیعین اتوی

این دعا را بخواند

در نوع است که این وجه جاسع و شامل جوهر شریط و عا است که مرعی و غیره
قبول از چندگان نهایت شکل ترین هر هست که هر کس از شر و شومی نفس
خود و ماکل و امیلس و شبهات و حتر از منی توان کرد و نیز و دیگر و جویت
متبول و عا از شش و خضوع و غیره از اعمال قلبی بوده اند و قلوب در اختیار
انسان نیست پس ذرات مبارک اولیا و کرام به ادین و رسیدنجات و عیاش
حصول مقاصد و ادین است حق تعالی از سنگان بارگاه اولیا و الله گردانند
و عقیده عالی اولیا و الله شبات و استقلال نصیب کند خصوصاً توسل ذرات
مبارک جناب سلطان اکبر وین سید العشوقین سید الاولیا و الاولین
و الاخرین غوث الکمل پادشاهی اسبل غوث الصمدانی تحفرت محبوب سبحانی
سید عبدالقادر جیلانی رضی الله تعالی عنه و جعلنا الله شراب تحت قدم
کتاب عتقی الدارین بحصول مقاصد و ادین و افواج مرام کومین شمشیر کیم
و کبریت احر است که جمیع مقاصد خلائق از توسل ذرات مبارک جناب سید
بارگاه حق تعالی مقبول است و نزد اولیا و کرام حقیقت بنده داعی و ذرات
مدعو ای که الله است یکی است که حقیقت جمله مخلوقات و افراد کائنات ذرات
پاک حق تعالی است و در بر فرد کائنات و بهر نفس مخلوقات او تعالی ظاهر
و متجلی است پس حقیقت داعی نیز ذرات پاک حق سبحان تعالی است و
مدعو الیه نیز همین ذرات است و ما علوم الناس از حقیقت خویش که ذرات
حق تعالی است و در افتاده ایم و از ان پیچ و غافل بوده ایم و بهر طرفت
سرگردانیم فلینذا از جواب دعا و دعا که از بارگاه حق با سرساز می شود عاقل

و خبریم و اولیا حق که ذرات خود را فاساخته بقا حق حاصل فرموده اند و حقیقت
بر اصل بوده اند و تجلی ذرات حق تعالی بذرات مبارک او شان متجلی است و بران
شاهده ذرات حق سبحان تعالی بذرات او شان سرساز است فلینذا اولیا و کرام
شکیم حق اند که تجر او شان با حق تعالی شانه حقیقت تحکم خود از خود است و معنی بی
سیم و بی یجبر و بی یطیش که عبارت از قرب نوافل است بذرات مبارک او شان
صاف است و همین معنی عبارت از الیهام الیه است که بقا و سب اولیا و الله از بارگاه
حق تعالی و در پیش و پس از آنکه صد و اندو سالک عباد و الحج است از بارگاه
همی همین خیر و نایبند که در خویش و ادین تعلیم فنا و وجودی از بارگاه
حق تعالی در جنب مکان خویش متاسب این مقام واقع است زیرا که بنندگان
حق تعالی در قرب حق را استند پاک گردند و مستفاد این معنی شود و نمک پروردگار
ما در قرب است یا میباید است که باورش همین مشغول باشیم پس رجوع بنندگان
اگر مبارک باشد و بهر چه بر تو قی کند یکی که بنندگان او تعالی جو یا و طالب نعت
ذرات حق تعالی از ذرات خود را گردینند یعنی گفته اند که آیا ذرات حق تعالی
از ذرات ما نیست و نسبت قرب حاصل است یا بعد پس ازین معنی نسبت ذرات
حق از خود دریافت کردند و فهم آنکه بنندگان حق تعالی متوجیه اند که حق گویند که
استفاد نسبت ذرات حق تعالی از بنندگان نفس سبک و زک و اولیا و پس هرگاه
از بنندگان ببقدر نسبت حب و طلب ذرات حق تعالی بظهور آمد پس در پاک
رحمت تعالی شان بی نهایت و نایب اند که در هست بچویشش آید چون که بچویش
صیح وارد است من تعرب الی شبر تعرب الیه ذرا عا و من تعرب الی تعرب الی تعرب

اینکه بنندگان حق تعالی
در قرب حق تعالی
استند پاک گردند
و مستفاد این معنی
شود و نمک پروردگار

تقریب الیه با عاصمی حدیث بر آنست که قرب جبر جانب من یک وجب
خو هم جبت بجانب آن یک دست و بر آنست که قرب جبر بجانب من یک دست
قرب خواهم جبت بجانب آن یک میل و نیز در دست که بر کس که آید یک نبین
سدان خو هم آید بجانب او و در آن پس حق تعالی بکمال عنایت و مروت
خود و رحمت گردید ارشاد و مبارک فرمود که ای محمد صلی الله علیه و سلم به بندگان
من بفرمایند که من و وزیرم بلکه نزدیک او شام و با و کنند من را حاجت و عا
ایشان سیکه خواهم بنده گان من و بر پرده غیرت و غفلت و در وقت او
از یا محبوب اند فلیذا از جوب و عا و ایشان که از بارگاه من سرفراز میشو
لی خبر اند که من بنده گان من باید که هر چه من ارادت و میفرمایم از قبول کنند
و آنچه من ارادتشان بخوام بهم اراد حاجت کنند و ارشاد من بنده گان
خو است حق من از ایشان چنین است که بنده گان من ایمان کامل که فدا و ج
اوشان است حاصل و اختیار کنند تا که پرده که ما بین ذات ما و آن بنده گان
کلیه تر شود نسبت قرب ذات ما که از بنده گان است با و شان سراسر شکفت
شود که سنی قرب ذات از ذوات آن بنده گان چنین است که ذات من
ایشان ذوات شما است و ظاهر است پس مراد از ایمان — که ارشاد
علیه منوالی است چنین ایمان حقیقی که عبارت از فناء وجود است زیرا که ارشاد
حق تعالی علیه منوالی است بهوشتین است که سالکین از قرب الهی محو
گرام رضوان الله علیه هم چنین بودند و قطع نظر از شان نزول این آیه که
که بگوید سوال صحیح با گرام نزول گردید که نفس آینه گردید از غیر بقیع نظر نشا

نزول غور کرده شود و نیز می شود که این آیه که بر هر چه محبوب مونسین است
نیز که ارشاد و مبارک حق تعالی و او سالک عبادی است و لفظ عباد اگر چه
باطنی بر مونسین و غیر مونسین شامل است زیرا که مونسین و کافرن هر دو
بنده گان حق تعالی اند که عادت الهی نیست که غیر مونسین را بدست خود و
گرداند و عبادی و غیر باید بلکه از مونسین هم اند که خاص اند تا طبیعت صفات
ذات حق تعالی سید و چنانچه ارشاد الهی است ان عباد الیس ملک علیم
سلطان یعنی ارشاد الهی ایشان عباد و گردید که اند که بنده گان ما اند و بر
تسلط و غلبه ایشان بر خواص مونسین است که آفتاب حق تعالی بر شمس
ذات پاک خود و ال بر غفلت و جلال آتشی است چنانچه ارض الله است
حق برین ملک مظهر است و همچنان که عباد الله و ساجد الله که این صفات
است چنانچه ازین بیان واضح گردید که خطاب علیه منوالی خاص به مونسین
بصورت عدم مراد ایمان کامل که عبارت از فناء وجود است ازین آیه
تفصیل حاصل لازم آید باید دانست که در آیه گردید چند مراد حق تعالی
بر بنده گان مونسین عنایت و مروت از گردید اند و اما آنکه مونسین را نسبت
ذات پاک حق تعالی بنده گان مونسین را منسوب به پاک خود نمود و این حال
سرفراز می حق تعالی شد که بنده گان مونسین را از زمین نسبت شرف
و جلال حاصل گردید که به عوض منوره شد و توهم آنکه حق تعالی جواب
بنده گان مونسین که فانی در قرب است و او سالک عباد و ارشاد فرمود
اگر بعضی بر فانی قریب که جوب سوال او شاست آنجا میفرمود میوه است

و از سالک عبادی است و لفظ عباد اگر چه
باطنی بر مونسین و غیر مونسین شامل است زیرا که مونسین و کافرن هر دو
بنده گان حق تعالی اند که عادت الهی نیست که غیر مونسین را بدست خود و
گرداند و عبادی و غیر باید بلکه از مونسین هم اند که خاص اند تا طبیعت صفات
ذات حق تعالی سید و چنانچه ارشاد الهی است ان عباد الیس ملک علیم
سلطان یعنی ارشاد الهی ایشان عباد و گردید که اند که بنده گان ما اند و بر
تسلط و غلبه ایشان بر خواص مونسین است که آفتاب حق تعالی بر شمس
ذات پاک خود و ال بر غفلت و جلال آتشی است چنانچه ارض الله است
حق برین ملک مظهر است و همچنان که عباد الله و ساجد الله که این صفات
است چنانچه ازین بیان واضح گردید که خطاب علیه منوالی خاص به مونسین
بصورت عدم مراد ایمان کامل که عبارت از فناء وجود است ازین آیه
تفصیل حاصل لازم آید باید دانست که در آیه گردید چند مراد حق تعالی
بر بنده گان مونسین عنایت و مروت از گردید اند و اما آنکه مونسین را نسبت
ذات پاک حق تعالی بنده گان مونسین را منسوب به پاک خود نمود و این حال
سرفراز می حق تعالی شد که بنده گان مونسین را از زمین نسبت شرف
و جلال حاصل گردید که به عوض منوره شد و توهم آنکه حق تعالی جواب
بنده گان مونسین که فانی در قرب است و او سالک عباد و ارشاد فرمود
اگر بعضی بر فانی قریب که جوب سوال او شاست آنجا میفرمود میوه است

درین معنی اول بر کمال عنایت حق است چنانکه عادت بندگان است که بگاه
 بحال سائل کمال عنایت سائل عتد باشد سائل عتد غایت انتفات
 و توجیه قبل او است جواب سائل همچنان عبارت او میکند و می گوید که فلان
 کس از حال من بقتضای او است تراک می نماید جز این نیست سئوالم که جواب
 حق تقابل بر بندگان سونین کافی بود زیرا که سوال بندگان سونین
 محض از قرب یا بعد است حق تعالی از خود یا بود و حقیقتا بر محض جواب
 سوال بندگان سونین اکتفا نفرموده از کمال فضل و رحمت خویش بیک
 اضافه بدین ارشاد و نه رسو و جیب معنوی الداع اذا دعان یعنی
 بندگان سونین اینطور بفرموده که من محض از او شام و فقط بر قرب ذاتی خود
 اکتفا میکنم بلکه قبول سوره او شام را هم میکنم و جواب عرض او شان
 سیدم که بگاه بندگان سونین بجانب من متوجه می شوند و از من چیزی
 طلب میکنند من اجابت سوره من او شان میکند و او شان را از عطای
 آتش سرفراز می کند چنانکه چون حق تقابل فضل و کرم خویش ارشاد
 بسیارک اجیب معنوی الداع اذا دعان فرموده این یعنی برای حصول الطمین
 کامل و رباب توجه و عنایت حق تعالی به بندگان سونین کافی و واقعی
 بود تا این هم او تقابل محض بر پیچ و طینان و رحمت خویش اکتفا نفرموده
 ارشاد و نه رسو و طلب قبولی و ایو منو بله یعنی ارشاد حق گردید که چیزی که
 از بندگان من بخواهم و طلب اندو شان بوده ام بندگان من بخواهم
 مرا قبول و طلب مرا اجابت کنند و طلب فرمودن من از بندگان من بخواهم

که فناء و نیست خود نموده بقا از دست من حاصل کنند پس درین ارشاد
 بسیارک حق تعالی چه قدر بخواستش رحمت او بر بندگان گردید و چه
 قدر سرفراز می و عنایت با منی ربانی بر بندگان خویش فایز و
 سرفراز نمود که رحمت حق تقابل درین ارشاد و به صفت ارشاد
 تا قبل بر است زیاد است زیرا که در ارشاد و تا قبل که جیب معنوی
 الداع اذا دعان است بنده و است حق تعالی بمیب بود و درین
 ارشاد حق و است و بنده بمیب شد پس از ارشاد اول ارشاد بر قرب
 غیر یعنی بود و از ارشاد و ثانی که تا قبل بر نوافل گردید و در ارشاد
 اول بنده صفت عاشقیت با حق تعالی و پشت و در ارشاد و ثانی
 بنده نسبت مشوقیت با حق تعالی پیدا نمود که حال همچنان است که اگر
 فضل و کرم حق شامل حال بنده باشد بنده به پدید آید و من نسبت
 عاشقیت با حق تعالی مشوق حق گرد و بچشم آنکه حق تعالی در ارشاد
 لطیف و بی نهایت و ایو منو بله کرم و عنایات خود با بحال بندگان
 سونین سید اول منو که بندگان را مطلوب خود گردانید و خود
 طالب او شان گشت پس آن جل جلاله و عزه فایز برین نعمت بله
 غایت خود نیز اکتفا فرموده یعنی محض بر تسلیم فنا وجودی
 اکتفا نموده ترغیب و ترغیص فنا وجودی و ایمان کامل نمود و ارشاد
 فرمود و بخواهم بر بندگان یعنی حق تعالی می نشاید که ارشاد و حصول
 ایمان کامل و فنا وجودی بر بندگان محض برای کمال رشد و

این است که در این
 سوره از این جهت که

بزرگی او شان است تا که ذوات او شان که بغیرت افتاده اند بظهور
 تجلیات و شایده عینیت در او شان و ارتقا ع غیرت از او شان
 از ذوات او شان کمال پذیرند و در شرف و بزرگی گیرند و نقایص
 که بظهور غیرت و دوی و ذوات او شان عارض گردیده است
 از تقاض پذیر و که ذرات ما از جمله نقایص و عیوب برمی و مشهور است
 و آنچه ارشاد است محض برای نفع بندگان است باید دانست
 که این جمله سرفراز پیاپی حق تعالی که کمال است سرور و شای
 و سبذول است بابت ذرات باریکات آنحضرت صلی الله علیه
 و سلم است چون ذرات مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 حبیب خداست پس بر جمیع اقیان و غلامان آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم توسل مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم نظر رحمت
 حق تعالی است و جمیع است مرحومه مقبولان بارگاه الهی
 قدر مراتب اند و بدین معنی سون و معتبران بارگاه الهی
 از اتم سابقه بنقب خوار یون و اجبار و متیتی و رهبان ملقب
 و شتر بودند مگر احدی از است انبیاء سابقین از لقب و مقام
 و محبوبت معروف و شتر نبودند چنان که اولیا و معتبران
 مدین است مرحومه لا تعد و لا تحصى بتمام محبوبیت رسیدند چنان
 اولیا و این است مرحومه بتمام محبوبیت رسند که اولیا است
 حبیب خدا بوده اند و ذرات مبارک جناب سلطان المحمودین

ببین که اینها را بدین
 اتم سابقه بنقب خوار یون
 و شتر بودند مگر احدی از
 در مقام و مقام
 بود و اولیا و معتبران
 مدین است مرحومه لا تعد و لا تحصى
 اولیا و این است مرحومه بتمام محبوبیت رسند که اولیا است
 حبیب خدا بوده اند و ذرات مبارک جناب سلطان المحمودین

سید المشوقین فیصل الاولیا الاولین و الاخرین حضرت محبوب سبحانی
 سید عبد القادر جلالی رضی الله عنه وارضاه بنظر خیریت مقام
 فنا عین ذرات مبارک جناب رسول کریم صلی الله علیه و سلم است
 بنفایان و غلامان حضرت جناب محبوب سبحانی رضی الله عنه نیز
 بتوسل مبارک ذرات پاک جناب محبوبیه رضی الله عنه مقام محبوبیت
 و مشوقیت سرفراز است چنانچه ارشاد مبارک حضرت محبوبیه رضی
 الله عنه است سریدی بسم و طلب و شطح و اغن و افضل ماثله
 غافل اسم عالی معنی جیت المردین بابت باش و بلی بر این شود
 و خوش باش و نامایب دشو و آنچه دل میخواهد همه آنزد و مای خود بر
 و آنچه خواست بکن که اسم مبارک من بلند است که بیاعت توسل
 اسم مبارک من بجز حال از رحمت حق سبحانه تعالی بجز رحمت
 نخواهد بود پس چنان که این است مرحومه حبیب خدا رسول کریم
 صلی الله علیه و سلم جدا جدا جناب محبوب سبحانی رضی الله تعالی عنه
 بهر حالیکه از عذاب و حیران آلودی به توسل ذرات پاک آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم محفوظ و مامون است چنانچه ارشاد حق تعالی در
 قرآن شریف دارد است ما کان الله لیه حیم و انت فیهم معنی
 آیت شریف حق تعالی که عذاب کند است مرحومه را و حالیکه تو
 ای محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم در ایشان بود و عمل

در مقام و مقام
 بود و اولیا و معتبران
 مدین است مرحومه لا تعد و لا تحصى
 اولیا و این است مرحومه بتمام محبوبیت رسند که اولیا است
 حبیب خدا بوده اند و ذرات مبارک جناب سلطان المحمودین

ببین که اینها را بدین
 اتم سابقه بنقب خوار یون
 و شتر بودند مگر احدی از
 در مقام و مقام
 بود و اولیا و معتبران
 مدین است مرحومه لا تعد و لا تحصى
 اولیا و این است مرحومه بتمام محبوبیت رسند که اولیا است
 حبیب خدا بوده اند و ذرات مبارک جناب سلطان المحمودین

می گویند که است مرحومه آنحضرت صلی الله علیه و سلم بمجموع این آیه کریمه
بیشتر بفضیل ذات مظهر آنحضرت صلی الله علیه و سلم از عذاب بچران
و حرمان محفوظ و مامون اند زیرا که تشریف داری آنحضرت صلی الله
علیه و سلم درین است مرحومه مخصوص بجمالت حیات شریف آنحضرت
صلی الله علیه و سلم درین عالم نبوده است بلکه آنحضرت صلی الله
علیه و سلم همچنان که در عالم حیات درین است مرحومه تشریف
فرموده بودند بعد رحلت مبارک بعدین عالم تشریف فرما اند که آنحضرت
صلی الله علیه و سلم مخیر بودند که بعد رحلت مبارک اگر اراده فرمایند
در آنجا تشریف مبارک فرمایند که آن رحمت للعالمین بنظر رحمت
است بر زمین تشریف فرما اند که همچنان به عالم حیات رحمت
ذات مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر است مرحومه شامل
و فائز بود همچنان فیضان رحمت سرور کائنات صلی الله علیه و سلم
بعد رحلت مبارک بر است مرحومه چنانکه آنحضرت صلی الله
بعد رحلت مبارک بحیات حقیقه در قبر شریف تشریف فرما
بوده اند چنانچه از حدیث من زارنی بعد حاتی حکایات زارنی فی
حیاتی و من حج است سنی حدیث هر آن کس که زیارت کرد در
بعد رحلت شریف من پس آن کس گویا از ملاقات خدمت شریف
من به عالم حیات شریف گردد بدین ارشاد مبارک جناب حضرت
سیدنا غوث الاعظم فی محبوب سبحانی رضی الله عنه بر من مینویسند

بگوید و ما کان الله لعل یوتقن آمد از حدیث صحیح وارد است که آنحضرت
صلی الله علیه و سلم ارشاد فرمودند که هر آن کس که لا اله الا الله
و لا اله الا الله گوید داخل جنت خواهد شد در آنوقت حضرت ابو ذر غفاری
رضی الله عنه به جانشین است مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم
بودند به همت ارشاد مبارک بنویسند صلی الله علیه و سلم عرض -
در شدت که اگر چه آن گویند و کلمه طیب زانی و سارق باشد و جنتی
خواهد بود پس ارشاد مبارک بنویسند صلی الله علیه و سلم بگوید
حضرت ابو ذر غفاری رضی الله عنه صاعده کرد و بدید که اگر چه آن کس
زانی و سارق باشد که گویند و کلمه طیب باشد جنتی است و هم بگوید
حدیث وارد است که هر کس که حال احم انبیا علی بنیا و علیهم السلام
و اسلم حب الحکم حق سبحانه تعالی بدین طور تحریر نموده هر آن کس
طاعت الهی نموده و بر چندی صابر بود و بر تقاضا او شکر نماید
و از جنبتیان و ناجیان خواهد شد و هر آن کس که معاذ الله عنهما
عقبان الهی خواهد نمود و طاعت حق جل جلاله و بطریق خود
رسیده آن کس ماری خواهد بود چون نوبت تحریر حال است
مرحومه رسید و قلم فقره او سه یعنی هر آن کس که عبارت
ایسے خواهد نمود و بر جائز او صابر و از تقاضای او شکر نماید
آن کس از جنبتیان و ناجیان خواهد بود و نوشته حسب عاده
تحریر نمودن نقش و ثانی خواست در آنوقت ارشاد و

باری تعالی بقلم سرفراز گردید که اسی قلم ادب اختیار کن که این
امت حبیب من صلی الله علیه و آله وسلم است پس قلم از تحریر
خود توقف نموده بارگاه حق جل جلاله و عظم نواله عرض کند
که ای باری تعالی و ربیب تو چه سیم ارشاد باری تعالی شانه
و غنای بقلم گردید که اسی قلم نبوی است مذنبه در رب غفور یعنی
امت گنبد گار است و پروردگار بخشنده است پس باید دید که حق
سفیرت و شتایش و رحمت حق سبحانه تعالی بحال این است هر چه
شامل است که با وجود گناهای این است مرحومه از رحمت و
تفضل حق سبحانه تعالی محسوس و ممنوع نیست و هم بدین حدیث
صحیح وارد است که از بارگاه کبریائی اسید قوی بر بخشایش گناهای
خود و اید که اگر شما گناهان نخواهید نمود و حق سبحانه تعالی بر
اظهار مغفرت و رحمت خود گروه دیگر خواهد آفرید و او
گناهان حق تعالی سبحانه خواهد نمود و مغفرت حق تعالی
شامل حال آن گروه خواهد بود و چنانچه پس درین سخن شریف
شیراز رحمه الله تعالی علیه واقع است - شریف نصیب
ماست پشت اسی خدا شناس بر و تو که سستی که است
گناه گاران اند و پس از مضمون احادیث در باب بیعت
و خوش و خشن و خوشی حاصله بجه غایت ارشاد نبوی
صلی الله علیه و آله و سلم بامت مرحومه وارد است -

پس ارشاد مبارک جناب سحاب حضرت محبوب سبحانی
سیدنا حضرت سید عبدالقادر جیلانی رضی الله تعالی عنه
در مقام عینها موافق ارشاد مبارک جد امجد جناب رسول
کریم صلی الله علیه و آله و سلم واقع شد الحاصل حجج امت
مرحومه جناب رحمة للعالمین صلی الله علیه و سلم عمو و غلامان
بارگاه جناب محبوبیه رضی الله تعالی عنه خصوصاً به تبرک
ذات مبارک جناب رسول کریم صلی الله تعالی علیه و آله و
سلم و بطریق تعلیم مبارک جناب محبوب سبحانی رضی الله
تعالی عنه بر رحمت حق تعالی سرفراز اند علی الخصوص اولیاد
است مرحومه شلکان طریق محبوبیه عالیله که بر احوال مبارک
و شان رحمت و عنایت حق تعالی باقصی مرتب قابض
است و او شان بهر آن و هر وقت از قرب الهی شرف و متانت
اند و هر چه از حق تعالی می خواهند کم و کاست می یابند
نیز که تبرک ذات مبارک سلطان المحبوبین سید العوین
حضرت سید عبدالقادر جیلانی رضی الله عنه با اولیاد و شلکان
ازت محبوبیه مقام محبوبیت بارگاه الهی حاصل است و حقیقتاً
علام در فضائل جوئی حضرت محبوب خود با نیاز مرام
شلکان طریق محبوبیه می باشد همچنان که ارشاد مبارک
من تعالی بجد امجد حضرت محبوب سبحانی یعنی رسول کریم

صلی الله علیه وسلم گردید و سوت بیطیک ربک شرفی سنی
 آیت قریب است که خواهد و او ترا ای محمد صلی الله علیه
 وسلم آن چیز که تو را معنی خود می باشد و را معنی کردن حق شایسته
 آنحضرت صلی الله علیه وسلم را بوطائی مقام محمود و آنحضرت
 تمام است مرحوم است همچنان رغب مندی جناب محبوب
 رفته الله تعالی عنک بوطائی مقام محبوبیت حق باو بیست
 مشکان طریقت محبوب است که اولیا و طریق محبوبیت دم بقدم
 حضرت محبوب سبحانی رضی الله عنه تصرفات طریقت
 و کرامات شگفته عالم ظاهر بفرمانند و هر چه دعا می شود
 ظهور آن بجا می شود و چنانچه حال مبارک حضرت قدس
 سره درین که است مبارک عمره من منوره شد که
 پذیرا است هر چه مبارک حضرت سیدی است
 پیروز شد و بیکه جلالت الله عند الله ام کلام عجب
 از او مبارک می توانست بر نفس عرص مبارک که
 همچنان بظهور رسید اللهم و انت اما و عدتنا علی رسد
 و لا تخشنا یوم القيمة انک لا تخلف المیعاد بحسب جبر
 مشایخ الذل و العباد و محبوب سلطان الاقطار

والله اعلم
 ثم آمین ثم آمین

الشیخ
 شطرنج
 ۳۲۹

بسم الله الرحمن الرحیم

باب دوم در احوال مبارک صاحبزادگان و متبذره حضرت
 قدس سره و درین فصل یک خاتمه است



فصل اول در احوال مبارک صاحبزادگان حضرت قدس سره
 حضرت قدس سره را اگرچه کمال شهادت و بود و در احوال با می حضرت قدس
 سره فقط یک کمال بیخه صاحبزادای شیر و جناب سید شمس الدین الفتح
 قزوینی باشد که قدس سره واقف از عینا بر کاتب صاحب اولاد بودند
 که در بطن حبیب صاحبزادای موصوفه حضرت شایسته ملک محمود و قاضی

تمت
 محمد
 ۱۰۰

که هم مبارک صاحبزاده موصوف سابق عرض نموده شد متولد اند پس
حال مبارک حضرت سید شاه ملک محمود قادری قدس روحه چنان
بود که اکثر احوال شریف قدس روحه الشریف سکوت و محنت طاری
می نمود و جسم مبارک حضرت قدس سره به صاحبزاده خود حضرت سید
شاه ملک محمود قدس روحه بود که به مجلس هر جا که حضرت قدس سره
روفتی آنروز پشند صاحبزاده موصوف حضرت شایسته ملک محمود و قاضی
قدس روحه تعلیم مبارک حضرت قدس سره در مجلس مبارک گرفته
و بر سر حضرت قدس سره بایستند پس حضرت سید شاه ملک
محمود قادری قدس روحه و صاحب ارشاد مبارک حضرت قدس سره و ولد
ماجد خود و بهر مجلس هر جا که حضرت قدس سره تشریف فرما بودند تعلیم
مبارک در مجلس خویش گرفته و بزرگ والد ماجد خود قدس سره می بستند
و بکفرت قدس روحه را نشستن صاحبزادگان بود حضرت شاه محمدشاه
عرف غلامی صاحب قبله صاحبزاده گلان و صاحبزاده دوم حضرت
جناب شاه غلام محمد صاحب قبله روح و صاحب الشریف صاحبزاده سوم
شاه احمد صاحب قبله صاحبزاده چهارم شاه غلام عباس قبله صاحبزاده
پنجم حضرت شاه محمد باقر صاحب قبله و صاحبزاده ششم حضرت شاه
محمد طه صاحب قدس الله سرار هم رضوان الله تعالی علیهم اجمعین
و عادت مبارک حضرت سید شاه ملک محمود و قادری قدس روحه که
هر روز بعد از نماز صبح سبع صاحبزادگان تا وقت صلوة صبحی یک

ختم قرآن شریف میفرمودند و خانه مستقدان و خادمان خویش را به بیعت
بقدر دوم بیعت از موم خود و شرف و سر قدر از می فرمودند و نیز عادت
شریف بود که بوقت تشریف فرمائی از اهل خانه سلام علیک میفرمودند
و بوقت تشریف بر می بی سلام و علیک بیکایک تشریف میبردند و گاهی
گلستان را در شروع و میبایچه از عید الله و عرف جواهر رقم خان چند بار
شروع فرمودند و بهر بار چون تا حکایت پادشاه را شنیدم که
بکشتن اسیری اشارت نمود و در رس حضرت قدس روحه میر سید کتاب
را بخند فرموده تا مدتها در رس سو توفیق فرمودند بودم که باز شوق
و توجه خاطر مبارک همچنان پیدا شد که بظاهر حال مبارک و شوق
در رس حضرت قدس روحه همچنان معلوم شد که حضرت لاله کتاب
گلستان اتانجام ایندند بود و مگر چون بود شروع کتاب از فقره مذکور
در رس حضرت قدس روحه تجاویز می کرد و نیز شوق کتاب از جواهر رقم
خان میفرمودند مگر شوق مبارک حضرت قدس روحه الشریف از مخفی
اول مقررات تجاویز نمود و چون مستقدان و غلامان کرامت حضرت
قدس سره پیش حضرت سید شاه ملک محمود و قادری قدس روحه
عرض میکردند پس از ظاهر حال مبارک قدس روحه بخاطرین بیعت
مبارک چنان معلوم می شد که گویا که حضرت قدس روحه از احوال
و کرامات مبارک والد ماجد خویش خبری و اطلاعی نمی دارند شخصی
بمجلس که حضرت قدس روحه نیز در آن مجلس تشریف فرما بود و احوال

شریف و کرامات مبارکه و والد شریف حضرت قدس الله سرار بهاء و
 منوره تقدیق آن از حضرت قدس روح خواست پس حضرت قدس
 روح الشریف ارشاد فرمودند که چنان حال شده باشد آن شخص
 بخدمت مبارک حضرت قدس روح الشریف عرض نمود که مقصود
 من تقدیق احوال مبارک والد شریف حضرت بود و حضرت بجهت
 ارشاد می فرمایند در آنوقت ارشاد مبارک حضرت قدس روح
 الشریف گردید که اگر احوال مبارک والد شریف ما همچنان بوده باشد
 ما از آن چه حضرت قدس روح الشریف را اکثر شوق استماع سماع
 بود و بوقت سماع بر توانان نشستن مستراد و سولانا دوم علیه الرحمه
 می فرمودند که آن مستراد نیست هر لحظه بشکل آن بت عیار برآمد و دل بر
 و پنهان شده - و بوقت سماع مستراد که در عهد عارض حال مبارک
 می گردید و تری حضرت قدس روح الشریف در مکان مبارک
 خود قرب فرار شریف والد ماجد قدس الله سرار بهاء و شرف
 استماع سماع شریف فرمایند یکایک اندرین حالت بجال مبارک
 حضرت قدس روح الشریف و جدی لاحق گردید که از آن بقد
 شور و به بلند می شریف فرمای که دید که مبارک حضرت
 قدس روح الشریف بوجع عریض صفت مکان که از این بپند می
 می گویند چنان متصل گشت که از صدر اتصال مبارک صفت
 مکان مبارک شکر گردید و هم پادشاه با سفال صفت از شدت گشت

آن بر زمین افتاد و گمراه شد تعالی که از آن هیچ هیچ نجات مبارک حضرت
 قدس روح الشریف از سید شخصی از قوم خود که از مقتدان و غلامان
 والد ماجد حضرت امیر قدس الله سرار بود حضرت امیر قدس روح
 الشریف را سید و صاحبزادگان دعوت نمود حضرت قدس روح
 الشریف مع صاحبزادگان از قدوم سیمت از قوم خود بداعی سفر
 فرمودند چون دسترخوان رو بروی حضرت قدس روح الشریف
 گشاده گردید و بران طعام گذارینده شد و حضرت قدس روح
 الشریف مع صاحبزادگان شریف فرمایند بران دسترخوان فرمود
 سکی پرورد و صاحب دعوت بودیم بران دسترخوان حاضر شد
 حضرت امیر قدس روح الشریف قبل از شروع طعام ارشاد مبارک
 فرمودند که سگ از روی شریعت حکم نجاست دارد و عقاب
 او شرعاً متبرع است صاحب دعوت بکوبان آن عرض خدمت
 حضرت قدس روح سرور و ائمه که اکثر بزرگوار پرورش سگ میفرمودند
 چنانچه حضرت پیر پادشاه صاحب سگ پرورش می فرمودند و
 بوقت طعام خود سگ را بهم خورش غنایت می فرمودند و بنظر بزرگان
 حقیقت جمله موجودیت واحد است حضرت قدس روح الشریف
 بنابر ارشاد مبارک فرمودند که اگر چه بزرگان پرورش سگ میفرمودند
 باشند مگر با خلاف شریعت همراه سگ تناول طعام نمی نمود
 پس از آن چه گفت دگویی بسیار صاحب دعوت عرض داشت

که حضرت صاحبزاده بوده اند و من بسیار بزرگواران را دیده ام که بوم
سگ تناول طعام می کنند الوقت حضرت قدس روح الشریف بجا
غضب آمده ارشاد مبارک فرمودند که بهترین است شما همراه سگ
طعام خورده باشند و خود مع صاحبزادگان از دستخوان برخواست
فرموده اراده تشریف برسی مکان مبارک فرمودند صاحب
دعوت ببعائنه انحال معذرت با بخدمت مبارک حضرت قدس
سره نمود و استعفا و قصورات خود عرض نمودند مگر معروضات
صاحب دعوت بخدمت مبارک حضرت قدس سره پذیرا گردیدند
پس بپایان شب صاحب دعوت از شب شدید صاحب فرستادند
پس بفرمایشی انور و بعضی از سیکات محلات رئیس وقت که از
صاحب دعوت راه و رسم سید بخدمت حضرت قدس
روح الشریف معتقد بودند صاحب دعوت را که از شب ضعیف
روح صاحب فرارش بودند بسوگند ولی بخدمت حضرت قدس روح
الشریف حاضر کردند پس صاحب دعوت عرض داشتند که حضرت
انچه ارشاد فرموده و در گردید و بدیدم الحال بخوانم که خاتمه من بر
ایمان گرد و ارشاد و گردید که چون شما بخدمت والد شریف خود
قدس سره حضور می سید بخدمت خاتمه شما بایمان خدا بدست رسید
انتقال آن خواجه صاحب دعوت از جهان عرض گردید و اعوذ من
عقاب الله و غضب اولیاء الکثری تشریف دار حضرت قدس

روح الشریف بکام مبارک خسر و حضرت شاه شریف الله دعوت شایگان
صاحب قدس سره می شد و در آن مکان غفلت آسید بود مگر از آن بگذشت
شخصی اذیت نمیزد بجز آنکه اشکال کونان بکلیه بنیان نباشد اهل مکان
می آمد بوقت استفسار اهل مکان انحال ارشاد مبارک حضرت قدس
روح الشریف می گردید که طفلان اهل محل بوده باشند که میای الهی
در مکان آمده اند و نرسد و یکی شکر بر روان پاریش و دیگری آن بود که
آن صبح عبد الفطر بود و دختران که از آسید بودند قریب و یکی شیر آمده
از شکس نمودند مگر از آن شیر خوری بیرون بقفا و باز رفتند و من
آسید بشکل کرده ناربهرین مکان آمده و در کشودن گرفت که از آن
اهل مکان حضرت قدس روح الشریف بغضب آمده فرمودند که
بمنور فقط بشکل این ظاهر می شدند لیکن اکنون که بدین اشکال ظاهر
میشوند اراده ایذا دهندگی میدارند هرچند وقت حضرت قدس
روح الشریف چون یک از پایی مبارک خود علقه فرموده آن
کره نار ضرب فرمودند که از ضرب چون پایی مبارک حضرت قدس
روح الشریف آن کره نارس از دوران ساکن گشت من بعد چون
پایی مبارک دومی علقه فرموده ثانیاً آن کره ناری ضرب فرمودند
که از ضرب پایی چون مبارک آن کره نارس پاره پاره گردیده
بشاید انحراف شریف و غایب گشت حضرت قدس روح الشریف
ارشاد مبارک فرمودند که از اکنون ظهور کرد امی اشکال آسید

درین مکان نخواستند و اذان وقت یایل محل مبارک حضرت قید شد
روح الشریف ظاهر گشت که این اشکال که نمودار بود و جمیع اشکال
بودند پس اذنا وقت که ای شکل استی بدان مکان مبارک ظاهر گردید
و قتی حضرت شاه عارف الله صاحب قدس اندسه دانا و حضرت
قدس سره که ذکر شریف او شان بالا در ضمن کرامات مبارک حضرت
قدس سره عرض نموده شد در آننگذرد قیده تشریف آورده از خیر
صاحب بی بی حضرت سید شاه ملک محمود صاحب قبله قادری قدس
روح الشریف اوقات فرموده بعد چند ساعت حضرت شاه عارف الله
صاحب قبله خدمت حضرت سید شاه ملک محمود قادری قدس روح
الشریف تناسی خود در باب دفن قبر مبارک حضرت قدس سره
خسر شریف خود التماس داشتند که التماس حضرت شاه صاحب
موصوف علیه الرحمه بعرض قبول حضرت صاحبزاده ممدوح قدس سره
الشریف نیفتاد چون بکنه ملاقات همچنان گفت و شنود و پیش آمده
پذیرا سے التماس شاه صاحب موصوف بخدمت صاحبزاده ممدوح
گردید و حضرت شاه صاحب موصوف علیه الرحمه هدیه بآب صراط
بخدمت صاحبزاده صاحب ممدوح قدس روح الشریف عرض
داشتند پس حضرت صاحبزاده صاحب قدس روح الشریف
از همه احوال حضرت شاه صاحب موصوف علیه الرحمه آزرده شده
بجواب حضرت شاه صاحب موصوف علیه الرحمه ارشاد فرمودند که

که بهترین کلمات و کوی اطفال نگین حضرت شاه صاحب موصوف
علیه الرحمه بیاعت جواب حضرت صاحب زادی صاحب بکس خود که
از خود و یارانش ذکر میگویند وقت ملاقات طبیعت حضرت شاه صاحب موصوف
را بهمان بکهور رسید حضرت شاه صاحب قبله داشتند که این معنی از روی
حضرت صاحبزاده صاحب قبله و کعبه قدس روح الشریف عارض حال
مبارک خود گردید پس توسط جناب حضرت بخدمت حضرت صاحبزاده
صاحب قبله خواستند و عرض داشتند که آخر تناسی من که در باب
دفن خود قریب مرار مبارک حضرت قدس سره بود و موقوف جمیع
رغبتا سندی حضرت صاحبزاده صاحب بود و بهین وجه اجازت از خدمت
صاحبزاده صاحب قبله خواستم و الحال هر چه عرضی مبارک صاحبزاده
صاحب باشد بران راضی بوده ام و عفو تصور خود و بخوابم پس حضرت
حضرت شاه صاحب موصوف بخدمت حضرت صاحبزاده ممدوح
مقبول و پذیرا گردید پس حضرت شاه صاحب موصوف را چون
وقت از علالت طبع صحت حاصل گردید قبل چند می از جمال مبارک
حضرت صاحبزاده صاحب قبله قدس روح الشریف آواز زد که
علیه بیاعت گمان عافیه درگاه حضرت قدس سره بفرمایند که
بجای خود میراثم که متصل درگاه مبارک است بخیل می شد که من آنرا
از اندرگاه مبارک حضرت قدس سره تصور می نمودند که این
آواز مبارک از اندرون مسجد میراثم می آید مگر جو و اگر نه بدوگاه

شریعت معائنه می شد و نه بسجد بوقت استفسار حضرت صاحبزاده صاحب
قبله و کعبه قدس روحه الشریف ارشاد مبارک فرموده که این آواز است
حضرت قدس سره والد ماجد خود است که اندر ذکر طریب اشاره
نماید که نزول از اجاب طلبی است که علت ما عنقریب رسیده است
پس بقرب زنا نه میجو و اتمه وصال مبارک حضرت قدس سره گردید
اما الله و اما الیه رجوع وصال مبارک حضرت قدس روحه الشریف
بنا بر پنج بخت و دوم ماه جمادی الاولی است چنانچه تاریخ وصال
حضرت صاحبزاده صاحب قبله شفیع الحب فی الله حافظ محمد عظیم الله
صاحب التخلیص بنظر که از خلص غلامان این بارگاه طاهره خبر می دهد
که عرض نموده اند بخت ناظرین عرض گویند می شود ایات
عالمیناب آن پیر من سید ملک شاه قادیان عارف محقق طریق
عابد ولی مقبول حق بوده که در معرفت شمس بودی هیچکس
اوسته یار که تا بهما خود عرفان عرفان کاسبق گو کلک من ساز و دم
سوز کتاب مدح او - هو نگار رساله فیض کاشیک برایک امر که
در حق در حلقه ازین دار فنا فرمود چون سکو بقا و دیر برادر یک
در و الم رنج و فلق و بافت بگوشش پوشش من گفت این چنین تکیه
او به عابد ملک حق برست فانی بخود باقی بختی به باید دانست که جلد
ولیا و کرام رضوان الله تعالی علیهم اجمعین پیروان و تبعان انحضرت
صلی الله علیه و سلم اند که بے اتباع نبوی صلی الله علیه و سلم

وصول بحق و حصول ولایت محال می نمود است چنانچه گفته اند شعرات
بیر کیست رو گردید که بر کز منبرل نخواهد رسید مگر بر روی انحضرت صلی الله
علیه و سلم بدو طریق است یکی پیروی ظاهری که عبارت از اتباع
شریعت ظاهری است و دوم پیروسی باطنی که عبارت از اتباع
باطن شریعت است که آن راه طریقت است و شرح بود راه طریقت
باطن شریعت بدین منوال است که شریعت نام او امر و نواهی حق
تعالی است که بر بندگان خود جاری و نافذ فرموده است و امر و نهی
حق بحالت دارا و در اختیار بندگان می باشد چنانکه آیه کریمه در زیبا
دارد و است مکان لوسن و لا سونته اذا قضی الامر و رسول امر ان یکن
هم الخیرة من امرهم سنی آیت سزاوارت برای نفس مومن و سزاوار
برگاه جاری کند حق تعالی امری از او هر خود بین معنی که باشد
برای او شان اختیار از امر او شان یعنی هرگاه که او امر و نواهی حق تعالی
بر بندگان بگردان امری یا نکردن آن دارد می شوند الیگاه به بندگان
هیچ اختیار بر باقی نمی ماند یعنی چنانکه حق تعالی بگردان آن حکم فرموده
است گردان آن و چیزی که از گردان حق تعالی منع فرموده است
بگردان آن بنده گان واجب و لازم است که بصورت غلات و رشه
او امر و نواهی الهی بنده مستحق عقاب خواهد بود و سلب اختیار بنده
عین فنا و وجود است زیرا که ظهور و وجود ذات انسانی بوجود
اختیار اوست و هرگاه که با تسلع او امر و نواهی حق اختیار بنده

ملوک گشت قنات ذات او بقدر اتباع او لازم آمد چنان که فقها که از
عناظر ظاهر اندیدین معنی قائل و مقرب بوده اند و در کتب فقهیه نوشته اند که
عبد ملوک حکم میت میدارد زیرا که او را اختیار کاری بی اثر است و میت
در دست اوست ملوک سولی نمی پاشد و عهد او کفایت حق حکم از او می
رقبه گردید که چنان از باعث ذات قاتل موت نفس نمودار شد همان
حیات نفس که عبارت از تحریر رقبه است از او بجز برسد تا بقاومت
آن موت این حیات گردد و در قسم ازین معنی که عبد حکم میت عبادت سلب
اختیار او میدارد و وارث اختیار خود نمی شود که وارث بودن از
احکام اجبار است نه اموات که ازین معنی حضرات صدوقیه علیه الرحمه
و از فروع آن خبر داده اند که ارشاد مبارک می فرماید المرید فی الذبح
کالمیت فی الذبح لایعنی فی الذبح چنان اختیار و اقتدار خود بدست شیخ
بوده ذات خود را تقویض کند که حکم میت که بی اختیار است
پیدا کند پس ازین بیان واضح گردید که مراد امر شرعی است نه بقا
وجود نفوس انسانی است و اتباع او امر شرعی حکم مال و بدین
سبب موصوفی بقا وجود نفوس انسانی است که آن عین راه طریقت
است چنانچه ازین معنی که از او امر شرعی تسلیم و تزیینت حقانی بقا
وجود انانیت و نفس انانی عبارت از اختیار و اقتدار است
توجه خطاب الهی از امر دینی بعد تکمیل اختیار انانی به تکلیفین گردید
که بوصول عقل و بوعی به تکلیفین اختیار و اقتدار کامل حاصل می شد

و حکم الهی رسیدن و الله اعلم چنین مستقر است که گمانیکه پس عقل و بوعی
رسیده به نفس خورشید و خود پیدا کرده اند ارشاد حق تعالی بادین
بقا نمودن خودی او شایسته یعنی از جنات الهی تسلیم و اقباه یعنی
که انیک خودی که عقل شما پیدا کرده کرده است باطل است و بحقیقت
خزات شما با ما بود و فانی است و ذات بر صورت قنات شما باقی
و محو میگردد است پس ای بنده گان باید که شما بحقیقت خود که آن ذات
حق تعالی است بی سرند و از خیال و تصور خود س که باطل و غیر راه
حق است در گذرند پس باطن یعنی هر یکی از اقیام الصلوة و التوکل
و غیر آن اخلاقیات که معنی فنا کنند و انتهای شما بوده اند که آن عین طریقت
است پس دلالت اقیام الصلوة بر او دلالت گان ظاهر بی و دلالت توکل
از کوفه بر صورت مال بصورت زکوة که مأمور به شریعت ظاهر بی است
عبارت نفس است و دلالت او امر مذکور بر قنات کردن ذوات
ما مویدین که راه ملوک شریعت است بشایسته ارشاد انفس است
چنان که اصولیین معنی عبارت می فرماید صاحب منا میگوید و اما الاستدلال
بالعباده انفس بقا عقل بقا سبب استقامت و دلیل او روشن
از عبارت نفس شریعتی از حکام الهی پس ان عمل نمودن
است بر ظاهر حکمی که جاری کرده شده است انفس شریعتی برای
آن وجه او امر از اقامت الصلوة و غیر آن که در شریعت مشرف مذکور
بوده اند با اختیار ظاهر نفس برکات اظهار و اجراء شریعت ظاهر بی مثل

الکمال مخصوصه صلوة و صوم مال بصره زکوة ارشاد یافته اند و
کلام حق تعالی بحسب ظاهر برای اظهار احکام شریعت ظاهر می است بقوس
استدلال باشاره النص در سنار بدین طور واقع است و اما الاستدلال
لاال باشاره انفس منوال العمل باثبات بظن مکنه غیر مقصود و لاسبق له
النفس بظاهر من کل وجه یعنی دلیل آوردن باشاره النص
پس او عمل است بآن شئی که ثابت باشد و نظم قرآنی لیکن آن
غیر مقصود و نیز سبوق و جریان نفس است برای او نباشد و بیم
این معنی ظاهر من کل الوجوه نباشد بی از او امر حشیش اقبیه الصلوة
و آیه الزکوة و غیر آن که فتا و وجود ما سور آن مستفاد است مقصود
شایع از ظاهر نظم قرآنی این معنی نیست چه مقصود شایع از ظاهر
نظم قرآنی احکام شریعت است و نیز ظاهر نظم قرآنی برای احکام
شریعت جاریست اگر چه فتا و وجود ما سورین از نص استرانی ثابت
بست که راه طریقت است بدین صورت که از او امر الهی سلب
اختیار ما سورین است و سلب اختیار را فتا و وجود لازم است
پس از بطلان او امر الهی اشاره و بدایت بر راه طریقت است و این
بدایت راه طریقت با اعتبار ظاهر نظم قرآنی من کل الوجوه و غیر
خفا است و در تفسیر ارشاد انفس که عرض کرده شد خود فرمود
که اگر چه چیز است باشاره النص ثابت باشد مقصود شایع نیست اما
انچیز از بیان نظم قرآنی ثابت و متحقق باشد چنانچه از مثال نص

قرآنی ذکر کرده صاحب مدار و اضحی خواهد یافت همچنان از ظاهر نظم قرآنی
ترتیب فتا و وجودی مقصود شایع نیست زیرا که بحر شبه ظهور مقصود از ظاهر
نظم قرآنی بیان احکام شریعت ظاهر می است و بیان مرتبه بطلان خود
در عین ظاهر و غیریت اختیار می پیدا است بکرا از بیان نظم قرآنی و او امر الهی
شریعت فتا و وجودی است باید داشت که اقبال امر که معنی فتا و
ذات ما سور است نه مقصود من به امر ذات تترتیب و حقیقت الحقایق است
بلکه اقبال امر مظهر غیر فتا و مظهر ما سور بدات مظهر امر می باشد همچنان
فتا و ما سور حصول و اتمه و غیره از دست معارفان و غیره میباشد مگر اطلاق
لفظ بانی مسدود حصول و غیره بر آن گمان باشد که با مرشان فتا و
انجا گردیده است و همچنان محاربین و مجاهدین به حقیقت انگیزان
و سپاه می باشد و فتح حصول و بلاد از دست سپاه و لشکر میشود
مگر نام اصل محاربین و مجاهدین که سپاه بوده اند از میان بر جسته
نیست حرب و جهاد و فتح حصول به امرین که خلفاء و سلاطین می باشند
می گردود و اینجا خود نشود و نیست که هر فتا و ابقا لازم است هر گاه
که ذات ما سورین به اقبال امر فانی در ذات امرین گردید و فعل
ما سورین عین فعل امرین گردید و گویند که جلوه ذات امرین بصورت
ذات ما سورین ظهور یافت و همین معنی فیضان است و همچنان است
حال فیضان الهی که بنده هر گاه در ذات احدیت فانی باشد احوال
آن بنده عین انحال حق می باشد و هم بر آن متفلسفین تا طریقین

چه سرچ و تصریح شال و بیک عرض منوره می شود چون دانسته شد که قتل
امر باین حقیقت قتل را ماسور بیداد است برست پس بهین اقبال و قتل
باعث فیضان از امرین با ماسورین جفا شد چنانچه فیضان اکثر نعمات
شاهی بر جای و مشوسلین بارگاه سلطانی با قتل امر شاهی است
و اوضاع بیان و کشتن غلاد و ریغاب بودن اقبال امر قتل وجود
ماسور و رذات امر و بسم فیضان از جانب امر درین صورت قتل
این سخن است که در ادب اهل خدمات شاهی که اقبال امر شاهی
اختیار میکند اقتدار او شان عین اقتدار شاهی و حکم او شان عین
حکم شاهی می باشد و این سخن و دلیل و مقرر قتل وجود ماسورین که
اهل خدمات اند بوده است و در رذات امر که سلطان است و در
وسایل قتل و ماسورین که اهل خدمات و در رذات امر که
سلطان است بهین اقبال افتاده است نه غیر آن پس خیال نموده
که در قتل و مظاهر بظاهر که از انواع امر و رذات مکرر و مکرر و مکرر
و قتل و اقتدار حاصل می شود پس در صورت قتل وجود مظاهر حقیقت
المنظایر که بلا فیه بقی حقیقت المنظایر بجمع مظاهر بقی است همچنان
حال و قتل و رذات و مکرر که افعال و صفات این مظهر فانی عین فعل
و صفات آن حقیقت المنظایر بود چنانکه محبت است مگر بعضی از
بالکار این سخن از حقیقت ایمان و ایقان محروم بوده اند که اولیا
حق را از حق دور می پندارند و در قتل و مظاهر بظاهر غور نمی کنند که چه قدر

و اتحاد پیدا می کند و الحاصل ازین بیان و تشریح واضح گردید که از ظاهر امر و نه
شرعیست مستغاد و از بطن احکام الهی تربیت به قتل وجود و مکرر است که
راه طریقت است پس انکشاف یافت که طریقت باطن شریعت و شریعت باطن
طریقت است که عبارت از نفس همین است که از ظاهر نفس قرائن بر آن دست دلالت
شود و اشاره از نفس همان است که از بطن نفس ثابت شود که ظاهر هر وجه بنا
پس راه طریقت که قتل وجود است هم از بطن او امر قتل مستنبط است که بگوئیم چه
ظاهر نیست و بر سبب توضیح این مقام تطبیق مثال عبارت از نفس و اشاره از نفس
که در سائر مکرر شده است از انجمن فی منوره می شود صاحب سار می فرماید که
تعالی و علی المولود و در زمین و کسوتین بالمعروف و سبب الانبیا النفع فی شایسته
الی ان النسب الی الله بالذم یعنی مانند قول حق تعالی و بر آنکس که زانیده
است مفضل بر اسی او طعام و لباس و الله چه آن مفضل است بقدر قدرت مکرر
کرده شده است این آیت بر اسی ثابت کردن فقر و عاقل بر رزق دوران
اشاره است و پنجانب که نسبت نسب و لای جانب آباء می باشد نه سوخت
که بر اسی آن آیت جاری کرده شده است النسب که حق تعالی و دین آیت
کریمه و موجب فقر و عاقل بر رزق بیان فرموده است و چون و الله را به لفظ
مولود و لای فرمود و قدر مولود و لای اختصاص است یعنی آنکس که زانیده
شده است این مفضل عام بر اسی او ازین وجه ثابت و واضح شد که نسب
خاص بر اسی و الله راست همچنان موقوف است بر اسی او از رزق و دیگر او امر شریعت
بر اسی او از رزق و احکام شریعت و چون این جمله او امر شریعت بعضی از مکرر

یا معتاد و در او امر شرع الهی اختیار نمودن باقی نمی ماند ازین معنی اشارت دارد که
 الهی بجانب فنا و وجود و امور بین است باید داشت که چون بنده با فناء الهی
 می نماید فنا و وجود او بکسب استعداد و قابلیت ماوراء و حاصل می آید و بر فنا
 راجع لازم است فلهذا انشاء وجود و عبودیت ذات حق بوجوه و بعد سر قرار فرمود
 که عین بقا و حیات ازلی با آن بنده می شود و چنانچه عین صفیون را حق تعالی بیک
 آیت کرمه یاد فرموده است یا ایها الذین امنوا تصحبوا لیسوا رسول الله و اولاده و اعلموا
 انما یحبکم الله و یحب رسوله من اتبع احکامه و من یعص الله و رسوله فاعلم ان الله قد
 اخذ الذین اذعنوا بقرائنهم انهم لم یجدوا کلمة من الله الا ان یرسل الیه رسولا فیکمل
 الیه شریعه و یرسل الیه رسولا فیکمل الیه شریعه و یرسل الیه رسولا فیکمل الیه شریعه
 او امر حق تعالی باعث فنا و وجود باطله او شایسته که این معنی عین حیات ابدی
 بعد کمال مومنین است زیرا که هرگاه بعد فنا خودی باطله مومنین ظهور ذات
 حق تعالی بذوات او شان ظاهر می شود پس حیات حق تعالی که ابدی و دائمی
 مومنین است و قرار می گردد و بنده ما و امیک در غیریت و قید خودی است بعد
 عقیده می باشد و چون از قید خودی بیرون آید صفت حریت پیدا می کند
 و کزادی گردد و در آن محض تجلیات شریعیه بلکه تجلیات و اوقات که بر ذات مومنین
 وارد می شوند براسه فنا و انقضاء همین خودی می شوند چنان معنی که بنده اندکین
 حالت خود را عاجز و ناچیز محض می پندارد و احوال و وجود و اقتدار نام بذات حق
 می دانند پس چنان که از خود و او امر الهی سلب اختیار بندگان گردد و چنانچه
 در روایات و بیانات مذهب اختیار بندگان و ارادی شود که در شرایط بنده خود را

سبب اعتقاد محض میداند که از اختیار خود و دفع ایذا و کرون نمی توانند بیاورند حق تعالی در این
 که می آید ازین معنویات خبری و بعد ازین کسب القسط و ادعاه و کشف السوء و سبک القضا
 الارض و الارواح الهی معنی کثرت پس آید که نام است که متوجه میشود بجانب برایشان حال
 هرگاه که بخوانند حق تعالی را و دفع کند بلا و اگر از دشمنان خلیفه یا سه زمین یا
 عبودیت غیر حق تعالی پس ازین معنی واضح گردد که بیایات و تجلیات مومنین
 باعث عرفان است چنانچه قول مبارک حضرت مولا علی کرم الله وجهه است قدرت
 ربی صانع العزائم یعنی چون بر اراده من بر نیاید و انستم که مرید یعنی اراد کند
 حقیقی چون ذات حق تعالی است که او بر جوی خواهمی کند و اراده بندگان
 بمنزل عدم است و حقیقت الامر آنست که پس ذات مبارک علی کرم الله وجهه بر تبه
 شریعیه علی الاعلی نام و در شش از صفات تشریفه تعصفت و از صفات لشریعت مبارک
 است و چون بخواهد خاص ذات مبارک علی کرم الله وجهه ظهور و تشریف فرموده
 از صفات شریعت موهوبت گردد و بدین صفات لشریعت که عبارت از غیریت عقیده
 است تسبیح عزائم در مرتبه شریعت که حق بشدین حکمت که عرفان انبیین شود و که این
 غیریت اعتباریه اعتباری و باطل است و وجود حقیقی بظاهر جمیع حکمتات سخن بجا
 تعالی باشد و هم جدیدیت دیگر و کلام است که از سخا و گنا یا صاحب سخا و محبت
 میشود و هم جدیدیت دیگر است که هرگاه که حق تعالی بعبارت خود میجوید که بیک از اینها
 خود مقامی شایسته فرماید که آن بنده از اعمال خود بدین مقام نمی تواند رسید
 حق تعالی را که کمال حکمت بالذات خود آن بنده را به بیایات قبلا و فرموده آن را صریح
 بیایات عظمی فرماید تا آن بنده بخواهد بر علی البلاء و بدین مقام میرساند فلهذا اولاد

که با بقا و مومن بقید ایمان او میباشند و خداوند از روی بلا انبیا علیهم السلام بوده اند زیرا
که قریب حق تعالی با انبیا علیهم السلام زیاده تر از همه است چنانچه ارشاد بنوی صلی الله
علیه وسلم است با و ذی احد مثل با و ذی ثلث مثل با و ذی اربعه مثل با و ذی اربعه شده است کسی
با قدر که من اینها داده شده ام و هر چند که قلب مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم
از انزال این تجلیات حق تعالی سوز است و با من عالم بخند بارش من صدر مبارک قلب شریف
مشغول شده ملو از ایمان و حکمت گردید با اینهمه مقام مبارک آنحضرت صلی الله
وسلم اعلی ترین مقامات انبیا علیهم السلام است برای ملو مقام آنحضرت صلی الله علیه
وسلم حق تعالی بر ذات مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم درین عالم و دین بلیات نازل
فرمود و هم چنینی که ذات مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم افضل الانبیا است
با اینکه در شان مبارک نبوی صلی الله علیه وسلم آیت اینقدر که الله اقدم من کل
و اما تا نازل است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر ذات مبارک خود آن همان
محنت و ریاضات شاد و تحمل میفرمود و حتی که آیت طه ما اقرنا علیک القرآن
تکشی ما نزل کشت باید دانست که حروف مقطعات قرآنی یعنی آن حروف
که بلا ترکیب مفرد و اقراءت کرده می شوند نزد علما و طراز مشاهیر بوده اند
یعنی معنی آن بطور قطع و یقین اینست حق تعالی نمیدانند مگر علما و متبحرین معنی
حروف مقطعات بطور غلبه نفس تفسیر فرموده اند اگر چه او شان با علما و متبحرین
در نقد و بحث و اتفاق دارند که یعنی قطع آن غیر حق تعالی نمیدانند پس
یعنی علما و متبحرین از باب اشارات بدینطور تحریر کرده اند که اعداد حروف
طه از قاعده اربعه چهارده میشود پس معنی طه قمر لیل البدر که آن ماه شب چهارده

است مراد حق تعالی است پس حق تعالی میفرماید که ای صبیح من که قمر لیل البدر
ماه کامل بود و هر چند که کمالات بشریه بر تو غم گردیده است بر تو قرآن براس
مشقت برواری ما نزل نموده ایم و این معنی نهایت مناسب تر نشان مبارک آنحضرت
صلی الله علیه وسلم است که ذات مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم صبیح مشرق
رب العالمین است و عاشق و معشوق خود به نحو الفاظ خطاب کردن مادت
و از و نیز این معنی مناسب معنوی حدیث رویت حق تعالی است که بحدیث
نبوی صلی الله علیه وسلم و در ذات مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم درین
حشمت و اندوید پس درین حدیث تشبیه حق تعالی به قمر لیل البدر و از و شد
فهمید ابرو و در در تشبیه و تمثیل یکایک شب که آن قمر لیل البدر است که گوشت
و شیر چون نسبت عشق از طرفین میباشند فلهذا یجب ان حق تعالی کمال عشق معشوق
خود را از خطاب قمر لیل البدر با و فرموده همچنان آنحضرت صلی الله علیه وسلم
محبوب و معشوق خود را که ذات پاک احدیت است بهمان تشبیه و تمثیل ذکر فرموده
و بحقیقت ذکر حق تعالی خطاب و التفات صبیح خود را عین ذکر ذات
اوست و ذکر آنحضرت صلی الله علیه وسلم ذات احدیت را با سعاد عین ذکر ذات
مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم است که فیما بین ذات احدیت که حق تعالی
و ذات وحدت که حقیقت مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم است محاسبه
و واسطه نیست بلکه ذات احدیت بلا پرده و حجاب در ذات وحدت ظاهر
و متجلی است و این علامت کترین چون سلامت این آیت الله و در تراویح و شایان
شریعت نمودن سر فرازی مبارک اقامه شیوع ترجمه و قلب حضور و نور و برین

الفرق بین دانسته می شود و دستور است که زبان عربی ما و ارازم می کنند یعنی
برای سادگی کند حرف آخرین هم بر است تخفیف حذف کنند چنانچه مالک را
بودند نه ایامی و عارض را وقت از ایام میگویند پس جمله فرم مبارک که از
ایام و عارض است معنی اولی الله علی و سلم بعد از شدن را که حرف آخر است
می تواند بود زیرا که جمله اگر چه به الف بود حرف خدا در قرآن مجید نوشته میشود
و در ذوات آنرا کشیده با الف می خوانند و نیز در حرف عارضه با هم مبارک
ظاهر الیه و از اشاره با هم و نیز ذوات که بواسطه هم می آیند صودت یعنی
آیت کریمه بدین گونه میشود که است ذوات پاک از تعالیه بشریت و کمال کمالات
قدسیت که شان مبارک آنچنان جلیل و در مرتبه تو آنچنان بزرگ و عظیم ساخته که اهل بیت
ترا آفریدند و اعطای غیریت نظیر و منزله ساخت در شان او شان ایما بود لایا
نیز سبب هم از بعضی اهل البیت و بطریق تفسیر انزال کردیم پس ذوات پاک تو
منزه و خالص و بلا واسطه ذوات منت چون ذوات پاک ترا بدین قدر عظمت
و بزرگی و جلالت منزه از فرمودیم که ظهور ذوات تو خاص لایه ذوات که
منزه و پاک از جمیع الیاء است و جمیع عجب و استعاره را بین برداشتم که ظهور
تو به مجای ظهور از ذوات اگر چه ایم که ذوات مبارک تو خاص از نور ذوات من مخلوق
است و جمیع انبیا و مرقد الیم از نور ذوات تو مخلوق فرمودیم که فیضان وجود
در جمیع افراد کائنات بود و اسطوانات است که ذوات مبارک تو بلا واسطه نور ذوات
من است پس حقیقت ذوات باری تو همچنان در عبادت عینیت و ملک امدت
است و انوار نورانی غیریت منزه و بزرگ است که درین عالم ناصوت هم چون

جلو می کشد سه شست و شش و سه توانا از مزم عشق صدر مبارک تو نمودیم و نیز
تجرب و وحی و تجلیات خود بر قلب بشریت تو درین عالم ذوات مبارک ترا اعلی ترین
درجه عبادت عینیت ذوات عنایت فرمودیم و بدین وجه که عبادت حقیقی بذات مبارک
تو که عبادت از ظهور ذوات احدیت ظاهر و در حجاب و بواسطه در ذوات است
و هم عبادت ظاهری که عبادت از شست و شش و سه قلب شریف تو و نور تو و عبادت
بر قلب بشریت تو بود ظهور نور مبارک تو درین عالم ناصوت است بذات مبارک
عنایت فرمودیم اسم مبارک تو ظاهر و غیب نهادیم پس ترا اکمل درجه عبادت
عطا و عنایت فرمودیم که گنایه از عبادت و عین ذوات من بوده که اشاره
از بلا است پس همچون تکمیل مرتبه عبادت عینیت ذوات و علو مقام نبوت
بذات مبارک تو بدین وجه عنایت فرمودیم و قرآن بر ذوات مبارک تو بود
و به نازل فرمودیم که همچنان بر ذوات مبارک خود مشقت بر داری الحاصل
از تو منجات و بیان بالا و اتمح گشت که طریقت باطن شریعت است و
شریعت ظاهر طریقت است پس هر طریقت و هر راهی است هر دو در
در راه شایع ره نمائند ذوات مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم است
که طریقت هم ازین احکامات الهیه از او امر و نواهی ثابت است چنانکه
راه شریعت از او امر و نواهی الهیه است و است طریق و راه جدید نیست
چون ذوات حق تعالی بر مرتبه تنزیه درین عالم ناصوت مرتبه بطون است ظاهر
به وصول بذات حق بدان مرتبه تنزیه سلوک راه طریقت که هم عبادت از
باطن شریعت است و مرکز گردید و مقصود از شریعت انظام ظاهر عالم ناصوت از عبادت

و معالجات است فلا جرم احکام شریعت ظاهر طریقت تقریر یافته که راه مقصود
بناسبت زانی مقصود باشد مگر عامل ضمن بر احکام شریعت مع عدم انکار و انقضای
اگر فضل حق شامل حال باشد بگویم این سخن یعنی شقال ذرۃ خیر اریه و من یعمل مثقال
ذره ذرۃ خیر اریه از ثواب محروم نخواهد بود که اگر موافق راه طریقت میسر
گردد و باره از انکار این راه و پیش نیاید و بر نقصان فهم خود متر باشد که انکار
این راه معاذ الله باعث حیل و غیبه بود زیرا که از انکار راه طریقت انکار طریقی
و عبادت آنحضرت صلی الله علیه و سلم لازم می آید چنانکه دسترس شد که چنان مبادرت
از احکام الهیه نیست و مستغنا و استسجیان راه طریقت هم از احکام الهیه مستغنا
است پس چنانکه حال منکر شریعت است همچنان حال منکر طریقت خواهد بود و اصل
این راه توحید وجودی است زیرا که همچنان که گفته شد که راه طریقت عبارت
از قنای ذات عالم و تعالی ذات حق تعالی است یعنی تعبد عالم نیست و نابود و
معدوم است و حق تعالی را بقا و وجود است و همین معنی توحید وجودی است
پس منکر توحید وجودی منکر راه طریقت خواهد بود و ذوات آن اولیا و کرام که با هم
بجامع طریقت رسیده و در سلوک راه طریقت که باطن شریعت است با شریعت
ظاهر شریعت بذوات مبارکه اوشان مجتمع بوده است و این مرتبه مرتبه پیروی
عالی آنحضرت صلی الله علیه و سلم است که ذوات مبارکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم
بجامع جمیع مراتب ظهور و بطون از شریعت و طریقت و معرفت و حقیقت برآمده
و آنحضرت صلی الله علیه و سلم آنچنان است که درجه و معال قرب حق حاصل است که
کلمه حق از انبیا و علیهم السلام حاصل نیست در اظهار شریعت ظاهری چه قدر استواری

و انضمام است که با وجود همچنان عوالم بطون در انضمام شریعت ظاهری جنبشی را نمیدانند
پس آن اولیا را اندک استماع و پیروی کامل با اوشان نصیب میسر فرماست و ذات
مبارکه اوشان نیز با جمیع آنحضرت صلی الله علیه و سلم جامع مراتب ظهور و بطون
است علی الخصوص ذات مبارکه حضرت سلطان الاولیا بریان الامتیب
شیخ اکمل شاهنشاه محبوبان خدا حضرت سیدنا سید عبدالقادر جیلانی رضی
الله عنه و الازال تراب اقدس کلام متبکمل ابصار نا که باعث حصول کمال
قنای ذات نبوی و هم بسبب نسبت عزیزت بین ذات مبارکه آنحضرت صلی
الله علیه و سلم است کمال اتباع نبوی بذات مبارکه محبوبی میسر از استسجیان
در اشیاء ذات محبوبی نیز نهایت استواری و انضمام ظاهر شریعت با وجود و کمال
انضمام محبوبیت و معینیت معنی است همچنان که انضمام شریعت در کلام الهی و ارشاد
نبوی صلی الله علیه و سلم عموماً است یعنی در حدیث و کلام الهی اگر چه ارشاد
بجهان مراتب بطون است مگر آنچنان مراعات مذکور نبوده اند که مامونی را
عالمی تاویل باقی نمانده باشد از توحید منکرین توحید وجودی میگویند
که سوا از احکام شریعت ظاهری که معنی بیهیزت و اختیار است طریقی
در راه دیگر نیست و آنکه طریقی و دیگر کلام الهی ارشاد نبوی صلی الله
علیه و سلم معنون توحید وجودی که مستغنا است منکرین توحید وجودی از
تاویلات شتی و معنی گذرند و اگر چه تاویلات سنجیده باشند همچنان ارشاد
مبارک محبوبی بعباده شریعت بر پیروی کلام عبده امجد خود جناب رسول کیم
صلی الله علیه و سلم آنچنان استوار آمده است که همچو آیات قرآنی و حدیث

و حدیث نبوی صلی الله علیه وسلم بیان مراتب بطون در ارشادات محبوبه اشارت می
کرده است و مکررین توحید وجودی و ارشادات محبوبه نیز از تاویلات بعیده
بائنی آید اگر چه طریقت راه وصول الی الحق است و معشر شریعت و باطن است
و با وی النظر مناسب می نمود که تدریج در ارشاد الهی و کلام نبوی
صلی الله علیه وسلم نیز همچنان که موعظین را حاجتی تاویلات بعیده نیز باقی نماند
لیکن چون دانسته شد که شریعت با اقتضای مظاهر بطون ذات حق تعالی است
یعنی چون ذات حق تعالی با اقتضای اسم الظاهر نشان مظاهر بطون فرمود و حکام
اورا بر آن مظاهر بر اسم الشظام و مصلحت آن مظاهر ارشاد فرمود که آن احکام
باسم شریعت می گردید و ذات حق تعالی بر مرتبه تشریف در جمیع مظاهر مرتبه بطون
مسمی است طریق وصول به ذات نیز مرتبه بطون داشت که آن طریق وصول
بنات حق سبحانه به طریقت نام گرفت پس ظاهر را ظاهر و باطن مرتبه بطون
که کشتن چنین استواری و انتظام است و ایصال حق بذی حق است چنانکه
وارد است اعطی کل شیء به سبب ذی حق راجع او و بعضی از اولیا
گرام که بقلب بطون و شدت حال مرتبه بطون را تدریجاً ارشاد فرموده اند که مگر
راوران عمل تاویل باقی نمی ماند انهم به پیروی آنحضرت صلی الله علیه وسلم است
که پیروی باطن شریعت نبوی صلی الله علیه وسلم با ایشان حاصل است چنانکه
شیخ اکبر شیخ محمد الدین عربی قدس الله سره العزیز و شیخ عبد الکریم جلی قدس
سره و حضرت مولانا روم رحمۃ الله علیه و غیر جمیع رضوان الله تعالی علیهم اجمعین
که در مرقه بطون که عبارت از غیرت اعتباری است از نظر و مشاهده ایشان

بر خواسته ذات حق تعالی چه در ذات ایشان و چه در دیگر مظاهر بطون ایشان مشاهده
می شود و نشان از غیرت اعتباری مشاهده ایشان باقی نماند که اینجالت را تعبیر
از سکر و جذبه حق تعالی می کنند پس آنچه در مشاهده ایشان می باشد بلا تکلف اند
نشان ایشان جاری می گردد و کمالاً از ظاهر نیز اندرین حالت با ارتفاع تجلیات تشریف
قابل مقبوله اند و چنانکه مکررین احوال اولیا الله اینجالت خلاف بیرونی نیست
صلی الله علیه وسلم می دانسته اند که چنانکه مکررین در نشان اولیا و الکرام است
اندک آن خسران دارین است معاذ الله من الحاصل ذات مبارک حضرت سیدنا
و میرشداد و مولانا حضرت سید شاه ملک محمود قادری قدس الله امرار هم نیز
مظهر الحجامع اسم حق تعالی است که بذات مبارک حضرت قدس الله روح الشریف
یا تابع حضرت جناب محبوب سبحانی رضی الله تعالی عنہ و جعلنا الله من تراب
اقدام کلاب مرتبه محبت جمیع مراتب بطون از حق تعالی سرفراز بود که با چنان
تجلی بطون بذات مبارک حضرت که عبارت از قرب حق تعالی است در او شده
احکام شریعت ظاهر بی از ذات مبارک حضرت جنبش نمی شد اما غلبین هر دو
حضرت قدس الله روح الشریف و الشریف خود را بر اسمی است که اتباع
احکم و الله در شریعت فرض است و نیز در آیه که در باب خدمت گزار علی الدین
وارد است که و انقص لهما جناح الذل من الرحمة یعنی آیت است کنی شانه آیت
خود را از رحم پس ازین معنی تعلیم الهی بر تو انصاف پیش و الدین است و درین معنی
غایت تو انصاف است و اما حکم و الله با حضرت قدس الله امرار صاحبزاده خود
بنابر غلبین بر واری خورشید که بنابر تربیت حق تعالی است معنی بر معنی است که

در شاد مبارک حق تعالی است و اندر عیش و گنج انا قرین معنی آیت و جبرشان قید
ترا که از تو قرابت می دارد و مقصود انداز و تخریب چنین تعلیم بر تو اضع نفس بوده
زیرا که هرگاه که نفس غایت شود و تو اضع و شکستی اعتبار می کنی زیرا که مقبول ترین
عبادات نزدیک حق تعالی است پس تو اضع نفس است بلکه مقصود جمیع عبادات همین
تواضع نفس بوده است زیرا که معنی و غایت تو اضع نفس همین فنا و ذات است
و از بیان ما سبق دانسته شد که ابتداء او امر الیه بر اگر عبادت از عبادات الهی است
فما نفس لازم است پس اگر عبادات ظاهری یا تو اضع نفس باشد استحقاق
قبول دارد و به تو اضع نفس استحقاق مقبولیت عبادات نیست زیرا که تو اضع و
انکسار نفس هرگاه مقصود حق تعالی از او است ارکان ظاهری که از آن مقصود
حق بطور زیر سبب کار آید اذافات الشرط و کلمات الشرط و مجرد تو اضع نفس اگر چه
با عبادات و ادوار ارکان ظاهری دیگر نباشد مبارک که حق تعالی مقبول است و این
امید عقول گنایان از مبارک که حق تعالی که مجز و انکسار مبارک که حق موجب غفران و عفو
گنایان می باشد چنانچه با عبادت مذکور است که عباد و وز ناد و علما و کلمه او شان
براسه بر یا و کبر نفس با او شان خواهد بود و همچو علم و عمل او شان مبارک که حق تعالی
نا مقبول خواهد بود و گویند گران که مبارک که الهی مجز و انکسار پیش آید بسبب
مجز و انکسار او شان بمنفرت گنایان مقبولان مبارک که حق خواهد کرد و بد زیرا که
مبارک که حق تعالی از گنایان و هم از عبادات جدا گان استغنی است و از عباد
و عیسیان بر چه است براسه ذوات او شان است که ارشاد مبارک حق تعالی
من عمل صالحا فقد رخصت لک انکسار معنی آیت انکسار که عمل نیک کند براسه

نفس خود کند و کس عمل بد کند براسه است نذر عبادت بندگان رونق
مبارک که خدا می بخیزد و نذر عیسیان او شان جلالت مبارک که حقانی بجا بدین
مجز و انکسار نفس مرتبه ولایت و قرب حق تعالی است همچنان که بلا عرض نمود شد
زیرا که معنی انکسار نفس مجز و انکسار و انکسار است و همین معنی فنا است
که با انکسار و فنا نفس مبتها است و اولیا الله را فنا و انکسار نفس با علی درجه
حاصل باشد که سوار بر تعلیقات حق تعالی اثر بر او وجود ذات او شان باقی
نیست باشد بلکه بر مرتبه تعلیقات حق سبحانه تعالی بصورت ذات او لیا الله جلوه کرد
پس تعلیم و تربیت و الله شریف بکفرت قدس الله روحه الشریع به تو اضع و انکسار
نفس که بود و همین کسر فزونی و مطا و مرتبه ولایت و قرب حق تعالی بود اما تلاوت
بر روز و حضرت قدس الله روحه الشریع مع صاحبزادگان خود و تم قرآن تا وقت
چاشت بدین معنی است که حق تعالی در قرآن مجید می فرماید که کثر من القرآن ما
شفا و رحمة للمؤمنین معنی آیت و منازل حکیم از قرآن انکه کثرا و رحمت برای مؤمنین
باشد و مؤمنین کمالین حقیقی ذوات مبارک که اولیا الله است زیرا که ایمان حق
و کامل که فناء ذات عید و بقا ذات حق تعالی است با اولیا الله حاصل بوده است
و معنی بقا حقیقی همین دفع و من غیرت و معنی رحمت حق همین تعلی مبنیه حق است
عید است پس حق تعالی به مؤمنین کمالین که عبادت از اولیا و کرام است از
قراوت قرآن شریف شفا حقیقی و رحمت کامل خود که عبادت از ترقی مدارج
عیسیت و قرب حق تعالی است عنایت می فرماید و تلاوت حقیقی با اولیا الله
و سر فرماست که اولیا حق : نشان نشان حق را معاینه و مشاهده معین نمایند

جاریست که با سماع ذکر مع قنار بزرگان خود کمال توجه میدارند که درین معنی
 افتخار خویش تصور و خیال میکنند بلکه خود ذکر بزرگان خود کمال افتخار و ادعای کنند
 پس حضرت قدس الله روح الشریف که خلاف عادات ناس از حالات و کرامات
 روح الشریف خویش قدس الله اسرارها متجمل میفرمودند ازین معنی بود که فرمود
 مطهر حضرت قدس الله روح الشریف حق و شکر را در حق می نمود و چه محب است که
 در خانه قلب به توجه به بارک حضرت ائمه امان حضرت امام است و مقام حضرت
 قدس الله روح الشریف اعلی ترین مقام است اما مع و حضرت قدس الله روح
 الشریف بوقت استماع سماع من المعنی اثر است از خروج و ترقی باطنی
 که بوقت استماع سماع باولیا و از بزرگان حق تعالی سرور می شود و این ترقی
 و خروج باطنی و وصال حق تامل با سماع باطنی شریعت نبوی صلی الله علیه و آله است
 از طریقت است بذات اولیا و الله و روحی باشد زیرا که خروج و ترقی باطنی باطنی
 سرور از حق تامل باولیا و اکرام رضوان الله علیهم اجمعین از فنا و وجود و
 حاصل می آید که فنا و وجود وین باطن شریعت و سلوک یا طریقت است چنانچه حال
 مبارک حضرت میرزا ابوالعلا صاحب قدس سره صاحب طریقه ابوالعلا میانه بیان
 است از دستاورد کردید که حضرت میرزا ابوالعلا قدس سره اکثری بسامع سماع اشتغال
 می بود و چنانچه حال در خانواد ما و شان همین طریقه اشتغال استماع سماع جاریست
 در زمان حضرت ابوالعلا قدس سره بزرگ بود و نکند و شان را ذائق سماع نبودند
 صحبت مبارک حضرت ابوالعلا قدس سره عظمی و کبار که می میداشتند بار
 اتفاق که آن بزرگ بر مکان حضرت ابوالعلا قدس سره افتاد و از وقت و

ابوالعلا بزرگان خود و مشغول به سماع میبودند تا گمان مدول آن بزرگ خطور نمود که ما
 در مکان مبارک حضرت ابوالعلا حاضر شد که کیفیت استماع سماع او شان را معاینه بایزود
 که از سماع با ایشان چه حالت و کیفیت روید و از استماع سماع چه فوائدی ترش
 است که غایب است از سماع چیزه سبب فائده بلکه خلاف مذاق ذریب و طبع طریقت
 که نزدیک علماء و اخبار استماع سماع خلاف شرع و ممنوع است پس آن بزرگ
 بجز و این خطور در مکان مبارک حضرت ابوالعلا قدس سره داخل شد مجلس سماع
 بجنب حضرت ابوالعلا قدس سره بر این نشستند دیدند که در شان سماع حضرت
 میرزا ابوالعلا قدس سره را شگفتی وارد شده چیزه از زمین بالا خروج و صعود
 فرمودند پسین آن بزرگ که بجنب حضرت ابوالعلا قدس سره نشستند بودند
 دست مبارک حضرت معراج گرفته بر زمین زیر پایا بیدند پس از آن همچنان
 مبارک و دم حضرت میرزا ابوالعلا قدس سره را تحسین بحالت سماع چه دیدار کردند
 درین مرتبه حضرت میرزا ابوالعلا صاحب قدس سره قدری زاید از مرتبه اولی
 بالا صعود کردند آن بزرگ هم بار تانی پنج اولی دست میرزا ابوالعلا صاحب
 گرفته بر زمین نشاندند گفتند که بحالت سماع همچو حرکت چراست
 بار سوم همچنان حال شکر در شان استماع سماع رو داده قدری زاید از
 بار تانی صعود فرمودند چون آن بزرگ همچو عادت خویش در بنده نشاندند
 حضرت معراج خواستند قوت زمین بزرگ از نشاندن حضرت ابوالعلا
 قدس سره ظاهر شد و از حالت صعود حضرت میرزا ابوالعلا صاحب قدس سره
 از قوت او شان چیزه غلط راه نیافت بعد از آن حضرت میرزا ابوالعلا صاحب

قدس سر بر زمین نشسته بعد از خواست مجلس و واپس آمدن آن بزرگ بگفت
خود بعضی از مخلص اصحاب او شان از آن بزرگ استخار این ماجرا عجیب نموده
پس آن بزرگ تشریح و تفصیل اینحال بدینگونه نمود که مرتبه اولی حضرت میر
ابوالقاسم قدس سره عروج تا آسمان اول و بر تبتانیه از آسمان اول نیز تجاوز
کرد و چون حالت سماع حال بحیرت قیامت و عروج در آتشفشانی است بلکه محل سماع
عروج عبادت الهی و معلومه است که سجدت نبوی صلی الله علیه و سلم الصلوة
معراج المؤمنین و وارد است فلند اندرین مرد و حالت از قوت باطنی خود و
را از عروج باز در ششم کثرت باطنی من در مرد و بار بدین قدر سادت نمود
کثرتی بود اما چون بار سومی او شان تا بالا سے عرض محمدی و از نو و در طاعت
من از منع بلند پروازی او شان با نماند پس از آن عرفت انکار سماع بگفت
آن بزرگ ممکن بود در رفت اما بحجاب حضرت قدس الله روحه الشریف
برنجو که از خدام و غلامان والد الشریف قدس الله سره ارشاد بود و نظر گریه ای
و حرارت او شان بود که ارشاد و مبارک حضرت قدس الله روحه الشریف
در باب عدم مقارنت و مخالفت با سنگ موافق شرح شریف بود و آن
با حضرت قدس الله روحه الشریف مدنیاب سارنده و تکرار نمودند و هم
تفصیل و تکریم صیغه واجب است علی الخصوص آن ضعیف که از اولیا اکرام
رئوسان الله تعالی علیهم باشد که تفصیل اولیا الله عین تعظیم حق تعالی است
و استخانی حضرت اولیا و ائمه عین کس استحقاق کبریا بی است و استحقاق
تجلی اسم تعظیم گردیده و از سر عمل با و شایسته دیگر چون او شان از خدام

والد الشریف حضرت قدس الله سره ارشاد بود و از سر عمل او شان مخصوصه و دنیا گشت و
از لیا نایمان بغض و بغض و توجیهات مبارک آنحضرت رضوان الله تعالی علیهم همه خود
بسلامت بردند و باید دانست که آداب خدمت اولیا و ائمه بجا ازین خدمت او شان
چنان است که آنچه ارشاد مبارک او شان باشد از ابدان جان تسلیم و قبول کنند و
حسب رضی مبارک او شان عمل کنند و کارگر شوند و حد الوسع و الامکان چون
چیز از ادبین محل و محل ندید اگر چه در ادراک سر و غرض ارشادات او شان ذهن
و فهم او قاصر باشد زیرا که ارشادات اولیا و ائمه تعالی از الهامات و اسرار ربانی
نبی باشد و کلام مبارک او شان محمول حکم و مصالح میوه و اگر فی الحال ذهن سماع از
درک مصالح و حکم ارشادات اولیا و ائمه قاصر باشد بلکه بر ارشاد و سماع که بدین سماع
نیاید و از درک اسرار ارشاد و ذهن و فهم سماع عاجز و قاصر باشد در صورت مناسب
آنست که اگر با سماع همچنان رسامی کلام خدمت او شان حاصل نباشد خود
جرات و تشریح و تفصیل ارشاد او شان نگردد و در نیاب توسط کسی خدمت
او شان درین باب عرض معروض نماید که او را بخدمت او شان در کلام و کلام
انساب حاصل باشد و توجه مبارک او شان بحال آنکس منبذول بود همچنان که ما
مبارک حضرت علی کرم الله وجهه با آنحضرت صلی الله علیه و سلم بود که بر حال حضرت
مولای علی کرم الله وجهه را بر حال و بر وقت خدمت آنحضرت صلی الله علیه و سلم
و وسعت عرض معروض حاصل بود که اگر آنحضرت صلی الله علیه و سلم بحالت غضب
چیزی بود و دیگر وقت عرض معروض حضرت شکل کشا علی ابن ابی طالب کرم الله
وجهه بحالت غضب آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر حضرت و انساب و مبدل میگردد و

که دیگر عالم را ندانند تا علی علیه السلام را در هر حال جبروت عرض و معروف و خود
 همچنان بدارد که حضرت جناب سلطان الما و لیا بران الانقیاء شیخ الكل رشد الکونین
 غوث الثقلین ماری الكل حضرت محبوب سبحانی رضی الله عنه و ارفناه و عنا و جعلنا
 تحت اقدام کلاب متهم حضرت شیخ علی بنی حجت الله علیه بر التوکل شکست نام حاصل بود
 که بحالت غضب محبوبی که راحات عرض و معروف و خود و همچنان حال امیر سر و دلبوی
 رضی الله عنه بجز شیخ علی بنی حجت الله علیه نبود و همچنان حال امیر سر و دلبوی
 رحمة الله علیه با حضرت سلطان المشایخ محبوب آقا حضرت نظام الدین دبلوی
 قدس الله سره العزیز بود که اقطاعات و عنایت حضرت محبوب آقا قدس الله سره حال
 حضرت امیر سر و دلبوی حجت الله علیه زیاده تر و دیگر خلفا و نظام بود که اگر کسی از
 خلفا حضرت محبوب آقا جناب حضرت محبوب آقا قدس الله سره می آمدند شفاعت
 حضرت امیر سر و دلبوی حضرت محبوب آقا قدس الله سره می بردند پس شفاعت
 حضرت امیر سر و دلبوی حجت الله علیه فی الحال جناب حضرت محبوب آقا قدس الله
 سره بر رحمت و عنایات مبدل میگردد و حکمت و صلحت توسط مقبولان مبارک
 اولیا و الله در مینای انیت که اولیا و الله اکرام حجت الله علیه با دشنامان حقیقی
 بوده اند پس حال مبارک او شان جمیع اوقات یکسان یعنی باشد شاید که بعضی اوقات
 حضرت جلالت ذات او شان محلی باشد و استدراک و استقار الکس که از راه
 استفاده بود و بدین مبارک او شان بطرز دیگر آمده چنان نشود که مستفسر مورد جناب
 او شان گردد و معاذ الله و بجا فرین خدمت اولیا و الله یعنی باید که مثل سهران و دریا
 او شان ببحث و تکرار و بر پیش آید چنانچه شیخ سعدی شیرازی حجت الله علیه فرموده

شعر در بر سخن ببحث کردن رواست و کلام الطایف که خلاف تمیز و موجب
 ترک ادب با خدمت اولیا و الله باشد و بر پیش کنند که گستاخی بخدمت اولیا
 اکرام موجب جناب الهی می باشد معاذ الله و نه زیرا که اولیا و الله اکرام ما این
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم بوده اند و بر اسل تربیت و آداب خدمت آنحضرت
 سلم الله علیه و سلم این آیه که می آید از شهادت ایاها الذین امنوا لا ترفعوا اصواتکم فوق
 صوت النبی ولا تحیروه بالقرآن کثیر یعلمکم بعض ان یخطا عما لکم و انتم لا تشرعون
 ان الذین ینادونک من دروا و الحجرات اکثرهم لا یعلمون معنی آیت است آنکه
 ایمان آورده اند باینکه میگوید آواز خود را بر آواز نبی سلم الله علیه و سلم و با و از بلند
 کلام نکنید از آنحضرت صلی الله علیه و سلم همچنان که آواز بلند میکنند بعضی شما را بعضی دیگر
 و اینکه بجا بود و خوانند شد ازین با خدا حال شما و شما نمی دانند و تحقیق گسائیدند میکنند
 و بخواهند تراست نبی کریم صلی الله علیه و سلم از بیرون حجره اکثر از او شان جا بل و
 ندان بودند و اندک از سر زدنش ندان حضرت قدس الله سره و در شریعت انیت مکان
 مبارک را بنا بر تخریف و بر این معنی که اولیا و الله است در حرم را با اتباع آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم سلطنت بر قوم جن و انس حاصل است که ذات مبارک آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم سبب الانس و الجن بنظر یافته است و در محض جن و انس بلکه جمیع عالم
 مخلوق و غایب از نور ذات مبارک مصطفوی سلم الله علیه و سلم و جمیع اوقات و نظام
 شده و بجهت نبوی سلم الله علیه و سلم وارد است که فرمود آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم کسی از قوم جنات حمله نمود و در پشت بر ذات مبارک من و حالیکه
 من بصلوت بودم پس حق تعالی مرا بر او غلبه داد و خواستم که او را از ستونی از ستونهای

سجده بندم پس دعا کرد و میسجده بر او درم سلیمان علیه السلام که از حق تعالی خواست
 رب اغفر لی و لی و لی لکما لا یشیق علی صدق من بعدی یعنی آیت ای پروردگار من پیش
 گناهای من مرا در عطا کردن سلطنت که مرا از او برینا باشد براس اعدی بعد من از جمله خصوصیات
 سلطنت سلیمان علیه السلام حکومت او شان بود و بر جبات فلند آنحضرت صلی الله علیه
 و سلم می فرماید که من او را همچنان زبان زنده نگذاشته و با و لیا با خدا کرام تسلط بر جن
 و شیطان که با تبار نبوی صلی الله علیه و سلم حاصل مرتبه او فی مرتبه از در جبات
 علیه السلام شایسته زیرا که اعلی ترین سرکش نفس ناماره انسانیت که با تبار نبوی
 صلی الله علیه و سلم مقبول و مقبول او لیا و الله می باشد که به جهت شرف و ابراست
 که نسبت مولود و سرگز و یک او فرشته و یک جنی پیدا میشود که صحابا به کرام
 رضی الله عنه بنده است حضرت صلی الله علیه و سلم عرض نمودند که یا رسول الله صلی الله
 علیه و سلم که آیا براس حضرت نیز همچنان است ارشاد و مبارک آنحضرت صلی الله علیه
 و سلم به شما با به کرام رضوان الله منتم اجمعین گردید که براس ذات مبارک
 من نیز همچنان است ولیکن حق تعالی در این عالم نمود و او اسلام آورد و از
 شر او امن بیابانم پس امر می کند مگر بجز یکی یعنی بر آن اند که مراد از قرین جن همین
 نامره است که قرین انسان است و همچنان در حال مبارک سلطنت الا و لیا بر آن
 الانقیاد شیخ الثقلین مرشد الکونین مادی الدارین حضرت جناب محبوب سبحانی
 رضی الله عنه و ارشاد عفا و جعلنا تیرا با تحت اقدام کلاب عقیقه که قدم بقدم جدا می شود
 رسول که پیش صلی الله علیه و سلم آمده و او بوده است که برگزیده که حضرت محبوب سبحانی
 رضی الله عنه و حق تعالی فرموده بود که تا و قتی که از حق تعالی ضیافت نکرده شوم زود

متوجه به تناول طعام نخواهم کرد و دیدار سر نماز محبوبان همین طور جلوه گرم شود پس بفرمود
 یعنی دست رس سال شقی که دید که جناب محبوب سبحانی رضی الله عنه توجع مبارک
 به تناول طعام نداشت و چون اندرین مدت از جسم مبارک حضرت محبوب سبحانی
 رضی الله عنه او از الجوع الجوع بجا فرین خدمت مبارک مسوم میگردد و بدین
 از حاضرین خدمت محبوب به خدمت مبارک عرض داشتند که این او از مبارک
 از کجا است ارشاد و مبارک جناب محبوب به گردید که این او از نفس است
 اما قلب سجا به خود مطمئن است بعد از آن حکم الهی حضرت خضر علیه السلام
 بنده است محبوب به حاضر شده بجا مبارک حضرت شیخ ابو الحیر ابو سعید خدری
 قدس سره از حق بیافانت حضرت محبوب به نمودند که حضرت شیخ ابو الحیر
 ابو سعید خدری قدس سره از دست مبارک خویش تناول
 طعام به جناب محبوب به گناستند پس نفس شریف حضرت محبوب سبحانی
 رضی الله عنه نافع قلب شریف و مقبول حضرت محبوب به بود که قلب شریف
 حضرت محبوب پاک رسته است و اثری از نفس نمیرسید
 لیکن تشریح این معنی که نفس انسانی اعلی ترین سرکش و عدو
 انسان است بدین تناول است که بعد از انسان است بوده اند
 یکی شیطان که ارشاد حق تعالی است إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ
 متفقین معنی کرب متفقین که شیطان براس انسان دشمن است ظاهر و برتر و معلوم
 یعنی صحبت بد همچنان سعدی علیه الرحمه میفایند که اگر خصم جان تو مایل بود
 باز و دستدار که جاهل بود یا جاهل گردیده چون تیر باشی و نیاسیخت چنان

محبوب آتش نظام الدین دهلوی قدس سره اولاد شاه متعجب الدین زرخش
سره راجعاً خلافت خویش بهیچ عفت مدتی از اصحاب خویش روانه نشود
نمود چون حضرت شاه محب الدین قدس سره روزی این اصحاب از سلطان
المشایخ قدس سره العزیز خواستند از حضرت سلطان المشایخ قدس سره حکم
کردید که هر روز بعد نماز تهی از زیر مصالحه شما زبقر کفاف اصحاب خواهد بود
چنانچه حب ارشاد مبارک حضرت محبوب آل درجک در هر روز بعد نماز تهی در
زیر مصالحه حضرت شاه محب الدین قدس سره می برآید حضرت شاه محب الدین
عرف زرخش قدس سره آنرا بهر اصحاب خود می آورد و در چنانچه بچشمین و بر لقب
مبارک حضرت شاه محب الدین قدس سره به زرخش شهره آفاق گردیده است
نام دولت آباد و باین وجه در تواریخ مرقوم است که دولت آباد مدینه قدیم است
خلد آباد و قلعه و واقع و قلع و دولت آباد شهر پورترین قلعها است که
همچنان قلع به منابع و بدایع عجیب در بلاد هندوستان کم خواهد بود و خلد آباد
روضه بعد از شهر لعل آوری اولیا را الله وصال شریف اولیا را الله عالم گیر نام
قلعه اهل تواریخ را در نام خلد آباد اطلاق نیست بلکه اوستان بجای تواریخ قدیم
متمم نموده چون حضرت شاه محب الدین زرخش قدس سره بطاعت خلافت و طاعت
جانب خلد آباد گردیدند حضرت برهان الدین غریب اسدالاولیا قدس سره
خدمت گرامی شیخ خواجه حضرت محبوب آل حاضر بودند روزی حضرت
برهان الدین غریب قدس سره به دست ابروین گرفته خدمت گذاری وضو حضرت
محبوب آل و امیر نمودند ارشاد مبارک حضرت محبوب آل به حضرت برهان الدین

غریب اسدالاولیا گردید که برهان الدین گویا تو محب الدین محبوب و محبوب تو
حضرت برهان الدین غریب قدس سره ارشاد مبارک شیخ خویش را حاضر و محال
برادر خویش باین چشم برآید شد بعد چند روز ارشاد مبارک حضرت
قدس سره به حضرت شاه برهان الدین غریب اسدالاولیا قدس سره به خبر گردید که
شما بجهت برادر خویش و ندانیدید که مبارک حضرت اسدالاولیا قدس سره
بسماعت ارشاد مبارک برآمدند و در حال به غایت خدمت مبارک شیخ بود
و منظر ارامش گردید و چون انکار هیچ خلافت ادب خدمت شیخ دانستند جواب
ارشاد مبارک برآمد خویش بدین گونه عرض داشتند که اگر بجهت برادر خویش
صحبت یاران که خدمت مبارک حضرت حاضر بوده اند که نصیب خواهد شد و این
جواب و بعد حضرت اسدالاولیا قدس سره و الله اعلم بحیثین معنی کنون شده
که اگر چه حاصل عرض حضرت اسدالاولیا قدس سره ناگوار است فرقت از خدمت
مبارک در خدمت خویش بود و مگر چون عذر دوری و بعد از خدمت شیخ خویش نیز
حالی از ترک ادب نبود که خلافت شغل شیخ از بدین معنی لازم می آید زیرا که
شیخ سمیت شیخ بامریخ و دیب باشد و سمیت شیخ مختص به نزدیکی و دوری خدمت
شیخ نیست و مرتبه ولایت کسب سمیت شیخ است یعنی هر قدر که سمیت شیخ با
حق باشد جهان قدر مرتبه و مال حق و منصب ولایت آن غالب حق نصیب خواهد
میشد چون حضرت اسدالاولیا قدس سره از اعظم خلفا حضرت محبوب آل بودند
و کمال مرتبه ولایت بحضرت ایشان سرافراز بودند و فلذا اولاد از تقریر عذر مقامات
عالمی خدمت اقرض فرموده همان عذر را بلباس دیگر خدمت شیخ خویش عرض نمودند

و بنین مبارک خود مقهور فرمودند که بفرمایند محبت اصحاب شیخ به چنانکه که امر است
 به بخار فتن است ممکن نخواهد بود پس بدین مذهب حضوری خدمت شیخ نیز تیرگی
 نخواهد داشت مگر سر فزازی و تقدمات شیخ بر حال ویدان و غلامان خود و باقی
 سبذول و سر فزازی باشد که محبت بمرآبا و اجداد و نافع تا آیندم بقابل سرور
 او شان شرمی بایست حضرت سلطان المشایخ محبوب آل قدس سره العزیز
 اعذر حضرت بران الدین غریب اسدالاولیا قدس سره و امقبول و منظور
 فرموده ارشاد مبارک فرمودند که بهتر است که جملة اصحاب خویش را همراه شما بکنیم
 چون حضرت اسدالاولیا قدس سره ازین عذر نیز کار براری خویش مشاهده فرمودند
 مقهور با طلب و مذهب خویش را بخدمت مبارک شیخ عرض داشتند که معارف از خدمت
 مبارک غایب حضرت ناگوار است پس حضرت محبوب الدین بدین مذهب حضرت اسدالاولیا
 مقبول منظور فرموده ارشاد مبارک فرمودند که میان من و تو حجابی نخواهد بود
 پس در آنوقت حضرت اسدالاولیا قدس سره بجزاطاعت و اتباع ارشاد مبارک
 شیخ خویش جاریه ننمودند بجز این چهار حدیثی که در آنوقت اصحاب و مریدین حضرت
 محبوب آل قدس سره بودند و در آن وقت آبا و اجداد ازین معنی باید دید که امر را
 استبداد حضرت اسدالاولیا بران الدین غریب قدس سره در باب مخصوص
 غایب حضرت شیخ خویش هیچ اثر و کارگر نگردد و بدید که بر آن حضرت اسدالاولیا و بر
 الدین قدس سره بجان خلد آبا و اجداد حضرت که ارشاد مبارک حضرت محبوب آل
 قدس سره بود پس از اینها هم نمی و ارشاد حق تعالی نبود و ارشاد مبارک حق
 است و بعد از قول الهی یعنی ارشاد من تبدیل کرده غیث و چنان ارشاد مبارک

والله شریف حضرت قدس الله سره ارشاد بفرموده داری حضرت شاه مارت الله
 صاحب قبل قدس سره در نگاشته از ارشاد مبارک حق تعالی بود و امر از حضرت
 شاه مارت الله صاحب قدس سره در باب حضوری خویش نزدیک اقدام
 مبارک والد شریف حضرت قدس الله سره ارشاد بفرموده بیده بخدمت حضرت قدس
 الله سره روح الشریف مقبول و پذیرا گشت چون در اینجا ذکر حضرت اسدالاولیا
 بران الدین غریب قدس سره آمد و سر فزازی حضرت اسدالاولیا قدس سره
 از بد و طعن بر این غلام کمترین درین عالم ناسوت است و در حقیقت سر فزازی
 و عنایت شیخ که ازلی است در هر مقام بر اولیا و اولیایان خود سر فزازی باشد
 فقیه اجنبی از احوال مبارک حضرت اسدالاولیا قدس سره در اینجا عرض
 کرده میشود و درگاه شریف حضرت جناب اسدالاولیا قدس سره که زار مبارک
 حضرت بزرگوار شریف رونق آفرین است و شهر خلد آبا و المعروف بر و مذهب شریف
 است که از اورنگ آبا و شریف بقا خلد کرده واقع است و آن شهر مبارک
 که بسم خلد آبا و مسمی گردیده است همین وجه است که در این بیده مبارک از علی
 شریف لبس اولیا و اولیای شریف فرما گردیده و در اینجا شریف می دارند که بالآخر
 این مصنون را عرض نموده شد و بیده خلد آبا و در مذهب شریف عجب بیده جانفزا
 و دلچسپ و باریک است که بر ششم شایه دوران بیده به از زانی میسر میشود
 علی الخصوص شیر و حیات و غیره که در اینجا نهایت عمده و بارزانی میسر آید
 و آب و جواسه اینجا نهایت لطیف و عمده است که بر ششم ببار بر اس
 حصول شفا در اینجا فرمیشوند و چون نشود که سایه مبارک اولیا و اولیای

بر آن بقوم سرفراز است و رحمت عام اولیا و اولاد را سجا است که اکثر
از قوم نصاری بر اسی اعتدال طبیعت خویش در اسجا حضوری اختیار میکنند
و در کجاست و در آن بلده مبارک که با دینی و کعبه شریف به انسان به برکات آسجا
حاصل می آید چنانچه در این خدام درگاه شریف قدری زمین مقرر است
که از خلایق آن گذر و قافیت جمیع خدام مع اهل و عیال میشود و از برکات آسجا و
حنایت اولیا و اولاد اکثر اسجا و عافان نهایت سحر و جادو میباشند و مجاور
و عاومان درگاه شریف حضرت اسدالاولیا و سید لباس درباری منصب دارند
سلیقه عیار و نیکو با دست مار طرز استایق و مکرر میدارند و سجدت گذاری
ماضی باشد و امانات اسجا نهایت مجلی بنویز عصمت و معصیت و اخلاق حسنه
می بوند و اندرون گنبد شریف نزدیک هزار مبارک گو یا که مکنای است
از یکا بنای بهشت که هرگاه که کسی در اسجا حاضر شود و جمعی رحمانی حضرت
غریب بر حال حاضر اسجا همچنان سرفراز میباشند که قلب آنکس رجوع
کردن از اسجا نمی خواهد و هم اندرون گنبد مبارک فرشی عمده و به خلعت
است و سامان اطراف درگاه شریف از قسم دست میفرش از فقره است
و نیز بر دروازه های گنبد شریف و هم بر دروازه های احاطه بیرونی گنبد مبارک
تخته های نقشه مشعوب است و اندرون احاطه درگاه مبارک کفایت از پیر شاه
عالم گیر واقع است و بیرون احاطه درگاه شریف عمارت عمده و شامان بنا است
که مناجات و در چاک چهار تخته بنا کرده شاه عالم گیر است که بنا بر آن نهایت لطیف
و بهینه است که بطور غافله شریف است و بیرون و بیرون مبارک گنبد شریف

تصل آن تحت دایره سنگ بر زمین نصب بوده اند که از کرامات حضرت اسدالاولیا
قدس سره از آن قرصی است سیمی نموده شده بعد از آن بهان سنگ مانع میشود
و کیفیت ظاهر شدن آن قرص دایره سیمی از آن سنگ با بدین طور است که اولاً
در آن سنگ شکافه ظاهر گردیده اند که از قرص سیمی از آن سنگ نموده گردیده
کمان شدن شروع میکنند یعنی که کلافی و دور آن بقدر یک رو پی می رسد
و تکمیل میشود و بعد از آن یکی در آن شروع میشود و حتی که آن قرص بعد از آن شکاف
غایب میشود و آن شکاف با هم پیوسته گمان نمیکنند و دوباره اوطنوب این
کریمت در اسجا آنچنان مشهور است که سالی در آن بلده مبارک توطه واقع شود
بود حتی که درین درگاه حضرت اسدالاولیا قدس سره التجا و استخافه
الجموع الحوج برود پس بر اسی دفع فاقه و دشمنان از سنگ بیرونی و بیرون درگاه
شریف شاخهاست و مرقع از سیم و زر نموده گردیدند و پس از آن ارشاد مبارک
حضرت اسدالاولیا و سجا و معین و مجاورین عالم رویه گردید که این شاخهاست
سیمی و زری را قطع نموده بکار خود بکارند و احتیاط این معنی دارند که بجز صرف
کار ضروری خود بکار بیجا نروند و لعب صرف نکنند پس مجاورین درگاه شریف
چند سالی از آن کار خود بر آورند و ایام قطع سالی خویش را با سالی و مرفی الحالی
گذرانند چون عادت نفس انسانی که چون از حواجج مزدوری فارغ و از
ناستحاج مرفی الحال میگردد و خود را بهش او به بگوید و لعب میشود و غایت امر
ناشروع است و مکتب میشود و یکی از مجاورین آن شاخهاست سیم و زرین چیت
مرفی و زر و خود را آورده و بجز و وقوع این امر نموده و مزدوری شاخهاست

زیرین از آن سنگ با قابلیت یک لحظه منقطع گردید و سیم که بطور شاخ نمود و از
 بطور قرص متصل از سنگ ظاهر میگردد و در شان حضرت اسدالاولیا قدس سره
 بعد از آن ماجرا جمیع مجاورین گردید که حال کلامی از مجاورین از آن اتفاق نگردد
 چنانچه آن قرص سیمی هر روز با خطاط است و سماع میشود که بوقیتکه والد شریف
 کمترین در او رنگ آبا و شریف حاضر بودند و در آن قرص سیمی بقدری که نموده و اگر
 الحال نشویند آن قرص بدان قدر نیست بلکه به دور و دور آن لبامی واقع
 گردیده است که الحال دور آن قرص با سه مذکور هم میشود و هم قرص با سه
 مذکور بحدی که هر سه شوند و حال شریف حضرت بران الدین غریب اسدالاولیا
 قدس سره به جمیع برج الاول است که بوسی مبارک حضرت انبوه خلق از اطراف و
 آنجا جمیع میشوند و عرس شریف به تکلف تمام ادا میشود و دستور است که بمزاج
 مبارک حضرت بران الدین قدس سره کمال علم و عزت و ملکیت بود و لهذا از
 جانب شیخ ناز و خطاب غریب سرافرازی یافتند و تاریخ فرستادند که الا و لیا نقل
 نموده است که در ابتدا و حال مطیع حضرت سلطان المشایخ محبوب آقا قدس سره
 بحضرت اسدالاولیا و توافقی بود و از حضرت اسدالاولیا قدس سره
 بالا سه گنج یعنی غلامی بنشیند بود و چون برودت آن بر مزاج مبارک
 حضرت اسدالاولیا قدس سره غالب گردید و پاره که حضرت اسدالاولیا
 بر دو شش مبارک خویش داشت بود و نیز بر انداخته شریف فرماید پس بکنی
 از غلامان با سلطان المشایخ محبوب آقا قدس سره خبر رسانیدند که شیخ بران الدین
 غریب بر نهال بنشیند است ارشاد حضرت محبوب آقا قدس سره گردید که بی ادبی

کرده است بنزد من و سرور دار و را بخشود آمدن راه ندیدند و آنچه به شیخ بران
 الدین غریب قدس سره رسید و حفظ گردید و از معارف و سیرت بقیاب گشت
 هر چند میان التماس نمود و سوره بخشید که خوش الحان بایستد و بر و چون
 حضرت سلطان المشایخ قدس سره قوب و عزت تمام داشت التماس حضرت
 اسدالاولیا قدس سره قبول نموده و دستار خویش را از سر بر داشتند و گردن
 و سه انگشتند و بهمان هیچ بویست حضرت سلطان المشایخ محبوب آقا قدس سره
 بر و حضرت امیر خسرو از انگاه دیدند که حضرت سلطان المشایخ محبوب آقا
 قدس سره کج کلاه بر سر گذاشتند و فرمودند فی البدیهه این بیت بخوانند
 هر مقام راست را به ویتی و قبله گاه به من قبله است که دم برست کج کلاهی
 پس حضرت سلطان المشایخ محبوب آقا نهایت خوشحال شدند و بنوعی مستند و بر و را
 در کنار خویش گرفتند و گویند که پیش حضرت سلطان المشایخ قدس سره
 ذکر مبارک حضرت بایزید باطاعه قدس سره آید حضرت سلطان المشایخ قدس سره
 ارشاد مبارک فرمودند که ما هم باینده می داریم باران پر سینه که کجا است
 ارشاد فرمودند که بجا است خاندان خاندان است چون خواب و اقبال مانی که از خدمت حضرت
 محبوب آقا بود این منی شنیده و در آن بجا است خانه رفته دید که حضرت اسدالاولیا
 در آن نشسته یعنی فرموده اند و از خدمت حضرت اسدالاولیا قدس سره میان
 شاد و بخت بود و نه غایت نظر عنایت حضرت اسدالاولیا که بر حال او نشان
 بود و روزی ارشاد مبارک حضرت اسدالاولیا که کاشا بخت گردید بوقت که مران
 کاشا بخت صاحب خدمت گردید و فرمود مبارک حضرت اسدالاولیا و فرمود

و مشغول بودند که کاشا و بخت نبات که سابق تناول نمیدادیم لذت شیرینی
میداد و اگر اکنون لذت نمیداد به جواب کاشا و بخت عرض نمودند که حضرت عالی
بر ذات مبارک حضرت مسکو غالب است فلذا نبات لذت نمی برد پس ایشان
مبارک حضرت اسدالاولیا قدس سره گردید که راست گفتی و تحقیقت او شان را هم
باین سره شاد و بخت بودند که بخدمت گذاری اولیا را و تو هم به خواری اولیا
سره فرار شد ند و الا این غلام که درین که مدت نوزده سال مشغول به خدمت
او رنگ آباد و شریف نامور بودند عقیده را سخن بخدمت حضرت برهان الدین نجف
اسدالاولیا قدس سره میدادند چنانچه تو که این غلام را و رنگ آباد و شریف
گردید چون ایام این غلام رسید والدین نیت این غلام نمودند که اگر کسی برین غلام
شد نام پسر باقیست غلامی حضرت اسدالاولیا و ارشد خواجه بد شد چون تولد
این غلام شد والدین نیت خویش را فراموش نموده نام دیگر نهادند و مجبور و وقوع
این معنی باین غلام گردید که وزیر لاهی گردید که هیچ علاجی و دوا سهو فراموشی گشت
و بچنان حال تا سه روز ماند آخر الام به در سوچی بوالدین نیت خویش باید آمد پس آن
سهو و نسیان خویش پریشان گردید و نام این غلام باقیست غلامی حضرت اسد
برهان الدین غریب قدس سره و وقتیکه مجبور و نیت گردید وزیر لاهی از من غلام و خدمت
چون برسم ادای رسم علی بن ابی الدین این غلام که درگاه شریف حضرت اسدالاولیا
قدس سره حاضر شدند والدین ایشان روزی که در دوا سهو غلبه تیر کایتمایه شریف را دید
علاقه شریف فرامبارک داشتند که راه سهو دم تیغ را جان فرامبارک بودند
بسیار چون آن تیغ از زیر غلاف فرامبارک برداشته دیدند که دم تیغ بجان دیگر

گردید است بشما چه این حال والد تو به دست غفار نمودند والدین این غلام که
اگر بزیارت اولیا و اشد بر و خدمت شریف حاضر میشدند بیکایک زیر سایه حضرت اسد
قدس سره واقع بودند است اقامت میدادند و بعد از آن زمان اکثر اتفاق می افتد که
شیر اطراف آن مکان از روی بوسه سپاسیان حارسان مکان که بهیچ ایام
می بود گذر می نمود اما از آن فرس فلان بیکشت و آن شیر تو جو بیکد است
از آن بیکشت و از بزرگان کرامت حضرت اسدالاولیا قدس سره مستفاد
گردید است که بزبان مبارک حضرت اسدالاولیا قدس سره زن ضعیف که مکان
آن زن از مقام سکونت حضرت اسدالاولیا بر اهل واقع بود که کمال عقیده شریف
بخدمت مبارک حضرت اسدالاولیا قدس سره حاضر می شد و وقت آن زن ضعیف
برای حضور خدمت شریف از مکان خویش می فرمود و آنرا به طریق در انداخته
که برادر خود را به بخت و بر طعام قیلاشت سوراخی واقع گردید که باعث وقوع
سوراخ گردید و در بخت و بر طعام و شورای راه نمود و چون آن زن ضعیف آوند و دیگر
نیافت بهای جاری همچون آوند را برد و بگردان نهاد و گویا از آن سوراخ در بخت و بر طعام
غفلت راه نیافت پس بهین طریق بهر اهل و منازل آن زن ضعیف تیار به طعام
آوند با تمام شد که گردید چون آن زن بخدمت مبارک حضرت برهان الدین غریب
قدس سره رسید معاینه نمودند که بدست شریف حضرت برهان الدین غریب قدس سره
و انخی سیاه نمود و راست بعد از آن سهو قدس سره بخدمت مبارک حضرت اسدالاولیا
سره عرض نمود که من سیاه بدست مبارک حضرت نمودم چراست ایام شریف
حضرت اسدالاولیا قدس سره گردید که در آن طریق آوند تو سوراخ زده بود

کران آن آوند بخت و بظلم تو دشوار بود و ایند اوست خویش را بران سودا رخ می
تا که بخت و بظلم تو بآرام تمام کرد و پس این داغ سیاه نشان از بخت است و از
زبان برادر صاحب بیاعت رسید که بظالمی بعضی کتب احوال مبارک حضرت
اسد الاولیا قدس سره چنان ستفاد کرد و دید که زنی ضعیفه بخدمت مبارک حضرت
سلطان المشایخ قدس سره حاضر شده عرض نمود که یکایک فرزندان من از نظر غلبه
گرویدند و بخدمت تو میروم و پیش ما ملان رفتم مگر از پس خویش نشانی نماند
پس حضرت محبوب آل قدس سره بیک طفل ارشاد فرمودند که از باطن حبس فلان
ببر این ضعیفه نماید بعد از آنکه تا علی آن طفل عطا بخدمت حضرت محبوب آل قدس
و اشتد که هر قدر که در آفاق عالم سپرد آن زن ضعیفه را بگویم گمراه و جود او
نشانی یافتیم بعد از آن ارشاد مبارک حضرت محبوب آل قدس سره حضرت اسد الاولیا
بربان الدین غریب قدس سره گردید که شما در باطن خویش سپرد این ضعیفه را
بجویند پس حضرت اسد الاولیا بربان الدین غریب قدس سره بعد از آنکه
تا بخدمت مبارک حضرت نظام الدین محبوب آل قدس سره عرض داشتند که
بر حسب که در آفاق عالم نشان سپرد این ضعیفه یافته شد مگر در گمراه عالم نماند
پس این ضعیفه را جنات برده نهان نموده بودند من از آنجا پس ضعیفه را بر پشت
بجانه آورسانیدم و بضعیفه ارشاد نمودند که بجای خویش برود که فرزند خویش
خواهی یافت پس آن ضعیفه شادمان و فرحان بجای خویش رفت بر آستانه آقا
شکر یہ فرزند خویش همراه خود آورد و چون فرزند ضعیفه بخدمت حضرت محبوب آل
قدس سره حاضر گردید بجان حضرت بربان الدین غریب اسد الاولیا قدس سره

اشاره نمود و گفت که چون حضرت مراد از کوهستان را نموده آن
ضعیفه با دستان صد با شکر قدس سره حضرت محبوب آل قدس سره
اسد الاولیا قدس سره در جای از جان و دل بجا آورد و جمیع صفات مجلس
انجور این که اوست معلوم شد حضرت اسد الاولیا قدس سره فرمودند
و بعد سر فرازی این غلام کمترین تعلیمی حضرت قبله و کعبه حبیبی اند من تراب
خاتم این من سلام کمترین معلوم را با از مال مبارک حضرت اسد الاولیا شرف گویم
که گویا تو یک نذر مبارک حضرت اسد الاولیا قدس سره حاضر بوده ام
و زار مبارک حضرت اسد الاولیا قدس سره کنایه کرده و سلام جسم شریف حضرت
اسد الاولیا قدس سره از آن نمودار بوده است پس جسم مبارک حضرت
اسد الاولیا قدس سره بکدام اجسام بشه به مشابیه و متابعت
نمیداشت بلکه جسم شریف حضرت اسد الاولیا قدس سره بلام و کاست مثل جسم قمر
و مشابه اوست که از جمیع جسم مبارک حضرت اسد الاولیا قدس سره و قدس سره
مثل نور قمر تان و در جهان است و این غلام نزدیک قبر مبارک حضرت اسد الاولیا
نویاوست شبانه ایستاده است پس حضرت اسد الاولیا قدس سره بچشم رحمت
بجانب آن طفل فرموده ارشاد مبارک می فرمایند که چرا از دنیا می و بجانب ما
نمی شوی پس غلام کمترین از راه خجالت و پیشانی زیر بر زمین می میسزم بعد از آن
ارشاد مبارک کردید که حالا چون در گاه ما آمدی بر چند از دکانه با هر چند محروم
نموا سی و نیت و استیغفار است از بارگاه ما برادر و دیگر حالات سلف و فرزندی
حضرت اسد الاولیا قدس سره که بر حال این غلام سر فراز گردید نیز مشاهده

صاحبزادگان حضرت سید ملک محمود صاحب قبله قدس الله روحه الشریف حضرت سید
محمد شاکر صاحب علیا رحمة الله علیه ویدیدند پس حب ارشاد مبارک حضرت بزرگ
قدس الله سره از ایام صاحب حضرت علی الرحمة و الرضوان حالت جناب بود و در
چنان مبارک حضرت سید محمد شاکر صاحب قدس سره و جوی والد شریف و جده العظیم
خویش بنیابت سرخ همچو یاقوت بودند که در حالت جناب ابراهیم غلام
شرح از قبل ترک لباس و غیره از حضرت بطور غیر سید بلکه آنرا در جناب از
دست مبارک حضرت همچنان ظاهر میگردد و دیدند که در بعضی احوال از جناب
طپانچی برخاسته از بر اهلان یا حاضرین خدمت شریف میزدند و چون حالت صحو
حضرت بود میگردد و طلب عنوان از آنکسان میفرمودند و سکونت گاه حضرت
ممدوح قدس سره و جوی با این مکان مبارک در گاه شریف بود و در غفوان
شباب شادی حضرت ممدوح گریه اولاد و هم تولد شد که محل مبارک حضرت
مع اولاد و اصل سخن گردیدند بعد از آن توجه مبارک بجانب کحل نگر و بدو عادت
شریف ستمراه حضرت بود که شب و روز مشق اسم ذات از زعفران بر کافور میزدند
و چون بخواب میرفت آنرا قطع کرده و دراز میزدند و بچیده و خوب
مناجات براسه خود را که بسیار در سیم رکن الله می گفتند و اکثر اوقات شریف
خویش را بخدمت گذاری برادران و محلات ایشان صرف میفرمودند که بخدمت
خدمت گذاری ایشان قابل و غیر قابل خویش او میفرمودند و از والد صاحب
حضرت سید و مرشد قبله و کعبه اولم ائمه بركات عالم علی روسنا انبیا است او را
و تعظیم و تکریم اولم می فرمودند تا آنکه از حضرت حوزه سال بود و همچنان که اگر بخدمت

جناب باشد که بوقت شریف فرامی والد صاحب حضرت قبله و کعبه حالت جناب و سر
در حالت صحو و سلوک مبدل میگردد و سرفرازی حضرت سید محمد شاکر صاحب قبله
سر در حال سکان بسیار مبدل بود و یکشنبه در جنگ و محرم بدر شهباز جنگ
مال دوم خلیف عالمی صاحب سومی والد این مقام گزین که حضرت ممدوح از کمال
سرفرازی و عنایات خویش بکلیان این بر صاحبان اکثره شریف میبرد و در
سر و مشاوشان از تنگدلی مقام و شانس سرفرازی فرمودند اگر گاهی اتفاق نیاید
مقام بکلیان ایشان نمی شد و خانه از مکان آن صاحبان بخدمت شریف گذرانیده
بیشتر چون حضرت والد صاحب جده حضرت سید و مرشد قبله و کعبه اولم میفرمودند
سابق چند صاحبزادی متولد شده انتقال فرمودند و ملحق محل مبارک حضرت سید و
مرشد قبله و کعبه گردید حضرت ممدوح و عادت انتقال صاحبزادی بارگاه
استقامت محل فرمودند حضرت سید محمد شاکر صاحب قبله قدس سره و حضرت سید
ازین اراده مانع شده بخدمت ممدوح ارشاد مبارک فرمودند این فعل را بعهده
و رتبه بدو و رتبه و آغوش خویش بدهند چون تولد مبارک حضرت سید و مرشد
قبله و کعبه گردید حضرت سید و مرشد قبله و کعبه چند روز آغوش مبارک حضرت
ممدوح شریف در پشت که حضرت سید محمد شاکر صاحب قدس سره حضرت
سید و مرشد قبله و کعبه را در آغوش خویش نگه میداشت پس از آن وقت حضرت
ممدوح و کعبه در آغوش مبارک حضرت سید محمد شاکر صاحب قبله همیشه شریف
میداشتند و آنکه شریف داری حضرت قبله و کعبه بعضی تا وقت شیر خواری
در آغوش والد صاحب خویش می بود بلکه حضرت سید محمد شاکر قدس سره

حضرت پیر و مرشد و قبله و کعبه را تا زمان شیر خواری سیزده مرتبه مناسب عبادت
 مبنی فرمودند که حضرت سید محمد شاکر قبله را آرام و راحت حضرت قبله و کعبه را
 مبنی بود و حضرت سید محمد شاکر صاحب قبله حضرت پیر و مرشد را بیست و نه مرتبه
 و این لفظ مبنی است که ترجمه آن بزبان فارسی فزاید صاحب میشود و نیز حضرت
 سید محمد شاکر صاحب قدس سره حضرت پیر و مرشد قبله و کعبه را هر جا که در مشرق
 محرم و غیره در آغوش خویش بر آید تا شامی برود و چنانچه روزی حضرت سید
 شاکر صاحب قبله قدس سره حضرت پیر و مرشد را در آغوش خویش گرفتند و بار
 را چند و لعل بر دوش کردند و آنوقت را چند و لعل بیدار با مصحابان و اراکین
 نشست و بعد از آن مصحابان را چند و لعل بخدمت مبارک حضرت سید محمد شاکر
 صاحب قبله تقدیرت را سخن میداشتند بعد از آن شریف فرمائی حضرت سید محمد شاکر
 صاحب قبله فرمودند که بخدمت مبارک حاضر شده عرض نموده که از تشریف آورده
 حضرت شاید که کدامی بر او چند و لعل عرض نموده است اگر حکم شود از تشریف
 آورده حضرت بر او چند و لعل عرض فرمایم در آنوقت ارشاد مبارک حضرت
 محمد صلی الله علیه و آله سبوح ابترک پند شد که دید که مرا از اطلاع و طامات چند و لعل
 روکار است من فقط بر آید سبانه کناییدن در بار بیست و نه مرتبه که مرا و از آن وقت
 مبارک حضرت قبله و کعبه بود و آنکه امام بعد از آن اندک در آنجا توقف فرموده
 و از آنجا تشریف مبارک بردند که تشریف فرمائی حضرت علیه السلام و از آنجا
 مجلس سماع میکان شاه روضه صاحب و والد امام شاه میگردد و روزی بعد از
 مجلس شخص قوی به بصورت عالیان بکمال شوق و ذوق دست گبری حضرت

سپیدان که فادت اهل حالت است از او فرموده حضرت علیه السلام با وجودیکه چنانچه
 سخت میداشتند آن شخص من و منند قوی را سبوح و تعالی صلی الله علیه و آله و سلم
 مبارک خویش گرفته بالا و سر مبارک خویش چند بار گردش داده و زمین آلوده
 گرا زمین و اوقه بر جی برسم آن مرد عالی ترسیده و الدیاده حضرت قبله و کعبه و امام
 برکات معانی انجالی بر حضرت سید محمد شاکر قبله قدس سره از رگه
 گردیدند حضرت سید محمد شاکر قدس سره بخدمت بر او و صاحب خویش یعنی والد ماجد
 حضرت قبله و کعبه ارشاد مبارک فرمودند که بار خدایا در این دروغ عالان بیچان حال
 خویش ظاهر میکن که بجه اصل باشد که اگر حال آنکس با اصل می بود چرا از من قوت
 باطنی خویش نیاز نمود و وقت و حال شریف حضرت سید شاه محمد ملک میوه و قادی
 قدس سره حضرت سید محمد شاکر صاحب قدس سره که اگر اولاد بودند بر آید عطا کنند
 باطنی و تحویل تربیت طلب فرمودند حضرت سید محمد شاکر صاحب قدس سره و در مبنی
 استغاثی فرموده و بخدمت والد شریف خویش عرض فرمودند که ما را از آن خدمت
 نیست و آنکه حضرت سید شاه علام محمد صاحب قادری قدس سره والد ماجد حضرت
 قبله و کعبه علیه السلام انما لهم علیها صاحب فرموده او سطر خویش را از عطا میمنت
 باطنی و تحویل تربیت سر قرار فرموده ارشاد مبارک فرمودند که برگاه که تو بخواهی
 بزرگ شمایند محمد شاکر صاحب قدس سره به پنجانب بریند پنجانب او شان
 بر آید تربیت با سبی موجود شوند روزی به کلیانی مجلس سماع میکان ممتاز الام
 عرف منبنا صاحب منعقد بود و در آن مجلس حضرت سید محمد شاکر صاحب قبله قدس سره
 تشریف فرمودند و ششصد که از حضرت سید محمد شاکر صاحب قدس سره مطاوت میباشند

دوستان بود نیز در آن مجلس حاضر بود یکایک آن مرد بحالت ذوق و شوق آمدند
 مبارک حضرت سید محمد شاکر صاحب قدس سره نزد یک ترخاگر دیده یک انگشت از
 انگشتان حضرت را بدندان خویش گرفت چنانکه نورخود که نشان دندان او
 بر انگشت مبارک حضرت پیدا کرد و بعد از آن وقت حضرت سید محمد شاکر صاحب قدس
 بدان مرد ارشاد مبارک فرمودند که تو انگشت ما را گرفته و ما دندان تو را خوریم شکست
 پس حضرت سید محمد شاکر صاحب قدس سره بمون انگشت خویش را دندان
 و مان آن مرد همچنان از چیزیست قوت شریف خود بر آوردند که دندان انگشت از آن سبب
 شکست گردید و مان انگشت چون آنگوشت چون سر فزونی حضرت سید محمد شاکر صاحب
 قدس سره بر بر حال خطیب ملامی صاحب قبله مبدول بود عادت شریف حضرت
 سید محمد شاکر صاحب قدس سره بود که مجلس و خطب خطیب صاحب اکثر شرف
 میداشتند و نیز عادت مبارک بود که وقت شرف قرائتی مجلس و خطب خطیب
 شیر را به تمام تمام سره و نموده و را بخورده داشتند همراه خویش می بردند
 و بعد بر فاست مجلس و خطب خطیب صاحب موصوفت نهایت می فرمودند و عادت
 خطیب صاحب موصوفت بود که قبل از قیام شیر غایت فرموده حضرت سید
 محمد شاکر صاحب قدس سره بر سر و خیم خویش نهاده نوش می نمودند و از
 حضرت سید محمد شاکر صاحب قدس سره مجلس و خطب خطیب ملامی صاحب علیه السلام
 شرف قرائت فرمایند و بعد بر فاست مجلس و خطب صاحب عادت شریف بر استقامت
 و قرائتی آن شیر خطیب صاحب موصوفت را و او میداشتند که خطیب صاحب را
 از دوام خلق دوست بودی او شان توجه جانب شیر غایت فرموده حضرت سید محمد شاکر صاحب

چیزی تاخیر بود تا رسید حضرت سید محمد شاکر صاحب قدس سره به موقع آینه
 خطب خطیب صاحب زنده پس خطیب صاحب کمال آداب کردن خویش خیم
 نموده چندست حضرت سید محمد شاکر صاحب عرض نمودند که صاحبزاده همچنان بر خار و گیاه
 نشسته ماند که سعادت من است چون عارضه مرض الوصال که با من افتاد مبارک
 بخش و اسباب کیدی عادت است حضرت سید شاه محمد شاکر صاحب قدس سره
 لاف کرد و بدید چیزیست و مکتوبت گاه خویش که جمعه بالین مبارک در گاه شریف
 بود و بطور تبدیل مکان مکان دیگر و دفع قریب و جنب در گاه شریف شریف
 مبارک میداشتند و از اشتداد مرض اسهال کیدی نوبت ضعف مزاج مبارک
 بدین نهایت سید که عادت داشت و بر غایت بجهت نبود چون وقت و حال شریف
 قریب رسید به جازین خدمت مبارک ارشاد شریف گفت که بحال تا مکان درگاه
 شریف برویم حضرت والده ماجده حضرت قبله و کعبه که خدمت مبارک حضرت سید
 مبارک دار شریف در شریف بودند عرض نمودند که ضعف مزاج مبارک بدین حال
 رسید ما است که عادت داشت و بر غایت بلکه عادت جنبش هم باقی بوده است
 پس شریف قرائتی حضرت مکان درگاه شریف که چیزیست فامند واقع است
 چگونه مقصود خواهد بود در آنوقت حضرت با آنکه قبل ازین عادت جنبش میدادند
 هم نبود و عادت از خود ایستاد چند قدم می نمود و ارشاد فرمودند که حال مبارک
 شریف همچنان برویم بعد از آن از مشی ما مبارک خویش همچنان در گاه شریف
 شریف بروند چون داخل مکان مبارک درگاه شریف گردیدند قدس سره سید محمد
 خویش تا دیر فرمودند و بعد از آن شب و حال مبارک حضرت گردیدند و اما

را چون وقت وصال شریف من شریف حضرت تا بقصدت و ست سال رسیده بود
 دو وصال شریف حضرت به هم ماه محرم گردید که از تاریخ و سن و سال شریف است غلام
 محمد ویم که از اولاد معصوم خادم و من شده باین حضرت و جنب و ولد و اما چون فرمود
 است که در حق شریف حضرت مدد و در جنب حضرت سید ما و مولانا جناب سید شاد
 ملک محمد و پیشانی قدس الله سره و الداجیه حضرت سید ما و مولانا سید شاد
 غلام محمد قادری قدس سره و مایه است و چه خوش شستی این غلام کمترین که بزرگان
 این غلام کمترین بزرگای مبارک حضرت شاد ملک محمد و پیشانی قدس سره و الداجیه حضرت
 بگلهای حقیر سینه حضرت که این حاجب حضرت سید ما و مولانا و مرشد ما جناب سید شاد
 غلام محمد قادری قدس سره و محل مبارک حضرت شاد ملک محمد و خادم قدس سره
 مورد و عیادت نشد و آنچه خوش بود و همچنان که سابق در کلمات حضرت قدس سره و من
 نموده شد و هم بزرگای مبارک حضرت سید شاد محمد شاکر صاحب قدس سره و من
 که در اوقات شریف این برت حضرت قریب و گاه حضرت یوسف صاحب شریف و من
 علیه السلام و از صوفیان شریف فرمادند و مقبره بزرگان این غلام کمترین بزرگای مبارک
 از این برت و اوقات شریف واقع است رضی الله عنهم و از صاحب من و اوقات من
 ائین هم آمین باین و ائین که همچنان که در کلمات حضرت جناب سید ما و مولانا
 و مولانا شاد غلام محمد صاحب قبل قدس سره و فیضیه ای انما المؤمنون الذین اذا
 الله و طلبت قلوبهم الی سبیل من حق و در سر مبارک و من در شرف شاد که چنانکه
 بنموده و در سر مبارک و من حاصل میشود و همچنان که در حق من بر حال سالک عاری میشود
 که است باین خبری در سر مبارک و من در سر مبارک و من در سر مبارک و من در سر مبارک

از پیشانی است که در سر مبارک و من در سر مبارک و من در سر مبارک و من در سر مبارک
 است دیگر و دیده بذات آن انسان صفت بهایم عارض میشود پس این بکر از ظهور و شاد
 سترلی و اوست است و سر حقیقی بطن و در غلبه تجلی و است بکلمه حق تا سه و اوقات
 انسان است چون مرتبه عقل که در صفات است و در مرتبه ذات منوط است بقدا
 جمال ظهور ذات و صفات انسانی عقل انسانی که در مرتبه ذات است و در ذات حق که چنانچه
 می باشد پس ارتفاع عقل در شرف است که در مرتبه عقل که در مرتبه عقل که در مرتبه عقل
 است اگر چه بظن و ارتفاع عقل در سر مبارک و من در سر مبارک و من در سر مبارک
 بیاخت تفاوت نشا و سر کسین بهائیت نشا و در علامات در سر کسین است سینه آثار
 و علامات سر حقیقی دیگر است و آثار و علامات سر مبارک و من در سر مبارک و من در سر مبارک
 سر مبارک و من در سر مبارک و من در سر مبارک و من در سر مبارک و من در سر مبارک
 سر حقیقی که عبارت از ظهور تجلی ذات بکلمه حق تا سه است صفات صفات انسانی از ذات
 ان انسان جاری و ما قد میشود و همین حالت باطل است و سبالت جنب هم نامزد
 بوده است و چنانکه ارتفاع عقل با اعتبار ظاهر قدر شرف است همچنان حال من
 چشم است که سر باور و دیگر کم در سر حقیقی پیدا میشود و در سر من مبارک و اولیا و کلام
 علامت و نشانی بهائیت سر حقیقی است که از استنطاق در شهادت تجلیات ذات
 بکلمه حق سبالت تعالی همچو سر من در سر مبارک و اولیا و الله پیدا شده شود و آرسه
 سر من خیر مبارک و اولیا و الله اثر سر از آثار سر و از انصاف البصر و الهی است
 آن سر از انصاف تعالی و منوی صلی الله علیه و سلم و اولیا و ائمت مرآت از بارگاه حق
 و سر از انصاف و کلام تعالی و اولیا و کسین بصیرت است از مشاهدات تجلیات

حقانی خیر مکرر و در شریح این لطیف بحث تاخرین گزارش داده میشود و عادت است
که هر مذکر براسه آنجا دعوت فرستاد و چهار می سازند آخره تنری میبارد و گاه آن
حرمه چشم پیدا میکند و در وطنی مبارک آنحضرت علیه الله علیه و سلم آمده است که چشم
علی الله علیه و سلم کحل العیون بود و نه سینه چنان مبارک آنحضرت همیشه سرگین میبود
سپس آن سر و همان سر است که تا قرآن و قرآن مجید از افق البصر و افق فکری است
استی این نه غیر گشت دعوت مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم و افقانی نمود
به تحقیق و دیده آنحضرت صلی الله علیه و سلم از نشانهها به پروردگار خویش که آن نشانهها
بزرگ بود و نه سینه و شب معراج شرافت آنحضرت صلی الله علیه و سلم را با آنکه افق
قرب حق تعالی حاصل گردید که با حق از انبیا و علیهم السلام چنان قرب الهی حاصل شد
که آنحضرت صلی الله علیه و سلم تجلیات کبریه ذات حق تعالی را مشاهده فرمودند که
چنان تجلیات ربانی از نگاه الهی یکبارگی از انبیا و علیهم السلام سرور از نگر و دید پس با وجود
حصول علی در این قرب حق و مشاهده تجلیات کبریه الهی اعدادت مبارک آنحضرت
صلی الله علیه و سلم که مشاهده و مشیت بعثت محمد انبیا و علیهم السلام و اولیا و الله
است زیرا که خلق و مخلوق جمیع عالم به انبیا و علیهم السلام و اولیا و علیهم السلام از نور
مبارک مصطفوی است از مشاهده تجلیات کبری حق تعالی خیره نگردد و کافران بنمود
چنان دار و دلاست که حال تمام آنحضرت صلی الله علیه و سلم با علم اولیا و کرام چنان نسبت چنان
تری مشک بر نسبت مشک یعنی علم مبارک نبوی صلی الله علیه و سلم نیز از مشک است و علم
اولیا و کرام نیز از مشک است که از مشک بیرون می آید که علم اولیا و کرام مستفاد از مشک
نبوی صلی الله علیه و سلم است زیرا که ذات مبارک نبوی صلی الله علیه و سلم غدا و علم

علیهم السلام و اولیا راست و از بزرگم صلی الله علیه و سلم جمیع اولیا را دنیا را ستود و بگوید
 اندوخته و در شریعت اولیا را افتد ترشح و استغفار و از بجز نبوت است قطب
 و چنان مبارک بعد از منی صلی الله علیه و سلم هر سال از اولیای عالم را در طاهر و نمایان
 بود و چون چنان مبارک که اولیا و اولیا باقی است نبوی صلی الله علیه و سلم باز آن کس که
 از این خب بر توبه و قرب حقانی استغفار و اندوخته چنان مبارک اولیا و اولیا معنی از این
 مانع که حرمت چشم نمایان و ظاهر عبادت تا اینجا بیان حرمت چشم کرد و یک و چشم مبارک
 حضرت سید محمد شاکر صاحب قبله مذکور بود و اما قدم خیر را در خلعت شریعت
 از حضرت سید محمد شاکر صاحب قبله قدس سره با وجود حالت جذبه باید فهمید که
 اگر بنا بر آنست که اولیا را حق تعالی معلوم است که دیگر که را در آن روشنی
 نیست که در آن اولیا را شد با متعجب و سلوک چنان که در ذین این عظام
 کمترین از بركات فعال مبارک شیوخ و اولیا و افتد می در آید عرض نمود می شود
 باید فهمید که در آن اولیا و افتد با متعجب و سلوک که چنان که می شود
 اعلم یا معلوم است که بعد از آن معلوم شود سالک بجهت و سعی همه سالک
 چهار مرتبه سالک بعد از آن معلوم شود سالک بجهت و سعی همه سالک
 از حال مبارک او شان بجهت بدو ظاهر نباشند و و اما بر حال مبارک او شان
 ظهور داشت بجهت باشد و سالک بجهت آن اولیا که کام اند که حالت جذبه و در آن
 مبارک او شان بجهت در بر و در کتمان و مخفی باشد و اثری در آن ظاهر جذبه و در حال
 مبارک او شان ظاهر نباشد و بعد از آن سالک آن اولیا که کام اند که بر حال مبارک
 او شان جذبه باشد و آثار محمود و سلوک در حال مبارک او شان کم نمایان بود

و سائر که محبوب آن او را در کرامت که حالت محمود و سلوک را بر حال جذب قلب باشد
 و آثار جذب اندازد و مبارک او شان بقدرت ظاهر باشد تشریح این مقام بدینسان
 است که جذب عبارت است از ظهور ذات بخلق حق تعالی و در ذات انسانی
 که انسان بطریق بخلق حق تعالی در عالم معانی که عبارت از عقل و تئیه عالم صوت
 است گاهی بر غیر و پس این حالت جذب یا در جمیع احوال و احوال و افعال انسان
 باشد و اعمال ظاهر انسان درین عالم ناسوت بدو گویا است که اگر اعمال انسان
 در عقل او در نواهی شریعت مثل ادای صوم و صلاه و زکوة و غیر اینها مثل
 شجاعت و طهارت و غیر آن و در اعمال انسانی معاملات از مخلوق و غیر آن
 مثل خوردن و آشامیدن و شرب و غیر آن و در یکی از این اعمال
 انسانی قانون شرعی و عقلی است پس اعمالی که عبادت محض حق تعالی اند
 براساس آن محض قانون شرعی است یعنی بهر چه حکم و قانونیکه با دایره آن
 عبادت محکم حق تعالی بر بندگان است بمانند بیخ و قانون او است این
 بر بندگان واجب لازم است و عقل انسانی را در آن مدخلی نیست و آن
 اعمال انسانی که متعلق به معاملات مخلوق است باعتبار او ابر و در قسم
 یکدیگر آنکه بر این است آن نیز محکم که حکم حق تعالی است همراه قانون او و گویا
 باید و اینهم بر دو نوع است یکی آنکه بعضی از معاملات که حکم حق تعالی با دایره
 آن تجاوز نمی کند جاری گردیده است حق آن قانون شرعی را عقل انسانی
 هم درک کردن می تواند و دیگر همچنان اند که عقل انسانی درک حق قانون
 او است آن معاملات که از حق تعالی ارشاد گردیده است عاجز و قاصر

می باشد مثال اول حرمت اکل و بول است که در اینجا آنکه تراضی طرفین متحقق
 است ممنوع شرعی است و همچنان در بیع و هبت یعنی در بیعی که در هر دو طرف
 بیع و هبت باشد اندران حکم حق تعالی بمانند آن بیع بقانونی است پس
 اگر هر دو طرف بیع است که عبارت از فروش و بیع است یکدیگر جنس باشد یعنی
 هر دو بیع و بیع باشد تعاضلی و آن ممنوع باشد پس مساوات در وزن و شرط
 اگر یک طرف رمتی زیاده باشد آن هم شرعا حرام و ممنوع خواهد بود و هم تعاضلی
 در محاسن شرط خواهد بود است یعنی در هر چه صورت حکم شرعی است که بعد از آن
 محاسب قبضه با بیع و قبضه مشتری بر بیع باشد اگر قبضه با همی بعد از بیع
 محاسب باشد آن هم حرام و ممنوع شرعی است پس در اینجا تراضی طرفین متحقق است
 و بیع مال غیر و شش مال غیر را با هم حکم شرعی بمنع بیع و اراده بوده است
 پس در اینجا عقل انسانی بر مصلحت امر الهی عاجز و قاصر بوده است و بر بندگان
 محض اتباع حکم شرعی واجب و لازم بوده است احکامات الهیه را امر متعلق
 و مصلح با بندگان است اگر چه عقل قاصر بندگان از درک مصالح و منافع ایشان
 الهیه عاجز و قاصر باشد و دیگر معاملات انسانی بدین بیخ آنکه حکم الهی با دایره
 آن معاملات نمی تواند و اراده بوده است عقل انسانی درک حق آن کردن می تواند
 همچنانکه حرمت بیع فاسده بصورتی که در بیع شرعی مجبول باشد یا بیع مجبول بود
 همچنان بیع در شرع شریعت باغی از حرام است و حکم الهی در مخالفت و حرمت بیع
 بیع دارد و است و در اینجا قطع نظر از آنکه حکم الهی در منع بیع و اراده است
 حسن عدم جواز این بیع و عقل درک شدن می تواند زیرا که جهالت بیع و داشتن

موجب تنازع و مخالفت است و این معنی موجب مباد عالم است و مباد عقل نامحسوس
است و مصلح خدا محمود است و همچنین در زمان تعین لسل انسانی است و اتفاقا
سل انسانی که موجب بقا و کام و نشان انسان است و این درک من و قبح از عقل
انسان نیز تعلیم الهی است چنانچه حق تعالی ارشاد و مبارک در قرآن مجید فرموده
است علم الانسان ما لم يعلم یعنی تعلیم کرد حق تعالی انسان را چیزی که ندانستند
پس حق تعالی مصلح و منافع بر او امر و نواهی خویش که بر بندگان خویش اطلاع
فرمود و بندگان از آن مطلع گشتند و منافع و مصالح بر او امر و نواهی که او سبحانه و تعالی
پس بر او کنهان داشت اطلاع آن محض بر ذات حق سبحانه تعالی مختص و منحصر است
علما و دانشمندان و عین تکلمین علماء شافعی بر آنند که حسن فعل مکلف و قبح آن شرعی
است یعنی حسن و قبح مکلف با قطع نظر از حکم شرعی از عقل انسانی درک شدن
یعنی تواند بلکه درک حسن و قبح بجز حکم شرع است پس چیزی که بشرع شریف
بدان حکم کند از بجز حکم شرع است و مستقیم که آن چیز حسن یعنی صاحب حسن
است و چیزی که را که بشرع شریف مخالفت کنند از بجز و شرع دانستیم که آن چیز
یعنی صاحب قبح است اگر باند من این امر را بالعکس بود و حکم من و قبح حکم بر
بود یعنی اگر حق تعالی واجبات و فرائض و سنن و استحبات و غیره را مصلح
فرموده و بدو است این حکم من و حکم حسن و قبح که الحال است آن هم مستلزم
است به معنی این واجبات و فرائض و غیر آن که از حکم الهی بوجوب و فرضیت و
استحباب آن حسن بوده اند قبح و آن قبح که به نبی الهی قبح بوده اند حسن می بودند
چنانچه صاحب علم الفیوض میگوید و تفسیر الاشعری من الفعل و متجه شرعی فاما بر بنیاد

این و این معنی موجب در آن حکم الامر لا یحکم الامر و در یک طرفه و در یک طرفه
و قبح آن موقوف بر شریعت نیست بلکه درک من یعنی اخلاص که در حکم الهی
او است بدان که مصلح اعمال بر خلاف لازم و واجب است زیرا درک قبح بعضی از اعمال
و افعال که اقتضای آن از حکم الهی ضروری و واجب است به قطع نظر شرع شریف
از عقل هر چه تواند کرد و حسن و قبح بعضی از اعمال و افعال مکلف از عقل باین معنی است
که بجز درک حسن و قبح آن اعمال و بوجوب آن اعمال یا اقتضای آن اعمال
بر مکلف لازم و واجب بود که بوجوب و حرمت افعال و اعمال محض موقوف
بر حکم شرعی و امر الهی است بلکه درک حسن و قبح افعال و اعمال از عقل باین
معنی است که از روی عقل نیز آن افعال و اعمال با اعتبار حکم و مصالح با کنار
آن اعمال و افعال که از عقل درک شده اند استحقاق پیدا کند که اختیار یا اجتناب
از آن اعمال بر مکلف لازم و واجب شود زیرا که حق سبحانه تعالی حکم و واجب
حکمت است و کار حکیم است که بر کار که محض بر صحت و در حق بندگان خویش
باشد بر بندگان واجب و لازم می فرماید مگر او را میگوید حکم حق تعالی بر وجوب آن باشد
آن فعل بر بنده واجب و لازم نمیشود زیرا که بوجوب محض از حکم الهی میباش و عقل
انسان را و دان و غایت نیست همچنان که بنده آن قدرت زمانه قبل بعثت انبیاء علیهم السلام
نیکو از احکام شریعت بر بندگان واجب و لازم نباشد اگر چه بعضی از احکام شرعی
از عقل نیز درک بوده باشند و هم شمس مال انسانی مثل معاشرت و بجا حبت با اهل
عیال و احباب و درین باب خصوصیت حکم شرعی و امر و نبوده است بلکه در بجز
معاشرت حکم اجالی حق تعالی است مثل صلوات رحم بر اقربا و حسن معاشرت با اهل

در زینت صحیح وارد است که بقوم موسی علیه السلام عادت سیاه پوشان را افتاد
نفرموده پوشش لباس چرم شرافت خود میفرمودند که قوم موسی علیه السلام می
علیه السلام به جاری فنق منسوب کردند و گفتند که ترس موسی جاری فنق می باشد
که چنان پوشش را لباس اقرام میخواند چون حق تعالی را عیب کردن محرم
محکم خویش را ناگوار شده مشیت پروری بهین سوختن شد که از عیب کردن
منفوق موسی علیه السلام را بری کنند و گفت عامل موسی علیه السلام ساز و پس رفته
موسی علیه السلام بجام رفته لباس خویش را با لاله مثل از بدن مبارک جدا نمود
چون سنگ نباشد چون وقت بام آهنگ آن سنگ به لباس موسی علیه السلام قرار
و موسی علیه السلام بکمال غضب عداوت خویش دست گرفت تا قاتل آن سنگ
فرموده و بحالت قاتل میفرمودند که ثوبی یا حرقوبی یا حرقوبی اے سنگ
لباس راست آن سنگ لباس راست و آن سنگ رفته نمود و شتی که بجاست قوم
موسی علیه السلام رسید و در آنجا رفته و پس قوم موسی علیه السلام دیدند که بدن مبارک
موسی علیه السلام از جمیع عیب بری بود و دست بدن موسی بحض از عیای ایمانی بود که
حدیث آمده است انما یحب من الایمان ایمنه جانحه از ایمان است با یمن
که سخن جلالت عیب جاری مکنیم خویش که ایمنه جانحه و دشوار نموده است
آنکه بداند که حق تعالی را عیب عریانی و گفت عورت بکلمه انحرورات
بیج المحذور است جلالت و مباح گردد انید پس عیب ترک فرائض و عبادات که
عیب شرعی است سخن اولیا را الله که محبوبان حق بودند اندک سخن تعالی چنان نگاراشد
فلما دعا حواله شد رسید یا و مرشد یا حضرت شاه محمد باقر علیه السلام در حق تعالی

و ترانه زده شد که در اوایل مال میبار که حضرت قدس سره در جمیع احوال شسته اند
حضرت قدس سره بنصب مطلق لایق میبود و این سبب گاهی در بیان جسم مبارک
هم میگردید که چون آنست منوات می آمد و در آن از غیب پیدا شده و ترانه
میخواندند که حضرت قدس سره بدان ترانه میخواندند و میخواندند که ای الطوب پس که
تبیخ انا محمد من نقاسه بحیث ممکن انما انما سواک افعال عبادات ظاهر و باطن
با جمیع افعال عبادات شرعی و غیره بجهت احوال سعادت خلق از حق ناست بظهور عالم
مستطابق با شسته بعضی عبادات و در بعضی بعضی از افعال که سواک عبادت حق است
باشد که در بعضی احوال استانی که سواک احوال عبادت حق است ظهور ذات بجهت
عیادت حق و بعضی از احوال بجهت تکلیف عالم معانی باشد و از آنرا برین قسم تکلیف حق
اعمال است که بعضی از احوال و افعال که در بعضی عبادات خلق و غیره است مستطابق
مطلق و شسته می باشد از آن استان بظهور می آید و بعضی دیگر حسب قانون مطلق و
شسته می آید و این حق بجهت انسان را ساکات بجهت و سبب میگردند که اندر خیالت
عالم ساکات را غلبه بر ذات غیب حاصل است چنانچه خود از بیان حال آن در آخر
کرمیه است و از آنجمله ذات بجهت حق تعالی در کدیمی از احوال و اوقات
و احوال استانی بظهور دنیا بجهت کرمیه و خود از قبیل عبادات حق باشد که از قبیل عبادات
و معاملات با خلق میبود که در مشاهد آن انسان تکلیف ذات حق سبحانه تعالی بجهت
سبب تکلیف مطلق میباشند یعنی ذات حق تعالی بجهت عالم صفات بشایده
آن انسان تکلیف و مشاهد میباشند که جمیع عالم صفات حق بذات حق سبحان
کرمیه باشند بل حق بجهت انسان را ساکات مطلق نامیده اند و این حال مقام

مقام انبیا و کرام علی نبیا و علیهم السلام است که با وجود حصول کمال قرب الهی
 آثار جذب از حال مبارک انبیا و کرام علیهم السلام ظاهر و پدیدار نمی باشد و نسبت
 الهی در عین صحت و محقق مقام عالی با نبیا علیهم السلام نیست که اگر ظهور ذات بجهت حق
 بذات انبیا علیهم السلام بوده حالت جذب بذات مبارک انبیا علیهم السلام
 پدیدار شود و تبلیغ رسالت که مقصود نبوت است بطور خود را رسیده چه اگر احکام
 شرعی خود از ظهور عالم صفاتی است و محکوم و مأمور که عبارت از امت است
 آنهم از عالم صفاتی بوده اند پس توجه مبارک نبی که کثرت و تبلیغ احکام اند نیاز
 عالم صفاتی ضرور خواهد بود و فلینذا مشابهه تجلی حق تعالی با نبیا علیهم السلام از
 عالم عالم صفاتی که دیده و بخیران که هرگاه موسی علیه السلام مشاهده بر و در کار
 اندرین عالم خواستند حکم الهی گردید که انظر الی الجبل فنوف ترانی فی فیض نظر
 اے موسی جانب که طور پس قریب است که خواهی دید مرا و مقصود ارشاد
 الهی اینست که اے موسی چون در عالم صفات و نباتات بوده مشاهده من
 بر منظر من و قیقتی خواهد بود چون جبل طور که منظر خاص من بر اے کلام
 من است نظر کن که در آن مشاهده ذات من خواهی یافت و آنحضرت صلی الله علیه
 و سلم بفرسوال مشاهده حق تعالی به جمیع مقامات و در عالم صفات حاصل بود
 زیرا که ظهور صفات مبارک نبوی صلی الله علیه و سلم بلا توسط از نور ذات الهی
 است و ظهور و پدیدار شدن جلوه عالم از نور ذات مبارک معصوم صلی الله علیه
 و سلم است پس مشاهده حق تعالی به جمیع ذات مبارک آنحضرت صلی الله علیه
 و سلم مشاهده خویش بر خویش است که ارشاد مبارک نبوی صلی الله علیه و سلم است

انبیا و کرام علیهم السلام است که با وجود حصول کمال قرب الهی
 آثار جذب از حال مبارک انبیا و کرام علیهم السلام ظاهر و پدیدار نمی باشد و نسبت
 الهی در عین صحت و محقق مقام عالی با نبیا علیهم السلام نیست که اگر ظهور ذات بجهت حق
 بذات انبیا علیهم السلام بوده حالت جذب بذات مبارک انبیا علیهم السلام
 پدیدار شود و تبلیغ رسالت که مقصود نبوت است بطور خود را رسیده چه اگر احکام
 شرعی خود از ظهور عالم صفاتی است و محکوم و مأمور که عبارت از امت است
 آنهم از عالم صفاتی بوده اند پس توجه مبارک نبی که کثرت و تبلیغ احکام اند نیاز
 عالم صفاتی ضرور خواهد بود و فلینذا مشابهه تجلی حق تعالی با نبیا علیهم السلام از
 عالم عالم صفاتی که دیده و بخیران که هرگاه موسی علیه السلام مشاهده بر و در کار
 اندرین عالم خواستند حکم الهی گردید که انظر الی الجبل فنوف ترانی فی فیض نظر
 اے موسی جانب که طور پس قریب است که خواهی دید مرا و مقصود ارشاد
 الهی اینست که اے موسی چون در عالم صفات و نباتات بوده مشاهده من
 بر منظر من و قیقتی خواهد بود چون جبل طور که منظر خاص من بر اے کلام
 من است نظر کن که در آن مشاهده ذات من خواهی یافت و آنحضرت صلی الله علیه
 و سلم بفرسوال مشاهده حق تعالی به جمیع مقامات و در عالم صفات حاصل بود
 زیرا که ظهور صفات مبارک نبوی صلی الله علیه و سلم بلا توسط از نور ذات الهی
 است و ظهور و پدیدار شدن جلوه عالم از نور ذات مبارک معصوم صلی الله علیه
 و سلم است پس مشاهده حق تعالی به جمیع ذات مبارک آنحضرت صلی الله علیه
 و سلم مشاهده خویش بر خویش است که ارشاد مبارک نبوی صلی الله علیه و سلم است

و خاندان عالیجه بنیه منکک اند و با اتباع حضرت سلطان المجهوبین حضرت مجتبی
رضی الله عنه مقام مجربیت باو نشان از حق تعالی عنایت و سرافراز است
پس بابت سرافرازی مقام مجربیت از بلاگاه حق بآن اولیاء نیز اختیار عطا
شده است که خواست بجا آید و سلوک جوده ذات حق بصورتی که در عالم هست
و صفاقی مشایخه سیر نمایند و با مقام مشایخه و طهارت ذات بهیله استراحت کنند
چنانچه حال مبارک سیدنا و مرشدنا مولانا حضرت سید شاه نظام محمد و صاحب
القادوسه قدس سره در ذکر احوال شریف عرفان نموده اند که سابق بر حال
شرایف حضرت قدس سره جذب مطلق بود بعد از آن توجبه مبارک حضرت قدس سره
بجانب سلوک و صحو گردید و حاصل بر حال مبارک حضرت سید محمد شاکر صاحب
قدس سره حالت سلوک و صحو غالب بود که از بعضی احوال شریف حضرت آثار
پدیدار می بود اما هنوز نخستین حضرت سید محمد شاکر قدس سره بعد از توجبه مبارک
بر این معنی است که چون طهور بچوژان و غریب طیاران حضرت سید محمد شاکر صاحب
بجالت جذب میبودند چون توجبه مبارک بجانب صحو و سلوک میگردد و بچوژان
طلب عفو که مناسب حالت سلوک و صحو است از حضرت بطور میر سید و طلب
استقامت و حقوق از عباد و سنت نبوی صلی الله علیه و سلم است و چنانکه بعد از
صبح وارد است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم قریب رحلت شریف در سجده
جمیع نمازها را جمیع فرموده و خطبه بلیغ او فرمودند و در آن خطبه و خطبه نصیحت
بجمیع حاضرین از شما باشد که امام رضوان الله تعالی علیه اجمعین او فرموده و از شما
مبارک فرمود که اگر بیکه از شما باشد که آن از من نمایند که بیکه

پس از آنکه آنحضرت است اما خلق الهی ذات حضرت سید محمد شاکر قدس سره
از حضرتان و خدایان آن بایان اگر چه این معنی از سرار اولیاء الله است
که بچوژان تعالی و واقف آن نیست مگر آنچه از سرافرازی و توجبه مبارک شیوخ زمین
نما این غلام کمترین می آید بفرمان حضرت امامان پر خنده میشود باید دانست که در وقت
در بارگاه کرام رضوان الله تعالی علیه اجمعین نیست در ذکر الهی میباشد چنانچه از شما
مبارک حق تعالی است تا ذکر و بیانی آن ذکر که می بینید که در من کنید و من ذکر شما کنم
و ذکر حق تعالی را به رسم است ذکر بایمان و ذکر باللسان و ذکر باجوارح و بالارکان
و بایمان که کسی بگوید که حق تعالی است که بگوید حق را در قلب جانده می بیند
قلب و اگر چه چنانچه از حضرت و مشایخ الهی باشد که در و در حق غیر ممکن نبود و این
حق شریفی است که توحید بین آنکه با سیمایا ذکر که در دل بین غیر که با کتب
سید و این اسطرین افکار است و این حاصله است که توجبه و وصل کن حالت
طلب ترغیب می آید و در وقت ذکر لسان که کسی بگوید که حق تعالی است بدو قسم است
یک فرض است و در وقت قلوب و عقل فرض است که هر قدر ذکر حق از غفلت
فرمان میرسد و او می داند که در این مثل صلوة فرض است و او را سه آن بر چه
و ذکر حق تعالی هرگز باشد از غفلت است و سه سوره ذکر باجوارح و بالارکان
است که انسان هر یک از اعضا خویش را در عبادات حق تعالی کار و دارد
پس اگر آن عبادت واجب است آن ذکر اعضا واجب است و اگر آن عبادت
مطلوب است آن ذکر اوج و اعضا هم قطع خواهد بود پس اگر هر عبادت که متعلق
به اعضا است آن بایان که صلوة و جهاد فی سبیل الله زیرا که حالت صلوة

در حالت رکوع جمیع اعضا و انسانی را کعبه و در حالت سجود جمیع اعضا و انسانی
 ساجده میباشند و در حالت جفا و نیز جمیع اعضا و انسانی در سجده و نیز جمیع اعضا و انسانی
 پس در اواسط هر دو حالت که متعلق به جمیع اعضاء و انسانی است جمیع
 اعضاء و جوارح انسانی مشغول بیکر حق تعالی میباشند و اگر عبادت حق تعالی
 متعلق به یک عضو انسان بود و باشد مثل ساجد که متعلق از پیشانی است
 و اعطای دال زکوة متعلق از دست است و سماعت از شادات شیون و
 و اعطین که متعلق از گوش است و شنیدن با جوارح است و ادانته ملو متعلق از
 پا است پس اواسط هر دو حالت همان یک عضو انسان مشغول بیکر حق تعالی
 خواهد بود و او را کرام که مستغرق بر شوق و در شوق و فانی بذات حق تعالی بود
 او را جانی بر گونه ذکر حق از ذوات مبارکه او شان بظهور میرسد پس تحریر و شوق
 اسم ذات حق تعالی هم ذکر الهی است که اواسط آن زودست مبارک حضرت
 متوسل سره میگردد و تحریر اسم ذات حق تعالی از حضور رنگ زعفران
 و اندک اعلم بدین وجه بوده باشد که رنگ زرد و حضور صیغه است بافتاش از
 حق تعالی در تصور عارف چنانچه بدین وجه عبادت بیضی عارفین و سالکین است
 که بر سه افتاش و ثبات تصور نفس اسم ذات را رنگ زرد و تحریر بنوده
 پیشانی نهند و این رنگی است که حق تعالی بعاشقان و عجبان خویش هر روز
 می فرستد چنانچه گفتند الله شمس عاشقان را در شانی اسه لیس
 آه سره و رنگ زرد و همیشه تر و در حال مبارک حضرت امام زین العابدین
 رضی الله عنه و او را است که هرگاه حضرت امام زین العابدین رضی الله عنه باران

باران خدا و او را میفرمودند رنگ چهره مبارک حضرت رضی الله عنه زرد و میگردد و چون حضرت
 از اسباب حضرت رضی الله عنه استنار نمودند که حال رنگ چهره مبارک حضرت
 اینطور برامیگردد و پس حضرت امام زین العابدین رضی الله عنه جوارش و مبارک است
 که مقید اند که من پیشانی او را شایسته می استیم که او را و الجلال و قهار است پس از ارشاد
 مبارک حضرت امام زین العابدین رضی الله عنه ظاهر گردید که زردی رنگ چهره
 مبارک اثری از خوف و خشیت قلب است چنانچه حق تعالی در جوارح خالص نور
 می فرستد مانند آفتاب رضی الله عنه من مبارک الله اعلم استی آیت جبارین نیست که خوف
 حق میکنند از بندگان حق تعالی که عالم بود و اندک دیگر جایی است مایه و قلوب هم و جلالت
 انهم الی بهم و جبر و او رنگ بسیار در حق تعالی است و هم لهما سابقون معنی آیت
 و قلوب آن کسان خرم تا که اندک با نوحه که انسان بجانب پروردگار خویش جمیع
 کسندگان اندک و زود و زود می میکنند بجانب نیکیا و گریه بر سه آن نیکی سبقت
 کسندگان اند و هم بد دیگر جایی است مایه انما المؤمنون الذین اذا ذکر الله و حببت
 تقوی هم معنی آیت جبارین نیست که سر منین انسان اند که هرگاه ذکر کرده شود خدا شایسته
 خرم تا که می شود و لهما او شان و چون این رنگ زرد و رنگ عجبان خدا و
 عاشقان او است که فضا و ذرات خویش بذات حق تعالی حیات حقیقی و ابدی می
 شود و اندک بخیر معین اثر او شان دل مردم و دلان زنده می گردد و در حیات فانی
 باو شان بقا و ابد فانی پس فرامیگردد و در غایت حق تعالی گاو به که باعث می
 مقبول حرم جی اسرائیل بود و چون رنگ زرد و آن گاو بگرد و نگیدار شاد و فرود
 چنانچه در قرآن شریف دارد است بقره صفه اذ فاق نوبها سر الذین معنی آیت که

آن که در سبب زنده شدن آن کما که خوش میکند تا ازین راه و قصد آن چنان است
که شش از قوم نبی اسرائیل مقتول گردیده بود که قاتل آن معلوم نبود و در مقتول پیش
موسی علیه السلام التماس نمود که حال قاتل معلوم شود پس من تمامه بجمع میگردانید و ارشاد
فرمود که بعد از پنج چوب از آن کما که بر مقتول زنده شده نام قاتل
خوشی نماید و از ارشادات بزرگان مستفاد است که بر زردی رنگ میت
از آنکه مضرت است و اینجا خصوص زعفران برای رنگ دادن و اندام بدن و جو بود چنان
که زعفران از دیگر اشیا الوان زردی خوش بود پاکیزه تر می باشد و نیز زعفران
و حریت اسمی است که در چند زبان با اسم هندی و عربی و فارسی همون زعفران
است بخلاف اکثر اشیا که نامهای آن در هر زبان جدا جدا استعمال است
و هم وحدت استمالی است که در ترکیب دو او هم ترکیب نداشتن استمال
همون زعفران است و تورا این حضرت سید محمد شاکر صاحب قبله قدس سره
جواب می دهد که اسم ذات با بیان و اندام علم بدن و جو بوده باشد که
چنان عادت مشایخین رحمهم الله تعالی جمعین جاریست که بعد از شستن اسم
ذات محبوب آن با بیان می خوانند که ای سجد و جبره ظاهر اسم بحال عارف
و اسم ذات مناسبه خود را و اول آنکه عارف و اولی مستغرق بجز شود و حق می باشد
و عارف سیر و طریقه بان بجز شود و حق حاصل می باشد چنان که مایه مستغرق
آب بود و در آن سیر و طریقه کند ازین معنی شعر مندی شاه سید منیر
المقلب به شاه خاموش علیه الرحمه که از عرفا این دایره بود و ذوق بود که است سفر
مثال مایه به حال اپنا ربه عیبه مدون دریا و غیر بنین به که گویا به دریا

در چوب و بات آب مین به و این شصت و نهمی است که مطلع آن ایست مطلع
گویا به قرآن مین سخن از قرب به سجد و اسکو تعاب مین به و در گاه بنین به
تسعه به پرده خودی به و خود و حجاب مین به و در شاه خاموش علیه الرحمه این
غزل را بحجاب غزل حریت فرموده اند که مطلع غزل حریت است شعر سبک که بگوید
و می به پرده که ذات جاری حجاب مین به و در او کما کثیر بنین به گویا
ندکی قدرت تعاب مین به و در اسم کلام عرفا که بشود حق ظاهر و اندام
ای باشد و کلام محجوبان که بحجاب خودی افتاده اند چنان به پرده غیریت می باشد
ایضا اندام عارفان حق که فانی بذات حق می باشد بوده اند و در استاری که مضاربت
بنین می چید اگر چه است محبت اندک و نشان بگویند بر او خدا و شهیدان حق بودند
و جو و حقیقی حق زنده اند و در عارفان و اولی غیریت طهارت حاصل کرده اند
چنان حال مایه است که زنده آن مایه حکم خدایع میدار که به وسیله اکل مایه
باید است و بدین جهت موت به سجد و دیگر جانوران ماکول الله هم محسوس و در در می شود پس
طهارت مایه به سجد و اولی حریت و جود ازین معنی ظاهر گردید که حق تعالی خود
حریت هم مایه در قرآن شریف فرموده است هو الذی یحرککم السجرات کما یطریا
من آیات او حق تعالی آن ذات پاک است که مطلع گردانید به شاه سید منیر
که در شاه شاکر گوشت تازه پس گوشت تازه را و از زمین گوشت مایه است و ذات
که در عارفان و اولی از مشایخ به حق تعالی دور باشد چنان ان اعتراف و در نظر و لاف
میل و بود که باکی جان ازین سبیل تر بنظر خودی آید چنان حال مایه است که کما
در آب دور از خطر و محال چنانچه مایه به آب فرو برد انقض است بیک اگر در

مال نیاستند پاک گرد و رانها آنکه در روز مارت معتدل و پرازدن حق تعالی
 میباشد چنان در روز مایه پرازدن نقش اسم ذات است زیرا که خارج است
 مایه که متصل از استخوان پشت مایه میباشد صورت نقش اسم ذات پیدا
 میکند و در شکم مایه پرازدن را در استخوان شکم است چنانچه از نقش اسم
 ذات منتقل بوده است قاضی آنکه قاضی انسان کامل را که عبارت از مارت
 است و فانی ذات حق تعالی اند در صورت اسم ذات یعنی الف الف الف
 میدهند چنانچه حافظ شیرازی علیه الرحمی فرماید شعر نیست در لوح و لم یکن
 قاضی یارب چه کنیم عزت و کرم یاد نداد استادم و پس قاضی مایه شکل
 الف اسم ذات است و در اینجا لطیف دیگر است که بعد صفت فاطمین عرض
 می شود و اسم مایه لفظ فارسی است که عربی آن نون و حوت است و مایه
 مایه در لغت فارسی نیست آن میباشد پس اسم مایه بدین معنی است
 بذات پاک حق سبحان تعالی گردید زیرا که ظهور در عالم از تجلی ذات پاک حق
 سبحان تعالی است که ذات پاک حق سبحان تعالی به تنزل صفات خویش
 ظهور در عالم فرموده است پس عالم مکتوم و نفی است و ذات حق تعالی
 بطور عالم و مظهر خویش ظاهر و موجود است که معنی کل من علیها فان یزول
 و در یک ذوالجلال و الاکرام همین است که عالم کعبارت از غیرت است
 ذات حق تعالی است در هر زمان از ازل تا به بعد مدام هست و بقا دارد
 بر اسم ذات پاک حق تعالی است چنانچه نظامی گنجوی علیه الرحمی فرموده
 آید که میفرموده اند همیشه استند آنچه هستی توئی و پس لفظ مایه با حبت

مستی عربی بدینجانب مشیر است که ظهور در ذات آن مایه غیر صفات حق تعالی نیست
 بلکه ظهور در آن مایه شکل ذات حق تعالی است که ذات حق تعالی به تنزل صفات
 خویش در آن ظهور حاصل می نماید هر فرموده است و در عربی هم مایه نون است و در
 لفظ اسم نون اول در آخر هم نون است و این هر دو نون نفی است و در میان هر دو
 نون واو وجود مایه است یعنی ازین معنی کنایه بدینجانب است که وجود مایه
 یعنی العدم است پس چنانکه قبل وجود مایه نفی و عدم مایه بوده است بعد
 قضا مایه نیز عدم خواهد بود و قضا وجود بر حق تعالی قبل وجود مایه و نیز بقا
 مایه است که معنی هو الاول هو الآخر است و این وجود مایه که بین العدم است
 و حکم عدم است چنانچه گفته اند الوجود بین العدم بین عدم کالظهور بین الدین
 و معنی وجود عالم که میان هر دو عدم واقع شده است که قبل وجود عالم عدم
 بود و بعد قضا عالم نیز عدم خواهد بود حکم عدم دارد و ضرب المثل بین وجود
 ظهور است که میان دو عدم واقع شده حکم عدم میدارد و معنی نیز و یک فقها زنی
 را که اولایه ایام و حیض آید و بعد از آن ایام طاهر باشد من بعد تا
 ایام خون حیض جاری گردد و پس این سه ایام طهر که میان دو مدت
 مدت و عدم که واقع شده اند حکم حیض و عدم میدارد و در هیچ مقام است که
 که وجود مایه که عبارت از واو و فینا بین یعنی که در هر دو عبارت از نفی و
 عدم است واقع است آن وجود مایه هم حکم عدم است زیرا که در تمام واو که
 عبارت از وجود مایه است که واو است که در میان آن هر دو واو الف واقع
 شده است و در خط عربی و اورا مدور بصورت نون می نگارند و مدور

منبر لفظ یعنی نون است که لفظ یعنی نون چون در سر نون نون متصل شود صورت
 سر و او پیدا می کند پس کسب هم و او هم دو نون است که بیان آن الف واقع گشت
 پس آن دو نون اسم و او هم و آن نون یعنی و عدم است و این الف که سر اسم است
 است و او هم و او هم نون است که در آن بر بقا و ذات حق است و آن لفظ
 یعنی نون که بر بال اتصال سر نون گردید صورت سر و او پیدا نمود و آن لفظ
 تعیین است که بواسطه ظهور و جلوه گری اسم و او جلوه نمود و سر اسم نون نمود
 با هم نون لاحق گردید که ظهور و جلوه گری اسم و او از آن گردید و از او یک
 آن لفظ یعنی و نون که لفظ تعیین است و او یک در لفظ نون بود هم و او
 را ظهوری و وجودی و حیاتی و عالمی و مطلق است یعنی نون و او
 تعیین صفاتی حق تعالی چون ظاهر عالم و در ذات که مطلق حق تعالی محقق گردید
 بود و چون در ذات که مطلق حق تعالی به تعیین صفات ظهور و جلوه نمود
 عالم از تعیین صفات حق تعالی که در وجود و در تفصیل و تشریح است که در حدیث
 شریف را در است کلام الله و کم کلام حق تعالی بود و حق تعالی و بنو
 یا در ذات حق تعالی که اشیای بی عقلی ظهور عالم تعینات بود و ظاهر عالم
 علم حق تعالی تفسیر و تعجب بود و در حق تعالی ظهور گری عالم ظهور و آن
 خواست تعینات علمی غیر عقلی به تعینات صفات ظاهر است و او یک
 ظاهر عالم که در پس حق تعالی این سر کمون خویش را در اسم و او ظاهر
 ضرر بود چون از میان اسم و او و منبر گردید که حقیقت اسم و نون بعد از
 که بیان آن الف اسم ذات واقع است متحقق گشت که او بوالی نفع و جود

جود او و حقیقت از تجلی ذات مطلق حق تعالی است پس ثابت گشت که
 او باقی که عبارت از او و او و او است و او هم و او هم و او هم و او هم
 می نون است و او هم و او هم و او هم و او هم و او هم و او هم و او هم
 و این شرح آن عبارت شد که در کتاب سیدنا و در شهادت مولانا حضرت
 سید شاه محمد صاحب قادری قدس سره در بیان اسم و او نون عرض نموده
 شد و همین معنوی است که اسم و او یک باقی که حوت است معنی است که در
 است حوت علیه و آخر اسم آن تاسه قراب است پس اول آن افراد همون ذات
 آن تاسه معنی است که هو الاول و الاخر نشان او است و او است که در میان
 نون شده است عبارت از او و حوت است است و از بیان مابقی که در شرح
 آن عرض نموده شد ظاهر گردید که او و نون تجلی ذات حق تعالی است
 پس از این بیان بودن حوت معنی تجلی ذات حق تعالی ثابت و واضح گشت
 که این چنین در اسم و او هم و او هم و او هم و او هم و او هم و او هم
 می حضرت پوش علی بنیا و علیه السلام که از انبیا و کرام بودند و لفظ مابقی
 آن ذات انبیا علیه السلام محرم اسرار حق بود و از انبیا و کرام و جمیع اسرار حق در
 حق تعالی و الا ان است بجا که بر او و در تعینات علیه السلام چون ظهور
 مابقی تاسه را بر او ظاهریت و وجودی و لفظ آن مشاهده نمودند بجا
 می عرض نموده که موجود در بر ظاهر عالم غیر ذات تو نیست و تو از غیریت
 بود که چنانکه اسرار حق و بی خویش را در لفظ مابقی ظاهر نموده بود و بجا
 پس علیه السلام در لفظ مابقی از اسرار حق فیض یافت شد و یونس علیه السلام

مجلسی علیه و سلم و دیگر و دیگر از آن کیفیت لرزه قلب مبارک نبوی صلی الله علیه و سلم و دیگر و دیگر از آن توحید مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 جانب پیشین ایمن مبارک گردید و حضرت خدیجه الکبریٰ رضی الله عنها شاد
 مبارک فرمودند که از اتفاق جبرئیل خوف بر نفس شریف خود و یا فقر و مشقت
 خدیجه الکبریٰ رضی الله عنها بخود مبارک نبوی صلی الله علیه و سلم و حق
 و مستغنیان که لا ینجی کما الله ابداً لک لتصل الرحم و تحمل الكل و تکتب اللودوم
 و تقرض النقیص و تعین علی الخائض یعنی بر نفس مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 چیست بخوابید زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم میفرمایند و از گمان طایفه
 شققت می بردارند و امانت مفسدین و بیایندت میمانان و مدد بر کار است
 حق میفرمایند پس صلای صلی و اعانت بر کار با کسی خیر و سهل نمودن شققت
 از کسی فطرت مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم بود فلیند او را که نعم
 مرحوم رتبع فضیلت مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم بوده اند که خبرین
 یا فضیلت مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم است که در حدیث نبوی صلی الله علیه و سلم
 علیه سلم در روایت که حدیث کتاب الله و خبر الهدی مدنی محمد صلی
 علیه سلم میفرماید حدیث راست ترین سخن کتاب حق قائل است و بیش
 فضیلت از فضیلت محمد صلی الله علیه و سلم است باید دانست که باقی بیعت
 از او نیاورد که ارام و رفاه و نفع باطنی است که سید مستغنیان یا بسید خائضین
 میفرمایند پس اصل آن از حدیث مذکور بالا که در بیان اوایل نزول وحی
 عرض کرده است میباید آنرا تعظیم و تکریم حضرت سید محمد شاکر صاحب حدیث

مجلسی علیه و سلم و دیگر و دیگر از آن کیفیت لرزه قلب مبارک نبوی صلی الله علیه و سلم و دیگر و دیگر از آن توحید مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 جانب پیشین ایمن مبارک گردید و حضرت خدیجه الکبریٰ رضی الله عنها شاد
 مبارک فرمودند که از اتفاق جبرئیل خوف بر نفس شریف خود و یا فقر و مشقت
 خدیجه الکبریٰ رضی الله عنها بخود مبارک نبوی صلی الله علیه و سلم و حق
 و مستغنیان که لا ینجی کما الله ابداً لک لتصل الرحم و تحمل الكل و تکتب اللودوم
 و تقرض النقیص و تعین علی الخائض یعنی بر نفس مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 چیست بخوابید زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم میفرمایند و از گمان طایفه
 شققت می بردارند و امانت مفسدین و بیایندت میمانان و مدد بر کار است
 حق میفرمایند پس صلای صلی و اعانت بر کار با کسی خیر و سهل نمودن شققت
 از کسی فطرت مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم بود فلیند او را که نعم
 مرحوم رتبع فضیلت مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم بوده اند که خبرین
 یا فضیلت مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم است که در حدیث نبوی صلی الله علیه و سلم
 علیه سلم در روایت که حدیث کتاب الله و خبر الهدی مدنی محمد صلی
 علیه سلم میفرماید حدیث راست ترین سخن کتاب حق قائل است و بیش
 فضیلت از فضیلت محمد صلی الله علیه و سلم است باید دانست که باقی بیعت
 از او نیاورد که ارام و رفاه و نفع باطنی است که سید مستغنیان یا بسید خائضین
 میفرمایند پس اصل آن از حدیث مذکور بالا که در بیان اوایل نزول وحی
 عرض کرده است میباید آنرا تعظیم و تکریم حضرت سید محمد شاکر صاحب حدیث

برادر صاحب خورشید یعنی حضرت سید شاه غلام محمد صاحب قبله قادسی مدظلہ
والہ ماجد پیر و درشد را از مابین دیگر برادر صاحبان صغیر و ال برعلو مقام و
مرتبت حضرت والہ ماجد پیر و درشد قبله و کعبه میباید و چنانچه در کتب اعلام
وسیر و اردو است که توجہ مبارک نام آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بر حال
سپارک خاتون الزہراء سیدۃ النساء العالمین علیہ السلام حضرت زینب و کافعم رضی
اللہ عنہا میباید و چنانچه برگاہ کہ تشریفاتی فرمائی حضرت قبول رضی اللہ عنہا نیست
سپارک آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم میشدند آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم
برائے تنعم حضرت قبول رضی اللہ عنہا قیام فرمود و حضرت بفسد رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم را بجای شمس خورشید نشانیدند و همچنان آنحضرت صلی اللہ علیہ
وسلم باز حضرتین امین حسنین رضی اللہ عنہما را گوارائی داشتند کہ در جبین
بلوۃ حضرتین حسنین رضی اللہ عنہما بر دو شش مبارک خورشید میگرفتند و چنین
از دیو توجہ مبارک بنویسند صلی اللہ علیہ وسلم بحال مبارک خاتون نبوت فاطمہ زہرا
رضی اللہ عنہا و بر حال مبارک صاحبزادگان خصوصاً از وفات مبارک آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم از حسب السج و جلی کے تصور خواہد بود و بلکہ از دیو توجہ مبارک
حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بر حال مبارک حضرت خاتون الزہراء رضی اللہ عنہا و
جنابزادگان حسب ارشاد الہی بعلو مقام و مرتبت بود و بتجدیل حالت جذب و سکر
حضرت سید محمد شاہ صاحب قبلہ بحالت محو و سلوک بوقت تشریفاتی فرمائی
در نشو و الہ ماجد پیر و درشد برادر صاحب خورشید را تشریفاتی ادائی در تنعم
بر حضرت برادر صاحب خورشید بود کہ ادا سے مراد صلی اللہ علیہ وسلم و مکرم از حالت

[illegible]

الکبار من امتی یعنی شفاعت من براسه اول کبار از امت من شامل است
 پس بار دوم حضرت ابو ذر غفاری رضی الله عنه سببان بخدمت مبارک
 نبوی صلی الله علیه وسلم عرض داشتند و ارشاد مبارک نبوی صلی الله
 علیه وسلم چنین طور جواب او شان صادر گردید چون بار سوم می
 حضرت ابو ذر رضی الله عنه بخدمت مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم
 عرض داشتند بعد ارشاد جواب باینو در منی الله عنه ارشاد مبارک
 گردید که علی رغم الف ابو ذر یعنی اگر چه ابو ذر تو یعنی رنجیده و ناراض باشد
 مگر آنکس که قایل گردد توحید و مسلم است مستوجب دخول جنت خواهد بود
 باید دید که درین حدیث شریف بگوشتش در پاره رقت رحمت الهامین
 چقدر ارشاد مبارک معطوفی تا کید براسه دخول جنت امت مرحومه
 وارد است پس دخول جنت جمیع صحابه کرام رضوان الله تعالی علیه
 که شان مبارک صحابه کرام رضوان الله تعالی علیه جمیع در امت
 مرحومه عظیم و مرتبه صحابه درین امت مرحومه رفیع است چگونه لازم نخواهد بود
 بر این هم ارشاد مبارک مصفوی صلی الله علیه وسلم بقریح انما مختص به اولی
 از صحابه کرام رضوان الله تعالی علیه جمیع صحابه کرام رضوان الله تعالی علیه
 صلی الله علیه وسلم بشارت دخول جنت بضمیت ده قن صحابه کرام
 رضوان الله تعالی علیه جمیع دال بر زیادتی سه فراری مبارک آنحضرت
 صلی الله علیه وسلم بر حال مبارک آن صحابه کرام رضوان الله تعالی علیه
 جمیع است و بدین وجه که آن صحابه کرام رضوان الله تعالی علیه

که سه مرتبه بجهت بوده اند از اشراف بشره میگویند و تاول طعام حضرت سید
 محمد شاگرد صاحب قبله قدس سره بخاند آن صاحبان که مبذول عنایت و
 سه فراری حضرت بودند هم بوجه زیادتی سه فراری مبارک حضرت بر حال
 او شان بود که درین اتباع سنت نبوی صلی الله علیه وسلم است که سه مرتبه
 بیج و وارد است من و می غایب یعنی بر کس که دعوت کرده نشود و سبب آنکس
 اجابت و دعوت کند و طاعت شریف آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود که بر کس که
 بخدمت شریف آنحضرت صلی الله علیه وسلم دعوت طعام عرض میشود
 آنحضرت صلی الله علیه وسلم از کمال سه فراری خویش تاول طعام بخاند
 آنکس می فرمود و ندانم یعنی و پرورش نمودن حضرت سید محمد شاگرد صاحب
 قدس سره حضرت پیرو شد قبله و کعبه را فعل بینی و پرورش حضرت و
 خلیفه انبیا علیهم السلام است چنانچه در قرآن شریف وارد است که زکریا
 نبیا علیه السلام که از اقربا و یم علیها السلام بودند حضرت مریم علیها السلام
 از لایم غفلت پرورش نمودند و فضل و شرفی در قرآن شریف
 همین است چنانچه مجله آن تقد در قرآن مجید ارشاد الهی است و کلمات ذکر یا
 یعنی کلمات و مناسبت پرورش مریم علیها السلام زکریا علیه السلام است و در
 و آنحضرت صلی الله علیه وسلم حضرت زید رضی الله عنه را پرورش فرمود
 چنانچه بدین وجه در زاد مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم نسبت به نسبت
 زید رضی الله عنه بآن حضرت صلی الله علیه وسلم شبیه داشت یعنی در آن
 مبارک حضرت زید رضی الله عنه ناظرین رسول الله صلی الله علیه وسلم میگفتند

فعلیه آیه کریمه کان محمد ابا احد من رجا لکم و لکن رسول الله و خاتم النبیین لما یلا
 کر وید معنی آیت منیت محمد صلی الله علیه و سلم و الله کما هی از مردان شایسته
 و هم دیگر آیت کریمه نبشاد همین شهرت نمانش که دید او و هم آبا بهم هو اقط
 علیه الله فاعلموا با او بهم فاذا لکم فی الدین و ما لکم معنی کسی که بیتی
 خویش گرفته اند انتساب و لدیت او شان بجانب آبا و او شان بکنند
 پس اگر آبا و او شان یعنی داند پس او شان برادران و بیتی بوده اند و او شان
 شایسته باشد و دانست که این هر دو آیت کریمه محض برقیات بودن فعلی
 فعلت آنحضرت صلی الله علیه و سلم مذکور نموده شده و نه ممانعت انتساب
 نسبت فعلی ببنی بجانب شخص شئی در آن صورت متوجه است که فعلی
 و جنبی باشد پس حضرت سید محمد شاکر صاحب قند قدس سره که حضرت
 پیرو شده قند و کعبه را فرزند خویش میفرمودند از معنویان آری معنی شئی است
 که بحدیث صحیح وارد است که عم الرجل منوایه یعنی عم مرد مثل پدر او وید باشد
 و بعضی علماء که حضرت اسحاق علیه السلام را فوج اند گفته اند و آنحضرت صلی
 الله علیه و سلم در اول و اسمعیل علیه السلام اند و اسحاق علیه السلام پس
 معنی حدیث انما ابن النبی یعنی من فرزندان و فوج بوده ام نزد آن علما
 همین است که سید و الله جده آنحضرت صلی الله علیه و سلم فوج اند که تفصیل آن
 در کتب سیر مذکور است و دوم حضرت اسحاق علیه السلام که برادر جد امجد
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم یعنی اسمعیل علیه السلام اند چون حضرت اسحاق
 علیه السلام برادر جد آنحضرت صلی الله علیه و سلم اند پس نسبت و لدیت

و انبیت آنحضرت صلی الله علیه و سلم بطرف حضرت اسحاق علیه السلام درست و
 جائز است زیرا که بودن عم مثل پدر از حدیث صحیح ثابت است پس تفسیر کردن
 حضرت سید محمد شاکر صاحب قدس سره ذات مبارک حضرت پیرو شده قند و کعبه
 از و لدیت خویش هم باتباع سنت نبوی صلی الله علیه و سلم خواهد بود و اما معاینه
 کنانندین حضرت سید محمد شاکر صاحب قدس سره سیر و نماشا حضرت پیرو شده
 خیر در کتب در ایام مغربین معاینه کنانندین باز سه باطل و خیال خویش بکلیب باطل
 خیال حدیث و جایز است چنانکه در حدیث نبوی صلی الله علیه و سلم وارد است که
 چند کتب بر و جایز است از آنجمله باطل و خیال که از آن زمان زمانند و فرستاده
 او شان است و هم کتب با فرس که از آن درستی سامان جهاد باشد و هم بحدیث
 صحیح وارد است که بر روز عید کوکان حبشی از حربه با سه صغیر یارزی میروند
 و آنحضرت صلی الله علیه و سلم بجهل و جسم مبارک خویش معاینه آن بزرگواران
 حبشی بحدیث عایشه الصدیقہ رضی الله عنهما معاینه میکنند حتی که دل مبارک حضرت
 عایشه صدیقہ رضی الله عنهما از معاینه شیر یارزی طفلان سیرگر دید و حضرت عایشه
 صدیقہ رضی الله عنهما از خود و معاینه آن شیر یارزی طفلان باز کرد و دیدند و هم دیگر
 حدیث وارد است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم خرقین امانین حسنین
 رضی الله عنهما را بر پشت مبارک سوار می کنانند چنانچه آن حدیث بلفظ عرض کرده
 میشود عن جابر رضی الله عنه قال دخلت علی النبی صلی الله علیه و سلم و ابرو الحسن
 علی طهره و یقولون نعم الجبل جملکم و نعم الحلال الیعد لان انما روی از جابر این حدیث
 رضی الله عنه که روایت میکند حاضر شدم من روزی بخدمت مبارک آنحضرت

محضر باشد بر تبت و دوری نفس از ریاضت و روزه انچه افعال و حرکات اولیا
 آمده است موافق اقبال نبوی صلی الله علیه و سلم اندوخته اقبال ظاهر شرح لغت
 باشد یا اقبال باطن شرح شریف بود که بحقیقت بازده است چنانچه پیش
 مناب حافظ شیرازی علیه السلام مبارک میفرماید شش هر بی سجاد و غیرین
 کن اگر چه چنان گوید که سالک سبب خبر خود را در راه و رسم منزلهای چنانچه درستی
 همین شرح کاسته از استاد حضرت مولوی عبدالحلیم صاحب مرحوم الکنز القادر
 مستفاد گردیده است که در یکصد و شصت و شش خورشید منور بود که با شش منی این
 شرح جیت چندان بستم نمی آید پس آن شش خورشید مبارک و نور و نیک و شریف
 باز نماند که به طالع و محاوره اهل این دیار فرود آمد و طوابع می گویند بهر باشد
 آنکه که در اعتقاد خویش با شش خود کامل در اسبج بود و زمان مرشد خویش را بماند
 دل قبول نموده همان شب بخوابد زن و دلا و مستاجر و صاحبان خویش طلب نمود
 چون زن مستاجر و همراه آن زن و دلا و بجان آمدند به تمام خلوت با آن مرید
 مرید قبل از آنکه با آن زن بستر شود از احوال آن زن استفسار نمود و آن زن
 همه که گذشت خویش و احوال خاندان خویش بآن مرید بیان نمود پس از آن
 آن مرد و زن و مرید معلوم کردند که با همی نسبت زوجیت میدارند و با هم زوجه
 بودند و بعد که در مدت دید با اتفاق زمانه فراموشی واقع گردید و بعد از آن مرید
 زن او نشان چنان واقع شده بود که وقتی در سفر بگم کردن راه همچنان آن
 اتفاق ناگهانی فراموشی گردید و بود و از آن زمان بپیکر از احد الزوجین تلاش و بگری
 میباشند آخر اندران شهر که شش کن مرید شد و فراموشی آن شهر بود آن زن

و در پس چو آن زن بهر زمان و وقت با خود نگاہ بود و از آن شب که در آن
 او چنین گردید و چنان آن خطور نمود که شش خورشید ازین عالم فانی بملک جادو
 و گزشتند ایشان که حصول خورشید از حیدرین قتل حرام است نموده
 شود چون آن زن دلد که در پیش آن مرید و مرید و آن شهر بود و از او که
 شد چو مرید اطلاع یافت و نسبت حسب الطیب نزد آن مرید و در پس حرکت اقبال
 شش کامل ملاقات باز و بعد از آن مرید حاصل گردید و در پس شد پس از این
 پس از آن حکمت بالذات حق تعالی و تصرف آن شش کامل بود که سبب همین
 عقبی آن زن با شش خورشید فانی گردید پس از این واقعه شش خواهر باطل
 شیر از علیه السلام گردید که اگر چه حکمت ارشاد و شش نیز اما میان نیاید و نظر به
 بعید است اما میان از قاضی ارشاد و شش ناپیدا بود و در مستفیضان و مریدان
 را می باید که در وقت و سبب درنگ ارشاد و شش را بجان و دل بجا آورد و کار
 مبارک شش را در حکمت و صلوات میباشد و قرطمان واجب الا و عمان شیوخ
 سبب جاده شریف و طریقت بود و که هر آن کالین بودی راه حق تعالی میباشد
 او نشان از راه و رسم منازل حق آگاهی میباشد پس بپیش از مبارک شیوخ
 است با حجت و معجزات راه حق تعالی است و موافق این معجزات که اولیا و اکابر
 بکلیه و صحت خود را منافی میدارند و بگویند اظهار ذات خویش میکنند که بنظر عایان
 خلوت شرح معلوم گردد و اگر چه حرکات و افعال اولیا بحقیقت موافق شرح
 شریف اقبال نبوی صلی الله علیه و سلم میباشد حال مبارک حضرت باو نیز
 استقامی قدس سره از زبان مبارک حضرت پیر و مرشد قبل و کعبه مرشد گردید

حادث مبارک حضرت بایزید مطهری قدس سره بود که چون بشهر رسید
 سیر نمودند و در آن شهر شهرت تصرفات و ولایت حضرت دیگر دید و گورو
 انبوه خلایق براسه استغاده دینی و دنیوی و انجمن مرام خود با حاضر حضرت
 مبارک حضرت بایزید مطهری قدس سره میگردد و ندیس در آن وقت حضرت
 بایزید مطهری قدس سره از دمام خلایق را باعث برج اوقات خیال فرمود
 بشهره دیگر نشینت میرودند و سفر میفرمودند و همچنان نقل و سفر حضرت بایزید
 قدس سره در شهر به شهر میگردد و ندتا بشهر رسیدند که در آن زمان با چو
 بود و آنجا نیز چون انبوه خلایق بشهرت حالات حضرت جمع شدن و وحی
 نمود و گفته حضرت بایزید قدس سره علی رؤس الاشتمال بدوین و اولیا
 قیمت قرص نان از دوکان نان بر سه گرفته شاول فرمودند و هم فقرا را حجت
 بول بحالت قیام فرمودند پس معاینه این اکثر کسان از عقیدت خدمت
 حضرت بایزید قدس سره برگشتند و گفتند که اینچنان شیخ صاحب مقام و پر
 مشتم بود و اگر او شان فی الواقع صاحب ولایت و منزلت میبودند این
 چند امور خلافت از ایشان نیز رسیدگی که انظار در راه رمضان و دوم
 غصب قرص نان بغیر دادن نیست از دوکان نان نیز دو سوم فقرا را حجت
 بول بحالت قیام که این بیست منتهای شریعت بود ند پس وقوع و ظهور این منتهای
 منتهای شریعت از صاحب ولایت ناممکن است بعضی از خاص متقدمین که
 بحضرت مبارک حضرت بایزید قدس سره منتهای عقیدت را نسخ میدارستند
 است غلامان خیال از حضرت بایزید قدس سره که خلافت حادث حضرت

انبوه حجت بدین امور خلافت شرع شریف از ذات مبارک حضرت چگونه بوقوع
 حضرت بایزید مطهری قدس سره جواب او شان ارشاد مبارک فرمودند که
 آنرا این بر سر امور از من بوقوع رسیدند خلافت شرع شریف نبوده اند
 لیکن انظار در راه رمضان و انجمن است که من مسافر بوده ام و انظار بر سر
 مسافر و در راه رمضان چند روز است که حق تعالی میفرماید من کان منکم مرابطاً
 او علی سفر فخره من ایام اخر معنی آیت اگر از شما یا در راه رمضان شریف
 بیاید یا بر سفر باشد پس سجده است سقر ایام دیگر و زده وار و در وقت
 سفر انظار کنند و لیکن اگر فتن قرص نان از دوکان نان بغیر او انی قیمت
 پس آن نان نیز عین است چون انچه ملک میداد و ملک مولی او باشد
 چنانچه مسکن شریعت است العبد فانی ید ملک لولاه یعنی عید و انچه که در
 دست او باشد ملک صاحب آن عید بود و الا فقرا حاجت بول بحالت
 قیام پس مرا عذر نبلی است که از آن قدر و مرا و شوارینا ید پس در حالت
 عذر فقرا حاجت بول بحالت قیام جائز است چنانچه در حدیث صحیح وارد
 است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم وقتی بر خاشاک قوسه فقرا حاجت
 بول بحالت قیام او فرمودند و او انوار علی رؤس الاشتمال همه امامین صلوات
 و ملک نمودم که از آنرا دمام خلایق که باعث اوقات نیست محفوظ و ناموس
 نامر باید و نیست که حضرت خواجها فاطمه شریعت علیها السلام در اکثر جا بشمار خوش
 تعبیرات شیخ را از پیروان می فرماید و معانی معنی است که معنی معنی
 پرست می باشد و این تعبیر ذوات شیوخ از پیروان الفاظ بیاد می افتد ترک ادب

میباشد که حقیقت چنان نیست بلکه در تغییر است و ذات شیخ ازین لفظ من انکسار
نفس خویش و بیان علوم و تربت و مقام شیخ است و بیان نقل باشد که از حقیقت
ایست که اهل کتاب یعنی بر آن قوم که کتاب و رسول را ندارند حق تعالی تا نزد
گزار آن قوم با حقیقت انکار نمی نماید که ناخ وین او شان بود و مذکور شد
چون قوم بود که بر او شان کتاب نبود و برین موسی علیه السلام مبعوث گشت پس
با حقیقت انکار آن قوم بود و از نبوت موسی علیه السلام که ناخ وین موسی بود و
قوم بود که فرستادند و آنکه همان وین موسی بود و از قوم نصاری سبست چون
او شان بود و حضرت مسی الله علیه و سلم بر آن حضرت مسی الله علیه و سلم
ایمان نیاورد و از اسلام شریف گشتند که فرستادند و دوم که قرآن غیر اهل کتاب
آن قوم که کفار اند که بر او شان کتاب و رسول از حق تعالی نازل نگردید بلکه
او شان محض بود از نفس او شان است و همچو قوم کفار باقسام متعدده و انواع
کثیره ازین مثل است برست و غیر هم اگر چه هر دو فرق کفار کتابی و غیر کتابی
مستحق در مرتبه اول اند اما باعتبار احکام دینی کفار اهل کتاب را نوعی اعتبار
بر غیر اهل کتاب حاصل است که در حقیقت اهل کتاب و غیر کتاب ازین کتاب
باید است خلافت غیر اهل کتاب که در قیود او شان بسط نامان و در نهایت
زمان او شان بسط نامان درست و جایز است زیرا که اگر چه اهل کتاب هم با کفار
بی گناه اند اما اصل وین او شان مساوی و از بارگاه حق تعالی منقول است
که ازین امر بر است کفار غیر اهل کتاب حاصل نیست و در قوم کفار غیر اهل کتاب
قوم کفار انفس برست بدین قوم است زیرا که اکثر قوم به توحید حق تعالی

و از رسیدارند چنانچه ارشاد الهی است و لیکن سالتم من خلق السموات و الارض
یعنی این الله منی است اگر سوال کنی تو از من میگردی منی الله علیه و سلم که کلام
پیدا کرده است آسمان و زمین پس بر آن خداوند گفت آن کفار که حق تعالی
پیدا نمود و مگر قوم انفس برست که بفارسی او شان را معان میگویند و معبرای نام
او شان میگویند است قابل شرک و ذوات حق تعالی اند و میگویند که معاذ الله
و بود و اندک یک یزدان که مایل حقیر است و دوم این من که مایل شر است و نیز
در سبب او شان افعی الافعال یعنی ممانعت از فریغ خویش مباح و جایز است و
در سبب او لیا و الکلام معنی خودی نفس و دوی الکر لکلیا است و همین افعی الایا
است و الایا الله بر چید که لیا و خودی خویش بود مایل حق تعالی شرف یاب
شوند با کسار و توانش نفس خویش خود را بر او می میدارند و از او طاعت
توحید که شعبه از خودی است و اما بر بنیری گشتند و انبیا علیهم السلام با آنکه از
محبت و حفظ حق تعالی و اما از شر نفسانی محفوظ و مامون بوده اند از شر
مبارک حضرت یوسف علی نبیا و علیه السلام در قرآن شریف وارد است
اما برنی نفسی این النفس القاره بالسوء یعنی برنی نفسی من از شر نفس
تغنی که نفس بسیار نر کند به جانب بدی است و او را توحید اگر چه از
او لیا و الله عیاض شد و باید که حق تعالی ناپسند است چنانچه حضرت
شیخ سعدی علیه الرحمه فرموده بدرگاه لطف و بزرگیش بر بزرگان
نهاد و بزرگی ز سر بر بدین معنی مال مبارک حضرت بایزید بطای قدس سر
منقول است که چون رحلت شریف حضرت بایزید بطای قدس سر

ازین و در خانی گردید و اصل حق گردیدند ارشاد الهی بحضرت بایزید علیه السلام
 قدس سره که در یک کسسه بایزید براسه حاجه آورد و در حضرت بایزید قدس سره
 بایزید که حق تعالی عارف و هاشم است که اسرار الهی بر او جاری است و توحید است
 چون در جوی توحید حضرت بایزید قدس سره مقبول مبارک حق تعالی نگردد
 ارشاد الهی بحضرت بایزید قدس سره که در کفر لیلۃ اللیلین یعنی شب
 که در طریقه نورانی که از ان شیرین تر و دروید اگر دید و گفتی که در شکم
 از خود ان شیرین تر و در پس برادر استمال فراموش نمودی و موسی توحید
 چگونه در دست آمد پس حضرت بایزید قدس سره در عجز و تقور خویش مبارک
 حق تعالی سجده ادا نمود و از موسی توحید خویش بایزید قدس سره حضرت
 خواجده حافظ شیرازی علیه السلام بایزید قدس سره خویش بایزید قدس سره
 بنحو بیان شکر فرمود که از ان عظمت شان شایسته بیان کرد و از ان بزرگواری
 عظیم الشان است که بجز بندگان را توحید می رساند و مسلمان می فرماید و بجز
 خاک را بجز فیض اثر خویش کیست بجز ما بجز چنانچه است شکر آنکه
 را بنظر کیست که آید و گوشت حرامی با کندن و محبت بنات شیخ عین السلام
 و وصال حق تعالی است چنانچه شریعت شرعین و ایمان بر او می نمود
 خدا بود و کافر مشرق شوم که مسلمان به ششم و هفتم چنانچه تزلزل و کسالت
 نفس مبارک حق تعالی در درایت بهمان به بارگاه شیخ که ذات شیخ حق
 تجلی ذات حق تعالی است و در سید و مصلوب مبارک که الهی است تزلزل و کسالت
 نفس مبارک حق تعالی در درایت بهمان به بارگاه شیخ که ذات شیخ حق

در کمال حق تعالی که تعظیم و تکریم شیخ خود را ادا می نماید بهمان تعظیم و تکریم آن الهی
 که از خویش عالی مقام و بلند مرتبت اند بهمانی که در کتب احوال شریف
 حضرت محبوب جهانی رضی الله عنه وارو است که از اطراف و اکناف بلاد و ایالات
 الله و اقطاب و ارباب براسه وصول سعادت و اخلاص خدمت مبارک
 میبویید حاضر شده خدمات پرستند و استیوارند حشی که بسیار اولیا و الله و رضوان الله
 تعالی علیه جمیع پیغمبرانی سوار مبارک فاشیه بر داری می نمودند و مبارک حضرت
 محبوب از سر فروری خویش بان اولیا و الله از دانی همه خدمات مانت می نمود
 آن اولیا و خدمت مبارک محبوب بر عرض می داشتند که این بامش علوم مرتب است
 در هر یک که است از ادب و ادب و وقت و زوره اگر جواب خدمت فرود که رشت خود را بر عقابان الهی
 گشت چنانچه حال شیخ عثمان مشهور است که او شان قدم مبارک حضرت محبوب
 جهانی رضی الله عنه قبول نکرد و فی الحال محبوب الهی گشتند بدین معنی از زبان
 شیخ ترجمان سیدی سندی پیرو مرشد عالی استغفار کرده است که وقتی
 مجلس مبارک حضرت محبوب سبحانی رضی الله عنه بیکه از حاضرین خدمت
 محبوبه حالت ذوق و شوق پیدا نمودن حالت از زبان او الملک
 جاری گشت پس سلطنت بر سر من است و همین لطف را بر سر من است
 همه پیغمبران و چون اظهار این محضری خدمت مبارک محبوب که دال بر
 مودت و محبت فاعل است خالی از ترک ادب نیست ارشاد مبارک حضرت محبوب
 سبحانی رضی الله عنه بان فاعل مودت و محبت گردید که اسے بطلان تو بر اسے
 ادکی بود که ملک او بر اسے تو را بحدود پس بان حاضر خدمت محبوب که فاعل

الحاکم علی بود تا شریعت مدعی شود که همچنان از پریشان حالی خویش با او مجلس مبارک
محبوب بیرون رفت و غائب شد که بعد از آن وقت که از نشان او نشان
غریب در اینجا محفل عزا است و جای خوف و خشیت است که چون صاحب احوال
همچنان آداب مجلس بزرگان عالم مقام مزور و واجب است پس بعضی است
تقصیر ما چقدر بعد از آداب خواب بود و حضرت سید محمد شاگرد صاحب قبله قدس سره
با تلبیس حضرت محبوب سبحانی رضی الله عنه آن شخص متقن الحاکم اگر برقص مال کرد
از مجلس بزدگان تربیتا و نادیده سازش فرمود و ذوق حضرت محمد شاگرد قدر
سره قوت حقانی بود که حضرت با بهار قوت حقانی نادید و سرزنش آنکس بر
شهادت لطیف اخروی حق تعالی فرمود که لطیف حق تعالی شدید و معجب است
چنانچه او شاد و مبارک حق تعالی است ان لطیف ذبک شدیدی معنی تحقیق اگر گفت
و طایب پروردگار تو هر آینه صفت است اما استغناء حضرت سید محمد شاگرد
قدس سره از ارشاد والد ماجد در باب تکمیل تربیت اگر چه از اسرار اولیا و حقین
که بجز حق تعالی اطلاع آن نیست مگر از سر فرازی و برکات اقدام مبارک شیعیه
انچه بدین قاعده این مقام کمترین میدر آید بعضی خدمت ناظرین پرداخت میشود و پیش
اهم بالعباد توجه سالک بر چند بجانب جذبه میباشد و اقتضا قلبی سالک بر
بود که سالک همیشه متنبه در ذات حق تعالی باشد که چون حالت سالک ضعیف
از جذب بود است و تربیت شیخ کامل بر سر فرازی مقام جمعیت است یعنی
از تربیت شیخ کامل توجه بر بد عالم صفات باشد که مرید را بهین عالم صفات از
تربیت شیخ کامل مشاهد ذات حق نصیب و سر فراز میگردد و این مقام مقام

جمعیت بهین بود نامزد گردید و است که علم و کلمات و صفات حق در ذات سالک جمع
می آید پس سالک جز تربیت شیخ کامل در ذات حق تعالی متعین و عالم صفات شایسته
و عالم صفات در متنبه و ذات حق در ذات حق میباید پس حضرت سید محمد شاگرد صاحب
از سر به در احوال سالک است حق تعالی که عبارت از حالت جذب است می بود
توجه بر یک حضرت بجانب قبول تربیت مبارک والد ماجد که حصول مقام جمعیت
در توجیه عالم معانی بود و دیگر دید و چون حضرت سید محمد شاگرد صاحب قبله قدس سره
معاذ الله بود و اندر فرازی مبارک والد ماجد حضرت شایسته حال مبارک حضرت است
که فیضان و سر فرازی بر تمام نعمت از برکات خصال صاحبزادگان به بخان خانزاد است
که در باب حضرت سید محمد شاگرد صاحب قبله قدس سره بخدمت والد ماجد خویش که از
ارشادات اولیا و الله است بر از اسرار حق تعالی است که حق تعالی است و اوقات اسرار الهی
خویش است که در پیش شریف نبوی صلی الله علیه و سلم وارد است که شب معراج چون
آنحضرت صلی الله علیه و سلم مقامات علویه فرمود و بقریب مقام بارگاه رب عزت
تشریف بردند و مادرش و الهی آنحضرت صلی الله علیه و سلم گردید که گفت یا محمد صلی الله علیه و سلم
علم غیب را که جمعی بجهت تو گفت کن است که تو صلی الله علیه و سلم پس تحقیق که چه در
شواد اسرار میکند بجهت علما و یانین حق ارشاد الهی بدین جواب داد و فرمود و الله که صلو
یعنی فرستادن حق تعالی باشد معنی فرستادن حق تعالی رحمت خویش را و در حق
چنان است که حق تعالی اولیا و امت مرعوم آنحضرت صلی الله علیه و سلم را با تلبیس
و توسل مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم مبارک که قرب خویش می رساند یعنی چون
اولیا و امت مرعوم را بدایت و توجه مبارک نبوی صلی الله علیه و سلم مقام فنا و بی

حاصل می شود که او را در دست مرحوم در ذوات مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم نایب
 که این اعلی ترین مقام عالی است و در هیچ بایستقامت قرب با او نیاورده و چون معنی صلوات
 است که بعد از شریف و دار دست الصلوة معراج المؤمنین یعنی هر چه مقام قرب
 الهی معنی صلوة است و چون آنحضرت صلی الله علیه و سلم بشب معراج مقام قرب
 حق تعالی را نیز گردیده و خواستند که ذات مبارک خویش همیشه باینجا که ذات حق است
 که جبارت از عالم جذب است متوجه دارند و توجیه مبارک خویش را بجانب عالم معانی
 که جبارت از عالم محسوس است لغزایند و بدایت خلق که جبارت از در سایه
 است مرحوم بدین مقام قرب حق تعالی است متعلق و موقوف به توجیه مبارک خویش
 صلی الله علیه و سلم بجانب عالم صفات است از توجیه ارشاد حق تعالی باینکه
 صلی الله علیه و سلم گردید که آنحضرت صلی الله علیه و سلم توفیق عالم صفات کن
 توجیه مبارک خویش را بجانب عالم صفات متوجه بدار که بر درگاه تو میخواند که از
 تعلق و توفیق ذات مبارک تو است مرحوم ترا به صلوة که معراج و حصول قرب
 بدارگاه نیست مگر از وهابیت و با پس اگر توانی که در ذوات من اختیار خویشی
 نو در رسیدن است مرحوم را توجیه بدین مقام قرب من که موقوف به توجیه ذات
 مبارک تو عالم صفات است چگونه بهتر خواهد رسید و او را در دست مرحوم را
 حسب توفیق فانی الرسول به سرفرازی مبارک مصطفوی صلی الله علیه و سلم است
 مقام رسالت که مختص بذات مبارک نبوی صلی الله علیه و سلم مقامات قرب
 حق تعالی حاصل میشود چنانچه از زبان فیض ترجمان حضرت سیدی سید
 و در شده قبل و کتب عالی مبارک سید محمد غوث گوالیری استفاده گردد و بدین

سید محمد غوث گوالیری قدس سره و رفته مجلس اجاب خویش مال و دوا و اولی
 معراج نبوی صلی الله علیه و سلم بر ذوات خویش بیان نمودند چون بهشت تبارک
 سبحانی گردد و در آن معراج خودی تمکین و قتل حضرت سید محمد غوث گوالیری قدس سره
 و او که معراج خاص نبوی صلی الله علیه و سلم که این اساتین را نیز از بارگاه حق تعالی
 مستند از گردید پس ایشان که دعوی معراج نبوی صلی الله علیه و سلم نمایند معانی
 از او که اسامی خارج اند از این حکم ارتداد و بر او شان جاری کرده قتل باید نمود
 چون حکم ارتداد و قتل نسبت حضرت سید محمد غوث گوالیری قدس سره رسید که
 از اهل کمال که در آن زمان آنحضرت در شریف بودند به است این خبر حکم آن حضرت
 فرمود که همه را بجلب جمع باید نمود که در آن مجلس من حاضر می شوم و سید
 غوث گوالیری قدس سره نیز حاضر خواهند بود و آنچه سید محمد غوث گوالیری
 میگوید که در معراج حکم کفر و قتل جاری کرده اند از زبان او شان اعاد میکنند
 شود از من محسم بشنوم بر این اگر حکم شرع شریف بر قتل او شان بر پا باشد یا نه
 است حاکم آنوقت ارشاد مبارک آن بزرگ را قبول نمود و مجلسی منعقد نمود که
 در آن مجلس جمیع علماء و صدو آن بزرگ و حضرت سید محمد غوث گوالیری قدس سره
 حاضر شدند پس ایشان آن بزرگ پرسیدند غوث گوالیری قدس سره گفت که بر من
 و کیفیت بر من گفتند است بیان کنید حضرت سید محمد غوث گوالیری حالات
 کیفیات معراجی که بر خویش وارد و بود و بیان نمودند چون حضرت سید محمد غوث
 گوالیری قدس سره حالات معراج بر خویش را با مقام رسانیدند از آن بزرگ
 کمال حضرت سید محمد غوث گوالیری ارشاد فرمودند که جود و این حالات چشم شما

بعد از آنکه این ائمه حضرت سید محمد خورشید که امیری قدس سره بجای آوردند بیک
 نورانی که این واقعه چشم من مبارک گردید پس آن بزرگوار علما و حضرات را فرمودند
 که هر یک سینه بیدار خورشید احوال صافی باین میکنند درین صورت که امی موافق اشرعی
 برادرشان لاریز نیاید زیرا که دیدن ذات خداست و در خواب نزد علی و اهل بیت
 و جایزه که حضرت امام ابوحنیفه کوفی رضی الله عنه و اهل بیت را بنور اب و بره انداخته
 دیدن حالات معراجی بنام تمام درست و جایزه باشد که اصل از بیان بالا واضح
 گردد که توجه مبارک است حضرت سید محمد علیه و سلم در شب معراج بجای آنکه
 ذات بر خیزد ارشاد الهی فعل با محمد ان رنگ اعیان گردید و او را لیاقت
 شهبان آن حضرت سید محمد علیه و سلم اندک فیض و فیوض ولایت بادشاهان از
 مشکوه نور است حجاب حضرت سید محمد شا که صاحب قبول قدس سره و قد
 والد ماجد که شیرانها که ذات بود سیم با بیاض نبوی صلی الله علیه و سلم بود
 آن شکسته شدن دندان هر دو معراج خدمت حضرت سید محمد شا که صاحب قدس سره
 که آنکه گشت مبارک حضرت سید محمد شا که صاحب قدس سره در دندان خویش
 نیز در گذشت بود بسبب برادران حضرت آن گشت خویش باید داشت که مزاج
 اگر چه سخت محضی سلسله اقدار و سلم است که مزاج که خلوت تهذیب ظاهر و
 کتیب بی باک است چنانکه مزاج آنحضرت سید محمد علیه و سلم در حدیث نبوی صلی
 الله علیه و سلم و در است که گفته اند ضعیف بخدمت نبوی صلی الله علیه و سلم
 سلم حاضر گردید و در آن وقت سید محمد علیه و سلم آن زن ضعیف گردید که بجز
 پیر زمان نبوت داخل نخواستند آن پیر زمان که ساعت ارشاد مبارک حضرت

صلی الله علیه و سلم معطر به اگل گشت چون حال عبودیت آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 لحاظ فرمودند و خداوند و نبوی صلی الله علیه و سلم گردید که آن پیر زمان را بگویند که چنانکه
 بیگانه است پیر زنی داخل نیست آنرا اندیشه بلکه غزل نیست بجا است شباب خوانند بود
 چنانکه ارشاد مبارک حق تعالی است انا انشأنا من النشأ و فطنا من الکما را معنی
 تحقیق که ما پدید آوریم و در بیان اهل بیت را که پدید آید آمان بجا است معنای
 شباب نر و پیر و پس آن پیر زمان که ساعت ارشاد مبارک نبوی صلی الله علیه و سلم
 شادان و فرحان بیکان خویش را پس رفت و همچو حرکت که باعث آید باشد
 بر حال هر حالت مزاج و در حالت غیر مزاج شرفا دور است است که حدیث مصطفی
 صلی الله علیه و سلم من سلم المسلمین من عساة و یدیه یسین المسلمان آنکس است که
 مسلمانی را از دست و زبان خویش سلامت دارد و یسین بسلامان از دست و
 زبان خویش ایضا و در سینه هر دو است که باعث آید او را و سلم باشد بیا
 و جزا آن هیچ موافق شعی نیست چنانچه در مزاج و در دست که شش دست یک
 از صفا با بیان خویش گرفته گردید که وقت چون آنرا و صفا به دست خویش را از زبان
 آن مرد بزرگوار باینکه که دندان آنرا شکسته شد و قرن از زبان آنکس جاری
 گردید بعد از آن حالت بخدمت نبوی صلی الله علیه و سلم حاضر گردید و دندان آن
 خراست آنحضرت صلی الله علیه و سلم بپوشش ارشاد مبارک فرمودند که ای بگزار که دست
 دست خویش را که بجا است تو دست را در اینجا که شرف دست را اینجا بدین آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم دست دندان را صافی دست گردید و با طفره نمود و در اینجا آن مرد همچو
 گشتی که بخدمت ولی وقت نمود و بظهور امر خدای تعالی عادت از حضرت سید محمد شا که

حق تماشای باو نشان حکم بفرماید و میگوید که حق تماشای باو نشان امر میکند
و شایان محض خیر اسم جلای حق تماشای که لفظ است بوده است قلند اجماعی
که به سجده آدم علیه السلام صد و یازده بار فرموده و اما خیر کفایت و نیز خیر کفایت
نورات شیطانی محض از اسم جلای او بدست از صفات رحمان حق تماشای در وقت
نیافت بود و بعد از این لعنت حق تماشای که بر وی باد و عیال حق و او را گردید هم از
حسبان خویش باز نیاید و متوجه نیاید و یادگاه حق تماشای رجوع نگرفت و تائب
نگردید و چنانچه آورده اند که هرگاه شیطانی در زمان ظهور آن نوح علیه السلام در کشتی
نوح علیه السلام حاضر گردد و بدلائل حضرت آدم علیه السلام بارشاد الهی و نشان کشتی
علیه السلام نماید و بدو حضرت نوح علیه السلام بشارت ارشاد فرموده که در کشتی
وقت که لایق آدم علیه السلام در کشتی موجود است وقت منتهی است میرا که
نور است آدم علیه السلام را اکنون سجده بنمای پس قبول آن سجده من بختی است
تو از بارگاه الهی خواهم طلبید و شفاعت تو درگاه حق تماشای خواهد بود که بنور کار
است از حق است و در روز که تو به مقبره است و امید بختی است از بارگاه حق تماشای
است که مثل هر کرم آدم تا بنین بارگاه او و وسیع و رحمت او هم است که بختی است
حق تماشای که در کشتی است حق تماشای که در کشتی است حق تماشای که در کشتی است
شیطان بعد از شمع ارشاد نوح علیه السلام بدست حضرت نوح علیه السلام عرض نمود که
ای نوح اگر بخواهی سجده با آدم علیه السلام بکنی و من جان و وقت میگیرم که آدم علیه السلام
را در میوه و نه و انال که آدم علیه السلام را اندر پس برده و سجده او نماید پس
در آن وقت هم شیطانی سبب مقتضاست اسم جلای حق تماشای از سجده آدم علیه السلام

و رجوع میانب حق تماشای باز ماند و نورات حضرت انسان که جامع جمیع اسماء است
و بعد از حق تماشای است خلیفه انوارات حضرت آدم علیه السلام که او را بنیان
بطنی است این حکم ماکوت اندر نام از اسم جلای و جمالی بطنی رسید که نورات آدم
علیه السلام از و رخت که ارشاد حق تماشای بمنع اکل از آن درخت بود و خدا
مکرم حق تماشای و عیال او از آدم علیه السلام بطنی رسید که بهین جبارشاد
حق تماشای که در وقت عیال من بهین جبارشاد حق تماشای که در وقت عیال من بهین جبارشاد
خویش را پس او خدا را از راه هدایت حق تماشای نمود پس این بطور عیال
حق تماشای از نورات آدم علیه السلام از بطور اسم جلای در نورات آدم علیه السلام
است پس از آن چون خلیفه بر اسم رحمانی در نورات آدم علیه السلام گردید
و آدم علیه السلام بجانب حق تماشای رجوع گردید و از عیال حق تماشای شد
پس ازین و بر رحمت حق تماشای بر حال آدم علیه السلام شامل گردید حق تماشای
حق تماشای آدم علیه السلام را از قبول تو به برگزیده و چنانچه ارشاد الهی است
ثم احببه رب قتاب علیه و جری یعنی من بعد برگزیده ساخت حق تماشای آدم
علیه السلام پس متوجه شد حق تماشای که آدم علیه السلام پس بدایت یافت
آدم علیه السلام بر حق تماشای و ازین اجتناب و برگزیده حق تماشای که بعد
تو به شامل حال آدم علیه السلام گردید لقب آدم علیه السلام معنی اند گرفت که
آدم معنی اند میگوید که معنی معنی اند برگزیده میباشد و آدم علیه السلام خلیفه حق هم
درین معنی است که ذات آدم علیه السلام جامع جمیع اسماء و جلالیه و جمالیه حق تعالی
است که حق تماشای جامعیت ذات ایشان بطنی رخت جلالیه و جباریه و جلالیه

در فرق و اوج و شان از با کبریا و فضیلت غایت فرمودیم بر اکثر مخلوق خویش را
 و در سبب بزرگی و ادب و محبت و رحمت و حکمت که انسان فضیلت و بزرگی بر ملائکه
 سجده و ملائکه کردید و خلافت الهی هم با انسان سر فرود گشت و فرشتگان خلیفه
 الهی شد که ملائکه خلافت به انسان و هم حکم سجده ملائکه بر او است انسان فعل
 حکیم مطلق است و فعل حکیم علی از حکمت منی باشد که در باب امثال است فعل حکیم
 لا یخون و ملائکه و انسان یک با هم است و انسانی منزه عن صفات ملائکه منی باشد
 و در حال از شیطان گشت زیرا که شیطان منزه عن صفات ملائکه فعل بود که
 که منزه است و در ذات شیطان اصل نبوده است و انسان با آنکه در ذات
 خویش منزه است و در صفات منی است و ملائکه منزه عن صفات ملائکه
 و توجه به صفت است و انسان نبوده است و ملائکه منزه عن صفات ملائکه
 حال از شیطان شد و در اینجا خدشت واقع است که بجهت صفات ملائکه در آن
 عرض بردار است و در عرض منموده شد که شیطان منزه عن صفات ملائکه است
 که در آن منزه است و ملائکه منزه عن صفات ملائکه است و ملائکه منزه عن صفات ملائکه
 ملائکه منزه عن صفات ملائکه است و ملائکه منزه عن صفات ملائکه است و ملائکه منزه عن صفات ملائکه
 که درین سبب علم ملکوت معنی معلوم نیست که در آن گشت و اداسه عبادت الهی
 از منزه است و ملائکه منزه عن صفات ملائکه است و ملائکه منزه عن صفات ملائکه
 در صفات عبادت منی است و ملائکه منزه عن صفات ملائکه است و ملائکه منزه عن صفات ملائکه
 ملائکه منزه عن صفات ملائکه است و ملائکه منزه عن صفات ملائکه است و ملائکه منزه عن صفات ملائکه
 ملائکه منزه عن صفات ملائکه است و ملائکه منزه عن صفات ملائکه است و ملائکه منزه عن صفات ملائکه
 ملائکه منزه عن صفات ملائکه است و ملائکه منزه عن صفات ملائکه است و ملائکه منزه عن صفات ملائکه

استحقاق خود با شایستگی حق تعالی بر ملائکه الهی عرض داشتند و عرض نمودند
 مبارک که حق تعالی پذیرا گردد و در ارشاد الهی گردیدانی اعلم بالاعلمون یعنی
 حکمت خویش و در باب گردانیدن خلیفه فرشتگان امیدوارم که شما امیدانند شیطان
 معنوم منور که خلیفه حق فرشتگان خوانده شد پس شیطان امید صید است که
 ذات او در جمیع فرشتگان داخل نیست حق تعالی خلافت خویش او را
 عطا فرمایید پس شیطان بهین امید عبادت حق تعالی او امید و پس عبادت
 شیطان خاص بر آنست ذات حق تعالی نبود بلکه بر آنست نفس خویش بود
 پس امید عبادت که ملائکه بر ملائکه نباشد و در حقیقت عبادت نبود و منزه است
 نسبت او در حال حاضر گشت که حق تعالی بر ملائکه که آدم علیه السلام خلیفه خویش را
 پیدا و ظاهر نمود پس شیطان از تناسل خویش با امید و یوس گردیده از راجحت
 و عبادت حکم حق تعالی که به سجده آدم علیه السلام بود بجا نیاورد و که بعد از شرافت
 و در است افتاد اعمال بالقرآنیم یعنی اعتبار اعمال بجا تمام است اما در
 شرافت حضرت سید محمد شاکر صاحب قبله قدس سره و هم و مال مبارک خاندان
 عالی حضرت محمد و ج قدس سره از پیش و اصحاب شریف بر این معنی است که اولیا
 حق قیامان راه خدا و شایسته این حق بوده اند و او شان را هر دم روح تازه
 و نعمات بی اندازه از ملائکه حق تعالی عبادت و سر فراز است و منزه است
 که شیطان منزه است و ملائکه منزه عن صفات ملائکه است و ملائکه منزه عن صفات ملائکه
 ارشاد حق تعالی ملائکه منزه عن صفات ملائکه است و ملائکه منزه عن صفات ملائکه
 اعیان و منزه عن صفات ملائکه است و ملائکه منزه عن صفات ملائکه است و ملائکه منزه عن صفات ملائکه

بهم من خلقهم ان لا خوف عليهم ولا هم يحزنون استشهاده من الله وفضل
 وان الله لا يضيع اجر المؤمنين معنی آیت گمان نبرید آن کسانیکه در راه حق شهادت
 قتل کرده شده اند که آن مردگان اند بجهاد و شهادت زنده اند که از نزد حق
 تعالی رزق داده میشوند و خوش اند بآن چیز که مناسبت فرموده حق تعالی
 از فضل خویش و خوش خبری میدهد بکسانیکه باو شهادت داده اند و در راه
 او شهادت باین امر که بر او با خوف و غم و لذت و حیات و نیز شهادت میدهند
 باین سبب که باو شهادت حق تعالی مناسبت میشود که حق تعالی ثواب
 مؤمنین مناجس میکند و شهیدان حقیقی در راه خدا و لیا و کرام او دست پس
 حصول فرحت و حیات و نعمت و رزق از نزد حق تعالی باو لیا و الله الکرام
 بمرتبگی کمال است و وفات از اسهال که بیماری الطبع است حکم شهادت میدارد
 چنانکه در حدیث شریف وارد است المبطون شهید سینه انگس که از بیماری شکم
 انتقال نماید شهید است پس این شهادت قلماری مانند آن مایه حضرت سید
 محمد شاکر صاحب قبله قدس سره علامت شهادت باطنی و احوال حق تعالی است
 اعیان و بگویند که باخر اسهال قرص و زخم پیدا میشود که از آن خون می آید پس شهادت
 و معنی حق باین مانند آن مایه که عبارت از احوال شریف است از قرص
 و زخم و آنچه امما است که بهین سبب وفات ازین مرض حکم شهادت میدارد
 که این در لیان بخرج و زخم امعا که وفات می یابد مشایخ و مجروح جبهه و فی سبیل
 می بوند چنانچه حق تعالی در شان قبول کنندگان دعوت حق بعد رسیدن
 قرص و زخم فرموده است الذین استجابوا لله ورسوله من اصحابهم القریح

حسنه منهم و اتقوا الله عظیم معنی آیت انگسان که اجابت حق و رسول او نمودند بعد
 از آن که رسید باو شان زخم و آید او بر ک انگسان که بکلی کردند از دوشان
 و اتقوا عظیم فرمودند بجهاد عظیم است اما شریف آوردن حضرت سید محمد شاکر
 صاحب قبله قدس سره در عرض احوال از مسکن خویش در مکان مبارک و گنج
 شریف نزدیک رزار مبارک جدا بجهاد خویش بلا اجابت غیر با وجود کمال ضعف و
 ناتوانی بی باعث شدت و غلیان مرض از قدرت حقان بود که او لیا و کرام را بپوش
 مقام پر اسرار صفات حق تعالی اند پس در آن وقت بر ذات مبارک حضرت
 سید محمد شاکر صاحب قبله قدس سره بنحلی القوی اسم حق تعالی گردید که
 حضرت قدس سره با آنکه از لحوق شدت مرض طاقت جنبش نداشتند
 از مقام خویش بخشی اقدام نزدیک رزار مبارک جدا بجهاد خویش حاضر شدند
 پس لحوق ضعف بر حال مبارک حضرت سید محمد شاکر صاحب قدس سره وجود
 بشری بود چنانچه در قرآن شریف وارد است خلق الانسان من عینا معنی آیت
 انسان مانند آن پیدا کرده شده است و تجلیات صفات حق تعالی باو لیا و
 الله از غیب فیض و معدن ولایت حضرت جناب مرتضوی سیدنا علی ابن
 ابی طالب کرم الله وجهه است همچنین در احوال مبارک حضرت مرتضوی رضی
 الله عنه وارد است که روزی حضرت مرتضوی رضی الله عنه نمانه خشک را
 از سنگ شکستند و اولی فرمودند شخصی بیا بنده احوال مبارک بجهاد حضرت مرتضوی
 رضی الله عنه عرض نمود که دستم بود که در غیر بابا ابن کفانی و عظمت او حضرت
 بیک دست مبارک بعد سر بیک قد و این وقت هم وقت است که انگس

و این شعر غزلی است که ابتداء و مطلع آن اینست غزل طلوع روشنی
 بجای نشان بوش کی آمد کاظمی و طهر حق کی محبت ہے جہاں میں نور احمد کاظمی
 او دہر اندھ سے واصل اور مفلوک سے شافل و خواص اس برزخ کربلی میں
 ہے حروف مند و کاظمی متا ہے درختوں پر تر سے روغن کے جابھیون و
 قفس جوق تو شے طائر روح مقید کاظمی سمیت او سکے صاحبزادوں کا گہوارہ
 جنیان تھا و عجیب و سبب یاد تھا روح الامین کو بھی خوشامد کاظمی درخش
 صبح بجاری شریف و اردو است کہ شمع و صیت مند و کہ بعد مرگ خوشیت با
 بسوزانند و بعد سوخته شدن جسم استخوان را از تپسیا دھن کنند کہ در گردہ
 و آن آرد و ابوقت پیوب شدت ریح بدربار باد و بند پس بعد مرگ
 آنکس حسب و صیت او عمل نمودند حق تعالی بہ یک امر کن استخوان و گوشت
 اور اجمع در مذمودہ ارشاد فرمود کہ تو چرا سچو و صیت کردہ بودی آنکس عرض
 نمود کہ اے حق تعالی از خوف مذاب تو بچیان نمودم پس خوف او در بارگاہ
 کبریائی مقبول گردیدہ ارشاد الہی شد کہ تو از خوف من بچیان و صیت نمودی
 من ترا بخشیدم و معفو نمودم پس و صیت آنکس بسوزانیدن جسم و طعن نمودن
 استخوان و بر باد دادن آن جو مخلوق امر الہی است زیرا کہ و صیت از مذمات
 آدم علیہ السلام حکم حق تعالی است و بسوختن جسم انسانی جنگ حرمت بہان
 است و آن حرام است و ہمچنین قیاس طعن استخوان صیت و بر باد دادن آن
 جنگ انسان است و آن نیز حرام و ممنوع است مگر حق سبحانہ تعالی کہ نظر بمعنا
 خوف او از ارتکاب پیوب او از خوف حکم خویش و اگر شتہ معرکہ گمان او نمود و قبول

بارگاہ خویش ساخت پس چہ عجیب است کہ حق تعالیٰ نظر کمال شوق و توقیر
 مذمت مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم کہ در دل او پیدا باشد فعل سجدہ و راز
 مبارک نبوی صلی اللہ علیہ وسلم را کہ بحالت پرہوشی کہ حالت رنج کمالیت شریف
 است معرکہ و آنکس را بارگاہ و قرب و وصول خویش رساند مگر حالت پیوب
 پرہوشی پیدا بد کہ آن حالت پیوب سے بطور مشافہت پیوب با و بیا و اللہ حاصل شد
 و بعد کمتر بعد احتیاط بنظر انتظام شرمی و در شرمی سیم فرو راست کہ در حدیث شریف
 وارد است لعن اللہ الیہ و دو انصار سے اتھذا لقبور اینا رہم صاحب سنی حدیث
 لعن کنند حق تعالیٰ پیوب و دو انصار سے را کہ گرفتہ اند قبور اینا پر خویش را سجدہ کا
 خویش اما در باب قدوسی احیاء چنان بیان است کہ فقہا نوشتہ اند کہ تعریف
 و پاکیزگی سجدہ و وضع الجہت علی الارض یعنی نہادن چہرہ خویش بر زمین است
 و ادبیکہ چہرہ بر زمین انسان نباد و نشو و پس بعد نظر تعریف فقہا سجدہ نماز الیہ
 و بعدیت شریف و اردو است کہ امر الہی بندہ مبارک آنحضرت صلی اللہ علیہ
 وسلم حاضر شدہ ہر دو دست مبارک و ہر دو پا سے شریف آنحضرت صلی اللہ علیہ
 وسلم را پیوبہ و او در خواہد القوا یا ثمرات القدس شریف مرقوم است کہ
 پیوبہ از علما و افاضہ بندہ مبارک حضرت سلطان المشایخ محبوب القدس
 حاضر شدہ تقریر فقرات بر فضل با پیوبی کہ در میان بندہ حضرت سلطان المشایخ قدس
 سرہ او امی نمودہ آقا ذکر و مذہب حضرت سلطان المشایخ محبوب القدس سرہ
 جو لایات آن تقا میر با آن علما و ارشاد فرمودند کہ انسان با آن علما اسکوٹ حاصل
 چمن آن علما از خدمت مبارک حضرت سلطان المشایخ قدس سرہ برخواستند

حضرت محبوب الوداد سره بجا خیزن خدمت مبارک خویش را نشاء مبارک فرمود
که هر چه در بابات بر علماء ظاهر او از من و دیگران از حفاظا کردید که دل او نشان را برنجیده
کردیم اگر با و غرض این بر بابات با و نشان چنانچه زرقند و جنبش میخوریم
مناسب میشود که از مجلس ما نشاء و ان می برخواستند مگر حضرت پیر و مرشد کینه
و سندی قبیله و کسب لایزال الله افلال تعالیم علی رؤس الیوم همیشه بنیادمان
خویش را بنیاد بوسی نظر با بقیام شریعت مانوت میفرمایند اما و مال مبارک حضرت
سید محمد شاکر صاحب قدس سره بوقت شب شنبه بدین معنی است که اولیای
عروسان خدا در اعلان حق بوده اند و وقت و حال و وقت شب مقرر یافت
است که بر سر عاشق و مشتوق اجنبی را اعلامی نبود و بهین وجه مراجع مبارک
آنحضرت صلی الله علیه و سلم که مقام کمال قرب و وصال آنحضرت صلی الله علیه
و سلم است بوقت شب گردیدند تا آنکه حق تعالی بیان آن در قرآن مجید فرمود
سبحان الله الذی اهری عبده لیل من المسجد الحرام معنی آیت پاک است پروردگار
که سیر کند بنده را در شش را بوقت شب پس با اتباع نبوی صلی الله علیه و سلم
بعینه از او بیا و است و عروس که عروسان حق اند با اتباع نبوی صلی الله علیه و سلم
و حال حق بوقت شب سرسره از پیش و در عروس را هم عروس بدین وجه میگویند
که وقت و حال با و شب میباشد زیرا که عروس با و عروس است که با و
قرین است و خیمه پس معنی نزول مسافرن با و شب میباشد و شرح اجتماع
معین موال است که سالک را و و حالت لازم است بیکه آنکه حالت سالک
بیکه در آن راه حق تا سه است یعنی اولین حالت سالک به سه کردن را حق

بسی و گوشتش در پیداشدن بصیرت خویش بشاء به حق تمام بر جوع شدن در وقت
شیخ قداوی امر این باطنه بقیه حسب ارشاد شیخ میباشد و این حالت سالک را اهل
حق بر حالت سلوک تعبیر کرده اند و این سلوک آن سلوک نیست که بحالت صحو و تقوی
جذب و سکر است بلکه این سلوک بمعنی بهر وی حالت ابتدای سالک باشد
و اندرین حالت سالک انظار و اضطراب لازم است زیرا که انسان با و میکند
قلب که با می شیشه میباشد اندرین حالت در ذات آن انسان اضطراب لازم
است و حالت دوم سالک آنکه سالک هرگاه که توجه شیخ کامل بشاء و حق
رسید و شهود حق تمام بر سر فروزی و توجه شیخ کامل بسالک حاصل گردد و در
نشاء به حق تمام بحال سالک قیام گرفت در آن حالت مشاء به حق ارشاد
فرموده انشی شود و این حالت سالک را سه فرمودی گذار و زیرا که بنده هرگاه که
حق جوید بنیاد است و سرسره از حق بحال آن بنده از فضل او همیشه بنیاد
که بخنده حدیث من عزب الی شبر القرب الیه یصلن است یعنی حدیث من
قرب جوید بجانب من یک و جب قرب ترا به جهت بجانب او بقدر و زجاج پس
سالک را اندرین حالت بر است حصول مشاء به حق تمام حاجت و بهر
بجانب سی و تلاشش میباشد هر حال آن سالک به توجه و سرسره فروزی
کامل بشاء به حق میباشد و اهل حق این حالت را بقیام تعبیر فرموده اند چون کسی
را مقصود او و حاصل میباشد اندرین حالت بذات سالک اطمینان و سکون
حاصل میباشد بعضی حالت اولی سالک مناسب چهار است زیرا که انسان
بوقت روز و تخیل را سباب معیشت میباشد و باعث فکر است سباب

میست با انسان در آن اطمینان و سکون نشاء حاصل باشد چنانچه حق تعالی ارشاد فرموده است و جعلنا النهار معاشا لعلکم تدرسون و انیدیم ما وقت نهار را بر آنست تحصیل پس چنانکه بوقت بعد از انسان بر آنست تحصیل اسباب معیشت اطمینان و سکون حاصل نمیشد همچنان در حالت اولی سالک باعث فکری و سعی بمحصل نشاء حق تعالی مضطرب و اضطراب لاحق حال سالک باشد و سکون و اطمینان با و حاصل نمیکرد و در حالت دومی سالک که معبر به مقام مناسب میل است زیرا که انسان بعد حاصل کردن اسباب معیشت بروز بوقت شب آرام و خواب میکند و سترج باشد چنانچه حق تعالی ارشاد فرموده است و هو الذی جعل لکم الليل لتکفون فی معنی است او حق تعالی اندک پاک است که گردانند بر شام شب تا که سکون پدید در آن و دیگر جابر نشاء و سببیک فرمود و جعل الليل سکنای یعنی گردانید حق تعالی شب اطمینان و سکون پس چنانکه با انسان بوقت شب سکون و اطمینان حاصل است همچنان سالک در حالت مقام سکون و اطمینان حاصل نشاء و از اضطراب و اضطراب آرام یابد و موت اولیه الله که باعث لذت و مقام نشاء است پس وصال مبارک شب که وقت شب مناسب مقام است سخته میبرد و همگیل و نهار مناسب حالت موت و حیات انسان نیست زیرا که انسان بوقت شب کسب اسباب معیشت نموده بعد از آن بوقت شب از آن انقطاع حاصل نمیشد و راحت گیر و همچنان انسان در عالم حیات کسب عمل صالح نموده بعد موت از آن نفع گیرد و همین عمل صالح استراحت کند که فرست بخان بمان انسان نعمت شود و اگر بکوبد بعد موت انسان عمل صالح او کمال می یابد زیرا که عالم حیات محل حرام

خوف و رجا است و بعد موت چون اهل حق قبولیت عمل صالح انسان گردانند از آن عمل صالح با انسان متعین گردد و احتمال او عمل از درگاه الهی مرتفع میگردد و همچنان بوقت روز شتیه اگر کسب اسباب معیشت نموده باشد آنهم عمل برکت است که آیه تالیف بجا آید یا پس بدین که اعی آفت تعلق شوند چون بوقت شب اسباب معیشت حاصل کرده وقت روز بسلامت مانده امید حصول نفع از اسباب معیشت پیدا کرد و خوش بدرجه یقین میرسد اللهم احسن ما قبلنا و الله اعلم و اجرنا من خیر المالدینا و الآخرة ربنا اتمم لنا نورنا و اغفر لنا انک علی کل شیء قدير بحمت جیبک سید البر و موبک سلطان الاولیاء و الاخیار آمین ثم آمین اما رسیدن سن شریف حضرت سید محمد شاکر صاحب قدس سره تا بهشت است سال طایفه است از علامات فتاوی الرسول صلی الله علیه و سلم که باقیع مبارک حضرت سلطان الاولیاء سید الاقطاب شیخ اکمل جناب سید عبدالقادر جیلانی حضرت محبوب سبحانی رضی الله عنه و ارشاه منا و جلاله تراب اقدام کلمات هم باد لیا الله من کلان طریقه عالیة محبوبیه قادریه نمودار و چه بدار میشود که حضرت محبوب سبحانی رضی الله عنه مرتبه کمالیت فتاوی الرسول صلی الله علیه و سلم را نموده در عین کمالیت این مرتبه ارشاد مبارک عالیة بدو وجود جدی محمد صلی الله علیه و سلم لا وجود عبد الله و رضی الله عنه بر آمد طایفه اهل انوار جسم مبارک نبوی صلی الله علیه و سلم مثل نشستن گیس بر جسم مبارک و خور و زمین بول و عایط از جسم مبارک محبوبی ظاهر بود که حضرت محبوب سبحانی رضی الله عنه بطاعت آداب خدمت نبوی صلی الله علیه و سلم میباید از آن روعلامت جسم مبارک

نبوی صلی الله علیه و سلم را عرض باد که در حدیث ثقیل فرموده که
 ابعاد میان در شش ماه نبوت یعنی چون سن مبارک بعد از مسلمان شدن
 علیه و سلم تا وقت رحلت شریف شصت و سه سال بود پس رسیدن
 شریف حضرت سید محمد شاکر صاحب قبله قدس سره بعد از شصت و سه سال
 اثر از آثار فانی الرسول است صلی الله علیه و سلم چنانچه رسیدن
 اعمار صحابائے اربع کبار رضوان الله علیهم اجمعین تا به سن شصت و سه سال
 هم اثر از آثار فانی الرسول صلی الله علیه و سلم بود و تفصیل بیان بیگانه
 است که در حدیث شریف وارد است که اکثر اعمار انبیای ما بین ستمین تا
 السبعین یعنی حدیث گذر عمر است امت من یعنی شصت و سه سال است
 و این حدیث نبوی صلی الله علیه و سلم مشهور برین معنی است که اگر چه ظهور در
 مصطفوی صلی الله علیه و سلم در جمیع عوالم و مخلوقات تا بان و در نشان بود که
 که جمیع عالم جز از اسم الله و جمیع جن و دیگر مخلوقات از نور نبوی صلی الله
 علیه و سلم پیدا و مخلوق بوده اند مگر چون این صفت در هر دو را نسبت دیگر
 بدست مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم که اختصاص حاصل است فلینا از حدیث
 و نهایت مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم یعنی از آثار وجود مبارک آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم اندرین امت در هر جا پیدا بوده اند که شریف آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم بوقت رحلت شریف بر شصت و سه سال رسیده بود و همین
 هفتاد و سه سال اثر از اخصاص انبیا نبوی و مذكول آن حضرت از مبارک آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم بر حال سایر امت در هر جا پیدا است باید و نیست که شصت و سه سال کامل

شیت است یعنی از سه شصت میر آید که هر شصت اولیت و یکسبب است
 و هم در شصت و سه سال و یک دو بار سواد باضافه و یک است و عدد
 کامل شمرده است که جن قیاسی و ثانی شریف از شاد مبارک فرمود ملک شریف
 و تکمیل مرتبه حدیث بر شصت و سه سال و در حدیث یکی آنکه صورت اعداد تا مختلف
 بتجربیه آید و در شصت و سه سال یک باضافه مفرض آید و انچه در شصت
 بدین معنی است که اندرین مرتبه شصت و سه سال یک مرتبه حدیث و در حدیث
 اعداد و ترکیب چون اعداد که از یک تا ده بوده است تحریری کنند دوم آنکه در
 نقطه و استعمال زبان فارسی از یک تا ده مختلف است چون مرتبه و تکمیل
 هر عدد ترکیب چون اعداد که از یک تا ده بوده اند نقطه می کنند چنان
 که در زبان فارسی بعد از ده یازده و دوازده و سیزده و ترکیب یازده از یک
 و ده است و هم ترکیب دوازده از ده و دو و ده است برین قیاس حدیث و
 اثنا عشر همین معنی است پس در عدد اولیت و یک و اعداد کامل باید و
 است و در حدیث و یک سه اعداد کامل باید و یک است و حقیقت مبارک
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم که وحدت است و این مرتبه توحید است زیرا که
 مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم از حدیث که اولین مرتبه توحید است وحدت
 مرتبه ثانیه توحید جلوه گر شد که چون وحدت مرتبه ثانیه توحید حقیقت تجلی
 صلی الله علیه و سلم است مگر ظهور و وحدت که مرتب توحید است فناء و
 در وحدت و حقیقت تجلی صلی الله علیه و سلم است اگر چه وحدت حقیقت
 تجلی صلی الله علیه و سلم است و این مرتبه توحید است که حقیقت بین ذات

احدیت است زیرا که همین ذات احدیت ایشان وحدت جلوه گر بوده است
پس شمر حقیقت ذات احدیت و وحدت یکی است نه احدیت از وحدت جداست
و نه وحدت از احدیت علیحد است پس عدد و نسبت و یک که نسبت من مبارک
آنحضرت صلی الله علیه و سلم است هم شیرین تر از این است که اگر چه حقیقت محمدی
صلی الله علیه و سلم که دوی مرتبه توحید است مگر من نشان ذات احدیت است
همچنان که در عدد و نسبت و یک اگر چه عدد و عشر و بار مکرر است مگر زیادت
عدد و یک بعد مکرر عدد و عشر عدد و بار و ال همین بوجود بوده است که برتر از
توحید که وحدت است همین نشان و احدیت و جلوه ذات ان بجلی است
زیرا که حقیقت چه اعداد همون عدد و یک بوده است که بتکرار ظهور همون یک
عدد و یک بار صورت دیگر اعداد پیدا است زیرا که ظهور عدد و دوشمار از یک و یک
است ظهور عدد و دوشمار از یک و یک است که االی لا انهایه را و اگر در
شریعت آنحضرت صلی الله علیه و سلم مکرر عدد و نسبت و یک بعد مکرر دیده شد
یعنی است که حقیقت محمد صلی الله علیه و سلم که وحدت است اگر چه مرتبه
و دوی توحید است مگر ذات مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم جامع
سمر است توحید یعنی احدیت وحدت و واحدیت است زیرا که وحدت
که حقیقت محمد صلی الله علیه و سلم مرتبه عروج و سجده عین احدیت و مرتبه نزول
عین و احدیت است همچنانکه عدد و نسبت و یک اوسط مرتبه عین همین نسبت
و یک هم ده است و مرتبه ثالثه عین ثنویت است پس فیهذا تمام و کمال توحید
از ذات مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم است فیهذا کمال دین و آقامت

همان است روح را حق تعالی مقرر فرموده است چنانچه ارشاد مبارک حق تعالی
است الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی سنی است امر و زکام که دم بر
شمار دین شمار و تمام کردیم بر شما نعمت خویش را چون دین است مردوم
به تو رسول ذات کامل سید المرسلین صلی الله علیه و سلم با تمام و کمال رسید
از نقصان محفوظ و سلامت است فیهذا تمام دین دین اسلام است
چنانچه بعد از ان ارشاد حق تعالی است و نصیحت لکم الاسلام و این یعنی است
در این خبر گشته بر است شما اسلام را از روی دین و چنان در عدد و دوی
و یک سه اعداد و کمال یعنی عشر است باضافه عدد و یک بوده است و مکرر
عدد و کمال سه بار در ال بر سر مرتبه توحید احدیت وحدت و واحد
است و عدد و یک که بر ان ظاهر شده است همچنان بدین معنی است که
بر سر مرتبه توحید و حقیقت یک بوده اند که همون یک ذات احدیت
با اعتبار تکرار نام پیدا کرده است مگر حقیقت چه مرتبه همون یک ذات
است همچنان که حقیقت سه و یک همون عدد و یک است که بتکرار عدد
ظهور سه و یک گردیده است و مکرر عدد سه و یک از عشر شریعت شیرین
یعنی است که حقیقت آنحضرت صلی الله علیه و سلم دو مرتبه توحید است
که عدد سه و یک کنایت از ذات احدیت زیرا که چنانکه در عدد دوی و یک
سه مرتبه عشر است یعنی اعداد و کمال است همچنان در ذات احدیت بر سر
مرتبه توحید است که دوشمار ظهور بر مرتبه توحید همین ذات احدیت
است و زیادت عدد و یک در ان وال بر معنی است که ذات احدیت

با این نشان است که مرتبه یکی است و از مرتبه دومین مرتبه سه و یک کنایه از وحدت
و حقیقت آنحضرت صلی الله علیه و سلم که این جامع هر سه مراتب توحید است
همچنان که عدد سه و یک جامع سه مرتبه عشریات نیز اگر ذات احدیت هم درین
جلوه گر است و مرتبه واحدیت نیز ازین ظهور یافته است و زیادت یک عدد سه
مرتبه عشریات درین نیز دال بر این معنی است که ذات وحدت همین نشان آنجا
بلا واسطه است و زیادت عدد و یک بعد از عدد سه و یک در عشریات
بد و بار دال برین معنی است که هر دو مرتبه توحید یعنی احدیت و وحدت
یکه است که چون مرتبه احدیت شان و وحدت گرفته است لهذا پس
تکرار عدد سه و یک بود بلکه شصت و دومی شوند عدد و نوج و تقیم متباین
بود و بعد از شدن عدد یک بر این طاق گردیده شان ذات احدیت
ظاهر شد چنانچه در حدیث نبوی صلی الله علیه و سلم وارد است ان الله
و ترجب الوتر یعنی حق تعالی طاق است و طاق را دوست میدار و ازین
معنی ظاهر شد که حقیقت مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم اگر چه مرتبه
دومین توحید است مگر عین شان ذات احدیت است باید دانست
که چون ذات حق تعالی واحد است فلذا در عدد واحد نیز شان ده
تبار یعنی آنکه یکی از کل من علیها فان و یقی وجه ربک ذو الجلال والا
اکرام شان اوست که ذات حق جل شان ذرین معنی معنی بر عالم است
همچنان که در واحد نیز در یک اهل حساب ثقی جدا اعداد است یعنی هر عددی
که فرض کن کرده شود اگر دوران عدد واحد را بکرات برآمد باخر آن عدد نشان

خواهد بود چنان که عدد ده که اگر عدد یک ده بار برآورده شود عدد ده نشان خواهد شد
علی هذا القیاس سایر اعداد و تفاوت باقی اعداد که فرضی بود اعداد سه باشند
و فرضی بعضی دیگر نه باشند چنان که عدد ده و فرضی ده عدد شش سه بار بوده
است مگر فرضی عدد و هفت نیست زیرا که اگر در هفت دو سه بار برآورده شود هنوز
یک باقی خواهند ماند که بعد از آن عدد و دوران بر آوردن ممکن نیست دوم
آنکه حق تعالی حقیقت خود را نشان است که از ذات بزرگتر است و هر دو ظهور خود را
پس داده است و ذات حق تعالی بحدی ظاهر و خفیه و ظاهر است همچنان که عدد
یک حقیقت خود را نشان است که از اعداد و دیگر از عین عدد و یک جدا است
گرفته و موجود شده چنانچه باید دانست که در علم چنانچه من الشایعین بلکه
و من المقرین که یک و در جمعی من مذکور است و القیاس بالقول و الکی
فی المیهة الدنیا یعنی الاخره بجز است جلیک سید انبیاء المرسلین و دیگر
سلطان اولیا الاولین و الاخرین همین ثم آتین ذکر احوال شریف حضرت
سیدی قدس سره در تذکره انتخاب شایع غلام محمد خانی قادر است قدس سره
والله اعلم بحضرت پیر و مرشد قبله و کعبه و مظهر صاحبزاده صاحب دومی حضرت
شاه ملک محمود صاحب قادری قدس سره و ذکر احوال شریف حضرت
سید محمد شاکر صاحب قبله سید سره عرض نموده شد که حضرت مولانا و
مرشدنا جناب سید شاه ملک محمود قادر است قدس سره بوقت رحلت
شریف منتهی بلندی و تمکین بر سیت بجز حضرت سید شاه غلام محمد صاحب قبله
قادر است قدس سره سرش از فرسودگی پس حال مبارک حضرت سید

شاه غلام محمد قادری قدس سره چنانچه حضرت مروج قدس سره مسترحال مبارک
خوش از نظر اعلیٰ شکر نظر مبارک می بود که بجز خند غلامان و متقدمان کے
واقع از حال مبارک حضرت نبود و حضرت قدس سره در چند غلو کمال
حاصل بود یکی در علم خوش نویسی که ثانی حضرت قدس سره درین زمان بود
چنانچه بر روز مبارک و اندرون کند با شریفی احاطه حضرت سید شریف
موسی قادری قدس سره و نیز بر کمال واقع اندرون احاطه درگاه شریف
حضرت شاه پور صف صاحب شریف صاحب قدس الله اسرار پاکت دست
مبارک حضرت قدس سره مرقوم و موصوف است چون حضرت قدس سره
در علم خوش نویسی شهره آفاق بودند فلذا اکثر کسان ساکنین بلده بر اے
استقاده علم خوش نویسی بخدمت مبارک حضرت قدس سره حاضر
شده صلاح می گرفتند و در علم تیر اندازی نیز بخدمت قدس سره کمال
حاصل بود و در علم رکوب و سواری است نیز کمال بود و وضع نظام حضرت
قدس سره عظامت حال بلیاس منصب دار بود که اگر گاهی مجبور بقریب
عیدین اتفاق تشریف فرما حضرت قدس سره نزدیک حاکم وقت در پیش
می بود و با جاسه نوید و ستارستایق تشریف میبردند و بعضیان افاضه
و مرقم و دوائے کم قیمت عنایت می شد و از آن بهمان نفع حاصل میگشت
که در دوائے پیش قیمت بهمان فائده می گردید چنانچه از بعضی استقامت
از بدست مبتلا بود که شومر آن بخدمت مذکور علاج حب الطباعه و کنایه گویان
زن از آن نفع حاصل گشته قریب اهلک گردید باقر آن زن را بخدمت

حضرت قدس سره حاضر نموده کمال الحاج و دوائے مرض حال او نموده و دوائے
بر اے دفع شکایت آن از خدمت مبارک حضرت قدس سره خواست
پس حضرت قدس سره بر اے آن زن دوائے ارشاد مبارک فرمودند
که قیمت آن را بد از یک نفوس نبود و شومر آن زن بخدمت مبارک حضرت
قدس سره عرض نمود که حضرت من بخدمت مذکور بدوائے مرض این زن
نموده ام که از آن فایده حاصل نگردید و حضرت انصورت دوائے کم قیمت
و قلیل المقدار عنایت فرموده اند و بگو و و اچنان فایده تصور نشود حضرت
قدس سره بگو و بگو مبارک فرمودند که نزدیک مافقر این بهین
قیمت دوائی باشد و دوائے پیش قیمت الطبا و اهل دول سے دهنده بود
که بفضل خدا شفا حاصل خواهد گردید و بروز بومین اطلاع از حال مرض مذکور
پس آن شخص معزوجه بر بعضی خلیش بجانان رفت و استحال دوائی ارشاد
فرموده حضرت قدس سره نزد جبر بر بعضی خود استعمال کنانید تا روز شنبه
او کان هم یک گشته صحت کل یافت پس آن شخص معزوجه بر بعضی خلیش
بخدمت مبارک حضرت قدس سره حاضر گشته شکر نعمت صحت او نمود
و بدون از غلامان حضرت قدس سره گردید چنانچه بعضی از غلامان و متقدمان
حضرت قدس سره که از حالات حضرت قدس سره واقف بودند و در ضمن
جاذبات دنیوی می نمودند پس توجه مبارک حضرت قدس سره آنجا
وام آنها میگشت چنانچه محمد الدوله احمد مارخان مرحوم حال این که
از متقدمان با مخلص خدمت مبارک حضرت قدس سره بودند و بخدمت

مبارک حضرت قدس سره نیز از من بر حال او شان بدرجه الممعدول و سرفراز
 بود که اکثر الحاج حاجات او شان به تخرجه مبارک حضرت قدس سره بظهور
 می رسید پس آنکه الدوله احمد بارخان مرحوم را آنچنان خلوص عقیدت
 بخداست مبارک حضرت قدس سره در راه و رسم زمانه و مردانه خدمت
 شریف حضرت قدس سره کلامی قسم جدا می نمود که عادت محی الدوله چرخ
 بود که مکان مبارک حضرت قدس سره می گذرانیدند و خود هم
 حاضر شده بکام مبارک کمال اهتمام می نمودند و اگر کسی در محل مبارک
 حضرت شکایت مزاج لاحق میگرفت و بدبختی خود حاضر شده معائنات عرض
 روا از خانه خویش بلیا ساختن می گذرانیدند و چنان توجه مبارک حضرت
 قدس سره بر حال والدین غلام کترین نجایت مبدول که زبان
 انبان اشکران عاجز و فاجر است که والدین غلام کترین از سرفراز
 مبارک حضرت قدس سره از نواید دینی و دنیوی فیضیاب و معرفت ارباب
 چنانچه از سرفراز حضرت قدس سره به والد مرحوم بر سه حصوری و گاه
 شریف حضرت مولانا والدنا سید شاه غلام محمد صاحب قبله ثانی قدس
 سره به پنجشنبه اجازت سرفراز بود والد مرحوم حسب اجازت مبارک
 حضرت قدس سره والد مرحوم به پنجشنبه برای زیارت بدرگاه حاضر میشدند
 پس میان زنان نفویض عبده و خدمت او رنگ آب بر میست به والد مرحوم
 گردید و او را در یک آباد رت ارسال عراض و نذر می گفت خدمت
 مبارک حضرت قدس سره جاری بود و حضرت سید شاه ملک محمود قاضی

صاحبزاده حضرت قبله و کعبه دانند و غلام محمد از سرفراز و تقریب صندل شریف
 حضرت سید شهاب الدین قاضی قدس سره برادر حضرت سید شاه
 مرغی صاحب قاضی در سه شریف خود بود و در صندل شریف حضرت
 مدوح قدس سره انواع وقت و محل بود و حتی شده بود صندل شریف از
 بیرون بود و از خانه میگذشتند عادت است اندرین آن حضرت سید
 ملک محمود صاحب قبله مدوح با تعلق و از باب انواع و اقسام بهرج
 و با شش بیست و شش شدند و تا ویری بر صاحبزاده قبله مدوح همان حالت
 بیپوشی طاری بود و بعد از آن حالت بغض و تناسل افاده حاصل گردید
 مگر چون آن وقت شب بود از حالت صاحبزاده صاحب حضرت قبله
 و کعبه اطلاع نگرفت پس بعد از آن شب حضرت قبله و کعبه جناب سید شاه غلام
 محمد قاضی قدس سره والد و اجد خویش را بحال مدینه ملاحظه فرمودند که گویا
 جناب مدوح قدس سره کلامی جانب توجه و معروف اند و بطرف
 حضرت قبله و کعبه سیدی و رشده ملاحظه فرموده و غلام محمد چنانچه در
 می فرمایند که گویا حضرت مدوح قدس سره را فرستادند حکم نیست پس
 بصبح آن حال صاحبزاده صاحب اطلاع گردید در رت شب بجزی والد مداح
 حضرت قبله و کعبه مع حضرت سید شاه غلام محمد الدین صاحب قبله برادر
 صاحب نور و حضرت قبله و کعبه بفر مبارک حج شریف برده بود و در شب حضرت
 قبله و کعبه والد و اجد خویش را بحال مدینه ملاحظه فرمودند که جناب و دیار برای
 راندن جبار که قریب تفرق بود و متوجه بوده اند و حضرت قبله و کعبه

مبارک میفرمایند که در نیو وقت چهارم که والد شما سوار بودند قریب
بغرق بودن چهار را از غرق خلاصه و اویم پس بعد معاودت و قریب
والده با حیدر حضرت قبله و کعبه معلوم شد که وقتی آن چهار باعث لایق
عوفان قریب غرق بودند که حین چهار از نجات آن مایوس شده
بجور اکبیر گفتند که ازین طوفان نجات و سوار است باید که شما با یار
و استغفار و ادا صلوة مبارکگاه حق تعالی مشغول شدند پس یکایک با
مراد رسید که چهار از آن طوفان نجات یافت عادت شریف حضرت
قدس سره بود که بعدین بقدر هم نیست فروم خویش میرالکمال سراج الد
رحوم را سرفراز فرمودند و بوقت ملاقات قتل و عایه از دست
مبارک خود تحریر فرمود و باو نشان عنایت میگرداند بعد رحال شریف
حضرت قدس سره جناب پیر و مرشد قبله و کعبه حسب عادت مبارک
والد با حیدر خویش خواستند که بوقت عید بنهار الکاک و دیوان حال
شعور بخیر عافیت علیم عالی بآنچه تمت اندوست مبارک خویش تحریر
فرموده و در سال فرمایند پس حضرت قبله و کعبه شعور مذکور را بلا لحاظ
در عافیت تقیم هر وقت مگر سی نشسته آن که با صلاح اهل بند انداخته
میگویند بآنچه تمت اندوست مبارک خویش تحریر فرمودند پس با
شب حضرت پیر و مرشد قبله و کعبه با هم تمام از والد با حیدر خویش قدس
سره ملاقات فرمودند و ارشاد مبارک حضرت قدس سره
حضرت پیر و مرشد قبله و کعبه گردید که کسی نشسته و باقی این حروف

چنین و چنان است و او همچنین باید نوشت بعد بیداری حضرت قبله و کعبه پیر
مرشد جهان کرسی نشستی و تقیم حروف بنجین مبارک بود موافق آن شعر
مذکور بآنچه تمت اندوست تحریر فرمودند و بعد بیداری خان محی الدوله برست مبارک
فرمودند پس خان مذکور که بعضی شعر بکسی بدلولی می داشتند آن کرسی نشستی
و باقی حروف را بعد منسل با فقر کمال شاکوی نزد خویش داشتند و بعد
حیات بوقت قتل باران چون التماس فلان و معتقدان بدعای
نزول باران بخدمت مبارک میگردد حضرت قدس سره چیز
بر سال تحریر فرمود و در زیر نشان میفرماید که فی الفور باریدن باران شروع
میگردید و بعد انقضای سوره باران و سر سبز ملک و فتح قحط سالی نیاز
مبارک حضرت امام جعفر صادق میگردد و ایندو وقتی اهل محل مبارک
حضرت قدس سره که وقت قتل باران بود بخدمت شریف حضرت
قدس سره عرض کردند که اگر نیاز مبارک گذرانیده شود باعث نجات
مخدوق خواهد شد ارشاد مبارک حضرت قدس سره گردید که امسال
حکم نگردیده است و هم عادت شریف حضرت قدس سره بود که پیش
از ایام قحط خشک سالی غلذت برست اخراجات محل مبارک فریده فرمود
ارشد و مبارک میفرمودند که سال آئیده خشک سالی شد نیست پس
آن غلذت مطابق ارشد و مبارک حضرت قدس سره و خشک سالی در اخرا
جات محل مبارک مبارک میآید و نیز عادت شریف حضرت قدس سره بود
که این عرس شریف بعد از خویش یعنی حضرت شهید و مولانا و مرشدنا

حضرت سید شاه غلام محمد صاحب قند حاد ثانی قدس سره ارشاد مبارک
میفرمودند که ارشاد مبارک جدا جدا چنین و چنان گردیده است مطابق
آن ملاکم و کاست بظهور میرسد و غیر عادت مبارک حضرت قدس سره
بود که بعد از تقاضای شب برات بجل مبارک خویش ارشاد مبارک میفرمود
که سال چنین و چنان خواهد شد پس حسب ارشاد مبارک حضرت بوضع
نی پیوست در ماه شعبان ۱۲۳۲ هجری بعد از شب برات بجل مبارک
ارشاد و شریعت گردید که شب از غزائیل علیه السلام ملک الموت ملاقات
شد و از ملک الموت پرسیدم که وقت قبض روح ما که خواهد بود و ملک
الموت گفتند که ماه رجب چون رجب منقضی گردید ازین معلوم میشود
که بر رجب آئیده و وفات من خواهد بود پس از شروع ماه رجب ۱۲۳۲
هجری سرافقت که پیام بر رفیق اعظم بود و بکفرت لاحق گردید پس هر چند که
الطبا و وقت ستوجه علاج مزاج مبارک می بودند مگر در شکایت مزاج
مبارک حضرت قدس سره از آن علاج تنفیص حاصل نمی بود و وقتی
بعد از آن حالت شکایت مزاج مبارک ارشاد مبارک حضرت قدس سره
بکفرست پیرو شد قبده و کعبه صاحبزاده خویش گردید که مرض من و دیگر
است و علاج الطبا و مناسب مرض من نیست پس حضرت قبله و کعبه بخدمت
والد شریف عرض فرمودند که اگر حضرت علاج مزاج مبارک خود بذات
نموده و ما بعد از آن مناسب خواهد بود پس ارشاد مبارک حضرت قدس سره
گردید که من مرض قابل علاج نیست لغت اول ماه رجب هجریین است

گذشت بعد از آن این رباعیات الشرفیاب مبارک حضرت قدس سره جاریست
بودند رباعیات یا قطب بغیرت الاعظم یا دلی روشن ضمیر و مندهام در مانده ام
خبر تو ندارم و سنگی بر دوشگاه و الا سائیم سے قتاب و خاطر نامشاه
راکن شد و یا پیران پیر و دیگر یا نوحه الدین تر حنا بلطفه و مع ذانت غرض
والله شهور با توابع الکرام و در درین رابیکدم ساختی ابدال حق نوای
شد دنیا و دین بر حال ما هم که کرم و دهم درین زمان ارشاد حضرت
قدس سره میگردد که درین اوان مذاق وحدت الوجودت بکثرت در
حالت ظهور است که مذاق حالت دائمی نیستی را در تاریخ هجریسم ماه
رجب رسید و ارشاد مبارک حضرت قدس سره گردید که امروز چه روز
است عرض کردند که امروز روز جمعه است ارشاد مبارک گردید که روز
جمعه بهتر است مگر تاریخ حدیث عرض نمودند که تاریخ هجریسم است ارشاد مبارک
شد که اگر ما و امروز انتقال خود بهم نمودگان بجوام خیال خواهند نمود که
در چنین تاریخ انتقال نمودیم لهذا امروز انتقال می نمایم بر روز دوشنبه
آن که تاریخ نیست و نیم نور و نیم ماه رجب ۱۲۳۲ هجری بود و بعد یکساعت
روز بر آمده بجهج اهل خیال خویش ارشاد مبارک گردید که از تناول طعام
فاریغ شود بجهج اهل مکان مبارک حضرت قدس سره بیاعتش فکر
و تشویش خاطر رغبت بجانب طعام نبود مگر ابتلا لامر الشریف طوعاً
و کرهاً التفات بجانب طعام ننوده قدری تناول طعام نمودند پس
بعد از فراغ طعام بکفرت سیدی و مرشدی قبده و کعبه صاحبزاده خویش

ارشد مبارک گردید که الحال مایه شغل ارشاد فرموده بزرگان خود مشغول بفرمود
 و ازین وقت کلام خواهم نویسم حضرت قدس سره بکلیه چیزها را از خود بیرون
 فرمودند که اندران حالت عرق کثیر از جسم مبارک حضرت قدس سره
 جاریست گردید بجانیه انجالیست محل مبارک حضرت قدس سره چه شریف
 حضرت قدس سره که عرق سرد بود تبدیل فرمودند و در آنوقت شبیه
 دو انگشتان بحضرت قبله و کعبه صاحبزاده خویش فرمودند که مرا از آن بیرون
 بود که بمحال مبارک من عرقه و آب کثیری باقیست بعد آنقضای دو انگشت
 چون وقت نصفه بنهار آمد چنان مبارک خود گردانید بچای حضرت
 پیرو شد صاحبزاده خویش ملا خطه بجای آنکه کیفیت چنان مبارک معلوم
 گردید که روح مبارک حضرت قدس سره از قالب عنقریب بحضرت
 قدس سره بپرواز فرموده است حضرت قبله و کعبه در آن وقت نزدیک تر
 شریف برده والد صاحب خویش را بر بستر استراحت گذاشتند و انانیت
 انانیت را چون عمر شریف قدس سره تا به شصت و شش سال رسیده
 که ششم اعدا حضرت از اعدا و در وقت اتم الله بر آورده است یعنی هدا
 حروف اتم الله نیز شصت و شش بوده اند و پانچ الغایز یقین حیات
 الی احد الاحد الموند بقیه است الفرد و بعد اید القادر حضرت
 شاه غلام محمد اطال الله عمره سنین غیر عدد و الفاذه من سر ساداد احمد
 صاحبزاده کبر حضرت سید و مرشدی قبله و کعبه که سیم اتم الله صاحب خویش
 اند تا پنج وصال جدا مجد خود بطور شفقت کثیر فرموده اند قطعه

سید می حدیث غلام محمد و از اجاب دعوته لرب العلی المکرم است
 قالوا من و یا در شحضرت الرب الرقیب و من ابانک یزید الخیر بحسب و
 عاشق الرب بات فی حب الحبيب و من یقر جوارح اعدا بحسب که است
 پنج بوده اند از هر حدیث تا پنج وصال شریف حضرت قدس سره می بر
 اللهم و صلیا الیک و اجعل منی و مقامنا لیک بحسب و ابانک یزید الخیر
 آمین ششم آمین و نطق سیم تا پنج وصال شریف حضرت قدس سره و
 نموده اند قطعه حق آگاه سید غلام محمد و حیدر مان و در سیه الی و حیدر
 الشیم و من بر فضیلت و رسیدم است فی نفس من تا باقی و شریف حضرت
 حقیقت شمارش و در سوخت بر کمالش گوایه و مقام جلیلش بپاورد
 بر تر و چه داند که رتبه او کما به و خجسته القدر حضرت سیر کرد و به تخریک
 بالانرا از حضرت شایسته و بجال عریمان دین بدل عاشق و بپوشش مل حال
 خراسان بخواسه و چه تعداد و سن شریفش کنی نیم و شمار سه عدد و اتم است
 الی و بعد شوق و ذوق دل آن عاشق حق و زود بیاورد و شایسته
 شد چرا به و بافت از سر آه تا پنج آن نطق و بشدت او مان و شوق
 الی و ایضا الد عابد و زاید سید شاه غلام محمد صاحب دل و پرورد و چه فرمود
 از دنیا شد بزم اندر پنج و نطق غلام کتیر و ارسال و حالش کبر
 رحم فرمود و حق الحق گشت زود و بود و حق بپاید و است که چون ایما
 کرام رضوان الله تعالی علیه جمیع محبوبان خدا و عروسان کبریا
 بوده اند و عروسان هر چند در بستر و حجاب می باشند پس پنهان است

حق تعالیٰ و خویش را از چشم عاصیان ستور میدار و تا که تو را دست
سبار که او شان از چشمم بصر عوام محفوظ باشد و هم ازین وجه که تکلم و کلام با خود
در پس پرده واقع می شود حق تعالیٰ تکلم و کلام خویش را که از اولیا و کلام
الطریق العارض می نماید به تکلم و راه حجاب تعبیر فرستد و در چنانچه ارشاد
حق تعالیٰ در قرآن شریف مذکور است و اما کان لبشر ان یکلمه الله لا حیاء
اوسن و راه حجاب او برسل رسولانی و می باشد و انشا الهی است
سزاوار بر همتان که حق تعالیٰ اذان کلام کند مگر بطور و می
ازین پرده یا بغیر است رسول پس و می کند باذن حق تعالیٰ القدر که
خواهد حق تعالیٰ درین آیه کریمه تکلم و کلام خویش را با انسان سه گونه بیان
فرموده است یکی آنکه کلام حق تعالیٰ با انسان بطور و می باشد و آن مختصر
یا بنیاد کرام است رقی الله عنهم حمید و دو بطریق الهام و نواز و تلی
که بغیر اشیا علیه السلام یعنی اولیا است است هم می باشد که در راه حجاب
بدین معنی اشارت است سومی آنکه بجا فرین عهد بنیا علیهم السلام رسول
و می شمره کلام حق تعالیٰ می باشد همچنان که بجا فرین جنگ بدر ارشاد
حق تعالیٰ زبان مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم که عین و می
الهی است گردید که اعلو ما شتم قد غفر الله لکم یعنی اسی شهید او بدر آنچه
خواهید عمل کنید که حق تعالیٰ شمار را بخشیده است اینک ستر حال مبارک
حضرت قدس سره بود اما دستمال ذرات مبارک حضرت قدس سره
بچندین علوم و فنون و کمالات ظاهری و باطنی است سینه نبوی صلی الله علیه و سلم

زیرا که رکوب است نسبت نبویه صلی الله علیه و سلم است همچنان در احادیث است
که آنحضرت صلی الله علیه و سلم اکثر رکوب را بر کوب مبارک خویش شرف
و مفتخری فرمود و در چنانچه وقتی زبان مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم شهادت
گردید که چیزی از رخ خاک ظاهر شده است که آن حاضرین سواری است
بدر یافت آن امر شوم و مجرمانه آنحضرت صلی الله علیه و سلم نیز بر سبی
که بلا غری و دست روی شهرت میداشت رکوب فرمودند پس بکثرت
رکوب مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم است سواری مبارک حضرت
صلی الله علیه و سلم در هر یک با که قوی و تند و تیز و روبرو و در سبقت می نمود
بعد از آن که آنحضرت صلی الله علیه و سلم از سواری آن پس فراغ
حاصل فرمودند ارشاد مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم که پس شمار او تیز رو
مثل و یا با فتم و همچنان سر فریزی مبارک بارگاه جناب رحمة للعالمین
جاریست که رحم جناب رحمة للعالمین بر حال ضعیفان و ناتوان مبذول می
چنانچه در بیان حال معراج شریف وارد است که باقی که شرف رکوب
آنحضرت صلی الله علیه و سلم شرف گردید آنهم تنگ الحال بود و خود درین
و دیگر بر اقبال قاضیت رکوب مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم نیست
و بر عجز حال خویش کمال تأسف و حزین بود پس عنایت و رحمت حق
اللعالمین شامل حال او گردید و آن براق شکس الحال نوشرف رکوب
مبارک صلی الله علیه و سلم شرف و مفتخر گردید شرف باریت و کریم
و رسول نوکریم و صمد شکر که هست میان دو کریم و چون حضرت محبوب سبحا

رضی اللہ عنہ کہ قدم مقدم جلدی خود رسول کریم صلی اللہ علیہ وسلم بوده اند حال
غریب نوازی حضرت محبوب سبحانی رضی اللہ عنہ بحال مبارک رسول کریم
صلی اللہ علیہ وسلم جلدی خود خویش است چنانچه از ابو خنیسه رضی اللہ عنہم
مقلدین و تابعین مذہب حضرت امام احمد بن حنبل رضی اللہ عنہ نقل القلیلی
بودند و نقلت مقلدین قریب بود که مذہب خلیفہ اجماع فراموش شود پس
حضرت محبوب سبحانی رضی اللہ عنہ از غریب نوازی و سر قرازی
خویش مذہب خلیفہ را نظر بضعف حال مذہب خلیفہ لب قلت مقلدین
اختیار فرمودند بیکت اختیار فرمودند حضرت محبوب سبحانی رضی اللہ
عنہ مذہب خلیفہ شهرت گرفت و قوت یافت آورده اند که وقتی امام عظیم
ابو حنیفہ کوفی رضی اللہ عنہ بجالم رویا بخدست مبارک حضرت محبوب
سبحانی رضی اللہ عنہ حاضر شد بخدست مبارک حضرت محبوب سبحانی
رضی اللہ عنہ عرض نمودند که حضرت مذہب خلیفہ را اختیار فرمودند و ما را
ازین شرف محروم فرمودند که بطریقه ضعف حال و عقلی مذہب خلیفہ که با
قلت مقلدین حاصل بود و مذہب خلیفہ اختیار نمود پس بطلب ارشاد
سبارک حضرت محبوب سبحانی رضی اللہ عنہ حضرت امام ابو حنیفہ
رضی اللہ عنہ عرض نمودند که چون حضرت مذہب ما را اختیار فرمودند
و ازین شرف محروم ماندیم حقیقت ما را حضرت بغفل فرمودند
پس حضرت محبوب سبحانی رضی اللہ عنہ باسلام بی سلام حضرت
امام ابو حنیفہ رضی اللہ عنہ و عار بیکت فرمودند همچنان حال غریب

و نبد نوازی حضرت محبوب سبحانی رضی اللہ عنہ بر حال زار غلامان و مقتدر
الی یوم القیم جاریست که هر کس بحالت شدت و ابتلا متوجه نقلین مبارک
حضرت محبوب سبحانی رضی اللہ عنہ شود کارهای مشکل او آسان
میگردد و در هیچ کاره مشکل و سرور میگردد و شعر و الهی تو کریمی و حبیب
تو کریم و عزیز محبوب تو ارحم است یا کریم و تیر انداز است هم منت سین
آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم است چنانچه آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بصریابا
کریم رضوان اللہ تعالیٰ علیهم اجمعین ترغیب و تحریص تیر اندازی فرمودند
چنانچه بحدیث صحیح وارد است که آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرموده اند
ارحم شورا فرقه خان ابا که کان بایا یعنی حدیث ای نبی و فرقه تیر انداز
کنید تحقیق که پدر شما تیر انداز بودند و نیز حضرت سعد بن ابی وقاص رضی
اللہ عنہ که صحابی جلیل القدر بودند و در فن تیر اندازی مهارت تامر میباشند
چنانچه در عروه آنحضرت سعد بن ابی وقاص رضی اللہ عنہ بسیار تیر اندازی
نموده چنانچه از کافرین را قتل نمودند و آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم تیر انداز
نزد خویش باو نشان عنایت فرمودند و تیر اندازی حضرت سعد بن
ابی وقاص رضی اللہ عنہ مبارک گاه نبوی صلی اللہ علیہ وسلم با بعضی و تیر
قبولیت رسید بحدیث او نشان ارشاد مبارک نبوی صلی اللہ علیہ وسلم
فرمودند که ابی و ای که دید یعنی ای سعید بن ابی وقاص تیر زن
والدین من بر تو خدا داد و ای حدیث میفرمایند که نشینده ام از آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم بر کسی هیچ والدین خویش فرموده باشند که بر کسی

سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه واه این فن تیر انداز است چنان بود وقت
وقت چنان بود که بین عمل بآن وقت تیر انداز احد حضرت سعد بن ابی
وقاص رضی الله در بارگاه حبیب رب العالمین در محبوبیت یافت پس
بر آن عمل و بدان فن تیر اندازان بلکه هر دو جهان فدا بود و بر آن موافق
سوار شد و پرورش کردن اسب و تعلیم فن تیر اندازی ارشاد حق تعالی
در قرآن مجید است چنانچه فرماید و اعلم انهم ما استلقیم سن قوه و سن باط
الغیل یعنی برای گذار قوت و خیل را بیدار نمود و در حدیث تفسیر قوت
به تیر انداز است و ارد است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم میفرمایند لا
ان القوة سیه لری آگاه باشد که قوت بهین تیر انداز است عطای
دویم گفت نبوی صلی الله علیه و سلم است چنانچه حدیث صحیح وارد است
ان الله خلق لكل واحد واحد الوکل علیه الشفا و سنی حدیث تحقیق که حق تعالی
بر آن بر فرضی و او بر آن بر علت شفا و فرموده است و صفات چند
او به در حدیث شریف مذکور است چنانچه حدیث شریف آمده است که
اگر سورت ماعلا جی بود از سنائی بود از سنائی بود و تعریف تخم پیازیم
بحدیث صحیح وارد است و هم حدیث مذکور است آنحضرت صلی الله علیه و سلم
بجای کرده و خوردن خیار با خرماسم فرموده اند که درین مخاف بسیار بوده اند
و تعریف شهید و قرآن شریف بعد از شفا مذکور بوده است چنانچه در
قرآن شریف مذکور است بخارج من بطوننا شراب مختلف الوان غیر شفا
المناس یعنی است بیرون می آید از شکم زبور شربت رنگارنگ که در آن

پای آید میان می باشد که مراد از آن غسل بهمان شهید است در حدیث صحیح وارد است
آنحضرت مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم حاضر شده شکایت سبیل شکم
خویش نمودار شد و بنویس علی الله علیه و سلم بانگس کردید که شهید برادر خویش
نمودار شد پس بعد از خوردن شهید بانگس به بارگاه نبوی صلی الله علیه و سلم
حاضر شده عرض نمود که یا رسول الله صلی الله علیه و سلم شکایت سبیل شکم
برادرم و در خوردن شهید و راز و یاد شد باز ارشاد مبارک که نبوت صلی الله
علیه و سلم بانگس کردید که یا شهید بانگس بنور ایندهم بعد از خوردن شهید بار
آل بعد است آنحضرت صلی الله علیه و سلم حاضر شده عرض نمود که مرض برادرم
تر و ده از آن در استند او شد آنحضرت صلی الله علیه و سلم باستماع عرض نشان
ارشاد مبارک فرمودند که صدق الله و کذب بطن خلیک یعنی حق تعالی
که شهید شفا فرموده است است است و عدم ظهور آثار شفا در مرض شکم خویش
ر بیان کنی و رخ است باز شهید برادر خویش بنور آن بار سومی شهید بان
رضی سبیل خوردنیده شد بلکه رضی شفا یافت امام علم خوش نویسی است
و تقوی که م الله و جبه است که آنجا و خط کوفی بحضرت مولی المرقضی که م الله
و جبه است سب می وارد و نشسته تقوی بهین منت مصطفی صلی الله علیه و سلم است که در
حق و شان مبارک مرتضوی رضی الله عنه ارشاد مبارک مصطفی صلی
علیه و سلم اهلک لعمری حبیبی که در است اما قضا و حاجات غلامان
و معتقد ان هم باتباع سنت نبوی صلی الله علیه و سلم است که کار فرست
صلی الله علیه و سلم شفا است است مذنبه است و قضا و حاجات نبوی

نیز از قبیل شفاعت است سخن شفاعت سفارش است که آنحضرت صلی الله علیه
و سلم به عفو گناهان است بدرگاه حق تعالی سفارش بروز قیامت است پس
نیز در پس قضا و حاجات عباد نیز سفارش بدرگاه قاضی الحاجات است
چنانچه تأیید است مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم به شفاعت حاجات در نبوت
سندول باحوال صحابی اگر امام رضوان الله علیه همین است بود چنانچه در حدیث
صحیح وارد است که پدر جابر بن عبد الله صحابه رفته الله عنهما و غرقه احد شهید
شدند و چیزی از خرماتر که خویش گذارستند و درین پدر جابر کثیر بود که باو است
دین ترک او شان مکتبه نبود پس او شان بخندست مبارک نبوی صلی الله
علیه و سلم حاضر شده عرض و استغاثه نموده است و از بارگاه نبوی
گرفت پس از بارگاه نبوی صلی الله علیه و سلم باو شان ارشاد مبارک
گردید که و انی اطلب کفند چون و انیان حسب ارشاد مبارک نبوی صلی الله
علیه و سلم برخانه حضرت جابر بن عبد الله رفته الله عنه حاضر جمع شده
آنحضرت صلی الله علیه و سلم نیز برخانه او شان تشریف مبارک برده بر
توده از توده فرما عیسی تشریف فرموده ارشاد مبارک فرمود که
اکنون خرماتی مذکور را کیل نموده بدانیان او انموده شود حسب الحكم
نبوی صلی الله علیه و سلم جابر بن عبد الله رفته الله عنه از تهر جائی است ترک
پدری کیل کرده است و انداخته که هین جمیع و انیان ادا گردید و خرمایان
بودند چیزی از انان که نشد حضرت جابر بن عبد الله رفته الله عنه میفرماید
که بعت خرمایان خود شالی امین امری بود که از ان خرمایان جمله و انیان ادا

شود و در انان یک خرمایان بدست نیاید مگر برکت عنایت و توجیه مبارک بارگاه
مصلطوی صلی الله علیه و سلم قرین تر خرمایان ادا گردید و ترک خرمایان
ماند آورده اند که شفاعت آنحضرت صلی الله علیه و سلم حق بقیامت و در
خیریت بلکه فرشتگان که انان کاتبین بر روز نامه اعمال است بر هر مرد را با خط
بارگاه نبوی صلی الله علیه و سلم می آرند و بلا خط نامه اعمال است عاصی
بر حال نر از است هم میگردد و بر پیشش در بی رحمت رحمة للعالمین انان
شفاعت آنحضرت صلی الله علیه و سلم است و شفاعت ترقی است درجات و از و
مرتب تر است و انان توجیه مبارک حضرت قدس سره بجانب حضرت
سید شاه ملک محمود صاحب بوقت هر چه فرج مبارک هم رها نیدن جبار
سوار سی محل مبارک باو طوفان و هم اطلع صحت تقسم و کرسی نشین هر چه
بپیر و مرشد بقدر کعبه صاحبزاده خویش که از قبیل تأیید است حضرت صاحبزاده
و متعین خویش بوجه است هم انرا فطریق و عادت نبوی صلی الله علیه
و سلم است چنانچه ارشاد نبوی صلی الله علیه و سلم شان اہمیت است که تا
حرب لمن جاریم و اناسلم لمن سالمهم نبی تأیید است اہمیت همچنان مبذول
و شامل است که هر کس که از اہمیت رضی الله عنه معاذ الله از نا اہمیت پیش
آید جز او عمل او از جانب انیس خواہد رسید و انکس که بخندست گذاری است
در پیش آید جز او عمل نیک از بارگاه نبوی خواہد رسید اما تحریر حضرت قدس سره
بر سبب بوقت مساک باران که بحقیقت و عباد باران رحمت است هم اثری
از انان نداشت و در روز است مصلطوی صلی الله علیه و سلم است چنانچه در حدیث صحیح

واروست که زمان نبوت و حق اساک باران شده بود برحاله که حضرت عباس
 علیه السلام در آن وقت بود و شخصی که نزد نبوی صلی الله علیه و سلم عرض نمود که یا رسول
 الله باعث اساک باران جانوران هلاک شد و ذراعت خشک گشت
 پس از حق تعالی دعا فرمایند که نزول باران رحمت فرماید پس آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم دعا باران فرمودند و آنوقت که اثر آن از ابر بود فی الحال
 قطعات ابر مجتمع شده باران شروع گشت که بکشف سجد نبوی صلی الله
 علیه و سلم ترشح آمد چنان تا یکفته باریدن باران رحمت بر توفیق گردید پس
 بگوید و من میگویم کس بجای قطعه آند عرض نمود که یا رسول الله صلی الله
 علیه و سلم کثیر باران بکاهانها نهدم گشت و بسیار باران بر آید و اسند
 گردید حضرت دعا فرمایند که باران در توقف شود پس آنحضرت صلی الله علیه
 و سلم دعا فرمودند اللهم جو النبا و لا علینا اللهم علی الاکام و مناسبت الشجره
 و عاباری تعالی اطراف بسیار و بر بسیار مای حق تعالی بر الهای
 بلند و هم بجایهای بر زمین و درختان بسیار را و حدیث میفرماید که
 همان وقت ابر متفرق شد و باران اطراف شهر مبارک و شهر باران
 مخوف گشت اما خریدی و حج نمود حضرت قدس سره علیه قبل از ایام
 قطعی یا طلوع حق تعالی و الهام آتی بود که از بارگاه حق تعالی قبل از
 سالی طلوع آنحضرت قدس سره میگردید و حضرت قدس سره بر
 رفیع صریح عیال شریفه فرمایشی که حج میفرمودند چنانکه حضرت یوسف
 علیه السلام در آن وقت تفسیر رویا از بارگاه حق تعالی طلوع سالی گردید

حضرت یوسف علی بنیاد علیهم السلام بر ایمن نمودن غل باطل هر حکم فرمودند و
 در آن خصوص اگر چه جمیع بدست یوسف است که حقیقت همین اتباع بدست
 نبوی صلی الله علیه و سلم است زیرا که ذرات مبارک نبوی صلی الله علیه و سلم
 مستخرج کالات جمیع انبیاء علیهم السلام است که جمیع انبیاء علیهم السلام مخفوق از نور
 مبارک صلی الله علیه و سلم است چنانچه یکی از عاشقان آنسره بوده اند شعر
 حسن یوسف دم عینی بدینیا داری تو آنچه خوبان همه دارند تو بخاداری خود ندی
 است که بر شیر است اذک الذین به الله فیدلیم اقتده معنی آیت ان کون
 انبیاء علیهم السلام که او شانرا حق تعالی به آیت فرموده است پس بخصلت و
 به آیت او شان اقتدا فرموده کن یعنی به آیت انبیاء علیهم السلام بحقیقت
 از بدست است که خصلت او شان از نور ذرات مبارک است پس به بدست
 و خصلت او شان اقتدا کن که بحقیقت اقتد بخصلت و بدست ایشان است
 انبیان ارشادات جده و محمد خورشید مجمل مبارک بر فردوس عرس مبارک
 با سوره یکم چنانکه با جاویدت وارد است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم اکثر
 اطلاع امور مایکون از آثار قیامت به اهل بیت و صحابا که کرام رضی الله عنهم
 ارشاد مبارک می فرمودند و اهل بیت و صحابای کرام و عنوان غنیمت چنانچه
 فیض عام ارشاد پرستین میفرمودند پس در باب اتباع حضرت قدس
 سره به آنحضرت صلی الله علیه و سلم اهل بیت و صحابا که کرام رضی الله عنهم است
 اما اطلاع فرمودن حضرت قدس سره با سوره کائنات بعد از قضای شب پرست
 چنانکه در احادیث صحیح و اوست که حق تعالی تجلی خاص خویش را

در شب نصدف از ماه شعبان در سال نازل میفرمایند و مقدار خویش
 بسوی از حیات و همت و از ذائق که بگویند هر یک از مخلوقات در آن سال
 جاری که در آن میجواید از فرشتگان می نویسد چون اطلاع اقدار حق تعالی
 یا لیس الیا اکرام الیها و شاید در فلند حضرت قدس سره اطلاع آن
 بخاصان خویش میفرمودند اما اطلاع منتهی بود در حضرت قدس سره
 از وصال مبارک خویش بعد از ملاقات ملک الموت بسال وصال مبارک
 این معنی پس اثنی از آثار خدا و در ذات مبارک نبوی صلی الله علیه و سلم
 است چنانکه در حدیث صحیح وارد است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بسال وصال
 شریف چون ماه رمضان شریف حاضر شد جبرئیل علیه السلام بخبر دست نبوی
 صلی الله علیه و سلم حاضر شد و قرآن و دیار عرض نمودند پس آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم بجا میآید که اوم رسیده اند عظم ارشاد مبارک فرمودند
 که عادت جبرئیل علیه السلام بود که هر سال با در رمضان شریف یکبار قرآن
 عرض میکرد و در سال که دیوار عرض نمودند معلوم میشود که اینده را نخواهند
 یافت و وصال من بر این حق اعلیٰ قریب رسیده است پس آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم از تلاقی جبرئیل علیه السلام حال قریب وصال شریف خود معلوم گشت
 اما اطلاع بودن مرض وصال بحضرت قدس سره پس از تبارج نبوی و آثار
 خدا و ذات مبارک صلی الله علیه و سلم است چنانکه در حدیث صحیح
 وارد است که هرگاه که شکایت مزاج مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 لاحق حال مبارک میگردد آنحضرت صلی الله علیه و سلم دست مبارک بر سینه

شریعت ماییده این دعا میخوانند از سبب جناس رب الناس اشفت انت الی
 الاشفاء الاشفاء که شفا الاینها و شفا چون مرض وصال مبارک حاضر گشت آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم دعا را که در وقت شفا میفرمودند حضرت ام المومنین عایشه صدیق
 مرضی الله عنها ارشاد مبارک میفرمایند که چون آنحضرت صلی الله علیه و سلم در آن
 مرض آن دعا قرائت میفرمودند پس آنحضرت دست ماییده دعا را که در وقت
 راقرائت میکرد و در سوره این آنحضرت صلی الله علیه و سلم خطبه و در عید ادا
 فرمودند از این سخن اطلاع بودن مرض وصال آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 پیدا است اما جایگزین رباعیات یا قطب یا غوث عظم الخ بر زبان حضرت
 قدس سره قریب وصال شریف باید دانست که اگر چه با و میار الله چه اندکین
 عالم و چه اندکین عالم تعالی سرفراز و مآل است مگر چون این عالم عالم
 حجاب است فلند با و میار و کرام تقاد و وصال حق سبحانه و تعالی است این عالم اندران
 عالم بجه حجاب است و ازین وجه و صلت اولیا الله را و وصال میگویند
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم بوقت قریب وصال شریف اللهم بالرفیق الا
 و ارشاد مبارک که میفرمودند چون جز اولیا الله از ذات بابرکات حضرت
 الکل محبوب جهانی رخصه الله عنه بر سر از و فیضیاب اند که حکم آیه کریمه یا ایها
 الذین آمنوا اتقوا الله فیتقوا الله الوسیة منی آیت ای گروه مومنین تقوا
 حق تعالی آیتا کنید و بجانب حق تعالی وسیله طلب کنید بوسیله و وسیله
 حضرت محبوب جهانی رخصه الله عنه از و وصال حق تعالی سرفراز بوده اند
 که توجیه بجا شریح الکل حضرت محبوب جهانی رخصه الله عنه عین توجیه مبارک

حق تعالی است فلیندا اشتیاقا بقائه اشرعیت که بدین اتفاقا حق تعالی است این شهادت
 بزبان مبارک حضرت قدس سره جاری گشته که شهادت مذکور یعنی اللهم بارئنا من
 الاصله بوده است که بزبان مبارک نبوی صلی الله علیه وسلم حضرت شریف
 جباری گردیده بود اما در توضیح مذاق وحدت الوجود حضرت قدس سره فرمود
 رحمت شریفیت زیاده تر چون معلوم گشت که رحلت انبیاء و اولیای با عدت
 زیادت قریب و وصال بعد گاه حق تعالی است فلا جرم وقتی که بقرب و
 جوار وصال باشد و در آن زمان زیادت و توضیح شایسته حق تعالی به نسبت
 دیگر از آن سابقه میات یا انبیاء علیهم السلام و اولیاء کرام رفته الله علیهم مزین
 چنانچه ارشاد مبارک نبوی صلی الله علیه وسلم اللهم بارئنا من الاصله و انی
 منته بوده است چنانچه شریفیت و عده و مسل چون شود نزدیک
 آتش شوق تیز تر گردد و توهم بیدستی وارد است که حضرت صلی الله علیه وسلم
 قریب و وصال مبارک از بیابان چربی آب از دست مبارک خورشید گرفته
 بر چهره شریفیت میمالیدند و ارشاد مبارک میفرمودند لا اله الا الله ان الله
 سکرات حق حدیث نیست همه و موجود و غرض حق تعالی تحقیق که برای اجتناب
 است از این حدیث هم ثابت میشود که وقت قربت رحلت شریفیت شاهده
 حق تعالی که ذات حق تعالی بظهور خاص ذات مبارک حضرت صلی الله
 علیه وسلم با در سط و سبیل پرده جلوه گر بوده است واضح تر بود و فلیندا اگر چه
 که اصل توحید و توحید شایسته حق تعالی است بزبان مبارک حضرت
 صلی الله علیه وسلم جاری گردید اما ارشاد مبارک حضرت قدس سره که

ارشاد اتفاقا منته نام بیانست که بدین شرفه ارد است که حضرت صلی الله علیه وسلم
 روزی بر سر منبر شریفیت ارشاد مبارک فرمودند که حق تعالی یکی از بندگان
 خویش اختیار عطا فرموده است که خواجه نیرالدینا اختیار کند و درین عالم شریفیت
 وارد و فی الحال حق تعالی اختیار فرماید بهاعت ارشاد مبارک حضرت صلی الله
 علیه وسلم حضرت سیدنا ابوبکر صدیق بگریه آمدند و عرض داشتند که فداک
 ابانما و اهلش یعنی است رسول الله صلی الله علیه وسلم بر ذات مبارک حق
 تعالی و این پدیدان من فدا باد و دیگر حاضرین صحابه کرام رضوان الله علیهم جمیع
 بدیهای خوشش خیال فرمودند که حضرت صلی الله علیه وسلم حال بنده ازندگان
 خدا ارشاد مبارک میفرمایند که و این شیخ که گمراه از حضرت صدیق بود و در اد
 الزان ذات مبارک حضرت صلی الله علیه وسلم بگیرند چون قریب آن
 و وصال مبارک حضرت صلی الله علیه وسلم گردید جمیع صحابه کرام رضی الله
 عنهم جمیع اقرار نمودند که فی الواقع مراد از آن بنده ذات مبارک حضرت
 صلی الله علیه وسلم بود حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه از میان ما عالم
 میبودند ازین حدیث ثابت گردید که حضرت صلی الله علیه وسلم قریب و وصال
 شریفیت از بارگاه حق تعالی اختیار شده بود که حضرت صلی الله علیه وسلم
 خواجه دار دنیا اختیار نمایند که دوانا مدین و از شریفیت دارند یا دار آخرت
 و وصال آتیه اختیار فرمایند چون حضرت صلی الله علیه وسلم از حق تعالی
 اختیار پنهان حاصل شده بود که دوانا درین دنیا شریفیت دارند پس حق تعالی
 تقدیم دیان تاخیر فرمایم دیاناه و یا سال ذره از آن بوده است که بموجب اختیار خود

علیه السلام نیز قریب به حال مبارک او شان عطا گردید پس بحق حضرت
صلی الله علیه وسلم که رسید الانبیا اند جگر و تصور شود همچنان که بیدار می شود و در
است که هرگاه حضرت علی علیه السلام برای قبض روح خدمت موسی علیه السلام
حاضر شد موسی علیه السلام طایفه بروی حضرت عزرائیل علیه السلام
نزد که از آن ایک چشم او شان کرد و دید حضرت عزرائیل علیه السلام تنه
آن درگاه حضرت علی علیه السلام برودند ارشاد باری تعالی به جبرائیل
علیه السلام که دید که موسی علیه السلام بگویند که اگر شما نزد من می آیند بر پشت
گاو می دست نهند بقدر توانایی که زیر دست شما آمده باشند زندگی شما
زیاده نوره می شود چون حضرت جبرائیل علیه السلام پیام حق تعالی بود
علیه السلام رسانیدند موسی علیه السلام ارشاد مبارک فرمودند که بگو
این قدر زندگی عجیب جبرائیل علیه السلام بخدایت حضرت موسی علیه السلام
و علیه السلام عرض داشتند که بعدین قدر زندگی موسی علیه السلام است پس
حضرت علیه السلام ارشاد مبارک فرمودند که اکنون مودت باشد چون
اولیا و است مرحومه که فاسق و فزوات مبارک مصطفی صلی الله علیه وسلم
بوده اند از قمار قمار و در خدمت مبارک نبوی صلی الله علیه وسلم برودند
گرام اولیا و است نمودار است که اولیا و است مرحومه قبل وصال شریف
خیر است باشند که خواه درین عالم باشند یا خواه بآن عالم واصل حق تعالی
شوند پس ارشاد مبارک حضرت قدس سره که با امروز از تعالی نمی نماند
هم اشارت بدان تخیر است چنانچه حال بعضی از صاحبزادگان یعنی از بزرگان

حضرت سلطان المشیخین رسیدند و در خدمت حضرت ابو الفتح شمس الدین
مقامه با و شاه قدس سره و منقرات که حال تزیین حال شریف که تزیین
سکرت برودند مبارک حضرت قدس سره و در و گردیده بود و اندر
حال عرضی از غلامان و مستحقان که بقاصد منازل از سکونت گاه حضرت
قدس سره بودند بخدایت مبارک رسیده و در آن عرضی مورد خدمت
همچنان شخون بود که غلام و کمال اشتیاق قدس سره است و بخدایت مبارک
بر می آمدند و حضرت حاضر می شد و عرضی بگویند مبارک رسید ارشاد مبارک که دید
که بهتر است و در وقت انتقال من غایم بود حضور می و ملاقات او شان
انتقال خواهد شد همچون وقت افتاد و محبت شراج مبارک حضرت قدس سره
حاصل شد و بعد چند است آن کاتب عریضه بخدایت مبارک حاضر شده
شریعت یاب شدند و بعد از آن مادت مدید حضرت قدس سره درین
عالم شریعت مبارک داشتند و قتی یکایک همچون حالت سکرات نیست
مبارک حضرت قدس سره و در و گردید که از آن وصال مبارک حضرت
قدس سره گردید و باید و است که کلام حق تعالی و از اجاب و اجل و است
خرون ساق و لایست قدس سره منی آیت گاه که آید اجل و موت
او شان پس تقدیم و تاخیر او شان از آن ممکن نیست حق و صادق
است حکم این آیت بر اولیا و گرام و هم بجمیع مومنین جاری و نافذ است
مگر چون با اولیا و گرام رفته اند علیهم از اتباع نبوی و فناء و موت مصطفی
صلی الله علیه وسلم اختیار عطا شده است پس هر وقت که اراده مبارک

۲
از آن مومنان

اوشان بوجمال مبارک حقتعالی باشد پس همان وقت اجل اوشان
 و اجل الله بچنان از حال موسی علیه السلام مذکور شد و وضع گردید که با وجود
 عزرائیل علیه السلام بیدار سیدن اجل موسی بکند و علیه السلام حاضر
 گردیده بود باز گردید و بگویند که موسی علیه السلام بآنوقت قبض روح
 اوشان گردید که حقتعالی بگوید که نسبت اجل غایت پاک خدیش نموده
 است باینکه ارشاد میفرماید ان اجل الله اذا جاء الا نضر معنی آیت تحقیق
 که اجل حقتعالی هرگاه که آید تاخیر نمی شود و میباید که سونین اجل اوشان
 بلا اراده اوشان است و در اینجه ان بوده است که اولیا الله کرام
 الله عنهم درین عالم سرت اختیار می که عبارت از فنا و وجود اوشان و در
 بذات حقتعالی است اختیار فرموده اند فلا جبر له ان از بارگاه حقتعالی
 که اولیا کرام رحت الله علیهم موت اختیار از دست حقتعالی است و هرگاه که
 که چون با اولیا کرام رحت الله تعالی علیهم فنا و است اوشان بذات حقتعالی
 سرشته است پس اراده اوشان عین اراده حق و حکم اوشان
 عین حکم حقتعالی است و سراین سیر الامر است که در وجود بعض ذرات حقتعالی
 است و در وجود موجود است نظایر حق تعالی آنچنان که خواهد بظواهر ظهور
 پس ذات حق سبحانه تعالی بعض نظایر بقا و غیریت اختیار می ظهور
 می نماید و ان نظایر عوام اند که بدین غیریت اختیار در صفات
 بشری مقید اند فلا جرم اراده اوشان غیر اراده حق خواهد بود و بعض
 و دیگر نظایر بر حق غیریت اختیار در صفات حقیقی ذرات ظهور می نماید

و ان نظایر اولیا کرام اند فبقیله اراده اولیا که عین اراده حق تعالی است باینکه
 که در قرآن مجید حق تعالی بیک جانب است اجل بی جانب مذکور شد و در
 مبارک فرمود که انما جاء بجمع و دیگر جانب است عین اجل غایت پاک خدیش
 فرموده ارشاد و نمود که اجل الله اذا جاء الا نضر معنی توحید و توحید و توحید
 ایمان و خدای جمیع اولیا الله است غایت عین و توحید که معنی اصل حق است باشد
 که از آیه کریمه یعنی انقصا است مدت عمر مراد است و اما و ایضا حق تعالی حقیقت
 ممکنات متصور نشود و اقرار با اتحاد وجود واجب ممکن مگر در وجهی است
 اجل بجانب ذرات حقتعالی صحیح و درست نخواهد بود پس بکلام حقتعالی
 حق جبار الحق و ذوق الباطل ان الباطل کان و هو قاسمی آیت بگوید
 که باطل است علیه السلام که حقتعالی آید و بیک نشان گشت باطل تحقیق
 که باطل بیک نشان و تاخیر است هم دیگر آیت متصور نشود و توحید حق تعالی
 با هر شفا و در حق المؤمنین معنی آیت انما نزل سکیم و قرآن انجیر که شفا و
 هر سه مؤمنین است و درین جمله حق ایضا و توحید الله ایما ناگاه و شفا و باطل و حق
 و در آنجا علیه کبر است و در هر چه علیه السلام و سلم آیین هم آیین اما مشهور است
 حضرت قدس سر و بشفعل پیران طریقت قریب به حال شریعت از است
 که در مثال مبارک اولیا الله انبیا و قریب به کمال حقتعالی است فبقیله انما
 و وقت اولیا الله کرام شغل پیران طریقت که شغل مع الله است اختیار می نماید
 چنانچه شعرا و شایع از علی الرحمت است ۵۰۸ ابن جان عاریت که بجا نظر
 سپرده دوست و روزی رخس بر بنیم و نسیم که کرم پس اولیا الله قبل نسیم

جانب خویش بدیدار رخ مجرب شد و شوق می شوند و در حقیقت شریف که بالا عرض
 نموده شد چنانکه گویست که زبان مبارک حضرت صلی الله علیه و سلم قریب
 وصال شریف هم ذکر لا اله الا الله جاریست و چون حضرت مجرب سبحانی
 رضی الله عنه که قدم بقدم جاری می شود جناب رسول کریم صلی الله علیه و سلم
 اندر ایشان مبارک حضرت مجرب سبحانی رفته اند و نه غیر التوحید و التوکل و التوکل
 قریب وصال مبارک بود که معنی لا اله الا الله یعنی توحید است که لا اله الا الله
 التوحید و اصل توحید است انار سیدین من مبارک حضرت محمد
 بیست و شش سال چون دهنده شد که در آن وقت شصت و شش
 بوده اند پس اعداد سال عمر شریف حضرت قدس سره و شریف بر اینست
 که وصال شریف حضرت قدس سره بعد از اتمام کامل در ذات الهی گردید چنانکه
 از زبان محمد یار خان معتمد الدوله مرحوم حال بزرگی از بزرگان دین و جهان
 این مقام کمترین رسید که چون وقت وصال شریف آن بزرگ قریب
 رسید فیه از حاضرین خدمت مبارک ایشان بیان نمودند که حال
 فلان بزرگ در وقت وصال ایشان همچنان بود که ذکر لا اله الا الله از
 زبان ایشان شکسته می گردید پس آن بزرگ جماعت آنحال از ایشان
 مبارک فرمودند که ذکر زبان لفظی دانسته است بپند که حال چنین جای
 پس در حال جمیع حاضرین خدمت ایشان مشاهده نمودند که هر عضو از
 ده ظاهری ایشان شکل بعد از دست هم در آن بود پس اندر آن حال وصال
 شریف آن بزرگ گردید اللهم اجعلنا من الواصلین ایک من الغائبین

لایک اجعلنا من الواصلین اللهم اجعلنا من الواصلین و از شهداء و الصالحین و از شرفنا
 هم شریف است و از آنانی که در جنت کبریاست عیال سید السادات و مجرب
 سلطانان دوست القادرات و الوریات آمین آمین -

فصل دوم

در احوال شریفه امیرا حضرت سیدنا و مرشدنا شاه مجرب الله سید
 غلام محمد صاحب قبله الملقب بچادانه قدس سره - ذکر شریف حضرت
 شاه غلام محمد صاحب قبله عرفت گل پوش قدس سره حضرت شاه غلام محمد
 صاحب قبله عرفت گل پوش قدس سره که در شریف و درگاه مبارک ایشان
 اندرون این بده می شد تا با قرص بدار و زده عیقوت پوره جلو و آفرود
 است از حضرت سیدنا و مرشدنا سید شاه غلام محمد صاحب قبله الملقب
 بچادانه قدس سره نسبت فرموده بشیره زادگی سید ایشان صاحب احوال
 و غوارق عادت بود و بعضی اوقات بر حال شریف حضرت جناب
 عاری می بود و بعضی اوقات سلوک عادت شریف حضرت قدس سره
 بود که هر سال یکبار می شنیدند که برامی فاکو حضرت جناب سیدنا
 شاه و بران العین غریب حیثی قدس سره می گذرانیدند سالی چون
 ایام عرس شریف حضرت سیدنا و مرشدنا قدس سره رسید خادم خودست
 حضرت غلام محمد گل پوش صاحب قبله قدس سره عرض نمود که ایام عرس
 مبارک حضرت سیدنا و مرشدنا امیران یغریب قدس سره رسید که ایام عرس
 عرس مبارک حضرت مجرب تیاریت پس بعد از قریب از این شخصه

از قوم بنی نضیر است مبارک حضرت کل پوش صاحب قبله قدس سره حاضر شد
 عرض نمود که کل پوش جانم دردت یا نمرود که گذشت که بنور وضع محل زوجه ام
 صورت زیارت قاریان با عیش و سرور و جام لاجون حال است پس
 ارشاد مبارک حضرت بان شخص بنی که در فلان فلان فلان فلان
 بگذران پس شخص بنی که در فلان فلان فلان فلان فلان
 و حضرت کل پوش صاحب قبله قدس سره همان بر چهار سال چیزی نوشت
 بان شخص بنی که در فلان فلان فلان فلان فلان فلان
 سال را بر سر پای پیگ نهاد بران پیگ زوجه خویش را خواب
 سالان افشا داشت تعالی ترا فرزند زینب تولد فرماید و حضرت بان شخص
 قلم برداشت و فرمود که از آن سالان گذرانیده و شخص بنی که در فلان
 سوانق عادت لیبار شده و ناخواسته را بنیده شد و چون آن شخص بنی که
 ارشاد مبارک حضرت کل پوش صاحب قبله قدس سره عمل می نمود
 ارشاد حضرت قدس سره شخص بنی که در فلان فلان فلان فلان فلان
 خیر فرزند خویش را بعد تولد بعد است مبارک حاضر ساخت ارشاد مبارک
 که در فلان فلان فلان فلان فلان فلان فلان فلان فلان فلان
 عورت کل پوش صاحب قدس سره درین بطن از وطن خویش که
 درین بطن بطن زل بود و بعد از مقام مرتفع تشریف و اقامت شد
 و بقریب چهار سکنه گاه حضرت قدس سره چاهی واقع بود که اکثر
 آدمیان از آن چاه آب می کشیدند و وقتی زنی از قوم بنی نضیر و یک چاه

بر آب می کشیدند بود و در لوسه برای آب کشی همراه آورده بود و در آن چاه
 نمرود است و چون آن زن بسیار مضطرب احوال گردید پس حضرت
 غلام احمد عورت کل پوش صاحب قدس سره از مضطرب حال آن زن استفسار
 فرمودند پس آن زن حال و وقوع و لوسه خویش بچاه بنده حضرت
 عرض نمود و بیان نمود که از زجر و توبیخ خویش لوسه خویش نهایت لغت
 مضطرب احوال ام پس حضرت غلام احمد عورت کل پوش صاحب قبله
 قدس سره بر حال زار آن زن رحم فرموده از دست مبارک خویش
 آن لوسه که بقوه چاه افتاده بود بر آورد و در پس زن مذکوره بجانیه این
 خرد متقدّم دست حضرت گرفت و دید و از آن وقت آن زن هر گاه که
 به آب می کشید بچاه حاضر می شد و بنده حضرت قدس سره حاضر شد
 و صاحب خدمت حضرت قدس سره صاحب دلج و خوش بجامی آورد
 به مقرب از آن زمان آن زن حامله گردید که آن عوام الناس در آن
 ایام شهرت دادند که معاذ الله آن زن حامله از حضرت غلام احمد عورت
 کل پوش صاحب قبله قدس سره بوده است و بنده حضرت در آن
 فریفتگی آن زن نسبت ساحری نمودند چون بعد از تقاضای ایام حمل
 طفل بان زن تولد شد و در آن چاهین شهرت بود و وقتی حضرت
 از آن طفل که به نام می رسیدند که پدر تو کیست آن طفل بزبان فصیح
 عرض نمود که پدرم فلان کس است و نام پدر خویش که شوهرش است
 آن زن بود و گرفت پس بجانیه این که است و حضرت در آن

مذخره و معتقد خدمت حضرت قدس سره گردیدند شغف را حضرت غلام محمد
 عروت کمال پوشش صاحب قفس سره بایم هائی شاه بنور اندک کسی بخود دست حضرت
 حاضر شده طرافت از عرض نمود که حضرت فلان کسر بایم هائی شاه یا سقیر
 آیا انکس عاواستیل هم میدارد و جواب آن ارشاد مبارک گردید که بل و بین
 وقت ارشاد مبارک شد که هائی شاه را طلب کنند و کثرتی بر آید و مبعاه
 دارند چون کثرتی هائی شاه هر دو حاضر شد ارشاد گردید که کثرتی اندرون
 حجه انداخته شود چون کثرتی اندرون حجه انداخته شود و آن مرد که
 به پائین شاه بود اندرون حجه رفت حکم گردید که در با حجه بند گردید
 چون در با حجه بند نموده شد بساعت حاضرین وقت از اندرون
 حجه آوازی مثل آواز خائیدن فیصل رسید بعد چرخه عرصه ارشاد مبارک
 حضرت گردید که پائین شاه بیرون آید چون هائی شاه بیرون آمد حاضرین
 خدمت اندرون حجه دیدند که فرشتی فیصل که از انبیاان هنده رسید بیکو
 اندرون حجه افتاده بود و اثرش و شانه از کثرتی پائین بنود مطلق از بل
 محله بخدمت شاه غلام محمد عروت کمال پوشش صاحب قفس سره گردید
 حاضر بیرون عنایت حضرت بر حال او سبذول بود بان طفل بوقت تقسیم
 تبرک تباشیر فرزندیکه در روز خدمت حضرت قدس سره عرض
 داشتند که آن طفل انتقال نمود بساعت نچال ارشاد مبارک گردید که باز
 آن طفل برویم که مارا از آن دل بکنی بود بین وقت تشریف فرمائے
 حضرت نزد آن طفل گردید چون رونق افروزه حضرت قدس سره

بکمال طفل گردید سبچا و غیره سامان غسل بیست بلا خط مبارک رسید
 حضرت قدس سره بجز در لحظه سبچا بار از عصابه که در دست مبارک شد
 سید اشکند شکسته و هم از آن عصای مبارک باقی سامان غسل بیست را تفرق
 و منتشر فرمودند هم کسان حاضرین انجا که به تیاره سامان بیست حضرت
 بر فدا از عصابه دست مبارک خویش خورید چشم غامی فرمودند که بوقت
 چشم نمائے حضرت همه بگشاده و فرارے گشتند پس از آن حضرت قدس سره
 نزد یک طفل بیست تشریف مبارک برده ارشاد مبارک فرمودند که بنور غرض
 باقیست تمامت و در از خواست زلیست بجز ارشاد مبارک حضرت قدس سره
 آن طفل زنده گشت و بفرست و بفرست رسید که بکثرتی کوزه لبت گردید بود
 نبی بیک صاحب بر حرم که ازین مکالم کترین نسبت بشیرگی بقربیت سید اشکند
 باورشان حالت جذب طاری بود و در آن حالت حضرت غلام محمد
 کمال پوشش صاحب قفس سره را اکثر بیرون و مرشد خویش یا بنی نمودند که کرم
 که تمام جسم او نیز از سوسه زهر دار جیاشد که اگر سوسه از آن بر جلد طاری
 انسان ملاحظه شود هر جی از آن لاحی می شود و تادیر سے آن جلد می خرد
 و به تلفت از دستمال او دید و غیره و فعلا آن میگردد و اگر آن کرم در شکم
 انسان اندرون آید چون در آن اعضا از ریه انسانی مثل قلب و کبد
 و غیره تهر آینه باعث هلاکت جیاشد و روزی در میان آب مستحال
 نبی بیک صاحب بر حرم کرم که از او بود پس بر حرم مذکور گفتند که از نام
 مبارک بیرون و مرشد من که کمال صاحب قفس تهر نسبت سید را و در تمام

میرا آتیه بخیرم چون وقت کیم مذکور میرا آتیه بخیرم باو نشان فرست
از آن محرم نشد چنانچه درین باب که هست حضرت درین جمله شریف است
که بابت خردمان این دیار از آن خبر حاصل است که کرم است که کرم یا کرم یا کرم
درین دیار کثرت پیدا شد که از آن برودان انواع تکالیف و ضرر میرسد
فصل که بیست است از اربعه سیکوین ازینست نیاز مبارک حضرت بکمال آوینست
شود پس کرم است مذکور دفع نمایند و اگر خود پندماند کیمی از اهل مکان
از آن ضرر نشود پس در رسید و بعد دفع کیم است مذکور از آن شیرینی خرید
کرده بنام حضرت فایده گذرانیده شود و در اوراق رحمت و جرس سال
تاریخ وصال مبارک حضرت غلام احمد وقت کل پوش صاحب قیامت
بود چون پنج سیم از سال وصال اطلاع نشد تو جبهه خاطر تیس ماه تاریخ وصال
مبارک حضرت قدس سره گردید و در قریب آن ایام اتفاق حاضر شدن
محرر اوراق بقصد برگزیده مبارک حضرت قدس سره واقع شد که آن
زمانه بکبارک حضرت قدس سره بود و انتم این هم آن حضرت است حضرت
قدس سره است پس وصال شریف حضرت شاه غلام احمد وقت کل پوش
صاحب قیامت قدس سره است و دم شوال است که در بیرون عرس شریف
حضرت قدس سره ادا میشود باید دانست که چون ذرات مبارک سلطان
الانبیا سرور کائنات صلی الله علیه و سلم نشاء و پیدا و جیح انبیا صلوات الله
علیهم و علیهم است و جیح انبیا علیهم السلام از نور مبارک آن سلطان انبیا
صلوات الله علیه و سلم مخلوق اند و درین سینه لازم آمد که ولایت و کلاه

انبیا علیهم السلام در ذرات مبارک سید الانبیا صلی الله علیه و سلم موجود و جیح شد
چنانچه ما شایسته ازین خبر داده است ^۱ حسن یوسف مع عدایا و یضاداری
آنچه خربان ^۲ سیدانند تو تنها داری و وصول ولایت است بر جبهه قبول
قنار ذرات مبارک سید الانبیا صلی الله علیه و سلم است فلاحم اودیا است
مر جبهه سیدانند ذرات محمد صلی الله علیه و سلم از ولایت انبیا و علیهم السلام
نیضایا میشوند پس باین ^۳ انشاء که فناء کامل و ذرات مبارک حضرت صلی الله
علیه و سلم حاصل بوده است سیر و طریقت از آن ولایت جیح انبیا علیهم السلام
پیدا شده است و دیگر اودیا ^۴ انشاء سیدانند ذرات محمد صلی الله علیه
و سلم سیر و طریقت از آن ولایت بعضی از انبیا اگر ام حاصل بوده است فناء
و ذرات محمد صلی الله علیه و سلم حضرت محمد سید جانی صلی الله علیه
حاصل است ازین اورشاد مبارک حضرت مجتهد سید جانی صلی الله علیه
غوثیه وار و است ^۵ کل و سید مقدم وانی علی قدم النبی بدر کمال
سعی جیت برای بر ولی قدم و سید سیدی است و سن بقدم و سیدی سیدی
که ذرات مبارک ایشان ماه چهاردهم کامل اند صلی الله علیه و سلم
تسلیا علیا جیه که سید سید سیدی صلی الله علیه و سلم صاحب التاج و المعراج
و البراق و العلم و الفی و الی و الی و الی است و القسط و الرض و السلام
الشریف کتوب فی اللوح القام حب النبیه علیه کرم شرف فی البیت الحرام سید
شمس الضحی عبد الدجی نور الهدی مصباح الفلاح جیل شریف شفیع الدم سیدنا ابو
القاسم سیدنا محمد بن عبد الله بن عبد المطلب ابن پشم صلی الله علیه و

و انکه مسلم منبع فیض و المحب و الفضل و العطاء و الکرم یا ایها القلب الشاق و
 العیان الششاقان الی اجله صلوا علیه و آله و سلم و سیدنا پس مراد از بودن
 هر دو و قدیم بر نبی و الله اعلم بر او مجید و یحییٰ معنی بود که بر او
 حسب بر تبه فنا در ذات محمد صلی الله علیه و سلم مقبول انوار ولایت
 از شکوه نبوت صلی الله علیه و سلم است و این مراد ممکن نیست که بر او
 به واسطه شکوه نبوت صلی الله علیه و سلم بر او و قدیم بر نبی باشد
 زیرا که بعد ظهور ولایت حضرت صلی الله علیه و سلم اگر انبیا هم موجود باشند
 با نبیا علیهم السلام نیز بجز اتباع حضرت صلی الله علیه و سلم چاره نیست
 چنانچه در حدیث صحیح وارد است لکان موسی حیانا و لا ابدا
 یعنی بعد نبوت شریعت اگر موسی علیه السلام هم موجود بود و نیز بجز اتباع
 من باو شان چاره نبود چنانچه مصداق این سنه حضرت عیسی روح الله
 که بچند موسی علیه السلام نبی اولو العزم بوده اند گردیدند که حضرت عیسی
 علیه السلام که با خرنامه از آسمان نزول خواهند نمود و در است محمد
 صلی الله علیه و سلم داخل خواهند شد و سرین سنه است که حقیقی
 در روز نازل از جمیع نبیا علیهم السلام با بیان آوردن بر ذات مبارک حضرت
 ختم المرسلین صلی الله علیه و سلم و نفرت نمودن از حضرت صلی الله علیه
 سلم بعد و شقاق گفت چنانچه ذکر آن در است قرآن فرمود و اذا خدا الله
 میثاق النبیین ان اتیکم من کتاب فیکونوا مسلمین یا کونوا مسلمین
 بر و انصره سنه آیت و هرگاه که گرفت حقیقا سنه عبد النبیین که هرگاه که ختم

شمار کتاب نبوت پس خواهند آمد رسول که تعذیب کنند باشند چیزی را که بر
 شما باشد هر آنچه ایمان آورد شما بران رسول و بعد از آن رسول کنند پس
 عیسی علیه السلام بر آنها همین چند روز نازل اتباع و بن محمد صلی الله علیه و سلم
 خواهند شد بر او و نفرت و قتل و کینه وین محمد صلی الله علیه و سلم ختم نمودند که وین
 که نیست مبارک او شان که قتل و جلال که خدا وین است خواهد کرد وید وین
 روز و حکمت که ذات مبارک حضرت سلطان الانبیا صلی الله علیه و سلم و
 و بعد از جمیع نبیا صلوات الله علیهم و این است ظهور ذات مبارک حضرت
 ختم المرسلین با خبر عبد النبیا که وید که بعد ظهور و ششاقی ستارگان وجود
 نبیا شد چنان ظهور انبیا از ظهور حضرت ختم المرسلین صلی الله علیه و سلم مفید
 من بود فعل الحکیم و بگوید انک پس ازین بیان یعنی ارشاد مبارک محبوب که سن
 قدم مقدم و بر و صلی الله علیه و سلم ظاهر گردید یعنی مراد باعت رسول
 محال فنا در ذات محمد صلی الله علیه و سلم سیر و سیر در ولایت جمیع انبیا علیهم
 که ذات محمد صلی الله علیه و سلم استیج و است جمیع انبیا علیهم السلام است حاصل
 بود و است چنانچه بدین سنه شوم و نام و دم قدس سره در نبوت شریعت
 مذکور است تمام احادیث جمیع انبیا است و بدین سنه ارشاد مبارک
 معبر بر صادر است که ای نبیا شما لقب نبوت داده شده اند و هر چه داده
 شده الیهم شما داده نشده اند یعنی منصب نبوت و لقبان از حق خویش عطا
 نموده است که من شاک آن نموده ام مگر سیر و است محمد صلی الله علیه و سلم
 که جامع ولایات جمیع انبیا علیهم السلام مراد مرتبه فنا در ذات محمد صلی الله علیه و سلم

حاصل است که بشما حاصل غیبت چنانچه وصول بهین سیر ولایت ولایت شد که
صلی الله علیه وسلم عیسی علیه السلام داخل و شامل این است مروجی که دیدند
و موسی علیه السلام از روستای غبطه و از روستای شاد و سیر ولایت شد
صلی الله علیه وسلم و در سراج شریف بکافورند که از دست رفت و چنانچه
اوشان از وارقانست که دید و دخول بشمول درین است مروجی که باورش
نکن نبود الحاصل چون با ولبیا است مروجی که بر تبه کنار در دست
مبارک محمد صلی الله علیه وسلم سیر و طبر در ولایت پرنی حاصل است
پس که است آن دسله بمنابست آن غبی که سیر و طبر آن دسله ولایت
آن غبی که برکت فنا و رفت محمد صلی الله علیه وسلم حاصل شد بظهور
سیر و چنانچه کتاب بنام درین بیخفت یافته است که در آن منابست که
اولیا و این است معجزه نبی و سابقین تحریر است پس از حضرت غلام احمد
عرفت کمال پوش صاحب قبله قدس سره که است احیا و طفل است بکتاب
معجزه و سیر که دید چنانچه ذکر آن از قول عیسی علیه السلام در آیت
قرآن است و ابر و الا که والا بر ص و اجمعی الموتی با و فی الله سنه
آیت صحیح و نذر است بکنم انفس را که نابینا از شکم مادر است و صاحب
بر صلی از حکم حق لعلی تکلام نمودن طفل صغیر السن بر است حضرت
غلام احمد عرفت محل پوش صاحب قبله قدس سره بنابست معجزه حضرت
یوسف علی نبیا و علیهم السلام ظاهر که دید و تشریف آنکه چنانکه در یوسف
مذکور است که هرگاه که بیکان خلوت از جانب زلیخا دست و رازی

یوسف علی نبیا و علیهم السلام کرد که از آن در حق یوسف علی نبیا و علیهم السلام
چاک شد زلیخا و اتهام این امر بجانب یوسف علی نبیا و علیهم السلام نمودن
میان گویا که طلب کرد و نذران و آیت طفلی که پس تکلم رسیده بود که است
را و او را اتهام را مفصل بود و گفت که اگر یوسف علی نبیا و علیهم السلام از جانب پسرین
شده است پس زلیخا صادق است و قول یوسف علی نبیا و علیهم السلام در باب
براست خورشید خلوت است و اگر در سن یوسف علی نبیا و علیهم السلام از جانب
پسرین دیده شده است پس قول یوسف علی نبیا و علیهم السلام صادق و قول زلیخا
در باب برادرش خورشید خلوت است پس هرگاه که یوسف علی نبیا و علیهم السلام
علیه السلام را دیدند که چاک از جانب پسرین است پس آن اتهام را بپسرین زلیخا
منسوب نمودند چنانچه آیت قرآن که شتم برین یعنی است عرض نمودند
ان کان قریبه قدس قبل فهدیته و بکافورند و ان کان قریبه قدس قبل
نکذبت و مومن الصادقین فلما را و قریبه قدس و بر قال انه من کیدکین ان
کیدکین عظیم یعنی آیت و کور است و او کور است و نذر از قوم زلیخا که از یوسف
یوسف علی نبیا و علیهم السلام از جانب پسرین چاک شده است پس قول زلیخا صادق
است و قول یوسف علی نبیا و علیهم السلام خلوت است و اگر قریص یوسف علی نبیا و علیهم السلام
پسرین چاک است پس قول یوسف علی نبیا و علیهم السلام راست است و قول زلیخا
بر خلوت است پس هرگاه که دید و تشریف یوسف علی نبیا و علیهم السلام از جانب پسرین
شده است گفت زبان که بن کوشاها است بکوشی که کوشاها بزرگ است
پس را و کور است و نذر درین است که دیدیم پسرین یوسف علی نبیا و علیهم السلام بوده است که پسرین

حضرت خباب شاه عشیق الله عرف شاه لکن صاحب قدس سره صاحب
 صمدی حضرت شاه محبوب الله سید غلام محمد صاحب القلب بجاو ثانی قدس سره
 بودند که صاحب را در صاحب حضرت شاه عشیق الله عرف شاه لکن صاحب
 قدس سره حضرت سید شاه ملک محمد صاحب قبله قدس سره صاحب را در
 حضرت شاه محبوب الله سید غلام محمد صاحب القلب بجاو ثانی قدس سره
 بجاو ثانی قدس سره بودند و مشرب حضرت شاه عشیق الله عرف شاه لکن
 صاحب قدس سره شطارس بودند و بر حال مبارک حضرت قدس سره
 ملوک مطلق بودند چنانکه اگر از کداسه مجازیب نجد دست مبارک حضرت
 قدس سره حاضر میشدند از تاشیر صحبت مبارک حضرت قدس سره صاحب
 او شان بملوک مبدل میگشت چنانچه در حال مبارک سید غلام
 و رشید حضرت سید شاه غلام محمد صاحب عرف بجاو ثانی قدس سره
 عرض نموده شد که از ملاقات حضرت شاه عشیق الله عرف شاه لکن
 صاحب قبله قدس سره توجه مبارک حضرت سید غلام محمد رشید حضرت
 سید شاه غلام محمد صاحب قبله القلب بجاو ثانی قدس سره از حالت
 متدب مطلق بجاو ثانی ملوک گردید چون وصال مبارک حضرت شاه
 عشیق الله عرف شاه لکن صاحب قبله قدس سره گردید از قدس
 شریف حضرت قدس سره و دیگر جبر بلغم الله جبارس بودند چنانکه
 آواز آن بجماعت گران حاضرین خدمت مبارک میرسد پس صاحب
 خدمت بجماعت این آواز و دیگر جبر بلغم الله جبارس بودند چنانکه

چهر مبارک آواز و دیگر جبر بلغم الله جبارس بودند چنانکه
 و صاحب پیش بطوریکه در دیو قیام حاضرین خدمت مبارک و صاحب
 حضرت قدس سره نزد رے لحن حال گردید صاحب علی در آن حالت شریف
 در سینه بود و در شاد مبارک سر مرز که گمانیکه بقیام سر سینه حال قدس
 او شان بعد و حال شریف بهین طور نشود و بیشتر است که حضرت را در آن
 شد و چون حضرت قدس سره را در آن نمودند بعد و من بسم الله روز چنان
 آواز و دیگر جبر بلغم الله جبارس میگردد و بجماعت چنانچه در دیو قیام
 احوالک بخدمت مبارک سلطان الانبیاء و ادریسین و محبوبک سید الاولیاء
 و ادریسین و ادریسین تیس ثم آملین - و در شریف حضرت شاه عشیق الله عرف
 شاه لکن صاحب قدس سره تالیف روز و جمعه حضرت میشود و در آن حال
 شریف مطلق تیس و در شریف حضرت قدس سره در قیام گنویس مطلق
 این جمله رونق آفرین است و فنی بخدمت شاه عشیق الله عرف شاه لکن
 صاحب قبله قدس سره ملاقات از حضرت ملک الموت فرزند علی علیه السلام
 گردید حضرت قدس سره به ملک الموت ارشاد مبارک فرمودند که اینه
 موت چگونگی بر بنان دار و میث و دیگر چیز از ذایقه موت واقف شوم
 آن روز دارم پس ملک الموت بیایه کوچک که بدست خود میدهند و حضرت
 قدس سره را در فرمودند که از آواز و در شاد نمایند حضرت قدس سره آن
 بیایه کوچک را از دست ملک الموت گرفته آواز و در شاد فرمودند و
 شاد بیایه دست ملک الموت به جم شریف حضرت قدس سره بجاو ثانی

و بر درویشان مبارک حضرت قدس سره نیز صریح است که نبات حرارت
جسم شریف قدس سره کسی را محال است و ما سیم شریف حضرت قدس
تا عواید نبات روز بروز و اندرین ایام حضرت قدس سره تناول نمودیم
نفر سوزند الهم چنانکه قناعی که بجز دست جبریک و مجرب صلی الله علیه
و آله و صحابه و سلم آیین تم آیین - باید دانست که عشق سر آیین است که بعد
العبود و خیرش میرساند و رسیدن عبد به خود بطریق طے نمودن نشانی
و مانع یا کماله نیست بلکه بنام نمودن تعین و تشخص است که حقیقتا
بدان تشخص تعین ظهور ذرات خیرش را بشان عبد فرموده است که بعد
فنا آیین تشخص و تعین ظهور بخله ذرات حقیقتا بشان عبد و دیگر دین
وصال حق سبحانه تعالی بهین مضمون و توضیح میدارد دیگر از شایده فنا و
ارتفاع تشخص عوام خلق غافل و محجوب اند که خود را و شان به حجاب و
غیرت فنا و در در ظلمات بعد حیران بوده اند خاصیت چشم شب پر
سیدار ندانست آن استفاده از نور ذرات مطلق که بشان نور شمس است
چگونه می تواند چنانچه غرر که در ذرات که صفت حکم حقیقتا لیس دلی و قدیمی است
که جمله صفات حق تعالی قدیمه هستند چه بصورت قول بعد و صفات
تعلق حوادث بذات قدیم لازم می آید و این محال و ناممکن است
پس حق سبحانه تعالی چه در زمان حال و چه در ماضی و استقبال هر صفت
بصفت حکم است مگر چون عوام الناس که خود در حجاب غیرت و ظلمت
افتاده ایم از نور جسامت کلام حقیقتا محجوب و محروم ایم و حضرت

علیم قدس سره ما سیم علیه السلام که در اصل حق بود از سماعت کلام مبارک
حقیقتا استفاده بود و اگر جسامت کلام مبارک حق آیین است علیه السلام که
مقتد و مقصود بود و در نور بود و در چشم و جبهه دارد و وجود ممکن که در نشان موجب
حیرت و تعجب ظاهر شده است هر چند که فانی پذیر است و در جبهه گرد و گردن نشان
تعیین بدان ذرات ممکن باقی میباشند و فلینذا از اثر آن تعین است که حکم
حق موبسته علیه السلام بمقام تعین که عبارت است از کوه طور است و دیگر
و در حجاب و وجود ممکن است که بتعین از ذرات و در جبهه ظهور یافته است و وصول
تعیات مدبرگاه حق سبحانه تعالی هم بذریع تعینات که آن ذرات انبیا علیهم
السلام و اولیاء ایشان بوده اند و شیو و چنانچه حقیقتا در قرآن شریف از نشان
مبارک فرموده است که یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و اتقوا الله و رسیدن حق تعالی
ای کسانیکه ایمان آورده اند تقوا حق اختیار کنید و طلب کنید شیو
حق تعالی و سید را بجانب حق تعالی تا او ان رسید و فرمود وصول شما بگاه
حقیقتا حاصل شود پس مرا و از رسیدن بهین ذرات انبیا علیهم السلام
و اولیاء ایشان رحمت الله علیه بوده اند و در حدیث قدسی وارد است که
کنیز انقیاد حاجت ان الحرفه فخلق الخلق من حدیث حقیقتا سیف
که بودم من گنج پرشیده پس ولایت و شتم که شایسته می شود پس بیدار و دم من
مخلوق را یعنی ذرات حقیقتا که در جبهه ظهور بود و باقی صفات
خواست که شایسته شود و در شایسته و دوسه ضروری است یکی شایسته
و دوم شایسته شده و غیر ذرات حق سبحانه تعالی نفع و مصلحت مطلق است پس

حق تعالیٰ که همه امیوت است می بود و ظهور و عشق حقیقی که از ذرات
حضرت شاه شوق است صاحب گردید که بعد وصال شریعت هم آواز و جبر بهم
نور است حقیقی که جاری بود و تیر چرخ حضرت شاه شوق است قدس سره از
عشق حق تعالیٰ می بودند و عاشقان حقیقی همیشه با صصال الهی
جدا شدند و رحمت عاشقان ازین دار فانی عین وصال پذیرفت حق تعالیٰ
است و سورت او شان پیام وصال آتوی است چنانکه قول تبریکان است
جبر و میل الی الحبيب یعنی دوستی است که دوستان حق تعالیٰ را
بجانب حق تعالیٰ می رساند و حضرت خضر مصل علیه السلام قاصد پیغام آتوی اند
فقد احضر شاه شوق است قدس سره که مشتاق لغا در رب بودند و دیدند
که قبل میل لغا حق ممکن نیست چیزی از چاشنی پیام لغا حق تعالیٰ آرزو
گردند و بود تمام جام وصال حقیقی که حضرت شاه شوق است قدس سره
و دیاری آتش عشق و شوق وصال جوش زد که جبر غرض حضرت قدس سره
آثار را شوق و محبت و ظهور و رسیدن چنانکه مذکور شد که از شدت محبت
کسی را محال است بهم شریعت بود و هم از رسیدن بوسه جام وصال قلب
شریعت حضرت شاه شوق است قدس سره چنان رحمت و سیرت حاصل
چنانکه حضرت قدس سره تاملت روز تامل لغام نغمه و نغمه
از وفا جبر است حبس بیکی که جل اقرضای الی حبس هم لغا کاس
الوصال و از آن لغا که با بند و وصال شود و چنان فی خدمت حبس عند
الغلام خود من حبیب محبوب یک صاحب الغفر و الیوان -

حق تعالیٰ که در ذراتش برتر بهما صفات بظهور نمودن غیریت است
اعلم ان بیان ممکنات شریعت و ظهور مخلوقات و بیان ممکنات بدین طریق
است که ذرات حق سبحانه و تعالیٰ صفات و صفات بتزلزل است و اسما و اسما
بتزلزل صورت ممکنات و مخلوقات گرفت پس هر فردی که از افراد موجودات
و ممکنات بظهور است از اسما و الیه واقع شده است پس هرگاه که شوق و محبت
هر نظیر بهیچ حقیقت خویش که ذرات حقیقی است می شود و چون کشتن را
در وسطه می نام عشق است که در اندام پس آن نظیر بکشتن حق تعالیٰ نفس
شده قبل ذرات حقیقی بدان نظیر محلی می گرد که بدین لغا و نظیر
بیوت اعیان تمام بناد است و در تامل آن غم تو را شاد و صحن سر مستی
است پس بدین سورت که حقیقت چنان ظهور و تجلی ذرات حق سبحانه و تعالیٰ
است باعث بقا و ابدی می شود و بران انسان که سیت بیوت
افتیاری است که در جمادات بظهور است هم است بکلم است است
معدون و عارف می شود و که چنانکه انسان که نظیر خاص ذرات حق تعالیٰ است
بکلیت ازدهی حقیقی که بوده است که چنانکه آثار و علامات میوه
بشاید که چنانکه انسان هم معانی شود و چنانکه پیغمبر است که با مراد حیات
حقیقی و در سیرت انسان عشق حقیقی است و در حبس عشاق چون تامل از
وجود و بقا ذرات حق سبحانه است چنانکه گفته اند که در سیرت عشق از مر
و دنیا جبر است و عاشقان را در حبس و در خدمت است پس حضرت شام
عشق است صاحب قبل قدس سره که فی الواقع عاشق حقیقی و سیرت

آنکه آنرا ال شریعت جناب خانقاہ سید صدر الدین صاحب قبلہ قدس سرہ
جناب حافظ مولوی سید صدر الدین صاحب قبلہ قدس سرہ جہادوی حضرت
پیر مرشد قبلہ و کعبہ الشہداء علیہم السلام موسیٰ الرشیدی بنیجہ والدہ ماجدہ حضرت
والدہ شریفہ حضرت قبلہ و کعبہ بودند صاحب کرامات و خواص عادت
می بودند پس حضرت جناب حافظ سید صدر الدین صاحب قدس سرہ
باعتبار نسب از بنی فاطمہ و از سادات حنفی و در تقوس و طهارت عظیم
المثل بودند و طریقہ مبارک حضرت جناب حافظ سید صدر الدین صاحب
قدس سرہ اویسیلد و طریقہ اویسیان باشد کہ فیض و فیوض شیخ بزرگوار
عالم بطون فانی باشد و بظاہر برید را حضور می خدمت شایع باشد و در
این طریقہ بطریقہ اویسیہ ہیکہ کہ صاحب بن طریقہ حضرت اولیس رنی
بودہ کہ حضرت خیر متابعین اولیس قرنی قدس سرہ زبانی نبوت موجود
بود و مگر ظاہر و حضور سے خدمت نبوی صلی اللہ علیہ وسلم باو نشان
نبوت ہیکہ فیض و فیوضات برابہ باطن بکفرت اولیس قرنی رضی اللہ عنہ
از شکوہ نبوت سر قرار بود و مگر حضرت علی اکرم اللہ وجہہ بیکم حضرت
اولیس قرنی رضی اللہ تعالیٰ عنہ رفت بکفرت اولیس قرنی رضی اللہ عنہ
حقاقت فرمودند و حضرت اولیس قرنی رضی اللہ تعالیٰ عنہ تربیت
ظاہری از حضرت علی المرتضیٰ رضی اللہ عنہ یافتند بعد از اشارہ حضرت
اولیس قرنی رضی اللہ عنہ بہ تابعین است چنانچہ در کتاب احوال بزرگان
سطور است کہ چون فیمابین حضرت امیر المومنین علی رضی اللہ عنہ

و حضرت اولیس قرنی رضی اللہ عنہ ملاقات کرد و حضرت امیر المومنین علی
رضی اللہ عنہ فرمودند کہ در وہان حضرت اولیس قرنی رضی اللہ تعالیٰ عنہ
و ندانی نیست پس حضرت علی رضی اللہ عنہ باعث نبودن دندان نزد
اولیس قرنی رضی اللہ عنہ پرسیدند پس حضرت اولیس رضی اللہ عنہ فرمود
کہ چون مشیتیم کہ دندان از دندان مبارک حضرت صلی اللہ علیہ وسلم
شہید شد آئین عشق و محبت ندانستم کہ دندان از دندان مبارک حضرت
صلی اللہ علیہ وسلم شہید شود و دندان در وہان من ثابت و سالم ماند
فہذا دندان من از دندان دہم بہ حال آنکہ ہمین دندان از دندان مبارک
حضرت صلی اللہ علیہ وسلم شہید گردیدہ باشد و از دست خورشید بگریخت
بعد از آن بگریزدان احتمال پیدا شد کہ شاید ہمین دندان از دندان
شریعت حضرت صلی اللہ علیہ وسلم شہید گردید پس آن دندان و
را از دست خورشید بگریزدان ہمچنین دندان در وہان از ہمین احتمال
برکنندیدم کہ دہم از دندان خالی گشت بعد از آن بکفرت بر تقوس رضی
اللہ عنہ فرمودند کہ از آن خیال نتیجہ لاحق است کہ شما از صحابہ عاشقان رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم بودہ اند باوجود شہید گردیدن دندان مبارک حضرت
صلی اللہ علیہ وسلم دندان شما چگونہ صحیح و سالم باقی ماندند الی اصل طریقہ
حضرت جناب حافظ سید صدر الدین صاحب قبلہ قدس سرہ اویسیلد
و از طریقہ اویسیہ فیضان از خاندان مبارک قادریہ عالیہ بکفرت حافظ سید
صدر الدین صاحب فانی است مگر ظاہر از مولانا عبد الرحمن گھنیری پندانی

قدس سره بدر سال شیرازی به کهنه نویسم بحیث او اگر دیده بود چنانچه آئینه دل
بیوست تشریحی عرض نموده خواهد شد که با وجود فیوضات علوم باطنی از حکام
فلسفی شرح شریعت در تقریر و طهارت و غیره نهایت خرم و احتیاط میبود
خواجه بیکان مبارک حضرت قدس سره حاجت بود و حضرت قدس سره
نهایت احتیاط برای استعمال خویش و هم برای عموم استعانت مبارک است
از دست مبارک خویش یکشند تا که بر آن چاه داخل شخص غیر محتاط نشود و بیک
چشم فلسفی حضرت قدس سره نهایت مخالفت لاحق حال بود و اگر کسی
شفقت بر ذات مبارک حضرت قدس سره محض کمال درج تقوی بود و در
استعمال حضرت جناب حافظ صاحب قبله قدس سره در هیچ باب
حافظ صاحب قبله رحمه الله علیه تن سببهای استعانت خویش را از دست
مبارک خیر فرموده بالائی آن سببها پارچه بانی سفید بدست مبارک خویش
می بستند و لباس مبارک حضرت جناب حافظ صاحب قبله علیه الرحمه بپوش
اوای نماز عظمیه بود که اندر ابر الگنی داشتند و بوقت نماز آن لباس مبارک
را از بیم مبارک خود میفرمودند و نیز حضرت جناب حافظ صاحب قبله
علیه الرحمه در اکل و شرب نهایت تقوی و احتیاط بود که برای طعام خویش
ترجیه از دست مبارک خود میفرمودند و نیز مضمون حدیث انکم خیرکم
مبارک حضرت مولوی صاحب قبله قدس سره بود که اگر شمار و بخار بخانه مبارک
حضرت کاری می نمودند ذات مبارک در کار او شان خیریک حال یکشند
والله ما جده جناب حافظ صاحب علیه الرحمه مبارک و دینار و دینیه با هو از نزد

تبع جنگ هم نمیکشید اما در این سال از سوی سواران مقرر بود و در گروه
سواران از این میان نام جناب حافظ صاحب قبله علیه الرحمه نیز میگذرد و پیر بهار
بود و چون حضرت حافظ صاحب قبله قدس سره تا بن رفت ساکن رسیدند
که اندرین مسکن فراموش از ختم حفظ قرآن مجید بکفرت جناب حافظ صاحب قبله
بود و در آن حضرت جناب حافظ صاحب قبله سر راه والد ماجد خویش نیز در تخیل
شریعت بودند تیغ جنگ بجز و شریعت فراموشی جناب حافظ صاحب قدس سره
برای تعلیم قیام نمودند و گفتند که درین تعلیم قرآن مجید است تشریح کفایت
جناب حافظ صاحب قبله در رفتار حال مولوی صاحب علیه الرحمه از سواد
عبد الرحمن کهنه نویسم قدس سره زبان و زود سواد از بن مجده و بن
کتاب یکین فتنه بود که مولانا قدس سره هم توکل نفس تعلیم ظاهر بود چنانچه مولوی صاحب
علیه الرحمه اکثر در آن فتنه قبول می نمودند مولانا قدس سره بعد از آن خیال نگذاشت
لحن و طنین را میگرداند و بعد از آنکه سواد از بن مجده حیدر آباد شیر کهنه نویسم
بروند و خود مبارک مولانا صاحب علم باطن گردیده بر قریه رسیدند عادت
رسل و رسائل که فیما بین سواد بعد صاحب سواد اعبه الرحمن رحمه الله علیها
رحمه و دست جاری بود و سواد صاحب اراده خود بجانب حج بیت الله میبرد
کتاب سواد قدس سره ظاهر فرمودند سواد اعبه الرحمن قدس سره حیدر آباد شیر کهنه نویسم
تحریر کردند که او را این حقیقت که مراد از آن مرتبه بطون است حاصل کنید
بعد از آن اراده سفر حج عظمیه سواد اعبه علیه الرحمه بدر سال شیرازی از بن مجده
بنیم و کهنه نویسم بحیث از سواد قدس سره از او فرمود و چون یکبارت حافظ صاحب

حضرت صاحب قبله قدس سره و میرزا حیدر علی صاحب قبله قدس سره و دیگران که در جوار جبر
 صاحب قبله قدس سره بجا می نایند و از دواج شده و طلاقش یعنی شد که از آن
 کعبه و نب و در سینه شد و خدیو فرایند آفرمای بدین قرار یافت که چون
 الا شرافت فی القری دار است و در شرافت اهل قریه خدیو شده شود
 زیرا که سواهی از آن در اهل قریه است و سینه سینه می باشد و سینه کانی
 هم موافق شرح شریف است و از آنکه در آن در بعضی افرای حضرت جابر
 حافظ صاحب قبله قدس سره که ساکن قریه بود و در حج حضرت جابر
 حافظ صاحب قبله موافق شرح شریف گردید چون الله ما حد حضرت
 جابر حافظ صاحب قبله قدس سره بعد عیال و اوست برای گرفتن
 یکصد روپیها را که بنام حضرت جابر حافظ صاحب قبله جابر بود و حضرت
 جابر حافظ صاحب قبله فرمودند مگر جابر حافظ صاحب قبله قدس سره
 گرفتن آن ما را قبول نفرموده و بعد است و الله ما حد خویش این عذر فرمود
 که بغیر تو کسی و شقت گرفتن ما را چگونگی محال باشد پس بشیر صاحب
 حضرت جابر حافظ صاحب قبله قدس سره آن ما را را بنام خود
 او را گمانید بعد از آن نظر تامل حضرت جابر حافظ صاحب قبله قدس سره
 سوختن روزگار و فکر عاشق گردید پس بمصدق الولد سیر لایه و
 موافق مضمون حدیث رزق است من بریم است حضرت جابر
 حافظ صاحب قبله علی الرحمن نزد یک حیدر زایک عرف بهادر پدر و پسر
 که از مجاهدین فی سبیل الله بودند و ملازم است و قتی فرمودند و چون جابر

حافظ صاحب قبله قدس سره و میرزا حیدر علی صاحب قبله قدس سره و دیگران که در جوار جبر
 صاحب قبله قدس سره بجا می نایند و از دواج شده و طلاقش یعنی شد که از آن
 کعبه و نب و در سینه شد و خدیو فرایند آفرمای بدین قرار یافت که چون
 الا شرافت فی القری دار است و در شرافت اهل قریه خدیو شده شود
 زیرا که سواهی از آن در اهل قریه است و سینه سینه می باشد و سینه کانی
 هم موافق شرح شریف است و از آنکه در آن در بعضی افرای حضرت جابر
 حافظ صاحب قبله قدس سره که ساکن قریه بود و در حج حضرت جابر
 حافظ صاحب قبله موافق شرح شریف گردید چون الله ما حد حضرت
 جابر حافظ صاحب قبله قدس سره بعد عیال و اوست برای گرفتن
 یکصد روپیها را که بنام حضرت جابر حافظ صاحب قبله جابر بود و حضرت
 جابر حافظ صاحب قبله فرمودند مگر جابر حافظ صاحب قبله قدس سره
 گرفتن آن ما را قبول نفرموده و بعد است و الله ما حد خویش این عذر فرمود
 که بغیر تو کسی و شقت گرفتن ما را چگونگی محال باشد پس بشیر صاحب
 حضرت جابر حافظ صاحب قبله قدس سره آن ما را را بنام خود
 او را گمانید بعد از آن نظر تامل حضرت جابر حافظ صاحب قبله قدس سره
 سوختن روزگار و فکر عاشق گردید پس بمصدق الولد سیر لایه و
 موافق مضمون حدیث رزق است من بریم است حضرت جابر
 حافظ صاحب قبله علی الرحمن نزد یک حیدر زایک عرف بهادر پدر و پسر
 که از مجاهدین فی سبیل الله بودند و ملازم است و قتی فرمودند و چون جابر

از ایک طبق باشد غایت میکرد و بداندین سخته بیخ و دود و پیرای خرد
 باشد اما نه صورت دیگر وید و ارشاد مبارک حضرت جناب حافظ صاحب
 قبله قدس سره بود که من از احیای علم بقی سنت شایسته از ایتنا یعنی هر کس
 که ملاقات با زنده کند و از آن چیز است بخت پس گوید که آنکس ملاقات با زنده
 نمود و نیز عادت مبارک جناب حضرت حافظ صاحب قبله قدس سره
 بود که هر کس که از زنده بگذشت مبارک حضرت جناب حافظ صاحب قبله
 قدس سره چیز است می گذاردند از آنکس و از غایت خویش قبول فرموده
 مضامین آن زنده از کمال سر فرازی و زنده نواز از سر خود بخود زنده بگذشت
 غایت می فرمودند که آنکس در خیال عذری و پیش آور و ارشاد مبارک
 میفرمودند که چنان که یا نذر شما قبول کردیم شما نذر ما نیز قبول کنید و حضرت
 قدس سره کمال بکار و بخت قدس سره بود که هر کس که شایسته مبارک حضرت
 می پرسید که بوی از نبی آدم ارشاد میفرمودند و اگر ضرورت و شغل حضرت
 میبرد بعضی از کمال و بخت میفرمودند که نام مبارک بخوبی ظاهر باشد و در کتاب
 صاحبزادی خلیش امینی والد ماجده حضرت پیر و مرشد قبله و کبر بخت
 سبزه را در رویت تقسیم طعام فرمودند و درین تقسیم طعام هم نفری از آنکس
 یعنی با آنکه است گردان و مستقدان حضرت مولوی صاحب قبله که بسیار بودند
 و آن زمان ایام تحطالی بود که اندوان وقت پنجشنبه بود پیر و مرشد
 در محفل خرم و سرور و پیغم انار است از یکدیگر بگرفت و بهین سبزه را در میان
 حصص شده اند و کالی بریایه سحرمان مدبر نواز تقسیم فرمودند و تقسیم

هر روز طعام برپای و فرموده است آن است از فرمودن حضرت مولوی صاحب قبله
 از فرموده را همراه خود گرفته تقوا و سبکدین و اهل دکانین تقسیم میفرمودند و در کتاب
 بخت طعام شاد و مکان مبارک حضرت مولوی صاحب قبله که بسیار بود
 کفایت نمود و بعد از آن حاجی مصطفی صاحب شیر و زاده حضرت که مکان کفا
 است گردید و فرستاد که حضرت جناب مولوی صاحب قبله را بهین سبزه
 صاحب قبله قدس سره که بخت بود که هر وقت میخواستند و در آن کتابخانه میرفتند
 و حال آنکه داخل کردن و بیرون دادن در آن کتابخانه سوانه کسی نمی آمد که
 حضرت مولوی صاحب قبله قدس سره از کسی جانی و وجه کفایت نمیداشتند
 و در آن مبارک حضرت مولوی صاحب قبله قدس سره هیچ کتابی بود
 که هر کس از خاص و عام را ضرورت استفسار سائل فقیر باشد بخت
 مبارک حضرت مولوی صاحب قبله قدس سره حاضر شده از جواب
 آن سئید میکرد و دیگر اگر شخصی نزدیک قاضی بود و حال که در آن وقت
 مولوی صاحب قبله قدس سره فائده بود و برای استفسار سائل
 حاضر شد قاضی صاحب موصوف بسیار میگفتند که نزد مولوی صاحب
 قبله قدس سره بودند که مولوی صاحب جواب فتوی از سائل معنی میداد
 پس آنکس از خدمت مبارک حضرت مولوی صاحب قبله قدس سره از جواب
 فتوی استفساره از جواب آن سائل می نمود چون آنکه ملائق برای استفسار
 جواب فتاوی بخت مبارک حضرت مولوی صاحب قبله قدس سره
 حاضر می گشته حضرت مولوی صاحب قبله قدس سره ملائق افاده خلاص

میرودن از مکان بسیار که خورشید شریف میبردند و همراه خویش کتاب فقیر بنام
 چنانچه بر تفت کثرت فرمای حضرت مولوی صاحب قبله قدس سره باد است
 نماز جمعه و در کتاب فتاوی عالمگیری مجبور و عادت مبارک حضرت
 مولوی صاحب قبله بود که در بروی سینه خواره عالم باشد یا ناخوانده کتاب
 فقیر که تازه انگشت خویش بر سر کتاب نهاد و میفرمودند که انیک جواب
 سئو شماست پس اگر سائل ناخوانده باشد و عرض میکرد که من ازین
 ناواقفم حضرت مولوی صاحب قبله بذات مبارک خود مضمون کتاب
 بران سائل بیان میفرمودند و اگر سائل مستعد و کتابی میداشت و عرض نمود
 که مضمون مسئل کتاب فایده منوم ارشاد مبارک مولوی صاحب قبله که چه
 فایده نمود پس اگر بیان سائل درست صحیح باشد فیما بالا حضرت مولوی صاحب
 قبله قدس سره ارشاد می فرمودند که من عرض مینمایم پس مضمون
 کتاب بذات مبارک خویش به تشریح و توضیح بیان میفرمودند و مضمون
 بخیر است مبارک حضرت مولوی صاحب قبله قدس سره حاضر شده عرض نمود که حضرت
 نیست هیچ بیضه چنانچه حضرت مولوی صاحب قبله ارشاد مبارک فرمودند که در کتاب
 این مسئل بیان من رسیده بعد آن سائل معروض نمود که بیان من نیزین
 مسئل فایده است پس به امانت این کلام حضرت مولوی صاحب قدس سره
 ارشاد مبارک فرمودند که شاید کتاب خوانده اند انکس عرض نمود که من گریه
 و نام حق و خالق بارئ و غیره خوانده ام پس حضرت مولوی صاحب قبله شهادت
 کردم است مگر قسم نمیدادیم بر سر طعنان خاطر آن سائل ارشاد مبارک

فرمودند که هیچ بیضه چنان بر او درون پرست سیرونی دوست چون اراده حکم
 مولوی صاحب قبله بر سفر حسین شریفین نهاد و به اشتغال گردید و در چند محل
 متوفی که در البهام این بلد بود و بعد از حضرت مولوی صاحب قبله قدس سره
 عرض گنایند که بر روی ملاقات حاضر خدمت میوم ارشاد مبارک حضرت
 مولوی صاحب قبله و دیگر شماس که به ملاقات می گفتم بعد عرض نمود که علی السلام
 بوده ام تا بهم ملاقات و قبول نظر نمودند و اخلاص عرض نمود که بر سر
 اخراجات خانه مبارک حضرت مدتی را در این منزل گذرانیده میشود و ارشاد مبارک
 حضرت مولوی صاحب قبله قدس سره کردید که نزد من چهار نفر از پیروان
 است که در و نیز از آن همراه میگیرم و در و نیز از آن بر است خرج دهان چنان
 را اگر تفت و در و نیز از پیروان شماسیت اخلاص چند و پیروان امر عرض نمود که
 حضرت این میان را بجز این شریفین از عورت انیفا صریح تحقیق و ساکنین
 عنایت شود پس ارشاد مبارک حضرت مولوی صاحب قبله قدس سره
 بهر اعیان شد که مبلغ مذکور که در خدمت حسین شریفین تقسیم نموده شود پس بهمان
 سال وصال مبارک حضرت مولوی صاحب قبله قدس سره گردید و در
 حضرت مولوی صاحب قبله قدس سره در مدینه طحیه زیر نیاں قبله این بیت
 که در عقبه البقیع است واقع شد انما الله وانا الیه راجعون حضرت عبد الرحمن
 شیدان صفی علیک الرحمة و السلام شمس از مستفیدان خویش را که
 نموده بود تمام شخص عاشق و مشتاقان این مورد را از ایشان در مقام است
 تفسیر نموده است ارشاد مبارک فرمودند که شما دو جبهه حید و آقا و جبهه از ملاقات

کشت پس از آن خدام حضرت مولوی صاحب قبله نیز ارجمندت و تلاش آن زردگر را
 گرفتار نمود و بیکان مبارک حضرت مولوی صاحب قبله قدس سره آورده و در او
 حبس نمود و به قتل نمودن مجرمه نمودند پس حضرت مولوی صاحب قبله بخدمت
 ازین امر واقف شد و فرموده ارشاد مبارک فرمودند که هرگز مجرمه مقتول
 نشاند بلکه در دوازده آن مجرمه هم نباشند و همچنان در دوازده مطبق دارند که در
 فراخ نازانو خرامم پرسید که و چه اطلاق گرفته بود و او را چه ضرورت در پیش آمده بود
 که این کار نمود چون حضرت مولوی صاحب قبله قدس سره بجهت او ایستاد
 شتول شدند آن زردگر که از او فراخ الحال بود وقت عصیست شرف باز
 راه قرار گرفت چون بعد از آنکه حضرت مولوی صاحب اطلاع حال آن
 زردگر گردید که باز بویزار نهاد و ارشاد مبارک حضرت مولوی صاحب قبله
 که او تعجب نمود که آن زردگر بوقت استغفار حال ضرورتی بیان می نمود و باز از
 تروخیلش چیزی نمانده و او را در عصیست می نمودم در جنگ خواجگاه حضرت
 سرکش یعنی که است و آن چنان کثرت مجرمه و مذکوبهاست که آن یک کثرت
 و هجوم آن تر جایی نه بود و پرشیده بود و سرخ می نمود و گمانیست حضرت محل
 مبارک حضرت نظیر فتح اندامی از است شریف حضرت آن که مبارک از آن یک
 دور ساخت چون حضرت بهین معنی اطلاع یافتند از زردگر ارشاد فرمودند
 که چرا این که مبارک از یک دور ساختند که بار از آنها و آنها از نافع بود
 آنها را از شتول مانده بود و او را از وجود آنها خرابیست حضرت می آید عادت
 شریعت حضرت مولوی صاحب قبله قدس سره که هر قدر ضرورت غائی بود

خبر و فرزندت بشنید و بختیج بسند از انبساط مبارک شریعت فرمودند و
 برای تباری طعام از تروخیل ضعیف حساب فی فلوس است از بعضی بولدگ
 انباشته و خبر فرمودند چون بختیج شریعت رسید به یک حرمه زاید و درین
 که دوکان آن زن بر خور است بود چون بختیج از حرمه های ساکس چنان زده
 بیکان مبارک که خود داشت داشت در چهارست طعام مبارک نیامده و ترو
 برود و دومی جو خرمه های مذکوره را با ترو بیکان آن زن ساکس فرودش
 برودن زن سبزه شریعت بختیج حضرت مولوی صاحب قبله بیان کرد که این
 ساکس برای او پس و او را در کفین فلوس نخویش آغذه اند پس از حضرت
 مولوی صاحب قبله کلام لاطائل الا فخر کرد و ترو و غوغا نمود که حضرت را و
 و پس که ملی بود و در حرمه های او پس بگردید که کنون که ساکس شمرده شده است
 بیک کار خرابه آمد که ام او را خرابه خرید پس حضرت مولوی صاحب قبله
 سماعت کلام آن زن ارشاد مبارک فرمودند که مسج برای او پس شد و آن
 آن نیامده و ام بیک چون ترو مال تو یک خرمه زاید بر آمد و سیدم ندارم که باند
 خرمه با مال تو کدام است لهذا جو خرمه را او پس آورد و او را عورت بگردید
 اکنون بگو که خرمه با ما بیک حساب مادی و اندرین خرمه با خرمه زاید تو کدام است
 که از این مصلحه کرده بگیرد و این آشنای حضرت در علل او قدس سره مولوی صاحب قبله
 محبت عقیده سید رشتند و به بختیج فرمودند پس بختیج از آن عالم بزدان
 فرودش گفت که از مولوی صاحب چنان بگو که عادت مایان است که هرگاه که
 یک چیزی بدین بختیج از آن قدر سے زاید بدین پس ایک خرمه کن یا آغذه است

ازین جهت بود است چون حب گفت آن عالم درین ستره فرو رفت بکفرت مولوی صاحب
 قبله قدس سره عرض نمود پس حضرت مولوی صاحب قبله قدس سره آن چه
 خود را بیکان مبارک خویش و پس برود تا هم مولوی صاحب قبله قدس سره
 از آن چیز است بخور و غذا علیهم الکف بیکان که عن حرک و بطاعت کس من سوی یک
 بحر است جیکه محبوب است علی الله علیه و آله و سلم و چنین آئین هم آئین و قنای
 حضرت مولوی صاحب قبله بیکان مبارک خویش و واقع محله جلالت کعبه بود و در
 نماز عشا بیکان مبارک خود غذا فرمود و چون بعضی از بیکان مبارک حضرت
 بنده است حضرت مولوی صاحب قبله قدس سره حاضر شد نماز و مبارک شد
 که قریب بیکان کونچه مار سے برآمده است اورا بکشد که تا کسی اید از ساند چون
 مردمان چنانچہ دست گرفته دیدند فی الواقع ماری بدان کونچه ظاهر برآمده است
 پس آن مار را بکشد چنانچه تا حال گراست مبارک حضرت مولوی صاحب
 قبله بدان محله شهر است اکثر مردمان حاضرین بنده است حضرت مولوی صاحب
 قبله خواهران و عا میو و دیگران عرض حاضرین خدمت به بعضی اوقات
 عرض قبول می آمد حضرت مولوی صاحب قبله محض هر دو دست مبارک
 خویش را بر چهره مبارک خویش مالیدند پس مقصود سائل می باشد اللهم
 استجب دعوتنا یا تقبل فی حضرت که صرف قلوبنا عن التوجه الی غیرک و سئل
 علیاً طریق او اصول الیک بکرم است جیکه و محبوب و هیچ اولیا کما آئین هم
 آئین باید در دست که در است مبارک حضرت مولوی حافظ سید صدر الدین
 قبله قدس سره استیج علوم ظاهری و باطنی بوده و بنده است مبارک حضرت

مولوی صاحب قبله قدس سره هم افکار و باطن بیکان مولوی صاحب قبله قدس سره هر دو دست مبارک
 برده و بنده با وجود علوم باطن از حضرت مولوی صاحب قبله قدس سره و فیض از حکام
 شرح کما سر از آقوست و طایفه باورای از بعضی و توانا فلان که داشت نگید و این
 مقام ملک محض است که با وجود علم باطن ترش و شسته و در حکام فی شهرت رعیت
 راه دنیا بد و این بیکان است بعت حضرت علی الله علیه و سلم و مقام نبیا است که چنان
 عظیم اسلام با وجود کمال قربت ایشان در بارگاه الهی ندهد احکام شریعت ظاهری از آن
 فرود گذشت نمی شود زیرا که انبیا عظیم اسلام قنای شریعت بوده اند که بنده است
 قائم از ذرات انبیا عظیم اسلام است اگر در ذرات انبیا عظیم السلام علیه السلام
 الباطن می بود و بیب علی الطون شیخ احکام شرعی از ایشان و شوازش و حضرت
 محمدرضا بیکانی رفته اند و در کمال اتباع محمدی صلی الله علیه و سلم حاصل است
 پس حال مبارک حضرت محمدرضا بیکانی رضی الله عنه نیز چنین است که ذرات
 مبارک حضرت محمدرضا بیکانی رضی الله عنه سلطان اولیاد است و مرتبه ولایت
 و قرب حقانی بذات مبارک حضرت محمدرضا بیکانی رضی الله عنه بر شایسته کمال و
 در جاتم حاصل است با این وجود و فیضان بطون و فیض از وقایع احکام
 شریعت ظاهری از ذرات مبارک محمدرضا بیکانی فرود گذشت نیست پس آن ازین
 گرام که از ذرات مبارک محمدرضا بیکانی سر فرزند احوال مبارک او شایسته
 با اتباع حضرت محمدرضا بیکانی رضی الله عنه نیز چنان است چنانچه حال مبارک
 حضرت مولوی سید صدر الدین صاحب قبله عرض نموده شد که حضرت
 جعفر علی بن موسی از خاندان عالی قادر و فیضان بود و چنین طاعت چنان

در عبادت و خیر و امانی عبادت ظاهر می از حق تعالی و توفیق بر هر کس که توفیق حاصل شود و توفیق
 در استقامت بجانب سعادت و تسلیم در اختیار کمال و کسب حال این جور عبادت حکام
 تقریری شرح ظاهر است مخرج از خالطین و عفو از خطای او و نشان و عنایت فرموده
 شیرینی و باری آن و غیر عنایت نمودن مضاعفت مذکور کسب انگش و ادا
 نمودن کار و کاران بسیار که بذات بسیار که خویش از خصال حسنه و خلق توبی
 علی الله علیه و سلم است چنانچه در خصال آنحضرت صلی الله علیه و سلم و در
 آنکه خدمت آنحضرت صلی الله علیه و سلم کار و ذرات بسیار که خویش بذات
 بسیار که خویش او را میفرمود و عفو از خطای او و وجود و سایر خلق بسیار که جناب
 کرم صلی الله علیه و سلم قرآن است چنانچه در حدیث دارد است که یکی از
 صحابه از حضرت ام المومنین عایشه صدیقہ رضی الله عنها پرسید که خلق آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم را حق تعالی در قرآن مدح فرموده ارشاد نمود که کج
 علی خلق عظم یعنی قرآنی محمد صلی الله علیه و سلم را خلق و خصلت بر ک
 بود پس خلق آنحضرت صلی الله علیه و سلم چه بود و حضرت ام المومنین عایشه صدیقہ
 رضی الله عنها ارشاد بسیار که فرمودند که خلق آنحضرت صلی الله علیه و سلم قرآن
 است یعنی در قرآن نبی از احباب قبری که حکم است و جناب آن و با اختیار
 قبری حکم است اختیار آن میفرمودند و در حق عفو کنندگان از خطای او و
 حق تعالی ارشاد بسیار که فرموده است و در کمال طهارت و اخلاص و عین حق
 و الله یکم یکم یعنی کسی که عفو میفرموده و عفو میکند و مغلوب میبازند و
 از عفو کنندگان عفو میکنند پس حق تعالی بجهت بیکو کاران را در دست میدارد

و در حق خیر کنندگان مال ارشاد حق تعالی است الذین یفقرون اموالهم لا یصل
 انهم را سر و ملائمتی توفیق میسر میسر و در آخرت عظیم و در کمال نور آن که بیکو
 میکنند اموال خویش را شب و روز بپوشیده و ظاهر بر لبس برای او نشان اجماع
 او نشان است ترویکم چه و در کار او نشان و در او نشان جمع خویش نیست و
 او نشان در آخرت ممکن خردمند شد پس استغاثت بدین صفت او ایضا
 هستند که حق تعالی او را بیاورد و خویش را بصفت علم محقق و حزن بجمال
 او نشان صفت فرموده است چنانچه در حدیث دیگر ارشاد بسیار که فرموده است
 آن اولیا الله که خوف عظیم و در کمال نور آن معنی آیت تحقیق که او ایضا الله
 هیچ خوف بر او نشان نیست و در او نشان ممکن خوانندگشت و چگونه خوف
 و حزن لا حق حال بسیار که او ایضا الله خواهد بود که فضل و کرم حق تعالی بر
 حال بسیار که او ایضا الله و در زمان و در زمان و در زمان که عبادت کریان مجازی
 که از کمال آن حقیقه او چنان است که او نشان بر حال بر کس که فضل و عبادت
 خویش منقول میسازد و در کمال فضل عنایت او نشان بر حال آنکس علی اجماع
 میباشد که بیان کریان مثلی است مشهور که نواده بر رتبه بر انداخته است پس حال
 کرم و فضل کرم حقیقه چه باشد چنانچه در حدیث مشهور دارد است که بر
 ذرات حق تعالی که عفو میفرموده است پس بیکو کاران در بیان خلق حق تعالی
 فرموده است و در حدیث باری ذرات خویش نهاده است چنانچه او ایضا الله
 آنکه کرم و در ظل حمایت و عنایت حق تعالی اندر فضل و کرم خاص حق تعالی اندر
 طریق خوف و حزن بجمال بسیار که او ایضا الله چنانچه خویش در حدیث مشهور

و اولی الامر بر حال غلامان او ایما شد و نیز فرمود عزرا که حق نیست آن را که شایسته
 او را که او را ایما کردیم نزد یک متغالی قدم صدق است یعنی تا نیک نبوی صلی الله
 علیه و سلم که نبی است و حضرت محمد صلی الله علیه و سلم که نبی است و حضرت جبرئیل
 حق تعالی در قرآن مجید فرموده است و انبیا الذین آمنوا بهم قدم صدق عند ربهم
 و قال الکافرین ان هذا سحر بین معنی آید و جو شیری بدیه ای محمد صلی الله
 علیه و سلم آن گاه که ایان او در دوزخ برای او شان قدم صدق است و نزدیک
 بود و در گاه او شان و دیگران که فرین که تحقیق که این هر آینه عاود که ظاهر اندیش
 مراد از قدم صدق از دست مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم است چنانچه
 امام بخاری در صحیح خود بدین معنی بیان فرموده اند باید و نیست که یکی ایان
 عرفیت و ایان عسری انقرار و احد فیت حق تعالی و قصد حق بر سالت
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم است و دیگر ایان حقیقه و ان فتا و قدرت خود بخت
 حق تعالی است پس ایان عرفی بود ام سونین و ایان حقیقه بخت حق تعالی
 که مبارک است از اولیا و کرام او است حاصل بوده است پس درین آیه که مبارک است
 حقیقی ایام سونین گردید که انکان که انقرار و قصد حق و صد فیت حقیقه
 و در سالت آنحضرت صلی الله علیه و سلم بوده اند برای او شان قدم است
 یعنی قدرت مبارک محمد صلی الله علیه و سلم تکفل و شافع است که محبت
 غامبری که عبارت از خود و حضور است او شان را خود برسانند و بشایان
 الله که مومنان حقیقه بوده اند و خدا و حق آنست که چون قدرت او ایما کردیم
 فتا و قدرت مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم تا بوده اند که حقیقی در دست

مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم باقی شریف قدس حق و فرموده است برای
 او شان قدم صدق است یعنی قدرت مبارک او ایما خود بر تبتا قدم صدق
 یعنی قدرت مبارک محمد صلی الله علیه و سلم بوده اند و شان محمد صلی الله
 علیه و سلم بصورت او ایما و الله جلوه کرد ظاهر بوده است چون فتا و قدرت محمد
 صلی الله علیه و سلم با اولیا و کرام رسیده اند و غنیم حاصل پس تبویسل و توسل
 فی الزوالی قریب متغالی با اولیا و کرام حاصل بوده است چنانچه ارشاد و حقیقی
 اوست که دیده است بخون او ایما و کرام فی العمیة الدنیا و فی الاخر معنی آیت
 شریف شایا بوده ایم در زندگی دنیا و در آخرت یعنی سونین چون شایا
 مجرود و نفی جیب بین صلی الله علیه و سلم است که بوده اند پس بدین وجه
 در دنیا و در آخرت نزد یک شایا است که قریب جیب بین بدین قریب است
 و کرم فیما بین کتب الفکر و کرم فیما بین معنی آیت برای شایا و دان جنت غیر
 است که خدا پیش کند قدرت برای شایا و برای شایا ان جنت غیر که شایا پیش
 میکند یعنی هر گاه که شایا در جنت قریب متغالی داخل و حقیقت الحقایق گردند
 حق تعالی است و اصل شایا پس بهر شایا که خواهند شایا در دست حقیقه
 نمایند نزد من غفور رحیم پس این شایا در حق که بهر شایا بد اخلاق
 قریب حق سرش از دست خدایا فیتی از جانب متغالی برای او شان است
 و من حسن قول من دعا الی الله و عمل صالحا و قال ان الله من المصلحین
 آیت و کلام بهتر است از کس و عورت بهانست حق کند و خود هم عمل صالح کند
 و گوید که من از سیدین و طایفین ام پس در شان نزول این آیه مفسرین

انعامت سیدارند بجنه مغربین بیان اند این آیت در شان مبارک حضرت صلی
 علیه وسلم نازل بوده است و بعضی مفسرین بیان اند که این آیه کریمه در شان
 سیدین نازل است لیکن از سیاق این آیه کریمه بودن این آیه کریمه در شان
 مبارک حضرت صلی الله علیه وسلم بخوبی ثابت نمیشود زیرا که عادت حضرت
 در قرآن مجید همچنان جاری بوده است که حق تعالی بجز جایگاهشان آنحضرت
 صلی الله علیه وسلم در قرآن مجید بیان فرموده است بآن القاب فرموده که
 باین حضرت صلی الله علیه وسلم امتحانی بوده است مثل خاقیت و جبروت و
 و در این ذکر عمل صالح و دعوت الی الله مذکور است و الملقب بچنین القاب بر او
 است در حدیث غیر و سیاق است و همچنان در شان سوزنین بخوبی جایگاه
 که نطق و قال انی من اسلمین آتی است زیرا که اگر چه سوزنین داعی الی الله
 بنقله صلی الله علیه و آله و سلم الفلاح اند لیکن است من اسلمین نمی گویند
 پس این آیه کریمه در شان مبارک حضرت محبوب سبحانی رفته الله عز و جل و
 مبارک حضرت محبوب سبحانی رفته الله عز و جل است زیرا که حق تعالی میفرماید که
 من حسن قول من و عا له الله صلی الله علیه و آله و سلم که اکثر است از دوسه کلام اگر کسی
 که دعوت بجهان حق تعالی نماید پس جای خیال که غیبت که مطلق معروف
 می شود و غیر و کامل پس و اعین بر او حق تعالی که او بیا و الله اند و ذات
 مبارک حضرت محبوب سبحانی رفته الله عز و جل و مان فر و کامل اند چنانچه در حدیث
 شریف حضرت محبوب سبحانی رفته الله عز و جل در کتاب معلوم است که عادت
 مبارک حضرت محبوب سبحانی رفته الله عز و جل و چنانچه هر روز بود و روز سه

حسب عادت شریف خورشید جو و چنانچه هر روز شریف کعبه است مبارک عرض نمود که
 حسب عادت هر روز در خواجه و دستای حضرت انقیاب نگریه در شان مبارک
 که دید که در شهر بیدار اند و گفتم که هیچ فاسق و نجس و بد و صوفی حاضر مجلس مبارک
 شوند چون حسب حکم حضرت محبوب سبحانی رفته الله عز و جل هیچ فاسق و نجس
 بجا بایست خورشید خورشید و خورشید شغول بودند که دید که در شان ازین صحنی در خدمت
 شدند و چنان کردند که در شوق و خجسته چنان باز که محبوب به بحال ما عاید می شود
 چون بادرشان حال مجلس مبارک فهمانیده گفتند که بر حال شما با بارگاه
 محبوبیه الطاف و عنایت مبدول است که قلب شما با بارگاه محبوبیه است
 پس جد فاسق و نجس که بعد از شصت و نه سال بجا بود در مجلس مبارک
 حضرت محبوب سبحانی رفته الله عز و جل حاضر شدند پس حضرت محبوب سبحانی رضی الله
 عنه بجا نیست آنها نظر فرموده و در شان مبارک فرمودند که این جبار اولیا و
 اند پس او شان بجا هم مقام دلاست رسیدند و انعامات و سرفرازی با بارگاه
 محبوبیه و شان او بیا و کاهین گردیدند و نیز شریف حضرت محبوب پاک صلی الله
 عنه در دولت خانه مبارک با دایه و شریف شغول بودند سادق و در دل
 خورشید خیال نمود که در و در دایه کثیره خدمت حضرت محبوب سبحانی رضی الله
 عنه میرسد پس رشب در دولت خانه حضرت محبوب سبحانی رفته الله
 عنه حاضر شده از شایع فاسق و بد و بدین غیبت در دولت سر
 حضرت محبوب پاک صلی الله عنه حاضر شده دید که حضرت محبوب سبحانی
 رضی الله عنه بگوشه در نماز شغول اند و بر سر مبارک حضرت عظام است که

حق تعالی در آن تماشا است آن سارق در جیب خود سبب محض مبارک است که چو
از تپه غامبری نیافت قبیل نمود که بر سر مبارک حضرت علامه است گران
اورا با یگر رفت و از بارگاه محبوب محروم نباید رفت پس بدین مقصد و جهت
نبارک حضرت نزد یک تر عاقل روی و شکر سجد و چنان ایستاد چون عطر
محبوب سجائی رفته اند و راهی سجد و شکر شوق شدند آن سارق
علامه شریف از سر مبارک گرفته رفت چون تاد و از راه رسید عی کردید
و انوقت آن سارق توبه و نابت نموده عزم کرد که اگر حق تعالی مرا بیاض
سرفراز فرماید از هیچ کار باخدا هم آندم و انوقت آن سارق را بیاضی حاصل
کرد و بد پس آن سارق علامه شریف را بر سر مبارک حضرت محبوب سجائی رفته
اند و نه بقاء و باز گردید و بدل خویش خیان نمود که امروز از اینجا محروم گمدم
باز بخدمت شریف حاضر شده باز شکر سجد و مبارک گفتم چون حضرت محبوب سجائی
رضی الله عنه سجد و رفته چنان علامه مبارک حضرت محبوب سجائی رضی الله
عنه از سر مبارک گرفته تابه و در راه زنده خود است که برو و باز نماند گشت چنان
پند و یانه باز از سارق چنان فعل بود مع آند پس بر تبه باز دهم چون وقت
نماز صبح رسید و حضرت محبوب سجائی رفته اند و از نماز صبح فارغ شدند
حضرت محبوب سجائی رضی الله عنه دست آن سارق را بدست مبارک خویش گرفت
چون دست سارق بدست آن دستگیر بر دو جهان آمد شهادت آن سارق
بشهادت آن سبیل که دید پس بر انوقت حضرت علیه السلام خدمت مبارک
حضرت محبوب سجائی رضی الله عنه حاضر شده عرض نمودند که در میان تپه غامبری

فرموده اند پس سرفراز فیض آن خبره یکبارم و شکر شاد مبارک حضرت محبوب
سجائی رضی الله عنه کردید که یکبار سارق را قطب آن خبره و تفرید
چنان فیض و فیض حضرت محبوب سجائی رضی الله عنه و در حال حیات
و بعد و حال شریف خاص بخاندان عالی قادریه عالی و برادران و دیگر اولاد
سرسره از دست چنان حضرت خواجه سعید الدین چشته رضی الله عنه و حضرت
بر ریاضت شوق بودند در آنجا حال ارشاد مبارک حضرت محبوب سجائی
رضی الله عنه قدمی بده علی رفته کل الی الله کردید پس حضرت خواجه سعید الدین
چشتی رعد را که شکر ارشاد مبارک حضرت محبوب سجائی رضی الله عنه شکر
کردیدند فرمودند که بل علی را می بیند بلکه قدم مبارک حضرت محبوب سجائی
رضی الله عنه بر سر چشم من است پس ارشاد مبارک حضرت محبوب سجائی
رضی الله عنه کردید که در آنجا فیضان صحرای عبادت آهسته مشغول است او
در قبول کردن قدم من سبقت نمود پس او را اقلیم بند عطا نمود پس
حضرت خواجه سعید الدین چشتی قدس سره یاد شاه قطب ملک بند گردید
و چنان ظهور و جود مبارک شیخ الشیخ حضرت شیخ شهاب الدین ظهور
صاحب طریقه قدس سره از فیضیالی و سرفراز فیض حضرت محبوب سجائی رضی الله
عنه است چنان و در کرامات حضرت محبوب سجائی رضی الله عنه بطور است
که والد ماجد حضرت شیخ شهاب الدین سهروردی قدس سره و اولاد و دیگران
و لکن خدمت مبارک حضرت محبوب سجائی رضی الله عنه حاضر گردیدند و ارشاد
مبارک حضرت محبوب سجائی رضی الله عنه بارشان کردید که شما فرزندان

تو خدا پدرش زین سیرکت ارشاد مبارک حضرت محبوب سبحانی رضی الله عنه
 بعد از آن ایام بزوجه او شان حمل شد بچہ تولد کردید دختر تو لدش پس الد
 ماه در حضرت شیخ اشیرخ او شان را بسیار چسبید اعتقاد کرده و ربوبی حضرت
 محبوب سبحانی رضی الله تعالی عنه آوردند و عرض نمودند که ارشاد مبارک
 حضرت بتولد فرزند زینیه بود اکنون دختر تو لدش پس ارشاد مبارک
 حضرت محبوب سبحانی رضی الله عنه باو شان گردید که این دختر نیست بلکه
 پس است باز چون دیدند پس شد چون ظهور و وجود او شان از سر قرار
 مبارک حضرت محبوب سبحانی رضی الله عنه بوشیخ شهاب الدین قدس
 صاحب طریقه سهروردی گردیدند که تا تمام قیامت فیضان او شان مبارک
 خواهد بود چون حضرت شیخ اشیرخ قدس سره از سر قرار از مبارک حضرت
 محبوب سبحانی رضی الله عنه از مظهر انوشت بمظهر ذکر و نور ظهور فرمودند ارشاد
 مبارک حضرت محبوب سبحانی رضی الله عنه که باو شان دو علامت انوشت
 باقی خواهند ماند یکی انگه پستان مبارک او شان کلان و دوم انگه ترکان
 شریعت او شان دراز خواهند بود پس همچنان بود که پستان حضرت شیخ
 اشیرخ قدس سره کلان و ترکان حضرت دراز بودند پس قدر که وقت
 خطه کتابت صاحب بره متون ترکان شریعت بی اتقاد همچنان وجود مبارک
 حضرت شیخ اکبر محی الدین ابن عربی قدس سره که از تالیفات شان فیض
 و فیوض و وصول بجانب حق بخلایق سر قرار است از سر قرار از مبارک
 حضرت شهاب محبوب سبحانی و نیز ظهور وجود مبارک حضرت سلطان المؤمنین

جناب ابوالفتح شمس الدین عوف قناتی پادشاه قدس سره از سر قرار از مبارک
 جناب محبوب سبحانی رضی الله عنه بوده چنانچه در کتاب سعدن المجدد که
 در حالات حضرت جناب قناتی پادشاه قدس سره تالیف است تحریر
 بوده است که حضرت شیخ ابوسعید قدس سره والد ماجد حضرت قناتی پادشاه
 قدس سره صاحب خزانة بودند که بر و تیره والد شریف خویش بنو و بنو حضرت
 شیخ ابوسعید والد ماجد حضرت سلطان المؤمنین ابوالفتح شمس الدین
 عوف قناتی پادشاه قدس سره از بارگاه محبوبی رضی الله عنه ختم شد
 که فرزند است سر قرار شود که بر و تیره خود باشد تا که بقا و نام و شان از
 وجود و قیام بوجود درین سر قرار خود باشد پس از سر قرار از مبارک حضرت
 محبوب سبحانی رضی الله عنه ظهور وجود مبارک حضرت سلطان المؤمنین
 جناب شمس الدین ابوالفتح عوف قناتی پادشاه قدس سره گردید که اگر است
 حضرت تفاوت تفاوت عالم شهرت سید شمس و تا حال بلکه یوم القیامت
 فیضان حضرت جاری است و جاری خواهد بود چون از سر قرار از مبارک
 حضرت محبوب سبحانی رضی الله عنه ظهور وجود محبوب اولیا الله گردید که بچند
 حضرت محبوب سبحانی مقام محبوبیت در حقیقت یافتند وجود و فیوض او شان
 گره گرده بر مخلوق حقیقتی الی در هیچ و ملا عایت جاری است که مخلوق
 حق تعالی از برکات ذوات مبارک او شان از هر قسم مشاعات و تنویدی
 و از هر چه بچند نمودند و از وصال الی اعلی ترین مقاصد است بچند
 میشود پس فیضان ذرات خاص حضرت محبوب سبحانی رضی الله عنه

در مخلوق حقیقی فانی و سرفراز است کدامی امکان و قدرت دارد که بجز
یا تقریر در آن که بیان ذیقتان حضرت محبوب سبحانی رضی الله عنه بیان
کلمات حق است و بیان کلمات حق با تقریر آن در انسان ضعیف همچنان
در حق انسان حقیقی و خلق الا انسان ضعیفا در شایسته بوده است
تا ممکن و محال است چنانچه حق تعالی ارشاد مبارک در دیگر آیت کریمه فرمود
است قل لو کان البحر مداد الحکماء لکنت من قبل ان تنفد الکلمات بلی
ولو جئنا بشاء مداد لکنت من قبل ان یفرغ من کلام ربنا و لکن فی
سیماهای کلمات پروردگار من برآیند خرج شود قبل از آنکه آفرینند
کلمات پروردگار من و اگر چه او هم مثل بنیاد و پس در است مبارک
حضرت محبوب سبحانی رضی الله عنه در من و منی الی الله عز و جل کامل بودند
چنانکه حق تعالی در آیت کریمه میفرماید و من احسن متولاهن و منی الی
الله معنی کدام کس بهتر است از روی کلام از آنکه دعوت بسوی حق
عالی کند پس چنانکه در است مبارک حضرت محبوب سبحانی رضی الله عنه در
دعوت بجانب راه حقیقی عز و جل کامل بودند چنانکه در کلام حق متول
لین قدم مقدم میدادند و خورشید نبی کریم صلی الله علیه و سلم که آید و کند
اعلی خلق عظیم در میان مبارک حضرت صلی الله علیه و سلم فاضل است
میبودند چنانکه در خلاصت حضرت محبوب سبحانی رضی الله عنه در کتبیم
شریعت حضرت تحریر است که خلق مبارک حضرت محبوب سبحانی رضی الله عنه
من و سرفراز می مبارک حضرت عمو و اساطیر حال مخلوق فانی و سرفراز

و چه کافرن و حضرت محبوب سبحانی رضی الله عنه از هر کافرن و سوسن کلام
ترم با کشته و چنانچه میفرمودند و منی الی الله عز و جل ایام سرفرازی
سبارک بارگاه محبوبی بر حال سوسن و هم کفار سرفراز است که بر
براه عقیدت در زمره علما مان بارگاه محبوبی بر گردید و خود را از غفلت
محبوب سبحانی رضی الله عنه در است پس بتائید حضرت محبوب سبحانی
فیضاب بعد از هر چه شخص از آن اهل اسلام بنا شد چنانچه بهین و چه سرفرازی
سبارک حضرت محبوب سبحانی رضی الله عنه در است حال کفار و سوسن است
که از سرفرازی حضرت محبوب سبحانی رضی الله عنه در است کفار هم بنیاد سرفراز
می شوند بعد از آنکه صاحب دینند و ستان و غرض دیگر دین را در است گذرانند
تا که با دو هم شریف و شرف غیر از سبب شکل دهند و غیره جاریست چنانچه
در بعد از شریف اهل بیور که سکونت ندارند و در او شان علما مان بارگاه
محبوبی اند و او شان از خلوص دل عقیدت و علای بیارگاه محبوبی است
و جمال شرف و فضل بارگاه محبوبی جان میونه و هم گاه که برض مبتدی
است اهل بارگاه محبوبیت و دوائی نمی کنند پس سرفراز است بارگاه محبوبیت
میان نیک برای انجام مراسم بحق او شان حکیم کریمی اند و از آن سرفرازی
بودنشان شایسته و در راه سبب که از سرفراز است بارگاه محبوبیت
من خانه ما شان مشرب از دوائی مال ذات سبارک حضرت محبوب سبحانی
رضی الله عنه در من قول و فعل عبادت بیایست و پیش بر حال زار
معه من هم که در سبب مثل و در کامل است چنانکه در در مقابل شایسته

محبوب جهانی رفته الله عنه تحریر است که اگر چه از حاضرین خدمت و خدا مان حضرت
رضی الله عنه چیزی نگذشت، خلاصت او ب و کس تاخی بر نگذرد و رسید که حضرت
محبوب جهانی رفته الله عنه به بدل کمال ملامت بر حال او عفو فرموده و بیایان
اخلاق و خوبی صلی الله علیه و سلم در ارشادات و دیگر ملامت بر حال او
مرغی میدادند پس صفات حسن حسن قولاد من و عاالی الطریق حسن
بر حال مبارک حضرت محبوب جهانی رفته الله عنه صادق است بلکه از این
آیت گوید ارشاد بذات مبارک حضرت محبوب جهانی رفته الله عنه است
بعد از آن حق تعالی میفرماید که وعلی صالیا لعین انکس عمل نیک میکند پس
این دعوت براه حق افضل ترین عمل رنگ قطع نظر از آن حضرت محبوب
جانی رضی الله عنه بیانات شاف در راه حق تعالی تحمل فرموده اند که بیانات
تر از آن تصور نیست چنانچه حضرت رضی الله عنه در باب بیج محلی بیانات
شاف گردیده اند که بیانات لعل گفت تشریف داری حضرت محبوب جهانی
رضی الله عنه در آن بیج آن بیج سبب بیج محلی گردیده اند که سوره شریف
حضرت محبوب جهانی رضی الله عنه شهر گیان از بلدان ملک عجم است و هم
دیگر انواع نماز است و کسب حضرت محبوب جهانی رفته الله عنه در راه حق
بزرگست مبارک خورشید اختیار فرموده اند که بیانات شریف حضرت
از آن ملک و دشمنان است و قال رضی من اسلمین معنی آیت میگردد آن
نمود که من از مسلمین بوده ام باید دانست که معنی استقامت و اقامت و اقامت
حق تعالی است پس حق تعالی بپسند که حق تعالی بپسند مبارک خورشید

حضرت محبوب سبحانی رضی الله عنه خلیفہ مفسرین شان نزول این آیت بطور قطعی
بیان نگردند بلکه بعضی در شان سوزن تقدیر و بعضی در شان آنحضرت
صلی الله علیه وسلم گفتند لیکن آنرا که نزول آیت را بعد شان آنحضرت صلی الله
علیه وسلم گفته اند قریب تر رسیده اند زیرا که شان محمدی صلی الله علیه وسلم
بعین شان محبوبی است و شان محبوبی بعین شان محمدی صلی الله علیه وسلم
و سلم و بار چشم بصیرت گشاید و در نه از هر آیت بلکه هر نقطه قرآن شان
محبوبی شان محبوب خدا ظاهر و جلوه گر است اللهم صلی علی سیدنا محمد و
آل سیدنا محمد و علی وراثت حال مرشدی رسیدی محی الدین غوث الاعظم
و بدست سلم الحاصل آن اولیا کرام رحمۃ الله علیهم که تمسک عروة وثقی بدانند
محبوبی اند و از باب گاه محبوبی سر فرار و فیضیاب اند و شان قرب ظاهر و
و باطنی جناس مول کریم صلی الله علیه وسلم حاصل است چنانکه حال سید
حضرت مولوی سید صدر الدین صاحب قدس سره معلوم شد و اگر چه
سر فرار از قرب باطنی آنحضرت صلی الله علیه وسلم که عبارت از مقام و
است قرب طاعتی بنویسند صلی الله علیه وسلم و نیز در حدیث آمده است
صاحب که در حق مبارک حضرت مولی صاحب قدس سره و در حدیث
طبرستان است و حق حضرت مولی صاحب قدس سره و در حدیث
در سادات ربی ظاهر و بعد از آنکه گاه بنویسند صلی الله علیه وسلم
و سلم است البتہ شد که در حق مبارک حضرت مولی صاحب قدس سره
قدس سره و بر مبارک است و در حدیث آمده است و حق حضرت مولی صاحب قدس سره

مولی صاحب قدس سره و در حدیث آمده است و در حدیث آمده است و در حدیث آمده است
از تسمیه در تقدیر قطعی میر و دیگر از رضی کامل شفا یافت و یکی از حضرت
نفس محفوظ ماند و اصل این علوم مستفاد از اوست رضوان الله علیهم
اعلیهم بک لثانیاً علیک و جیلاً علیک الامرت و بعداً علیک و کین
لنا یا رب الله اقتدار حیات بک است حبیبک صلی الله علیه وسلم
آمین ثم آمین - و حال صاحبزادگان حضرت مولوی صدر الدین صاحب
حضرت مولوی سید حافظ صدر الدین صاحب قدس سره و
و صاحبزادگان و در صاحبزادگان بودند صاحبزادگان سید محمد عبد الله
صاحب قدس سره و مولی حضرت صاحبزادین صاحب قدس سره و الله اعلم
حضرت میر و در حدیث آمده است و الله اعلم لثانیاً علیک و جیلاً علیک
حافظ سید عبد الرحیم قدس سره و چهارمین حضرت صاحبزادین صاحب قدس سره
حضرت سید محمد عبد الله صاحب علی الرحمن را در اوائل حال تو به پست
ظاهر می بود چنانچه حضرت مودع در حدیث و غیره و اگر اسود و نوی
را بر می سید شد و لباس منقصدار سے مثل جامه و دیگر در حدیث آمده است
و غیره که مناسب حال در حدیث آمده است و پر شیدند و وقت بود یکی حضرت
مولوی سید صدر الدین صاحب قدس سره و بنفیر صاحب قدس سره و در حدیث آمده است
دار الہام این را است برای گذراندن جاگیری آنحضرت شریعت
مولی صاحب قدس سره و در حدیث آمده است و در حدیث آمده است
قدس سره و در حدیث آمده است و در حدیث آمده است و در حدیث آمده است

قدس سره بخدمت مبارک حضرت مولوی صاحب قدس سره والد
خویش باصرار تمام عرض نمودند که الحال اراده حضرت بفرج است و راجع
چند و عمل جاگیر حاصل بخدمت میگذرانید بلکه برای مصارف اهل
و عیال نذر می کنید پس ازین معنی حضرت راجع سر و کار که حضرت از
روسیفر نمایند و قبول نمی کنند آخر آنرا چون اهرار حضرت سید محمد عبد
صاحب علیه در قیاب بغایت رسید حضرت مولوی صاحب قبل قدس سره
با چندین گفت و شنود ارشاد مبارک فرمودند که غیر الحال در اولایا عیال
جاگیر شایع خواهد ماند پس راجع چند و عمل ستونی که جاگیر یک کامل می حاصل
یک هزار و دویست و پانزده سالانه بود نذر بخدمت متعلقین حضرت مولوی صاحب
قبل گذرانید و مگر و معمول حال آن جاگیر زیاده از سه چهار صد و پانزده
نمود و حضرت سید محمد عبد الله صاحب قبل حاصل آن جاگیر با و اهل
در ادای آن جاگیر صرف نموده محاصلش تا یک هزار و پانصد و پانزده توغیر کرد
من بعد چون آن جاگیر به توجه مبارک و صرف است سید محمد عبد الله صاحب
سر سبز و شاداب گردید که هر روز دعوت در آن جاگیر میگردد و بنظر سر سبزی
و شادابی آن جاگیر چشم بینا و زمان تنگ آمد فلذا بعد وصال شریعت
حضرت مولوی صاحب قبل قدس سره محمد فتح الله بیگ خان و اسوه عیال
این بعد نمذرانیدن نذرانه راجع چند و عمل ستونی که جاگیر مذکور را خود نذر
و بعد از آن جاگیر می دیگر ازین سر کار بخدمت متعلقین حضرت مولوی صاحب
قدس سره گذرانیده چنانچه تا حال آن جاگیر مصارف حضرت مولوی صاحب

قدس سره بخدمت بعد خندنی از آن بر حال مبارک حضرت سید محمد عبد الله
جذب دارد و بدین حال و حال شریعت حضرت معراج گردید باید که دست
که اهل بیت نبوی صلی الله علیه و سلم را شایسته است عظیم است و فیض
است تخم که ظهورشان مبارک اهل بیت کما سره آنحضرت صلی الله علیه و سلم
با اعتبار خیریشی که از ذرات پاک آنحضرت صلی الله علیه و سلم حاصل بوده است
از نشان ذرات مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم است و بدین وجه ارشاد
مبارک حق تعالی جل شانده در شان اهل بیت است انما یرید الله لیکب
عینکم بعد من اهل بیت و لیکبرکم من اهل بیت خودین نیست که اراده کرده است
حق تعالی تا بیاورد و من غیر بیت از شما این اهل بیت نبی کریم صلی الله
علیه و سلم و پاک کند شما را بظهور و فیض ذرات خویش بذرات شما که فایده
در ذرات شما تا بگذرد ذرات و اسما و الهی یعنی حقیقت محمدیه صلی الله
علیه و سلم اگر چه در جمیع افراد عالم حسب تعداد و افراد عالم ظاهر و متجلی است
و بر مظهر از نظام عالم حقیقت اسما و از ان فیض بر داشته است پس در
هر مظهری که ظهور حقیقت محمدیه صلی الله علیه و سلم با اسما و جلالیه حقیقتی است
و بعضی از اسما و جلالیه حق بچهره فعلی حقیقت بعد از حیران حق است بعد از حیران
الهی در ان مظهر پدیدار میشود و بر مظهری که ظهور حقیقت محمدیه صلی الله علیه
و سلم به چهره اسما و جلالیه است و از اسما و جلالیه الهی حقیقتی قرب الهی است
قرب حق تعالی اندر ان مظهر ظاهر گردیده و اگر چه فیضان وجود و جمیع مظاهر
اسما و جلالیه و جلالیه از حقیقت محمدیه صلی الله علیه و سلم است مگر ظهور ذرات

خاتم محمدی صلی الله علیه و سلم و ازین عالم بالوت ظهور اجمالی در حقیقت
 بانیو که ذرات پاک آنحضرت صلی الله علیه و سلم حق تعالی بلا حجاب است
 شان مبارک خویش در حدیث قدسی ارشاد فرموده است سبقت رحمتی
 یعنی رحمت من غنای من سبقت برده است و در قرآن شریف آمده
 و رحمتی و وسعت کل شیء یعنی رحمت من بهر شیء وسیع و محیط است فلهمذا
 ذرات مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم درین نظم محمدی صلی الله علیه و سلم
 سر اسرار رحمت خود را ظهور یافته است که در ارسنای لایزال عالمین در شان
 مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم نازل گردیده است این اهل بیت کرام آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم درین عالم که عبارت از عالم ناموس است با اعتبار از طریق
 تعلق خاص با ذرات پاک آنحضرت صلی الله علیه و سلم است زیرا که قطع نظر از آنکه
 با اعتبار حقیقت ظهور و طبیعت از حقیقت محمدی صلی الله علیه و سلم است طبیعت
 کرام رضوان علیهم اجمعین در بقدر با دیگر عوالم مشترک اند که ظهور و وجود و حقیقت
 اولییت کرام رضوان الله علیهم از وجود و منفردی ذات پاک محمدی صلی الله علیه
 و سلم که بهین عبارت از خیریت طبیعت از ذرات پاک آنحضرت صلی الله علیه
 و سلم است و این شرافت کبری و تفصیل عظمی است که بجز اولییت ظاهر نبوی صلی
 علیه و سلم بدیگر عوالم موجود نیست و طبیعت کرام رضی الله عنهم درین حقیقت
 و شرافت از دیگر عوالم مخصوص و ممتاز اند پس بدین وجه طبیعت نبوی صلی
 علیه و سلم منظر بدایت و رحمت الهی اند که شان اولییت از شان
 رحمت للعالمین است بدین وجه شریف جلال الدین رحمه الله علیه در رساله خویش

قریر کرده اند که بر اهل بیت کرام رضوان الله علیهم اجمعین آتش و نور و حرام
 است هیچ عجب نیست که بموسنان کاهلین و نور و خرابه گفت چرا موسی بن
 ای که یک لحظه پس در دشواری موسی که نور ایمان تو هست حال مرا فرود میکند
 و در این صفت است که نور موسی کاهلین کاهلین را عجب و نور و نور و نور و نور
 است که موسی کاهلین که عبارت از ذرات مبارک اولیا کرام است
 علیهم است که نیکه وجود او شان فانی در ذرات محمدی صلی الله علیه و سلم
 شد و حقیقت محمدی صلی الله علیه و سلم ذرات بلا یزده ظاهر و متجلی بوده است
 که بتوسل او شان در ذرات محمدی صلی الله علیه و سلم باولیا کرام رضوان الله
 علیهم اجمعین و صانع حق و مقام ولایت سر فر از است قنا و موسی بن و نور
 پاک محمدی صلی الله علیه و سلم بهین عبارت انایان کامل است که
 بخند نبوی صلی الله علیه و سلم دارد است که لا موسی احدکم حتی اکون
 احب الیه من نفسه یعنی نخواهد شد یکی از شما موسی کامل باشد من است
 تر نزدیک او از ذرات او چون موسی بن کامل بیاعتنا ظهور
 صلی الله علیه و سلم ذات او شان اطفال لبیب آتش و نور و خرابه گردید
 پس طبیعت کرام رسول کریم صلی الله علیه و سلم که از نبوی صلی الله
 علیه و سلم آتش و نور و خرابه است که قریب خود است شان رو و فلهذا الشیخ
 از سادات و نبی فاطمه اگر چه چشم ظاهر بین عوالم مشغول با سیای سعادت
 و دیگر امور دنیوی باشد مگر رجوع او شان بجانب نشاء و خویش که نور مبارک
 مصطفی صلی الله علیه و سلم است بوده است اگر چه چشم ظاهر بین با عوالم

از سادۀ آن قاصد است بلکه چنانچه اوقات با خردمند و علامت آن ختم نمیشد
 ظاهر بین با عوام هم از مشاهده او محروم نمیشد چنانکه احوال شریف حضرت سید
 محمد عبداللہ صاحب قدس سرہ اگر چه در او امل حاصل نظر توجہ مبارک حضرت
 در اسرار است ظاہری و دنیوی سے بود هر چند که توجہ با سبب دنیوی نعم
 رجوع قلبی بحقیقتا لے نبوده است چنانچه حضرت سولانا روم قدس سرہ
 در کتاب شنوی شریف فرموده اند **جیت دنیا از خدا غافل بدن** و
لے تماش و فقر و فقر نند و دن و نگشتم با عوام انسان آن بصیرت گنج
 که در کمال این سخن گذر با خردمند و علامت جذب محبت بذات حقیقتا
 در ذات مبارک حضرت سید محمد عبداللہ صاحب قدس سرہ ظاهر
 شد که چشم با عوام هم و مشاهده آن محروم نماند و چون نشود که بقررت
 عند وجود و متاع حاصل میبود که حضرت از سادات نبی فاطمه و فرزندان
 چنانکه دل کامل می بود **والله سر لایبہ اللہم او عینا الی حقیقتا کمال ایمان**
 و ثبنا بالقول الثابت فی المیوه الدنیا و فی الآخره کبرست جبیک و
 محب کبرست علی اللہ علیہ وآلہ وسلم جبین و جلدنا عند فعال محب کبرست
 تین حضرت صاحبزاد ایضا جبه دومی حضرت مولوی سید حافظ صلی اللہ
 علیہ و آلہ و سلم قدس سرہ مع حضرت والدہ صاحبہ حضرت پیر و مرشد قدس
 سرہ **واللہ اعلم علینا بر حمت اللہ علیہا** بوده اند حضرت پیر و مرشد قدس
 سرہ و اقامی بودند که سوانی ادای صلوٰۃ خمس مفروضه ملازمت نما
 میبرد و خلایج و قرائت قرآن مجید از ابتدا سن شب تا بامروزین یا دیگر

بجاست سادک بودند می نمودند بچنان گاست فرایض و نوافل از حضرت مدوح
 فرمود که داشت دیگر و بدو با وجود فقر و غنا سادش و تنوی و اکل لباس طریقه
 اهل تقوی را اختیار می فرمودند و با آنکه خادماست برای خدمت گذاری میبود
 می بودند مگر هیچ حواج ذات مبارک خویش را از دست شریف خویش ابرار
 می فرمودند و هیچ خاوم برای حاجت و کار ذات مبارک خویش حکم نمی فرمودند
 و احتیاط در باب طلبت است آن بنو و لباس بنیانی بود که بهر جای که میخواستند
 می بودند ابرین و غلو و پاره که در آن جاسے نماز و سجده و لباس صلوٰۃ می بود
 همراه خود سید داشتند در ماه رمضان شریف چنانچه ختم قرآن میفرمودند
 قرآن شریف باعث کثرت قرائت بقررت میفرمودند و بود که قاری قرآن
 و قرائت میبودی و حضرت پیر و مرشد قرآن از یاد خویش با و فرمودند
 و حضرت دو بار سفر حج فرمودند سفر اول در **۱۰۸۰** هجری بعیت صاحبزاده
 خرد خویش یعنی حضرت جناب سید محی الدین بادشاه صاحب قید نظام
 برادر صاحب حضرت پیر و مرشد قدس سرہ **واللہ اعلم علینا** بنموده اند
 حرمین شریفین را و با آنکه شرف و عظمتا تا قریب دو سال فرود باز میخواست
 به وطن خویش که این بلده است فرمودند پس در آن و حسن حالت
 و محبت بزدات شریف حضرت طار سے گردید پسین حالت سفر دوم در
۱۰۸۵ هجری بهر ای بر دو صاحبزادگان خویش فرمودند بعد از آن حج چنان
 سفر بدید خلیف فرمودند و در شاد راه بفرمودند که از آن بدید طبیعت بر محل
 باقیست تبارخ چهارم ماه محرم **۱۰۸۵** هجری بر اصل سخن گردید اما آنکه در آن

تقریر میفرمودند مگر بجا خبرین خدمت شریف حضرت از سماعت بیان مبارک
حضرت همچنان ذوق و شوق و انس داشتند و بی پیرایگی و بی کرمه و بی حشمت
خدمت مبارک را ملاحظه معلوم می گشت و قلب به حصار خدمت شریف متعلق
خدمت شریف گوارائی کرد و اکثر بر زبان مبارک در مجالس ذکر توحید
وجود می نمود و حضرت سلسله توحید وجودی همچنان سماعت و همیج بیان میفرمودند
که بفهم هر کدام می آید چنانچه ارشاد مبارک حضرت می بود که سلسله توحید وجودی
را همچنان بیان باید نمود که بدین هر کسی از ادنی و اعلی ایستی که اهل احوال از
محارست سرشان در غیر هم از فهم این سلسله محروم نمانند و حضرت با شاه بیان
صاحب قبله علیه الرحمه مولوی شیرعلی صاحب رحوم که اندرین مذاق درین
عده اشتیاقی سید اشتیاق چنانچه از مولوی صاحب رحوم صد باکان درس بود
شریف و غیره شب مذاق حضرت صوفیه و ضوآن الله علیهم جمیع میگرفتند
را چون در بعض مقام اندرین مذاق شب و واقع میشد برای حل اشتباه و خوش
خدمت مبارک حضرت مولوی سید عبدالرحیم قبله علیه الرحمه حاضر می شدند
حضرت ان مقام بر سطح بیان فرموده همچنان جمل مشبهات او شان فرمودند
که شب و او شان با حسن و خوبی عقل میگردد و او شان از وجهی قال گذشته صورت
حال بر او شان پدیداری گشت و این غلام که کترین اکثر در مجلس و خط و بیان
بکان محض الله و له رحوم جمال مبارک حضرت شرف گردیده ام حدیث شریف
حضرت میان قایت متوسط اندام و گندم گون مختصری چه کنده ابر و طول
التمه بود و بنا بیکم حضرت در مکان واقع جلالت کونچه سکونت والد ماجد فرشت

قدس الله سر هر چه سکنه شریف مبارک میباشند و ذکر چه فرمودند که تا شریف
آن بر قدرت ساجین همچنان ظاهر میگردد و دیگر بر قلوب ایشان خرابات خیر و اوست
در مکان نشستگاه حضرت با توره پائے کلان کرم و یک بود و تا یک حضرت
بود که کسی آن توره پای کرم را از مکان نیاید و اما که بطلان حضرت که در اینجا
نهاد می بود و از آن که در میان فرست میفرستد و نمی حضرت یکدامی جانت شریف
برده بودند اهل مکان آن توره پای کرم را بخار و ب و در ساختند چون حضرت
بکان شریف آوردند و جانشین این حال بنیضه آید ارشاد مبارک فرمودند
که چنانچه این که بعد از آن مکان مادر ساختند که مادر از آن که در میان و نه از آن که
و همچنان اکثر اوقات بنیضه شریف حضرت پس می بود و ذکر حضرت آن چنان
شریف خوشی و در وجود میفرمودند بعد شادی مبارک حضرت حالتی از
حقانی وار و گردید که از نجات حضرت از جارب و ب جسم مبارک خسته میشد
می فرمودند چون اینحضرت همیشه صاحب بزرگ حضرت یعنی حضرت والد
حضرت پیر و مرشد قبله و کعبه الله اظلال نعالهم علیها خبر یافتند بکفرت والد
ماجد حضرت پیر و مرشد قبله و کعبه بود و ذکر احوال تقریر شادی مبارک
حضرت گردیده است اگر همچنان حالت جذب بکفرت باشد و عیشت با اهل محال
چگونه خدمت بنده حضرت والد ماجد پیر و مرشد قبله و کعبه الله اظلال نعالهم
علیها آبی دم فرموده بکفرت نباشانند و ارشاد فرمود که و دیگر چه همچنان
حالت بکفرت رود و از آنجا که در و پدر از آنوقت بار و دیگر اختیاری حالت بعد
نمودید روزی حضرت مولوی حافظ سید عبدالرحیم قبله علیه الرحمه بکان با

حضرت پیر و مرشد قید و کبیر شریعت آمدند که آن بوم الحیدر بود در آن روز حضرت
 مولوی سید عبدالرحیم قید قدس سره و بیان مذاق توحید و جودی و چنان
 اشتغال افتاد که ادای نماز جمعه را چیزیست تا آخر گشت بعد از آن حضرت بر کعبه
 سید عبدالرحیم قید قدس سره بمبیت حضرت پیر و مرشد قید و کبیر داشتند و اهل
 نعلیم علیها بار و نه آمد است نماز جمعه شریعت بودند چون تابست و از کعبه شریعت
 تشریف بردند حضرت مولوی صاحب قید قدس سره بمبیت حضرت پیر و مرشد قید
 و کبیر ارشاد مبارک فرمودند که درین مسجد نماز جو او اگر دیده باشد اندرون
 مسجد رفته باید و دیگر نماز او اگر دیده باشد بهیچ حضرت پیر و مرشد قید و کبیر
 اهل نعلیم علیها بگوید یا ارشاد مبارک فرمودند که کلام و اهل دین حاجت
 درین مسجد نماز او اگر دیده است حاجت یکن نیست چون دیدن فی الواقع
 نماز او اگر دیده بود باز مسجد دیگر تشریف برد نماز او از هر روز و وقتی حضرت
 مولوی سید عبدالرحیم صاحب قید قدس سره بمبیت حضرت پیر و مرشد
 قید و کبیر بر سر مبارک حضرت شاه دوست صاحب شریعت صاحب قید
 ارشد هر روز تشریف برده مسجد که در آن زمان احاطه درگاه مبارک خیر
 گشته شریعت واقع تشریف مبارک میداشتند که در آن سال سیر دیده بود که
 حضور سماع مولای مذاق اهل ارشد نبود بلکه حضرت مولوی سید عبدالرحیم
 صاحب قید قدس سره بمبیت حضرت پیر و مرشد قید و کبیر ارشد و مبارک گشته بود
 که اکنون از گویندگان سماع سوانح مذاق خویش میگوانم پیر و مرشد و
 حضرت غزال شاه خارش صاحب قید علیا را که تباران سندی اند و شد

تا اینجا از حضور توحید و جودیت گویندگان سماع شروع شد و تا که مطلع آن نیست
 به شغل رساندین خدا تبارک و تعالی سیدم از تبار حق است نامن بین جدا تبارک
 سیدم از تبار نور و در حضرت مولوی سید عبدالرحیم صاحب قید علیا را که
 حضرت و الله صاحب حضرت پیر و مرشد قید و کبیر شیر و صاحب خویش تشریف مبارک
 سید شتند و در وقت اتفاقا از نزد بعضی قدامت در مقدمین قشایم منی که گوی
 بقدر چهار آثار آمده بود در آن حال که بر ذرات مبارک حضرت حالت غیبت بود
 آتشی و عذبت حقانی اندامی بود و در آن تبار تبار اول فرمودند که اگر حضرت
 کثیر از خدا نبودند و در وقت حضرت مولوی سید عبدالرحیم صاحب قید قدس
 بیکان تشریف مبارک سید شتند و از حاضرین خدمت مبارک مذاکره بین
 مسکن توحید و جودی سید فرمودند در ارشاد تقریر ارشاد مبارک حضرت گشته
 که در این وقت ظهور است خواهد کرد و بی گشت که در کور می آید پس این تبار
 بود و آثار انهدام آن بجا هر چه در تبارک ملکیت بنهدم کرد و دید وقتی حضرت
 پیر و مرشد قید و کبیر از حضرت مولوی سید عبدالرحیم صاحب قید قدس
 استفسار فرمودند که حضرت از حال با کمال نبوی صلی الله علیه و سلم شریعت
 گردیده باشند که حضرت مولوی سید عبدالرحیم قید قدس سره بمبیت
 بیان ارشاد و بکل و بیهم ارشاد فرمودند که از این چیز است از لایم غیر که
 چون اندر حضرت پیر و مرشد قید و کبیر در بناب زیاده گردید و الله شاهد است
 پیر و مرشد قید و کبیر که در این تشریف مرشد بودند و ارشاد مبارک فرمودند
 که در این حضرت از حال با کمال نبوی صلی الله علیه و سلم شریعت گردیده اند و شد

بعضی از مستحقین سید صادق صاحب رحم اروا و روانی بسفر حج سید شمس الدین
 جلد سامان سفره یار نموده تفریح روانگی بهم فرمودند و حضرت والد و صاحب خدمت
 پیرو مرشد هم چند روانگی سفر حج بعد از آنکه مستحق صاحب بهیا گریه دیدند
 که بلباس هر سباب در روانگی سفر حج ترودی نبود و در سر و روبرو انگلیس چاقی
 بود که درین عرصه حضرت مولوی سید عبدالرحیم صاحب قدس سره از حضرت
 جناب سید محی الدین بادشاه صاحب قبله مظلوم برادر صاحب حضرت پیرو مرشد
 قبله و کعبه متفلسد حال روانگی حضرت والد و صاحب خدمت پیرو مرشد قبله و کعبه
 کعبه الشرف فرمودند حضرت سید محی الدین بادشاه صاحب قبله کعبه عرض نمودند
 احوال بر دانسته حضرت محدود چه تا فل نیست که سامان سفر هم بهیا گریه دیده است و تفریح
 هم قرار یافته است چنان در عرصه یک روز روانگی حضرت محدود بهیا گریه و حضرت
 مولوی سید عبدالرحیم متفلسد چنان امر به تکرار فرمودند و حضرت سید محی الدین
 بادشاه صاحب قبله همین جواب فرمودند آخر حضرت مولوی سید عبدالرحیم
 صاحب قبله ارشاد مبارک **ملاحظه فرمودند که روانگی او شان بسفر حج نخواهد شد**
 سن بعد هم درین خبر رسید که در مکه مخطبه قبا بین عساکر سلطانی و اهل کعبه جمع و شرار
 کشیدند و غلامان قتال و جدال واقع گردیده است فلینذا جمله حجاج منسوخ و عزت
 سفر نموده اند بدان سبب در باب روانگی حضرت و در سفر حج توقیف پیدا شد
 حضرت صاحب مولوی صاحب مغربی حضرت مولوی سید صدر الدین صاحب قبله
 رحمة الله علیه بشیر و صاحب خود حضرت مولوی سید عبدالرحیم صاحب قبله پیش
 لا و لکه مغربی باغوش خویش گرفته پیرو مرشد فرموده بودند و تکیه بار او نهادند

و حضرت حضرت عیسی نسبت بود و تکیه که بلباس قبله العاشق چنان که در پادگان
 عروب بازم بود برای شادی از حضرت کوره تقریبات پس حضرت محدود
 از مولوی سید عبدالرحیم برادر صاحب خویش و انوالد صاحب حضرت پیرو مرشد
 قبله و کعبه متفلسد حال انگلیس فرمودند حال انگلیس کعبه قدس اشتم سرار چنانچه
 انگلیس الهامی نبود و والد صاحب حضرت پیرو مرشد قبله و کعبه ارشاد مبارک فرمودند
 که او صاحب مال و تنایع است و حضرت مولوی سید عبدالرحیم صاحب ارشاد
 مبارک فرمودند که بر جسم او جرحت رسیده است و در روانگی انگلیس بلباس هر حال
 الحال بود و جسم کس جرحت هم نبود و بهیاست انحال حضرت محدود فرمودند
 که شاید حضرت محدود صاحب نیست این کس شفق نسبت که چنان ارشاد می فرمودند
 و بعد چنان نشان دادند و تفریح انگلیس گردید ارشاد است هر دو حضرت مستحق آمد
 که انگلیس بعد شادی نبود و تفریح انگلیس زیوریش قیمت پوشانید بلکه سامان کوره
 تفریحی گران بهیانه و بعد خود بلای بی حال داد و بعد چند سالیام از انگلیس با عروب
 سرگرد قتال و جدال افتاد و کاندیدین معرکه باو زخمی بر چلقه شش و حق شد که
 بلباس هر حال نشاندگی و شوار معلوم می شد که جیاست بی بود که از ان تفریح
 باطل نجات یافت چنانچه با حال صحیح و سالم است و حق مولوی سید عبدالرحیم
 صاحب قبله قدس سره بهیچک این صاحب باقی بیرون این بلده قریب
 کوشش بستنی است تشریف میدهند و در و اما ان بعد است بهیچک حضرت
 حافری بودند یکی از حفا ر خداست مبارک عرض نمود که حضرت ظهور شد
 حق تعالی بجهل مخلوقات ارشاد میفرمایند که این ستمه خوب تر از بقیه می آید

با آنکه حضرت فرستادند و بر ویان شایسته گشتند حضرت بهماست برین مقام
 بجا است غصب آید ارشاد مبارک فرمودند که آری قوم موسی علیه السلام نیز از
 موسی علیه السلام شایسته حق عیان خود هستند و گفتند که ما را الله جبره بیا عشتاین
 قول او شان را همانکه گفت اید ارشاد مبارک حضرت در زمان اعراف و چون
 آن سجد بفریب عید ماه شعبان از ایشانی و چون بفرمود آن تعب بیکر و چون
 از آن میان حلقه مردمان حاضرین خدمت افتاد و بدان بعضی از حاضرین گفت
 او بیکه از اینان گرفت که درین واقعه بکس و دیگر از حاضرین برچی رسید
 و جمیع مجلس ازین صانع متفرق و متشر گردید و بدان مجلس و با افتاد دیگر مردی
 سید عبد الرحیم صاحب قبله قدس سره بچنانکه بودند همان طور تشریف مبارک
 می داشتند و آن شخص سائل را ازین معنی اجاب حاصل گردید و حضرت
 و عقود تصور خویش از حضرت خورشید ارشاد مبارک حضرت گردید و گفت
 بعد از آن تعظیفا عن ذالک معنی محاف کردم تصور او شان را چه فرموده
 است این خاکسار برای ایضاح و بکشت و تفسیر تمام آیت عرض می کند و شما
 و در قرآن مجید فرموده است یا کاک اهل الکتاب برین منزل علیهم السلام
 فخر و سزاوارتر از آنکه فقا لوارنا الله جبره فاعلموا انهم انما علقه بقلوبهم ثم یفقدون
 و جعل من بعد ما یفقدون النبایات ففقدوا عن ذالک معنی آیت سوال میکند
 اهل کتاب برین معنی که نازل کنی تو ای محمد صلی الله علیه و سلم کتاب از برای
 به تحقیق که سوال کرده اند او شان از موسی بزرگ تر ازین پس گفتند که
 شایسته کنان ما را حق تعالی را عیدان پس گرفت او شان را عاقبت ببا عشت علم

او شان پس از آن که گفتند که ما را عیدان از آنکه آمدند نزد یک او شان را لعل و
 نبوت موسی علیه السلام پس محاف کردیم از تصور او شان از برای وصال حضرت
 حضرت سر موسی سید عبد الرحیم از راه بیح اول شش ایجری گردید و ازین
 آید سر طایف گردید و حق تشریف حضرت در جنب گنبد شریف خفوقین شایسته
 صاحب شریف صاحب قبله قدس سره از راه است خیال خود را تصاویر و لعل
 حافظ محلی علم شد صاحب قبله قدس سره بلفظ تاریخ وصال شریف حضرت عرض
 نموده اند تقریب تاریخ سید با حضرت عبد الرحیم فرمود چون رحلت بعالم شد
 سال تاریخ وصالش گفت لفظ حق عاشق حق بود شد راجع بحق پس سبحان الله
 چه قدر عظمت شان اولیا اکرام برین است مرحومه است که کرامات این است
 مرحومه رضوان علیهم جمیعین به قطب حق معجزات انبیاء سابقین او لو اخر صمد
 یافتند و چون نشود که اولیا برین است مرحومه محفل ارشاد مبارک حضرت
 سلطان الانبیاء و صلی الله علیه و سلم علامه حق کافیا و نبی اسرائیل بوده اند
 لهذا بگفت تا حق تو هم نبی اسرائیل بخدمت موسی علیه السلام غصب حق تعالی
 فذل شد و چنان بیاعتنا گشت تا حق بعضی از حاضرین خدمت حضرت موسی
 سید عبد الرحیم صاحب قبله قدس سره از تصاویر او شان اقبال گردید و گفت
 قرآن به او نبیاء و الله شکست است و بعد از قرآن اولیا و الله رسیده و با عیدیم
 الناس انقدر بصیرت منی دارند که بحقیقت قرآن رسیده بکلی محقق نبایات
 قرآنی بر کاتب می بود و دارند و هر که حقایق و اسرار قرآنی با کس حاصل است
 خیال خود برین معنی حضرت مولانا روم قدس سره در کتاب شریف

قبله و کعبه از سرشار شریف ارشاد مبارک که دید که با همتی عباسی بستم و در آن
 طاق مکان اوراق ثبت نامه است برادر و به چنین چون حضرت پیرو شد
 قبله و کعبه به شاد مبارک حضرت در جهان طاق مکان مبارک خویش
 فرمودند و اوراق نسیم عالی خود را منتقد و غلامان از آن نسب نامه عالی
 حضرت شرف گردیدند بعد چند ساعت حضرت پیرو شد قبله و کعبه مدانند
 اطفال عالم علیا چند احوال شریف و کرامات مبارک حضرت مدوح و مدح
 بعد از خود و همچنین بگوید مبارک حضرت پیرو شد قبله و کعبه مدانند اطفال
 عالم علیا بود از دست مبارک خود بطور غیر مستحضر فرمود ارشاد مبارک
 به سولوی کتابت العلی صاحب سوره فرمودند که احوال و کرامات مبارک
 بعد از خود قدس سره در یکجا جمع و تحریر کرده شود این غلام کترین
 مدان مجلس مبارک حاضر بود سولوی صاحب سوره صوت از لطف کرم
 برای جمع و تحریر احوال شریف و کرامات مبارک حضرت قدس سره بجا
 این غلام اشاعه فرمودند به انوقت ارشاد مبارک حضرت پیرو شد
 قبله و کعبه برای او ای این خدمت عظم و حصول این سعادت گبری گردید
 این غلام سرفراز به همچو خدمت غیر مستقیم ادب خدمت حضرت خداوند
 پیرو شد قبله و کعبه مدانند اطفال عالم علیا و شکریه سولوی صاحب سوره
 بجا آورده در سن کم از او و صدود خود چهار چوبی مقدس مشغول درین
 خدمت گذاری گردیدیم و حسب فہرست کرامات و احوال شریف تحریر فرموده
 حضرت قبله و کعبه از احوال شریف و کرامات مبارک از خدمت حضرت

پیرو شد قبله و کعبه مدانند اوراق خودم چون تربیت بیغش آن رسید و بعد از
 شریف بیغش گشت بوقت بیغش کرامات بعد تحریر بر کرامتی که فیضان و فیض
 مضمون گردید این غلام در وقت و مقصد آن کرامت نگارش پذیرفت
 چون چنین طور چند کرامات مبارک به تحریر و آراء از برکت تعین مبارک
 در دل این غلام ظهور کرد و کسب هر کرامتی آتیست از آیات قرآنی تحریر کرده
 تطبیق آن آیت قرآنی بآن کرامت بیان شود و بجا کرامت مبارک حضرت
 تفسیر آن آیت قرآنی واقع گردد و در جمیع کمال حضرت سلطان الانبیا و صلوات
 علیہ و آلہ وسلم باریار باشد اگر ام سرفراز است احوال و کرامات اولیا باشد
 بحقیقت تفسیر آیات قرآنی و مضمون احادیث نبوی صلی الله علیہ وسلم
 است فہم الحکماء تصدیق احوال مبارک شیخ همچنان نظیر رسید که از انجنانا
 اختتام تحریر کرامات حضرت قدس سره حق تعالی حسب لزوم توفیق ایضا
 عنایت فرمود و بعد اختتام تحریر احوال و کرامات شریف حضرت قدس سره
 تحریر احوال و کرامات صاحبزادگان و اہل قرابت حضرت شروع نموده شد
 اندر انوقت انجمنه فرمودند سرفرازی شیخ مذہب ناقص این غلام در آراء تحریر
 گردید و درین غلام بجا نیک تعاسیر آیات قرآنی حسب مذاق اولیا و مشایخ
 از باب اشارات تحریر نمود از انکار تعالیم علما و محاذیست لازم نیست
 بلکه در اکثر جا اول تعاسیر آیات قرآنی حسب بیان علما تحریر کرده و مشکک را بجا
 اشارات را اختیار ساختیم که علما و محاذیست نبودن آیات قرآنی مشیرند و اہل
 فاضل و سرفراز و اند چون اگر در حدیث نبوی صلی الله علیہ وسلم وارد است

روید فلفله و بکفر آید و اما بشود که یک فخر است از ایشان نه و چون زمین بارگاه عالی
از نقب بریان کشید و اگر دیدیم امید قوی بسیارم که مشتاقان و اهل
کلی از خودی سرخس از قریه و جنگلی این بارگاه سلطان قبول سازد
خواجه سولانا روم در شرف شریعت می نماید و چون تو از خود درستی
شدی و چون تو سید گشته سلطان شدی و در باب تحریر احادیث
درین کتاب حق الامکان احتیاط ننوده شد یعنی الفاظ احادیث که باین
خوب تر بود و باین بهتر و احادیث که باین خوب تر بود و باین بهتر
تحریر کردیم که نزد علمای محدثین اینهم از قبیل نقل بالمعنی خواهد بود که از احادیث
بیرونند و یا خدا حدیث تحریر کرده و این کتاب باین اهل الله و صلی الله علیه و آله
شریعت است چون آیات قرآنی را احادیث بنوع شریعت و هم حدیث
است که احکام شریعت هم از احادیث نبوی صلی الله علیه و آله و سلم و کلام
و کلامی جلی شانه است و در راه طریقت نیز از ان مشعب است طریقت
از شریعت و شریعت از طریقت جدا نیست که طریقت باین شریعت
و شریعت باین طریقت است با همی همچو مغز و پوست اتصال دارند و اما
نور جان برگزیده نیست لهذا اکثر جادو و تعسیر آیات قرآنی مذاق اهل
با تطبیق تقاسیم علا و ظاهر تحریر کرده شد و این غلام که برین پیچ آن بسم
بغایت خود هرگز ریاضت و ریاضت این نداشت که خدمت گذاری عرض
احوال شریفه او را بداند و خود را متوجه بجهت هر چه کرد و اندر مفضل تقدیر
تعلین بسیار کشید بود که این غلام را بجهت آن بجهت سعادت غفلت و غفلت و غفلت

از نور تقسیم باین غلام نقیب گردید و ازین نقیب گفتی که سرخس از شیخ ازلی است
و چون کشتان کشتان از کشتن مردم بوجود و ظهور شریعت عظمی آورده باز با
اصل خاتین مرا جلیع خست و سود چنانچه سولانا روم می نماید و صورت از
سید سولانا که بدون نور باشد اما سید رجب چون در سجده اش رسمی جلوه
فراست کشید است هر کس که چشم بصیرتش مشاهده نمود سوال اولی را از لوح
خویش محراب ساخت و بخی جلال بسیار کشید که شریعت عظمی را در ملاحظه کرد و بیکر خط
شبه و نور نبوی و حقیقت محمد صلی الله علیه و آله و سلم متفرق گشت
چنانکه در شریعت جلال الدین و علی قدس سره و سره سره و سره سره و سره سره و سره سره
در شریعت و اگر در قبول و هم خدا و روی بیایی هم رسول خود هر که در
سبک کشید از عین نقیب بماند و خود را در نمودن کرد و تعسیر آیات و کلام
و تعسیر آیات و کلام که در شریعت و تقاضای شریعت است سر کل و سر کل
فان و بیخ و بر یک ذوالجلال و الا که ارام با یک شرف گردید و پیراهن نور کشید
بیان سنی آیه تو لغتم و جبر الله و خلق الله آدم علی صورت
و سید نور تعسیر شل نوره کشیده و تعسیر علی است و شریعتش که پیش
نیاید و در سگیری غلامان است آیه متبایه الله فوق ایدیم و لا حکم تحت
اربع بر جلوه صریح معنی حدیث قدسی بی ایشی و سن انکالی است
آخیر هر که است ندرت بابرکات شریعت محبوب بارگاه محبوب و مطلوب و مقصود
قادری و لا توجع بانی که در تعصیف و مدح شریعت کوشی و در بیان صفات
کمال شریعت جبر شریعت نیست که نصیحت خود بیا کپی کلام عید با شریعت کرد

از آنکه توفیق است خواه در سید و رفیع و فقیر خود باشد و در میان و کلام تو در حق
 توفیق و توفیق است هیچ ندارد و چنانچه گفته اند سه ماست بنیان گفتیم از توفیق و توفیق است
 و صفحش بدان گفتیم از توفیق و توفیق است و الحاصل باید که کلام خویش را با یکدیگر با هم
 قدس الله سره احسن بنظم کرده باشی - رباعی کنسیتما اندر چه شایسته چه کنم تو
 تا مهر است که گفتی باشد بوسه نور فافذ که دوست دارم تو هم تو این پس که پس
 در و بماند چه کنم تو که کنی وقت آن رسیده که تجلیات و غلبات حق تعالی
 بتوسل در است شیخ ربو فایض است دعا و مناجات در بارگاه حقیقتا محب
 الدعوات عرض کنسته آیتها را رالی بنیان من سبب ام و حاجتم و تمام مرا
 بجز بارگاه کبریا تو پاس نیست بجز قدرت تو نما و او را سه غلام اگر تو ندانی
 خویش را در سنگیری کنی و دیگر گوشت که از تو و سنگیری طعم و اگر در پناه خویش
 غازی دیگری غلامم که در دنیا و همه خود جویم آتی من نبیند تا کلاه ام ازین
 گاه سه ذره از کار حسن ظهور زرسید بخدا یا بر آید اگر ده و لغت با حق تعالی
 داده که گاه بر دای شکر نعمت دای تو شغول نگردد و سرایه غرضش را
 همچنان در پند و حدیث صانع کردم کنون با حال شاه بیارگاه تو آمده ام که بخواه
 جمال تبار بجز بارگاهت که بار و آئین چسب تو صلی الله علیه و سلم الی اودیت
 دنیا کثیر آفریده اند و محبوب تو صلی الله تعالی عنده ای رب بر این شایسته
 کردان تا جبر روی یحسان شریک منی بزم ارشاد فرموده اند پس از میان غم
 خویش عاجزیم و با طهارت و خورشید من قاهر من آنچه داده همه بگو که است بخیر
 از وقت که او را بخار بارگاه داده تو کنم سجود می که غلامم و بسم نه از من است

فدای سر است سازد بجز شریک منی و خجالت مایه غلامم اگر که نماید و حسب ارشاد
 و لا تعظم من و لا تعظم من و لا تعظم من و لا تعظم من و لا تعظم من و لا تعظم من
 را نقش کنین اول خویش سیدارم به بقا است بنا و دوم الا سید من خایا
 نه غلامم کن نام سید ای صفات کمال غفاری و رحمتی ترا سر او است رحمت
 تو سبقت بر غفرت نه است که در کمال رحمت خویش قدرت مبارک
 حضرت رحمت الله الین صلی الله علیه و سلم را طاهر فرموده از بغیای شیخ
 کمال رحمت خویش قدرت حبیب خویش را جلوه دیگر عنایت فرموده بام
 سید که محبوب خویش جلوه ظهور آورده باز باقیه عنایت کمال رحمت
 و کرم خویش قدرت مبارک محبوب خویش را ظهور است انور شیخ طاهر
 این بنده ذلیل خویش را با این نام بیت و ناقابیت منتسب کتاب
 عیش شمع گرد آید چه این آفتاب شمع صبح مراحم ترست سید قوی سید
 که دعا و التماس این بنده کند بیارگاه خویش از کمال فضل و رحمت
 ستیاب کنی آتی این بنده ذلیل خویش را چنانکه فضل کرم خویش
 نصیب فرموده در این ثبات دست قنات نصیب کن و حیات و نما
 در صفاتند ای شیخ بیک در رضا جوئی غلامان و مکان عقبه ایش شمع گران
 و سر فرازی شیخ بر آید بلکه آفاقا با حال زار این غلام خاک است که
 عقبه عالی شیخ در از دیار کن و آنچه تنای ولی دارین است با این بنده
 از فضل خویش عطا فرما و این کتاب را از فضل و کرم بیارگاه خود
 مقبول کن و آنچه سبب و خطا از لوازم شریک منی و سبب این کتاب رفتن

توسل در است شیخ ربو فایض است دعا و مناجات در بارگاه حقیقتا محب

از فضل خویش عفو کن و از دست عباد صالحین اصلاح آن قدم و گناهی بگوین
 شرح در الدارین که ارا و قهر بر آن سید ارم از توفیق رفیق و فضل خویش
 باختصار رسان اشعار مناجات که بخندست شیخ عرض کرده بودم بدو عرض نمایم
 او را در جواب قبولیت نصیب کن و اهل و عیال و اولاد را صلاحیت و دارین
 نصیب کن و بجز ذلت پاک تو محتاج غیر ساز و دوستان و همیان و اهل
 قرابت و ناظرین کتاب را هدایت راه خویش سرفراز فرما و در وارین خوش
 و خرم خصوصاً صاحبانیکه در راه تو محدود و معاون اند که تو از هم اویشان و از کار
 اویشان را در وارین با اهل و عیال خوشن خرم دار و مقاصد و دارین اویشان
 بر ارض خلاصه جمیع رحمتها این است که من بنده ذلیل و ناکار و خویش را پیش
 نزد تو افعال مبارک حبیب محبوب خویش صلی الله علیه و آله و سلم و افعال شیخ
 و ارمی بجز تبه عیبیکه صلی الله علیه و آله و سلم آئین ثم آئین ثم آئین -
 وَلَئِنْ دَعَوَانَا اَنْ اُفْلِحَ فَلَهُ رَبُّ الْعَالَمِیْنَ اشعار و عا و مناجات
 که در خدمت مبارک شیخ عرض کرده

یا حبیبی یا مکی یا سید من	یا معاذ می یا ملا من
و ارم سید از تو ای نور قبول	عرض در درگاه تو بابت قبول
غیر خود در جهانم نیست کس	بسی کعبه جویم بگزینم از من
معبود رحمان هستی شیخ من	صورت غفران هستی شیخ من
چشمه مهر من هستی شیخ من	محبی بجان هستی شیخ من
اسم عصیانان هستی شیخ من	کار به سامان هستی شیخ من

با دس حیران هستی شیخ من
 جسم چرخ جان هستی شیخ من
 کشتی طوفان هستی شیخ من
 در جهان سلطان هستی شیخ من
 صورت رحمان هستی شیخ من
 صفی قرآن هستی شیخ من
 کافیم هر آن هستی شیخ من
 سیدگان را جان هستی شیخ من
 صورت را کان هستی شیخ من
 یوسف کنعان هستی شیخ من
 جان را هم جان هستی شیخ من
 غایت عصیان هستی شیخ من
 بحر میثاق هستی شیخ من
 جلوه که صورت آن هستی شیخ من
 شاه تراز آن ختم الله سلطین
 که خطا و ارم بار پاک نیست
 چون تو خواجگی بود اندر جهان
 صورت از صورت تو شد عیان
 چون در این صورت مرا آورد
 ساقی عطشان هستی شیخ من
 رحمت سبحان هستی شیخ من
 حافظ ایمان هستی شیخ من
 راه عجب قیطان هستی شیخ من
 سیرت رحمان هستی شیخ من
 عین را دانان هستی شیخ من
 کامل سامان هستی شیخ من
 بس کنده خوان هستی شیخ من
 مخزن عرفان هستی شیخ من
 بس سدابان هستی شیخ من
 روح را ایمان هستی شیخ من
 در و را و رمان هستی شیخ من
 روح بر آنان هستی شیخ من
 در نظر هر آن هستی شیخ من
 هستی خبر و رحمة للعالمین
 از گناهانم و لغم غمناک نیست
 را همه بر حال زار نهنگان
 در وجودم نیست غیر تو نهان
 غایب لیس با شرم و باطن تو نیست

خاتم من نیز چنین دوست است
 چشم من است بر وجود خود گشاده
 از هر چه می گشتی ستاخته
 چون خیر تو در وجودت سوجده
 گشت خایه زان وجود صالحین
 در راه خاک اورا خاک کن
 خاک غلغله تو را روی بر سرش
 نام او نام تو باشد فنا
 دوست عالی است باقی سید
 منظر حق منظر خیر السید
 از وجود او خورشید من کافل چای
 جود است در کن برین کرم
 مقصودم ازین اقاوند
 مقصدی بی تو ازین نبود مرا
 بر تر است خیر از دنیا و دین
 تو را در دل بر آری سر شد
 هر که آمد بدورست محروم نیست
 سلیم بر باب تو ای شاه من
 دست اند من نمی سازم جدا

در سایل عادت در گاه نیست
 شد ز درت تو خدا لا تقطعوا
 رحمت تو ای من را مایوس کرد
 مقصودم نیست ای نور شمع
 در رحمت ای خوشبخت واری
 گزیم اندر هر چه تو زیم
 در دو عالم حب تو مقصودم باد
 گزیم من اندر هر چه تو زیم
 دارم امید از تو ای بنده نوا
 رغبتم با غیبه تو نبود مرا
 محبتم با غیبه تو نبود مرا
 خواج من بنده درگاه تو
 هست چون من بندگان صدک
 اگر جدا سازم ز درگاهت مرا
 بنده درگاه تو محال است
 چون تو شاهنشاه باشی هر من
 اگر دوی شکر تو کردم رواست
 در غلامی چون مرا گروی قبول
 از همه مقصودم باطلاست این

مثل تو و اقتدار شاه نیست
 که شوم مایوس من از تو است
 تا جبر نیست از لطفت تو سر
 بهیض انوار منظر من علی است
 در هر چه تو خدایت دار من
 در بزم خاک راه تو شوم
 جز وجود خویش سر جودم مدار
 در بزم وجود او ای نور و دم
 داری از غیر تو ما را بے نیاز
 ایستم با غیبه تو نبود مرا
 محبتم با غیبه تو نبود مرا
 هست گردن تو گاه من باو
 یک چون تو نیست ما را از دنیا
 کن نگیر دست من یا سید
 اگر تجدید بوده باشد باک نیست
 هست عجب شکر بندگان
 فی الحقیقت شکر تو شکر خداست
 عرض دارم دیگر ای نور رسول
 و ز همه مقصودم باطلاست این

قطعات تاریخ تمام کتاب استغاب عرف من مودع می دان کمترین مستفیدان و
شکر گردان خباب حضرت مولف قبله سالک فقر شاه علامه محقق قادری

اگر الله که بجز منة النبی وآله اوجب او

قطعات تاریخ تمام کتاب استغاب عرف من مودع می دان کمترین مستفیدان و شکر گردان خباب حضرت مولف قبله سالک فقر شاه علامه محقق قادری	اگر الله که بجز منة النبی وآله اوجب او
عناصیر در اهل العلم علی هو حواس الاصول و المرفوع ولا مثل رسته اهل علم نقد اکت کتاباً زو بیان فی احوالات شه حارثانی هو المحبوب نقد عالی حد المحمود و المحمود هو شیخ الذین ابدوا بشانه کم احمیه فیما و شفیع فنن ناداه فی کرب یجده شک من عبودت الکرمیه هو علی و ما و است الفلوق انا المسکین کیف و صفاته هو ارباب الطلاب مشرحاً سنت القلب بالتاریخ لیل کتاب فی الکرامات لیس	و فضلهم و اگر نه هم صفت ما و المعقول و اشیخ انا ما هو کالبد رسم نجم شاد طبع زنا و قد علم ترا و قطب الشیخ الکوثرین قطعا هو فخر و شریک العصر حق طهور محمد سلم سلاماً طهور شایع کان حفا و کم اعطی ذوات العظم ابنا لا نجا حواجبه سعیا نعمه به صراطاً مستقیماً لا ذالعلین هم رحیم فدت انا بلا یقه یقیناً نمن فاز به فزار و لاحاً فعال القلب لشیخ اشرا سراج زمرة اعنف فاء آباء ۱۰۹۵

وله ایضاً
فاستادی و دستاوردها
و من فی عالم الکون
فیما شیدا و شهور خیریه
هو قد اکت فی الاوان
کتاباً فایقاه قد خیریه

وله	نقدت سر غنای و کلام	خبرک اکت فی الدارین خیر	ایضاً
چون در مکتبم بنی بجهت	و لا یصح علی بن العوام	و لا یصح علی بن العوام	و لا یصح علی بن العوام
قطعات ان بیت بدین	عبدالله و خداییش یقیناً	عبدالله و خداییش یقیناً	عبدالله و خداییش یقیناً
چون بکبر عجب بن نخب	و لا یصح علی بن العوام	و لا یصح علی بن العوام	و لا یصح علی بن العوام
و کبر الفضل من روح المعرف	کتاب فی عجم بن عاشق	کتاب فی عجم بن عاشق	کتاب فی عجم بن عاشق
اگر مدح به بند می شنید	و لا یصح علی بن العوام	و لا یصح علی بن العوام	و لا یصح علی بن العوام
هو فیضک انزل الی یف	و لا یصح علی بن العوام	و لا یصح علی بن العوام	و لا یصح علی بن العوام
چون ندیم فی تاریخ شایسته	و لا یصح علی بن العوام	و لا یصح علی بن العوام	و لا یصح علی بن العوام

وله	کتاباً فایقاه سیر العیارات	ایضاً
چون بنای سواد می بر پا دین کا قیام	و لا یصح علی بن العوام	و لا یصح علی بن العوام
نشد پیش در احوالات محسوب خدا	و لا یصح علی بن العوام	و لا یصح علی بن العوام
ساخته ایت با او شب با صدق و صفا	و لا یصح علی بن العوام	و لا یصح علی بن العوام
هو و کرم سال با کتبش پر در دل بیشتر	و لا یصح علی بن العوام	و لا یصح علی بن العوام
گفت بکسر و دو تا تاریخ شد پیدا از این	و لا یصح علی بن العوام	و لا یصح علی بن العوام
قطعات تاریخ کتاب استغاب عرف من مودع می دان کمترین مستفیدان و شکر گردان خباب حضرت مولف قبله سالک فقر شاه علامه محقق قادری	و لا یصح علی بن العوام	و لا یصح علی بن العوام

قطعات تاریخ کتاب دستخط از تاج نگار شاعر و مخدیان بے بدل حکیم	الحکام دارسطو و دران حکیم محمد مظفر الدین خان صاحب التخصیص مزاج	آن خوش سیر محمد حماد وید نوشت	ایضاً
دولت	دولت	دولت	دولت
حضرت حماد ثانی سنه ۱۰۸۰	میشوای اهل عرفان و عیتین	دقت در حال سیلا و دش نوشت	دقت در حال سیلا و دش نوشت
چون ریال بے پای شد سال ۱۰۸۰	صاحب علم و ادب برهان و دین	دقت در حال سیلا و دش نوشت	دقت در حال سیلا و دش نوشت
ایضاً	ایضاً	ایضاً	ایضاً
در احوال سیلا و حماد ثانی سنه ۱۰۸۰	رقم شد عجب نسخ و باکر است	فلم گفت بر روی اخلاق سانش	فلم گفت بر روی اخلاق سانش
قطعه تاریخ از تاج افکار سید عبدالصمد عفی عنه	مقدس کتاب بے باور است	ایضاً	ایضاً
جناب تیکه من یعنی والد جد	رقم نمود چنین نسخه که مقبول است	ایضاً	ایضاً
ایضاً	ایضاً	ایضاً	ایضاً
نوشته مولوی صاحب جین طبع کرکات	چون بے نظیر بود بلکه روح کو نین است	ایضاً	ایضاً
رقم نمود بدین طور سال آن محمود	نسخه کتاب که محمود و جاد و دین است	ایضاً	ایضاً
ایضاً	ایضاً	ایضاً	ایضاً
نمود مولوی صاحب جین طبع کرکات	چون بے نظیر بود بلکه روح کو نین است	ایضاً	ایضاً

کشف صریح تاریخ آن چنین حسن	نهی کتاب که محبوب قلب آفاق است	ایضاً	ایضاً
قطعه تاریخ طبع کتاب از تاج افکار حکیم بار سلطان کشور و خدای سیر و کرام	ملک معالی تاج البقا سراج الادب و عالم جناب حضرت تاج صاحب	ایضاً	ایضاً
عالم بر تاج جناب سولانا حکیم محمد مظفر الدین خان بهادر و التخصیص مزاج و دین	شماره ۱۰۸۰	ایضاً	ایضاً
سید زب غلام محمد فکک جناب	شده طبع بسوی این دفتر کتاب	ایضاً	ایضاً
از صدر انطباع سنش زود رقم مزاج	طبع و در حقیقت دل شد نهی کتاب	ایضاً	ایضاً
ایضاً	ایضاً	ایضاً	ایضاً
آل نبی غلام محمد خدا شناس	ماهی منج باطن و ناظر بعین جن	ایضاً	ایضاً
از نسبی و می محمد حماد وید رسید	در قید انطباع مزین برین حسن	ایضاً	ایضاً
طباع خامه سن تاریخ آن نوشت	طبع شد کتابت بقس بعد جن	ایضاً	ایضاً
وہ جیکارخ عرفان و مد اوج رشا	جناب خورشید مدبر است زمانه بین ملک	ایضاً	ایضاً
باعث طبع آن اوراق کبار کی نیا	اور مصنف بھی تقدیر بین و لہو و ج	ایضاً	ایضاً
سال تاریخ مزاج پسینہ جیستہ لکھا	بارک اللہ ہو اسے قدس طبع	ایضاً	ایضاً
۱۰۸۰ شعبان المعظم روز	دفتر کتاب بذا بطبع بشیر رکن	ایضاً	ایضاً
کتابت محمد قطب الدین طبع کرید	کتابت محمد قطب الدین طبع کرید	ایضاً	ایضاً

۴۰۲



